

صاحب امتیاز:
بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی
جانشین سردبیر و مدیر اجرایی: نادر دقیقی
دبیر تحریریه: حسن خامه یار
صفحه آرایی: عادل خامه یار

چاپ: چاپخانه سازمان سیاحتی کوثر
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد



نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، انتشارات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۴۹

Email: baran@shahedmag.com
www.shahedmag.com
www.shahed.issar.ir



- شاهد یاران از پژوهش‌های محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاماً موضع مجله نیست

دیبچه / مبارز مکتبی ...

- پیام مقام معظم رهبری بمناسبت شهادت حاج داوود کریمی
پیام سردار رحیم صفوی به مناسبت شهادت حاج داوود کریمی
حاج داوود کریمی از ولادت تا شهادت / حسن خامه یار
خیلی از افراد جامعه از عظمت کارهای شهید کریمی خبر ندارند / کنکاشی در شخصیت حاج داوود کریمی در گفت و گو با دکتر جواد منصور اولین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
حاج داوود یک آدم همه جانبه بود / نگرشی به ویژگی‌های ارزنده شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با مهندس سید محمد غرضی هم‌رزم شهید
حاج داوود کریمی اقتدار فرماندهی داشت / چشم اندازی به ویژگی‌های بی‌شمار شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با سردار فتح الله جعفری
نقش حاج داوود در شکل گیری حزب الله لبنان فراموش ناشدنی است / دورنمای نقش شهید حاج داوود کریمی در شکل گیری حزب الله لبنان در گفت و گو با سردار جانباز منصور کوچک محسنی
حاج داوود کریمی عاشق جبهه بود / بازخوانی ابعاد شخصیت جهادی حاج داوود کریمی در گفت و گو با آقای طاهر طاهری هم‌رزم شهید فرماندهی را با فکر و منطق آمیخته بود / نگرشی بر راهکارهای مبارزاتی شهید کریمی در گفت و گو با دکتر مهدی ناظمی عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)
حاج داوود آدم بسیار جدی و پرکار و فداکار بود / مروری بر زندگی پر فراز و نشیب حاج داوود کریمی در گفت و گو با سردار عبد الله محمودزاده
مشکل نداشتن مهمات کافی، اشک حاج داوود را در آورده بود / نگرشی بر مبارزات قبل از انقلاب شهید حاج داوود کریمی، در گفت و گو با سردار رضا خانی هم‌رزم شهید
بعد از پیروزی انقلاب مخالف گروه گرایی بود / نگاهی جامع به زندگی یک انقلابی مکتبی در گفت و گو با دکتر نرگس کریمی خواهر شهید حاج داوود به عملیات تروریستی منافقین پایان داد / بازشماری ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با سردار سید علی صنیع خانی هم‌رزم شهید
افتخار تشکیل لشکر سید الشهداء (ع) را دارد / بررسی نقش شهید حاج داوود کریمی در تشکیل لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع) در گفت و گو با سردار محمد علی فلکی هم‌رزم شهید
یک فرد بی نظیر بود / تشریح ویژگی‌های شخصی شهید داوود کریمی در گفت و گو با سرهنگ بازنشسته سپاه حمید حاجی عبدالوهاب هم‌رزم شهید
شیفته امام خمینی (ره) و انقلاب بود / مروری بر خصوصیات اخلاقی کم نظیر شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با احمد نیکزاد همکار صنفی شهید
به امام حسین (ع) ارادت خاص داشت / نگاهی به دورنمای زندگی یک شهید انقلابی در گفت و گو با مهر انگیز فجرک همسر شهید حاج داوود کریمی
اهل دنیا و درجه و مقام نبود / بازخوانی مبارزات خستگی ناپذیر شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با محمد کریمی برادر شهید آرمان خواه واقعی بود / بررسی دیدگاه‌ها و مواضع آرمان خواهانه شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با میثم کریمی فرزند ارشد شهید یادداشت‌های منتشر نشده سردار شهید حاج داوود کریمی
شهید حاج داوود کریمی از نگاه راویان فتح
داوود، برای درک حقیقت عقل، عاقل بود
لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع) از دیروز تا امروز / مقاله‌ای از حسن خامه یار

۲
۳
۴
۵
۱۰
۱۲
۱۵
۲۱
۲۸
۳۵
۴۰
۴۵
۵۰
۵۶
۶۰
۶۴
۶۷
۷۱
۷۴
۷۷
۷۹
۸۷
۹۲
۹۴



مبارز مکتبی

باز در عملیات آزاد سازی شبه جزیره فاو و عملیات مرصاد شرکت کرد و چند بار زخمی شد و گویا در یکی از محورهای اروند رود دچار حمله عراق با سلاح شیمیایی شده بود، که عوارض آن پس از گذشت چند سال نمایان و به شهادت ایشان منجر گردید. مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله) هنگام شدت یافتن بیماری حاج داود، حجت الاسلام و المسلمین شیخ محمد حسن رحیمیان نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران را به عبادت ایشان اعزام کردند، و این نشانگر ارج نهادن مقام عظمای ولایت به پیشکسوتان جهاد و شهادت است که برای حفظ ارزش‌ها و دستاوردهای انقلاب زحمت کشیدند. به راستی که عملکرد شهید حاج داود کریمی در زندگی مبارزاتی به رغم فراز و نشیب‌هایی که در پی داشت، می‌تواند برای افراد جامعه الگو و سرمشق باشد. چه او هرگز دست از حمایت از نظام اسلامی برنداشت، و به عنوان یک انقلابی مکتبی باقی ماند.

سر دبیر

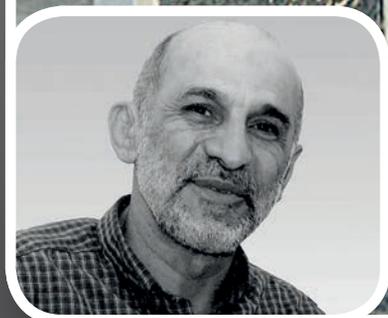
در این شماره از شاهد یاران که پیش روی دارید، این بار سخن از مرد مبارزی است که در زندگی پر فراز و نشیب خود، همواره تواضع و ساده زیستی را پیشه قرار داد. حاج داود کریمی از دوران جوانی در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شرکت کرد، و از آن پس پای دروس اخلاق و عقاید دینی روحانیت مبارز در جلسات مساجد نازی آباد نشست، تا جایی که از خود یک انقلابی مکتبی در مبارزه با رژیم پهلوی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) در پرتو سازمان فجر اسلام به وجود آورد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ در تشکیل کمیته انقلاب منطقه ۱۳ نازی آباد شرکت کرد، و دیری نپایید که به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست، و بیدرنگ در این نهاد مقدس مسئولیت‌های سنگینی از جمله تشکیل دفاتر سپاه در مناطق غرب و شمال غربی کشور را به عهده گرفت.

در سپاه پاسداران شهید حاج داود کریمی به داشتن ایمان، پرهیزگاری و پایبندی به اعتقادات دینی شهرت داشت و اخلاق و رفتار ایشان در جذب بسیاری از جوانان مؤثر بود. ایشان، با استناد به فرمایشات رسول اکرم (ص) که: «مؤمن کامل کسی است که اخلاق بهتر داشته باشد»، اسلام را دین رحمت و حسن خلق توصیف می‌کرد، و این فرمایش را ملاک رفتار خود در همه امور زندگی قرار داده بود.

موقعی که در کردستان به پرکت حضور جوانان سلحشور و فدائکار آرامش نسبی برقرار شده بود، ارتش رژیم حزب بعث عراق ناکهان به کشورمان حمله کرد، و شهید کریمی بیدرنگ مسئولیت خود را به شهید محمد بروجردی سپرد و عازم جبهه جنوب شد، و همگام با سایر فرماندهان جبهه و جنگ «بایگه منتظران شهادت» را در منطقه گلف اهواز تشکیل داد، و سازمان دهی نیروهای رزمی و مدیریت امور جنگ را همگام با شهید حسن باقری و سرداران رحیم صفوی، محسن رضایی و دریادار علی شمخانی به عهده گرفت. پس از عملیات فتح المبین و بیت المقدس که به آزاد سازی بخش وسیعی از سرزمین‌های خوزستان از جمله خرمشهر و اسارت حدود ۲۵ هزار سرباز و درجه‌دار عراقی منجر شد، عوامل خود فروخته گروهک منافقین تهران را به آشوب کشاندند، و عملیات تروریستی گسترده‌ای همچون بمب گذاری در مقر حزب جمهوری و نخست وژییری را آغاز کردند و سپاه پاسداران ناگزیر شد سپاه منطقه ۱۵ تهران را تشکیل داده، و فرماندهی آن را به عهده شهید حاج داود کریمی قرار دهد، که پا این گزینده شایسته، منافقین به شدت سرکوب شدند. فراموش نشود که ایشان یکی از افرادی بود که در مقابل سیاست‌های ناپیچرانه پنی صدر ایستاده و در سخت‌رانی‌های خود، او را مورد تکیه‌هایش قرار داد.

شهید گرانقدر حاج داود کریمی به رغم انتقادهایی که به عملکرد دیرخیز او فرمائدهان سپاه پاسداران در خصوص اولویت‌های محورهای جنگ داشت،





پیام مقام معظم رهبری بمناسبت شهادت حاج داود کریمی

او هدیه‌ای معنوی برای رشد و اعتلای روحی
آن شهید عزیز می‌دانم. خداوند او را با شهدای
صدر اسلام محشور فرماید.

والسلام علیکم ورحمه الله
سید علی خامنه‌ای

۱۳۸۳/۶/۱۸

منبع: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت
آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای (مد ظله العالی) ■

بسم الله الرحمن الرحيم
شهادت سردار رشید اسلام آقای حاج داود
کریمی را به خانواده و بازماندگان گرامی و
به همه هم‌زمان و دوستانش تبریک و تسلیت
می‌گویم. اینجانب آن مرد با ایمان و ایثارگر را
در همه دوران پس از انقلاب دارای صدق و
صفا شناختم، و آزمایش دشوار الهی در دوران
ابتلا به عوارض دردناک آسیب شیمیایی را برای

پیام سردار سرلشکر پاسدار رحیم صفوی به مناسبت شهادت حاج داود کریمی

سردار سرلشکر سید یحیی رحیم صفوی مشاور مقام معظم رهبری با ارسال پیامی به مناسبت شهادت فرمانده عرصه جهاد و شهادت حاج داود کریمی، این شهید را از مردان بزرگ عرصه جهاد فی سبیل الله و به دور از زخارف دنیوی توصیف کرد.

در این پیام آمده است: بار دیگر یکی از یاران و همسنگران عاشورایی و از زمره مجاهدان فی سبیل الله پس از عمری جهاد و پاسداری از انقلاب و ارزش‌های

والای آن، و خدمتی صادقانه در راه حق، با تنی رنجور از زخم‌ها و عوارض بجا مانده از کارزار با خصم، در جوار افلاکیان و یاران شهیدش ماوی گزید، و عطر عروجش را به فضای میهن اسلامی ارزانی داشت.

به راستی شهادت آن اسوه ایثار و حماسه که حیات طیبه‌اش را در راه تحقق اهداف عالی اسلام و حاکمیت ارزش‌های الهی سپری نمود، موجب تالم و تاثر خاطر هم‌زمان

و کسانی که با نام او آشنا بودند شد. بی‌شک او از مردان بزرگی بود که به دور از زخارف دنیای فانی برای نوشیدن از سرچشمه لایزال «ارجعی الی ربک» لحظه شماری می‌کرد و نهایت؛ قفس تن بشکست و در رفیق اعلی در جوار رحمت بی‌منتهای حضرت دوست منزل گزید.

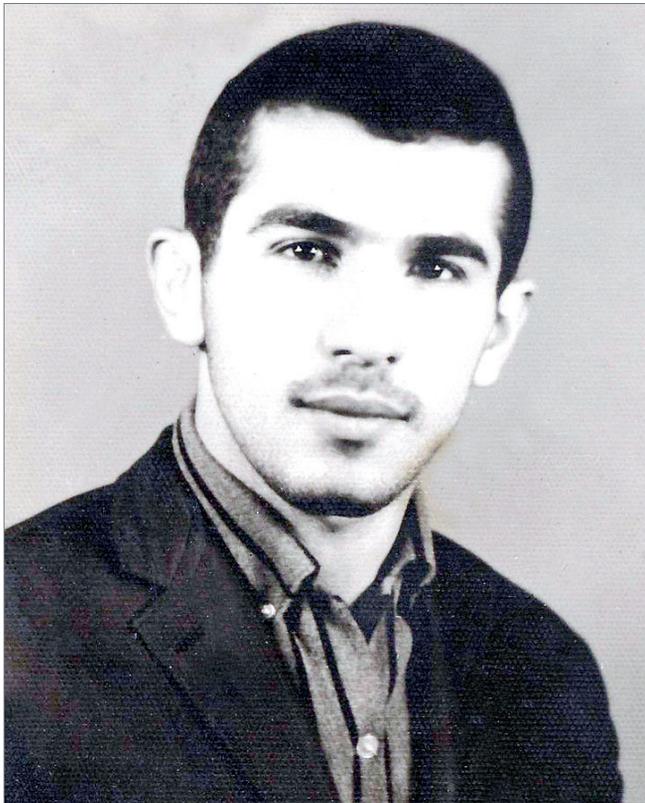
اینجانب شهادت مظلومانه آن دلیر مرد میادین ایثار، جهاد و حماسه را به مادر گرامی، همسر مکرمه و فرزندان معزز آن عزیز به عرش

نشسته تبریک و تسلیت عرض نموده و از قادر متعال مسئلت می‌نمایم که روح ملکوتی آن مهاجر الی الله و عزیز عاشورائی را در نعیم مقیم با شهدای کربلا محشور و به خانواده معظم صبر و شکیبائی و ثبات قدم در پیمودن راه آن شهید سعید تحت رهبری حکیمانه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای مد ظله العالی عنایت فرماید.

انه سمیع مجیب

■ سید یحیی رحیم صفوی





خداوند متعال در بیان جایگاه شهیدان، در قرآن کریم فرموده است: «مپندارید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده‌اند. آنان زنده هستند و نزد خدا روزی دارند». با این وصف شهیدان راه خدا ناظر و شاهد کردار و گفتار ما هستند، و آن گونه که امام فقید (ره) فرموده است: «شهید نظر می‌کند به وجه الله». به همین دلیل است که بزرگان دین، برای شهیدان قداست خاصی قایل شده‌اند، و آنان را شمع محفل بشریت، و برای انسان‌های روی زمین الگو و سرمشق دانسته‌اند. بنابراین این شهیدان ما در دوران انقلاب و دفاع مقدس، در راه نیل به اهداف مقدس و برای اعتلای دین اسلام و پاسداری از حریم میهن جانشان را ایثار کردند. حاج داوود کریمی از دوران نوجوانی، در راه به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی، تا مرحله پاسداری از دستاوردهای انقلاب از خود گذشته‌گی نشان داد، و سرانجام به عالی‌ترین درجات رستگاری رسید.

درآمد

حاج داوود کریمی از ولادت تا شهادت

تدوین: حسن خامه بار

کرده است: «عزیزانی که از دوران دبیرستان داوود کریمی را می‌شناختند و اخلاق او را درک کرده بودند، به یاد دارند که خداوند کریم ویژگی‌هایی را به ایشان از دوران جوانی ارزانی داشته بود که هر کسی از آن بهره‌مند نبود. همین ویژگی‌ها سبب شده بود که شمع محفل دوستان باشد. شهید کریمی با تشکیل جلسات و هیئت‌های مذهبی جوانان را به دور خود جمع می‌کرد تا هدایتگر مسیر عشق آنان به قدرت لایزال الهی باشد.»

عزت الله ضرغامی رئیس سابق سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران در بیان شخصیت داوود کریمی جوان چنین گفته است: «من به دلیل این که با حاج داوود اهل یک محل بودیم، و از ایشان شناخت کامل داشتم، می‌دیدم که در منطقه نازی آباد تهران شخصیت برجسته‌ای دارد. شخصیتی متواضع و صمیمی و بی‌پیرایه که هرکسی که با او حشر و نشر پیدا می‌کرد، عاشق به تمام معنای سجایای اخلاقی‌اش می‌شد. کریمی در عین حالی که مردی عارف بود، فرمانده‌ای فداکار و شایسته و لایق نیز در جبهه بود.»

حاج داوود کریمی در ایام جوانی با جمع زیادی از مبارزان سیاسی و مذهبی آشنایی یافت. شهید حاج مهدی عراقی در آشنایی داوود کریمی با شخصیت حضرت امام (ره) در آن شرایط سرنوشت ساز نقش بسزایی داشت. در سال‌های دهه ۱۳۵۰ که جامعه ایران پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد و تبعید حضرت امام (ره) به ترکیه و سپس به عراق پر از شور و التهاب انقلابی بود. دیری نپایید که

آباد، که هنوز هم فعال است از حسنات به یادگار مانده ایشان است. حاجی در آن روزها کلاس‌های آموزش قرآن کریم و نهج البلاغه در مساجد و هیئت‌های محل دایر کرده بود.»

با این وصف، شهید کریمی نوجوان برای امرار معاش خانواده ناگزیر شده بود هم درس بخواند و هم در یک کارگاه تراشکاری کار کند، به طوری که در سن نوجوانی تنها نان آور خانواده شده بود. پس از گذشت چند سال خانواده کریمی به محله نازی آباد نقل مکان کرد و تا زمان حیات شهید حاج داوود در آنجا مستقر بود. اولین مرحله از مبارزات سیاسی داوود نوجوان علیه رژیم پهلوی در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ تجلی یافت. ایشان با شناختی که از مواضع سیاسی رهبری خردمندانه امام خمینی (ره) پیدا کرده بود، دوشادوش جوانان انقلابی به مبارزه بر ضد رژیم پهلوی شرکت فعال داشت.

مهدی عزیزی از دوستان قدیمی شهید نیز نقل

اولین مرحله از مبارزات سیاسی داوود نوجوان علیه رژیم پهلوی در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ تجلی یافت. ایشان با شناختی که از مواضع سیاسی رهبری خردمندانه امام خمینی (ره) پیدا کرده بود، دوشادوش جوانان انقلابی به مبارزه بر ضد رژیم پهلوی شرکت فعال داشت

سردار شهید سپاه اسلام، حاج داوود کریمی، فرزند محمد، در روز ۲۷ بهمن سال ۱۳۲۶ در محله سلسبیل تهران در یک خانواده متدین دیده به جهان گشود. داوود اولین فرزند خانواده بود که در سن هشت سالگی، پدرش از دار دنیا رفت. تحصیلات دوره ابتدایی را در دبستان رازی به پایان رساند و دوره متوسطه را در دبیرستان دولتی علمیه گذراند. ایشان در روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در تظاهرات مردمی علیه رژیم شرکت کرد و برای اولین بار با نام امام خمینی (ره) که در آن زمان ایشان را «حاج آقا روح الله» می‌نامید، آشنا شد. محمد کریمی یکی از برادران شهید در این باره می‌گوید: «داوود در راهپیمایی ۱۵ خرداد حضور داشت. آن روز تا موقع غروب به خانه برنگشته بود و مادرم مدام بی‌قراری می‌کرد. هنگام غروب با لباس‌های خونین به خانه برگشت. چون که در درگیری با ماموران حکومتی زخمی شده بود.»

جعفر کریمی، برادر کوچک‌تر شهید حاج داوود کریمی در خصوص نقش خانوادگی و اجتماعی برادرش چنین نقل کرده است: «پدرمان در سال ۱۳۳۳ از دنیا رفت، و مسئولیت اداره خانواده به دوش داوود افتاد. ایشان کوشید جای خالی پدر را برای ما پر کند. روزها در کار تراشکاری در خیابان ری اشتغال داشت، و شبانه تحصیل می‌کرد، تا خرج زندگی خانواده را تأمین کند. حاج داوود روی مسائل مذهبی تأکید زیادی داشت. همیشه در هیئت‌های مذهبی نازی آباد حاضر بود. هیئت حضرت علی اکبر (ع) و هیئت ولیعصر (عج) نازی

شهید کریمی با همفکری تعدادی از دوستان مبارز گروه انقلابی «فجر اسلام» را تشکیل داد. در تهران، این گروه یکی از قوی‌ترین گروه‌های فعال در آن دوره بود که اعتماد افرادی چون شهید آیت الله دکتر سید محمد حسین بهشتی و مرحوم آیت الله محمد رضا مهدوی کنی را به خود جلب کرد، و مورد تأیید بسیاری از عالمان دینی قرار گرفت، و از هدایت آنان بهره‌وفی گرفت. گویا در آن برهه میان گروه فجر اسلام و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) روابط و همکاری وجود داشت. ولی در سال ۱۳۵۲ که در مواضع فکری و سیاسی سازمان مجاهدین خلق تجدید نظر به عمل آمد، و این سازمان از اهداف اصلی خود منحرف شد، ارتباط میان این دو گروه قطع گردید. چرا که رهبران فجر اسلام به این نتیجه رسیده بودند که نفاق و انحراف سازمان مزبور را فرا گرفته است.

حاج داوود صنعتگر و متدین و فعال سیاسی تا سال ۱۳۵۵ در تهران به مبارزه ادامه داد. اما شور انقلابی او و بسته شدن فضای مبارزه در ایران به علت شدت یافتن قلع و قمع نیروهای انقلابی در خط امام (ره) موجب شد، ایشان نیز همانند بسیاری از مبارزان راهی لبنان شوند، تا خود را برای مبارزه چریکی و مسلحانه آماده نمایند. در لبنان با شهید دکتر مصطفی چمران و شهید محمد منتظری و سایر نیروهای انقلابی مقیم آنجا آشنا شد، و دیری نپایید که مسئولیت آموزش چریکی نیروهای ایرانی را به عهده گرفت. اما با دگرگونی اوضاع ایران در پی آغاز انقلاب اسلامی، شهید کریمی در اوایل سال ۱۳۵۷ به کشور بازگشت و به سیل خروشان مردم حاضر در صحنه نهضت پیوست. ایشان با همکاری دوستان مبارز بیدرنگ چهار هیئت مذهبی در منطقه نازی آباد برای مبارزه با رژیم طاغوت سازماندهی کرد، و بر اساس تجربه‌ای که در سال‌های گذشته اندوخته بود، هدایت‌شان را بر عهده گرفت.

داوود کریمی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره)، با کمک سایر همفکران انقلابی، کمیته انقلاب اسلامی نازی آباد را تشکیل داد و مسئولیت آن را به عهده گرفت، و پس از گذشت چند ماه از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به عضویت شورای مرکزی سپاه تهران، و سپس در دفتر هماهنگی سپاه به منظور نظارت بر نحوه شکل‌گیری مراکز سپاه پاسداران در شهرهای مختلف کشور حضور یافت. شاید ایشان کمتر از یک سال فرماندهی سپاه تهران و نیز فرماندهی منطقه هفت سپاه را به عهده داشت. یکی از مهمترین مأموریت‌های سپاه در آن برهه دفاع از کشور و انقلاب اسلامی در مقابل گروهک‌های ضد انقلاب در کردستان بود. جایی که توطئه‌های گوناگون سیاسی و نظامی توسط عوامل خود فروخته انجام می‌شد و نیروهای سپاه براساس باورهای انقلابی و دینی‌شان به خنثی‌سازی آن توطئه‌ها اقدام می‌کردند. یکی

از کارهای حاج داوود، تشکیل سپاه در شهرهای کردستان بود. شهرهای این استان امنیت نداشت و احزاب و گروهک‌های مختلف ضد انقلاب که توسط دولت‌های خارجی حمایت می‌شدند، در آنجا فعالیت مسلحانه داشتند. با این حال، ایشان پذیرفت که این کار را انجام دهد. پس از فاجعه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ و انفجار دفتر نخست‌وزیری در هشتم شهریور همان سال به دست عوامل گروهک منافق کور دل و بروز نا امنی‌های ناشی از فعالیت‌های خرابکارانه گروهک‌های مختلف ضد انقلاب در تهران، حاج داوود کریمی و یاران او با راه اندازی واحدهای گشت ثار الله، ضمن حفاظت از جان شخصیت‌های سیاسی کشور، امنیت و ثبات را به پایتخت بازگرداندند.

داوود کریمی با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره)، با کمک سایر همفکران، کمیته انقلاب اسلامی نازی آباد را تشکیل داد، و پس از گذشت چند ماه به عضویت شورای مرکزی سپاه تهران، و سپس در دفتر هماهنگی مراکز سپاه در شهرهای مختلف حضور یافت

حاج داوود کریمی در کردستان

یکی از اقدامات ارزنده حاج داوود کریمی مشارکت در تشکیل مراکز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سایر شهرهای دو استان کردستان و آذربایجان غربی بود. چون این دو استان پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستخوش آشوب و نا امنی توسط احزاب و گروهک‌های ضد انقلاب شده بود، حضور سپاه در مناطق آشوب زده

غرب کشور در کنار نیروهای ارتش جمهوری اسلامی اجتناب ناپذیر بود. محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام درباره نقش شهید داوود کریمی در کردستان در مبارزه با عوامل ضد انقلاب اظهار داشته است: «حاج داوود از پیشکسوتان انقلاب و دفاع مقدس، و از پیشگامان ایثار و فداکاری بود. در کردستان ستادی راه اندازی کرد که نیروهای داوطلب به آن مراجعه می‌کردند و به وسیله او سازماندهی و روانه خط مقدم مبارزه با گروهک‌های ضد انقلاب می‌شدند».

شهید داوود کریمی در تشریح نقش کوتاه مدت خود در بحران کردستان، خاطرات خویش را چنین بیان کرده است: «برای سازماندهی مجدد سپاه آذربایجان شرقی در تبریز به سر می‌بردم که جنگ تحمیلی آغاز شد. در آنجا شهید رحمان دامن را که قبل از آغاز جنگ رئیس ستاد سپاه پاسداران تبریز بود، به فرماندهی جدید سپاه تبریز معرفی کردم و سریعاً به تهران آمدم، و بلافاصله عازم جنوب شدم، تا به مسائل عملیات و تشکیل سپاه منطقه هشت کشوری بپردازم. زیرا کار منطقه بندی سپاه به صورت تئوریک در آن مرحله تازه شروع شده بود. منطقه هشت کشوری، شامل استان‌های خوزستان و لرستان می‌شد و ما می‌بایستی فرمانده و شورای فرماندهی آن را تعیین می‌کردیم. در ابتدای درگیری‌های کردستان، قبل از سردار رحیم صفوی، فرماندهی سپاه کردستان با بنده بود. درگیری‌ها شامل جنگ و گریز و تعقیب، تثبیت امنیت شهرها و این جور چیزها بود. بعد از آقا رحیم، شهید ناصر کاظمی فرماندهی جنگ در کردستان، و پس از ایشان سردار مصطفی ایزدی مسئول وقت مخابرات سنجندج به دعوت شهید بروجردی، مسئولیت قرارگاه حمزه (ع) را به عهده گرفت، و تشکیلات وسیعی به وجود آورد. در



نفر سوم ایستاده از سمت راست، شهید داود کریمی در جمع نیروهای تیپ محمد رسول الله (ص) در کردستان

کسانی هستند که در اوج تبعیت، از کوچک‌ترین مشکلات نمی‌گذشتند. از همین روی باید بگویم هیچ تناقضی میان آزادگی و تبعیت ولایتی نمی‌دیدند».

حاج داوود کریمی که در آغاز جنگ مسئولیت تشکیل مراکز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در برخی از شهرهای کشور و معرفی فرماندهان آن را به عهده داشته است، در ادامه بازگویی خاطرات خود گفته است که پس از انتقال به اهواز، شهر و اطراف آن را جست و جو کرده و مناسب‌ترین مکان برای استقرار ستاد جنگ را منطقه گلف تشخیص داده که به «پایگاه منتظران شهادت» نامیده شد. ساختمان‌های گلف به وزارت نفت تعلق داشت که بلافاصله آن را تخلیه کردند و در اختیار سپاه پاسداران قرار دادند. ایشان در این خصوص می‌افزاید: «اولین کارمان در جبهه جنوب تقسیم بندی مسئولیت‌ها در خوزستان بین رفقای بود که هر کدام در سپاه محور بودند. افراد یاد شده عناصری بودند که وقتی در سپاه جست و جو می‌کردیم، نظیر آنان را پیدا نمی‌کردیم. حد و مرز خط جبهه ما از دزفول تا خرمشهر بود. آقای غلامعلی رشید فرماندهی محور دزفول را به عهده داشت. شهید سید محمد علی جهان آرا با شروع جنگ تحمیلی در سمت فرماندهی سپاه خرمشهر، مقاومت ۳۴ روزه مردم خرمشهر را هدایت کرد، و در فروردین سال ۱۳۶۰ فرماندهی سپاه اهواز را به عهده گرفت. شهید مجید بقایی مدتی نماینده سپاه در اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان بود. این شهید بزرگوار در عملیات فتح المبین، فرماندهی قرارگاه فجر را برعهده گرفت. سپس جانشین شهید حسن باقری در قرارگاه کربلا و پس از عملیات محرم، فرمانده قرارگاه کربلا شد. بقایی و باقری روز نهم بهمن سال ۱۳۶۱ در منطقه فکه به شهادت رسیدند. افزون بر شهدای یاد شده فرماندهی جبهه دارخوین به شهید احمد فروغی از دانشجویان پیرو خط امام

کشور مثل فارس، اصفهان، آذربایجان گروه گروه به اهواز آمده و در مدارس، پارک‌ها و ورزشگاه‌ها اسکان یافته بودند. آن‌ها مانند لشکرهای بدون فرمانده بودند. با حاج داوود کریمی صحبت کردم تا در باشگاه گلف که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آن را به اسم «پایگاه منتظران شهادت» تغییر نام دادیم، این افراد را سازماندهی و اداره کنیم. صحبت من با حاج داوود بر سر چگونگی بهره برداری از این نیروها برای دفاع از کشور بود. در آن زمان، رزمندگان بسیجی و سپاهی با کار نظامی آشنایی کامل نداشتند. بنابراین اولین راهکاری که به ذهن حاج داوود رسید، تشکیل تیم‌های چریکی برای حملات شبانه به نیروهای دشمن بود. به این ترتیب «پایگاه منتظران شهادت» به مرور زمان به کانون یک نیروی نظامی قدرتمند تبدیل شد. زمانی که جنگ تمام شد بیش از سه میلیون نیروی جبهه رفته و ۱۵ لشکر با صدها توپ و تانکی که از دشمن به غنیمت گرفته بودیم، در اختیار داشتیم».

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوران دفاع مقدس به تشریح نقش شهید حاج داوود کریمی در انقلاب اسلامی و بیان دیدگاه‌های ایشان پرداخت و گفت: «حاج داوود سر منشأ خدماتی در تثبیت انقلاب بود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رفتاری ایشان این است که تا آخرین لحظه به عهد خود وفا کرد و همواره صادقانه خدمت کرد. متأسفانه، برخی‌ها نمی‌توانند بروز و خروج‌های سیاسی را تحلیل کنند».



درستی از مفاهیم و معانی انقلاب نداشته باشند. حاج داوود کریمی در اوج آزادگی، یکی از منتقدین داخل خود سپاه بود، به گونه‌ای که گاه افرادی نزد من می‌آمدند و می‌گفتند که کریمی بسیار انتقاد می‌کند، ولی من به آن‌ها می‌گفتم آزادگی او سبب شده که با انتقادهایش سپاه و انقلاب را به سمت پیشرفت و تعالی سوق دهد. این ولایتی‌های آزاده،

آغاز بحران کردستان به علت این که واحدی به نام «اطلاعات عملیات» نداشتیم. بچه‌ها همین طور می‌رفتند و در کمین ضد انقلاب می‌افتادند. بچه‌های سپاه، دو بار در منطقه دارلک مهاجد در کمین دشمن افتادند و هر بار حدود ۷۰ شهید دادند. شهید کلاهدوز وقتی قائم مقام سپاه بود به شورا آمد، و با حالتی پرخاشگرانه گفت: «ما باید گروه شناسایی داشته باشیم. چرا باید بچه‌ها این طوری کمین بخورند». لذا براساس اظهارات شهید کلاهدوز این واحد را زیر نظر آقای جواد افخمی تشکیل دادیم. ایشان در ابتدای جنگ مدتی نزد شهید حسن باقری در بخش اطلاعات عملیات سپاه مستقر در گلف اهواز خدمت کرد».

✓ محسن رضایی: حاج داوود سر منشأ خدماتی در تثبیت انقلاب بود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رفتاری ایشان این است که تا آخرین لحظه به عهد خود وفا کرد و همواره صادقانه خدمت کرد. متأسفانه برخی‌ها نمی‌توانند بروز و خروج‌های سیاسی را تحلیل کنند

شهید کریمی در جبهه جنوب

همزمان شهید داوود کریمی نقل کرده‌اند که تشکیل تیم‌های چریکی و اجرای حملات شبانه به نیروهای دشمن متجاوز در جبهه جنوب از مبدأ «پایگاه منتظران شهادت» یکی از ایده‌های نظامی حاج داوود بوده است. دکتر محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در سخنانی که در مراسم دهمین سالگرد شهادت حاج داوود کریمی ایراد کرد گفت: «با وجودی که ۴۵ روز پیش از آغاز جنگ به بنی صدر خبر داده بودیم که عراق قصد حمله به ایران را دارد، او باور نمی‌کرد و می‌گفت، شما پاسداران و سپاهی‌ها می‌خواهید جنگ راه بیاندازید. هنگامی که جنگ آغاز شد و حدود ۱۲۰۰ کیلومتر از مرزهای کشورمان در ظرف چهار یا پنج ساعت به اشغال ارتش عراق درآمد، حاج داوود کریمی از نخستین کسانی بود که بیدرنگ خود را به اهواز رساند و در آنجا مسئول ستاد جنگ شد. ایشان از طرف بچه‌های انقلابی و سپاه فرمانده ستاد جنوب و در «پایگاه منتظران شهادت» استقرار یافت. در آن زمان جبهه جنگ به سه بخش جنوب با محوریت اهواز، غرب با محوریت کرمانشاه و شمال غرب با محوریت ارومیه تقسیم شده بود. حاج داوود کریمی با وجودی که دوره‌های عالی نظامی را آموزش ندیده بود، به همراه دریابان شمخانی توانست در کوتاه‌ترین زمان و تا یک ماه گذشته از جنگ جبهه جنوب را سروسامان دهد».

دکتر رضایی افزود: «در هفته دوم تجاوز عراق به کشورمان، وقتی به اهواز رفتم، تا چشم کار می‌کرد، نیروهای داوطلب بسیجی فراوانی از سایر شهرهای

داده شد. در این تقسیم بندی، مسئولیت های خطوط دفاعی به شهید اسماعیل دقایقی و سردار احمد غلامپور واگذار گردید. بعد از گذشت مدتی از این تقسیم بندی عملیات شناسایی را در قالب واحد اطلاعات و عملیات شروع کردیم».

در ادامه خاطرات شهید کریمی آمده است: «آن گاه با آقای علی شمخانی فرمانده وقت سپاه خوزستان تماس گرفتیم. با شناخت قبلی و اطلاعاتی که از وضعیت خوزستان داشتیم، کسی را شایسته تر از ایشان برای فرماندهی سپاه منطقه هشت نمی شناختم. معمولاً برای فرماندهی جاهایی که در آن خلاء نیروی کیفی وجود داشت، شخصی را از میان رفقای مرکز انتخاب می کردیم. بعد اگر نیروی محلی مناسب پیدا می شد، جایگزین می کردیم. این کار در چند استان انجام شده بود. به آقای شمخانی گفتم از نظر من شما فرمانده سپاه منطقه هشت هستید، همین الان اعضای شورای خود را مشخص و معرفی کنید تا نام آن ها را به مرکز ابلاغ کنم. آقای شمخانی بیدرنگ تشکیلات ستادی منطقه هشت را معلوم کرد و به گلف انتقال داد. در گلف، یا ستاد جنگ جنوب، آقای طاهری فر را به عنوان معاون تعیین کردم. آقای مجید بهرامی مسئول آموزش و آقای سید محمد حجازی مسئول پرسنلی و سازماندهی نیروها شد. همین طور کارها را بین بچه ها تقسیم کردیم. الحمدالله با همکاری رفقا کارها خوب اجرا می شد. به طوری که یک بار شهید یوسف کلاهدوز به آن جا آمد و نحوه تقسیم نیروها و سازماندهی و آموزش را دید و از آن مجموعه تقدیر کرد. آقای مجید بهرامی سلاح های مختلف، از جمله تفنگ ۱۰۶ را که روی خودروی سبک جیب نصب می شد، و ضد هوایی های مختلف را جمع آوری کرده بود و به نیروهای داوطلب آموزش می داد، اما دست آخر موقع اعزام به آن ها کلاشینکف، ام یک، برنو یا ژ۳ می دادیم. اگر هم اعتراض می کردند، می گفتیم سلاح های بهتر را خودتان از عراقی ها

بگیرید و استفاده کنید. «خدا کافی المهمات است». این جمله شعار ما شده بود. ارتباط ما با ستاد مرکزی سپاه به دلیل این که آقای مرتضی رضایی فرمانده وقت سپاه از طرف بنی صدر انتخاب شده بود بسیار ضعیف بود. ولی ما عملاً و قلباً فرماندهی ایشان را قبول داشتیم. چون حکم نهایی را امام (ره) می دادند. اما کار فرماندهی از او بر نمی آمد، و مرکزیت سپاه انسجام کامل را نداشت. بنابراین نمی توانستیم از مرکز درخواست تأمین نیرو و پشتیبانی بکنیم».

در ادامه خاطرات شهید کریمی آمده است: «آن گاه با آقای علی شمخانی فرمانده وقت سپاه خوزستان تماس گرفتیم. با شناخت قبلی و اطلاعاتی که از وضعیت خوزستان داشتیم، کسی را شایسته تر از ایشان برای فرماندهی سپاه منطقه هشت نمی شناختم»

حاج داوود کریمی پس از استقرار در ستاد جنگ جنوب در منطقه گلف و سازماندهی امور فرماندهان محورها، کار شناسایی محل های استقرار نیروهای دشمن و تجهیزات آنان را به همراه شهید حسن باقری آغاز کرد. ایشان در این باره چنین گفته است: «با شهید حسن باقری دو نفره به شناسایی می رفتیم، سپس با فرماندهان محورها هماهنگ می کردیم که کجاها می شود کار کرد. شبی با شهید باقری به محور دب حردان رفتیم. آن موقع شهید علی هاشمی فرماندهی محور حمیدیه را به عهده داشت و تعداد زیادی از بچه های محور ایشان همراه ما بودند. قرار بود عملیات اجرا کنیم. آر. پی. جی برده بودیم. به دهی رسیدیم که در آن ده شاید حدود ۳۰ سگ ولگرد دنبال مان کردند. یکی دو ساعت کار ما این بود که سگ ها را می راندیم. به محض این که به



عراقی ها نزدیک می شدیم، سگ ها دنبال ما می آمدند. نزدیک صبح خودمان را به عراقی ها رساندیم، و بچه ها را خواب گرفته بود. وارد خانه ای متروکه شدیم و به دوستان همراه گفتم شما بخوابید و من نگهبانی می دهم. بعد نوبتی صدای تان می کنم. هوا سرد بود و همه می لرزیدیم. بچه ها نماز خواندند و خوابیدند. آن شب عملیات نشد. آقای شمخانی هم خیلی منتظر بود که یک طوری طلسم شکسته بشود. بامداد روز بعد در جلسه اتاق جنگ گزارش دادیم که سگ ها مزاحم ما بودند، و ما را تا نیمه شب اسیر کردند، گویا با عراقی ها ساخته بودند!! به هر حال عملیات را شب بعد اجرا کردیم و ماجرای بعدی در عملیات شناسایی به همراه شهید حسن باقری خیلی جها می رفتیم. از سوسنگرد و بستان گرفته تا خرمشهر. آقای حسن باقری به سرعت رشد کرد. استعداد و فراگیری اش به حدی بود که من در جلسات اتاق جنگ فقط ایشان را با خود می بردم. با سایر رفقا که شاید از ایشان ۱۰-۱۲ سال بیشتر سن داشتند و سابقه بیشتری در سپاه داشتند، نمی رفتیم. از نکات برجسته شهید باقری این بود که هم حافظه قوی داشت، هم انسان دل و جگر دار و شجاعی بود. استعداد شخصی اش کمک می کرد تا خود را یک سر و گردن بالا بکشد. در جبهه جنوب نیرو کم نداشتیم و نیروها از دزفول تا خرمشهر در ارتباط بودند. چون برای عملیات های ایذایی در اتاق جنگ نیاز به جمع آوری اطلاعات بود. شهید باقری محفوظاتش به سرعت جمع می شد و می دیدیم بدون در نظر گرفتن این که در جلسه تعدادی شخصیت های سیاسی و سرهنگ و سرتیپ حضور دارند و بدون این که خود را ببازد، در جمع آن بزرگان و عناصر رده بالا، با قاطعیت، موقعیت جنگ و راه کارها و ترتیب نیروها را تشریح می کرد».

محمد رضا محمدی نیک، همزم شهید با اشاره به حضور فعال حاج داوود کریمی در گردان های مهندسی رزمی جهاد سازندگی در جبهه چنین روایت کرده است: «ایشان در سال ۱۳۶۴ به عنوان یک بسیجی گمنام در عملیات و الفجر هشت در منطقه عملیاتی فاو شرکت کرد، و خدمات شایسته ای به رزمندگان اسلام ایفا نمود. وقتی دشمن متوجه حرکت و عبور و مرور رزمندگان از پل خضر بر روی اروند رود به سمت فاو شد، پل را بمباران و تخریب کرد، و حاج داوود کریمی لازم بود قطعات تخریب شده پل را شبانه جوشکاری می کرد. برای این که اشعه جوشکاری باعث جلب توجه دشمن نشود، پتویی را خیس کرد و روی سر انداخت و این کار را تمام کرد. ولی چند روزی نگذشته بود که دشمن بعضی منطقه پل خضر را با سلاح شیمیایی بمباران کرد که دود زرد رنگ و بویی آزار دهنده آن به بسیاری از رزمندگان از جمله حاج داوود کریمی آسیب رساند. این فرمانده شجاع برای نجات خود و سایر همزمان تعدادی ماسک در اختیار آنان قرار داد. ولی دیری نپایید که گازهای شیمیایی و سمی دشمن تأثیر خود را بر دستگاه تنفسی حاج داوود

و رنج بسیار بود ولی تا آخرین لحظه تا جایی که می توانست سر پا ایستاد و فعالیت سازندگی خود را ادامه داد».

شهید کریمی در آستانه شهادت

از اوایل سال ۱۳۸۲ بیماری حاج داوود کریمی شدت یافت و کاری از دست پزشکان معالج داخلی و خارجی بر نمی آمد. پزشکان آلمانی تشخیص داده بودند که بیماری ایشان از مصدومیت شیمیایی حاصل از گازهای سمی به کار رفته در جنگ ناشی شده است. یک بیماری عجیب و غریب که شبیه سرطان بود. بدن این جانباز خستگی ناپذیر پر از غده شده بود. حاج داوود روزی در سخنانی در جمع همزمانی که به ملاقات او آمده بودند چنین گفت: «در سال ۷۵ پای چپم دچار ضایعه شد، اما به آن بی توجه بودم. ولی چند سال بعد دچار خونریزی شدیدی شد. در سال ۱۳۸۰ چند عمل جراحی روی پایم انجام شد، اما دوباره شرایط بدتر شد، در سال ۱۳۸۲ به علت شدت جراحات قطع نخاع شدم. بعد از آن شش عمل جراحی دیگر روی بدنم انجام شد که بی نتیجه بود. پرفسور نعمتی در آلمان دو عمل جراحی انجام داد و ۱۲ ترکش را از نواحی حساس بدن خارج کرد. پزشکان آلمانی مدتی بعد تشخیص دادند که بیماری شیمیایی من بر اثر یک نوع گاز سمی به نام «نوکس» است. دو ماه بعد به همراه پرفسور نعمتی به ایران برگشتم. او در تهران ۳۰ ترکش دیگر را از بدنم خارج کرد، و دوبار ستون فقراتم را عمل جراحی کردند که نتیجه بخش نبود، و سرانجام فلج شدم. قرار شد همه دنده های قفسه سینه ام را تعویض کنند، اما به علت خطراتی که در پی داشت دیگر هیچ عملی روی بدنم انجام نشد. در حال حاضر این بیماری هر روز در حال پیشروی است. بیماری و بستری شدن در بیمارستان ها برای من سرگرمی شده است. این زخم ها ذخیره آخرتم هستند. شاید با این دردها خداوند اجازه ملاقات با دوستان شهیدم را به من بدهد».

شهید حاج داوود کریمی، با آغاز سال ۱۳۸۳ در بستر بیماری بکلی زمینگیر شد، و توان او به شدت تحلیل رفت. اما مثل همیشه صبور و راضی به تقدیر حق تعالی بود. درد و ناراحتی جسمی اش هر اندازه فزونی می یافت، متقابلاً صبوری و خوش اخلاقی او با اعضای خانواده و دوستانی که به ملاقاتش می آمدند، شکوفا می شد. گویا احساس کرده بود که تا چند ماه دیگر مهمان آنان نخواهد بود. پزشکان معالج ناچار بودند داروهای مسکن بیشتری برای این مرد توشه سفر بسته تجویز نمایند. به همین علت در مهره اول ستون فقرات او پمپ مرفین کار گذاشتند، که توسط یک پرستار به سراسر بدن ایشان پمپاژ می شد. سرانجام این مرد خستگی ناپذیر در روز ۱۵ شهریورماه ۱۳۸۳ در سن ۵۷ سالگی به فیض شهادت نایل آمد، و در مراسم تشییع باشکوهی در قطعه ۲۹ بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد. ■

مستولین وقت کشور که از توانایی، سابقه مبارزاتی و پاکدستی حاج داوود کریمی آگاهی داشتند، ایشان را از نیمه سال ۱۳۶۵ به سمت مسئول اداره بازرسی بنیاد شهید و در سال ۱۳۶۶ به سمت مسئول حراست مخابرات کل کشور و نیز مدیر کل ستاد مبارزه با قاچاق مواد مخدر منصوب کردند

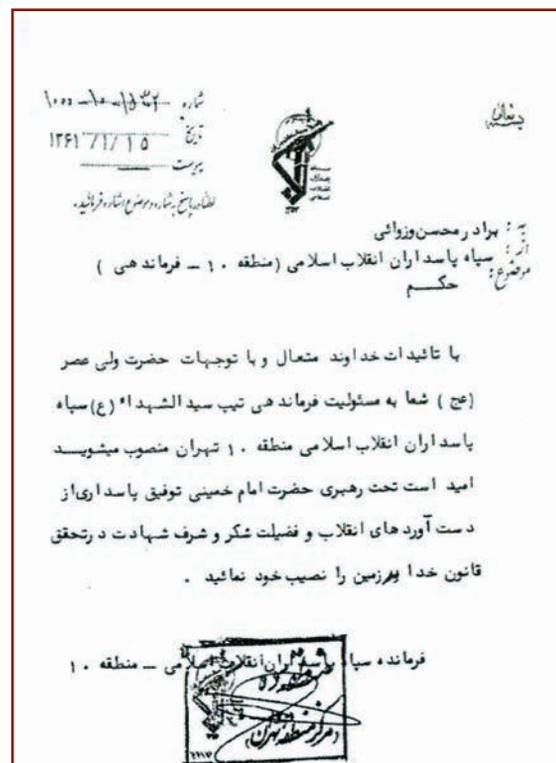
دیدگی از سلاح شیمیایی دشمن یعنی، لباس رزم به تن کرد، و در عملیات سرنوشت ساز مرصاد حضور یافت، و با مدیریت بخشی از صحنه کارزار ضربات شکننده ای بر پیکر منافقین زبون وارد آورد. در این عملیات بود که این بار ترکش خمپاره ای در قلب حاج داوود کریمی فداکار جای گرفت و او را روانه بیمارستان کرد، تا باز باقیمانده توان جسمی خود را از دست بدهد. محمد باقر بختیار یکی از دوستان قدیمی حاج داوود در این خصوص چنین گفته است: «حاج داوود را بعد از مجروحیت در عملیات مرصاد به ایلام منتقل کردند، و وقتی اطلاع پیدا کردم که ایشان در آن شهر بستری است به دیدنش رفتم. چون ایشان را خیلی دوست داشتم. وقتی حاجی را در آغوش گرفتم، لحظه ای احساس ضعف کرد. خبر نداشتم که از ناحیه کمر زخمی شده است. حاجی با وجودی که خیلی درد داشت، به روی خود نیاورد. همه دوستان ایشان را به عنوان یک انسان صادق می شناختند. این صداقت باعث محبوبیت او شده بود. از سوی دیگر حاج داوود کریمی با توجه به مدیریت و نگاه تیزبینی که به شرایط کشور و انقلاب داشت، برای خود دیدگاه های خاصی داشت. آدم توانمند، با هوش و آینده نگر بود».

این فرمانده جانباز و سلحشور سپاه پاسداران در کردستان و در جبهه های جنوب و سردار گمنام سال های دفاع مقدس، پس از پایان یافتن جنگ تحمیلی به زادگاه خود در میان مردم جنوب شهر تهران بازگشت. حاج داوود کریمی که به قول همزمان او هیچ دافعه ای نداشت و سرتاسر وجودش عشق و شوق به انقلاب و نظام اسلامی بود، پست و مقام و مسئولیت های دولتی را برای دولتمردان رها کرد، و به کارگاه تراشکاری خود در جاده باقر آباد بازگشت، و فعالیت گذشته اش را از سرگرفت. سرتیپ جانباز احمد دادبین فرمانده سابق نیروی زمینی ارتش در زمینه خدماتی که شهید حاج داوود کریمی به ارتش کرده چنین اظهار داشته است: «بسیاری از قطعاتی را که شهید کریمی طراحی و می ساخت در صنایع هوایی به خصوص در هلی کوپتر سازی مورد استفاده قرار می گرفت. ایشان با توجه به این که مشکلات شیمیایی داشت و در فشار

برجای گذاشت».

شهید کریمی که در عملیات و الفجر هشت شیمیایی شده بود، عملاً سلامت کامل خود را از دست داد و از آن پس جانباز شیمیایی شناخته شد. برخی از مسئولین وقت کشور که از توانایی، سابقه مبارزاتی و پاکدستی حاج داوود کریمی آگاهی داشتند، ایشان را از نیمه سال ۱۳۶۵ به سمت مسئول اداره کل بازرسی بنیاد شهید انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۶۶ به سمت مسئول حراست مخابرات کل کشور منصوب کردند. در سال ۱۳۶۷ از سوی سید سراج الدین موسوی نماینده حضرت امام (ره) در کمیته انقلاب اسلامی، به عنوان مدیر کل ستاد مبارزه با قاچاق مواد مخدر منصوب شد، و برای اجرای این مأموریت حیاتی و حساس سه قرارگاه تاکتیکی زیر نظر قرارگاه مرکزی محمد رسول الله (ص) در استان های شرقی کشور دایر کرد، ایشان در قالب طرح والعدایات جنگ بی امانی را علیه عاملان ورود مواد مخدر به کشور آغاز کرد. مسئولیت اجرای این طرح به عهده کمیته های انقلاب اسلامی واگذار شد که شهید کریمی یکی از فرماندهان با سابقه آن ها بود. ما دیری نپایید که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل از سوی امام (ره) برای پایان دادن به جنگ هشت ساله میان ایران و عراق، این بار نیروهای خود فروخته سازمان منافقین تجاوز دامنه داری را از مرز غربی کشور به طرف کرمانشاه آغاز کردند.

در آن برهه بخشی از نیروهای عمل کننده در رویاروی با تجاوز منافقین فریب خورده به استان کرمانشاه پرسنل شریف و غیور کمیته های انقلاب اسلامی بودند که حاج داوود کریمی یکی از فرماندهان ارشد آن ها بود. لذا ایشان به رغم آسیب





دکتر جواد منصوری یکی از انقلابیون با سابقه دوران مبارزه با رژیم پهلوی است، که بیشترین دوران جوانی خود را در زندان‌های ساواک گذراند. در سال ۱۳۴۴ به اتهام داشتن فعالیت‌های سیاسی و عضویت در حزب بین الملل اسلامی دستگیر و به شش سال زندان محکوم شد، و بعد از گذشت سه سال و نیم زندان، فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گرفت. منصوری در سال ۱۳۵۱ دوباره توسط عوامل ساواک دستگیر و تا زمان پیروزی انقلاب در زندان بسر برد. در آستانه پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در کمیته استقبال از امام (ره) حضور یافت، و پس از پیروزی در کمیته انقلاب اسلامی فعالیت کرد، و در تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نقش اساسی داشت، و سرانجام در دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ با حکم شورای عالی انقلاب به عنوان اولین فرمانده سپاه پاسداران در این نهاد نوپا مشغول به خدمت شد. شاهد یاران نظر به شناختی که جواد منصوری از شهید حاج داوود کریمی دارد، به گفت و گو با ایشان نشست.

خیلی از افراد جامعه از عظمت کارهای شهید کریمی خبر ندارند

کنکاشی در شخصیت حاج داوود کریمی در گفت و گو با دکتر جواد منصوری اولین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

بسیاری از شخصیت‌ها و جریان‌های مختلف خارج از زندان را نمی‌شناختم. ولی با اغلب کسانی که در زندان بودند آشنایی داشتم. چون با بسیاری از این گروه‌ها و شخصیت‌ها مبارزه مشترک داشتیم، نام‌شان را می‌شنیدم. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با بسیاری از شخصیت‌های مبارز دوران قبل از انقلاب از جمله آقای داوود کریمی آشنا شدم که جزء فعالان گروه‌ها بود. به هر حال در جریان تأسیس سپاه پاسداران با ایشان بیشتر آشنا شدم و اطلاع یافتم که یکی از اعضای سازمان فجر اسلام بوده است. بسیاری از شخصیت‌های مبارز و انقلابی قبل از پیروزی انقلاب از جمله شهید داوود کریمی برای آموزش نظامی و عملیات‌های چریکی به جنوب لبنان رفتند، آیا جنابعالی در مدت سه سالی که آزاد و خارج از زندان بودید، به جنوب لبنان رفته بودید؟

اگرچه در گروهی فعال بودم که هدف آن مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم پهلوی بود، اما در عمل موفق نشدم برای آموزش نظامی به خارج از کشور سفر کنم. در آن برهه دوستان مبارز زیادی از جمله شهید داوود کریمی به جنوب

گویا جنابعالی و حاج داوود کریمی در زمان رژیم پهلوی در دو گروه انقلابی مبارزه می‌کردید، آیا قبل از پیروزی انقلاب با ایشان ارتباط و همکاری داشتید؟

با توجه به این‌که از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۷ به استثنای یک دوره سه ساله در زندان بسر بردم، طبیعتاً



لبنان رفتند، و به این دلیل ایشان انصافاً بعد از انقلاب در دفاع از دستاوردهای انقلاب در کارهای نظامی نقش خیلی خوبی داشت.

زمانی که به عنوان اولین فرمانده سپاه پاسداران انتخاب شدید، چه گونه با حاج داوود کریمی آشنا شدید؟

در حقیقت برای گسترش فعالیت‌های سپاه پاسداران، تعدادی از مبارزین منطقه نازی آباد تهران توسط افراد سرشناس که در آن منطقه سکونت داشتند، به ما معرفی شده و وارد سپاه شدند. از جمله آن‌ها برادران صنیع خانی، شهید داوود کریمی و آقای عطائی و تعداد افراد دیگری بودند. بیشترین فعالیت افراد یاد شده در یک سال و نیم ابتدای پیروزی انقلاب در دفتر هماهنگی امور استان‌ها به ریاست سردار عبد الله محمود زاده متمرکز بود. در آن برهه به شهرها و استان‌های سراسر کشور می‌رفتند، و در تأسیس مراکز سپاه در استان‌ها و نظارت بر عملکرد سپاه و آموزش شورای فرماندهی سپاه در شهرهای مختلف کمک می‌کردند. با آغاز جنگ تحمیلی، مسئولیت تعدادی از مسئولان دفتر هماهنگی امور استان‌ها تغییر کرد، و مسئولیت تربیت و آموزش نیروهای بسیج و همچنین حضور در جبهه و فرماندهی مناطق مختلف عملیات را عهده دار شدند. البته شهید داوود کریمی تا سال ۱۳۶۲ فرماندهی سپاه تهران را داشت که این نهاد نقش بسیار مهمی در سرکوبی منافقین در مرکز کشور داشت.

به خاطر دارم که پاسداران در مواردی برای اعزام به جبهه به حاج داوود مراجعه می‌کردند، و ایشان در جواب می‌گفت که همین تهران هم یک جبهه مهمی است، و در واقع اصل نظام در این جاست، و ما باید این‌جا را حفظ کنیم. هرگاه ورود منافقین به تهران ممنوع اعلام شود، شما می‌توانید به جبهه بروید

با توجه به بروز بحران در کردستان و شروع جنگ تحمیلی در آخر شهریور ماه سال ۱۳۵۹ و شدت گرفتن عملیات تروریستی منافقین در تهران و سایر مناطق کشور. یک ارزیابی کلی از نقش حاج داوود کریمی در تحولات دو سال اول انقلاب داشته باشید...

حاج داوود در سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ به شدت درگیر تربیت و آموزش نیرو برای اعزام به جبهه و نیز برای سرکوب منافقین و جریان‌های ضد انقلاب بود، و در این تحولات نقش بسیار برجسته‌ای داشت. به خاطر دارم که پاسداران در مواردی برای اعزام به جبهه به حاج داوود مراجعه می‌کردند، و ایشان در جواب به آن‌ها می‌گفت که همین تهران هم یک جبهه است. یک جبهه مهمی است و در واقع اصل نظام در این جاست، و ما باید این‌جا را حفظ کنیم. در صورتی می‌توانید به جبهه بروید که منافقین دور تا دور تهران تابلو زده باشند که ما وارد این شهر نمی‌شویم، یا ورود منافقین



این است که به هر حال شایستگی‌های زیادی را در وجود ایشان دیده بودند. بالاخره ما به اقتضای کارمان همدیگر را می‌دیدیم. در سال ۱۳۶۰ به وزارت امور خارجه منتقل شدم و از آن به بعد ارتباط کاری با ایشان نداشتم. ولی بعد از سال‌های ۱۳۷۰ دوستان دوران اول سپاه جلساتی را به طور ماهانه در منزل آقای محمود زاده تحت عنوان هیئت مذهبی تشکیل می‌دادند، و معمولاً در آن جلسات حاج داوود کریمی را می‌دیدم.

اخلاق و روحیات و میزان وفاداری شهید حاج داوود کریمی به نظام جمهوری اسلامی را چگونه دیدید؟

حاج داوود کریمی، به تمام معنای کلمه یک آدم بسیار مؤمن و بسیار فداکار برای انقلاب بود. زندگی‌اش را به طور کامل در خدمت انقلاب قرار داده بود. بحث تفاوت دیدگاه، یا در برخی از مسائل اختلاف نظر داشتن به نظر من نمی‌تواند خیلی در ارزش آدم‌ها تغییراتی ایجاد کند. البته شاید اختلاف دیدگاه‌های بیش از اندازه در بعضی از افراد یک مقداری تأثیر بگذارد. به نظر من اگر صداقت، اخلاص و سلامت نفس وجود داشته باشد، که در حاج داوود کریمی وجود داشت، ما این اختلاف نظرها را نباید چندان منفی بدانیم. من شخصا تا زمانی که ایشان در قید حیات بود، واقعا به عنوان یک مؤمن مجاهد و مخلص قبول‌شان داشتم و به ایشان علاقه داشتم. ■

و منحل شد. ولی برخی از آن گروه‌ها به شکل اعلام نشده فعالیت‌شان را ادامه دادند، به رغم این‌که زمینه فعالیت‌هایمانند گذشته وجود نداشت.

با توجه به این‌که سپاه تازه شکل گرفته بود، کشور از یک طرف دستخوش نا آرامی قرار داشت و از طرف دیگر هم جنگ بر ما تحمیل شد. سپاه در آن شرایط حساس چه گونه توانست با انسجام کامل وارد جنگ شود؟

واقعیت این است، آن چه که از سال ۱۳۵۷ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی اتفاق افتاد، مقدار خیلی زیادی از آن تحولات، به هیچ وجه با شرایط عادی تطبیق نمی‌کند. به عبارت دیگر ما در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی توانستیم کارهایی را بکنیم که واقعا در دنیا بی‌نظیر و ناشناخته، و قبل از آن هم سابقه نداشته است. به عنوان نمونه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در شرایطی تأسیس شد که در واقع هیچ امکاناتی نداشتیم. نه تنها امکانات مادی و نیروی انسانی، حتی از لحاظ آموزش و علوم و فنون نظامی و امنیتی. اما عملاً سپاه پاسداران توانست در مقابل ارتشی تا دندان مسلح بایستد. همه می‌دانیم که ارتش عراق یک ارتش متوسط در

منطقه نبود، بلکه یک ارتش در سطح بالا و خیلی مجهز و بسیار آموزش دیده در سطح منطقه بود. به هر حال این جنگ با اهداف خیلی مهمی آغاز شد، ولی ملاحظه کردید که سپاه پاسداران در هشت سال دفاع مقدس نقشی را ایفا کرد که شاید خود ما وقتی که فکرش را می‌کنیم می‌بینیم که در شرایط عادی امکان چنین کاری نبود. بنابراین افرادی نظیر حاج داوود کریمی در این مقطع به صورت نیروهای کاملاً ناشناخته، و نیروهایی با انگیزه‌های فوق العاده توانستند کارهای بزرگی انجام دهند. طبیعتاً آن کارهای بزرگ توانست نه تنها انقلاب را حفظ کند، و نظام جمهوری اسلامی را تثبیت کند، بلکه توانست بر بسیاری از توطئه‌هایی که علیه نظام در طی چند دهه بعد از پیروزی وجود داشت، غلبه کند.

جناب عالی به عنوان اولین فرمانده سپاه پاسداران به طور کل چه نگاهی به عملکرد حاج داوود کریمی دارید؟ آیا در آن مرحله از کارها و فعالیت‌های ایشان در سپاه اطلاع دارید؟

دفتر امور استان‌ها در سپاه پاسداران از عملکرد حاج داوود کریمی بسیار راضی بود، و ایشان را فرد لایق و شایسته می‌دانست. بارها پیشنهاد شد که فرماندهی برخی از مناطق کشوری سپاه را داشته باشد. مناطقی که چندین استان را زیر پوشش داشت، و این مسئولیت‌ها را پذیرفت. بعد از این‌که به فرماندهی سپاه تهران در سال ۱۳۶۰ منصوب شد، نشان دهنده

به تهران بکلی ممنوع باشد. به عبارت دیگر می‌خواست بگوید که ما در یک جبهه در مقابل صدام می‌جنگیم، و در جبهه‌های دیگر در مقابل مجموعه جریان‌های ضد انقلاب و ستون پنجم دشمن که در مرکز فعال هستند می‌جنگیم. انصافاً حاج داوود کریمی در سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ کار بزرگی انجام داد، و شاید خیلی از افراد جامعه از میزان عظمت آن کار خبر ندارند.

واقعا داستان بی‌نظیری است که فعالیت تمام گروه‌های تروریستی امروزی مثل طالبان، القاعده و داعش در مقابل عملیات تروریستی منافقین در سال ۱۳۶۰ به مراتب ضعیفتر است. حرکت منافقین چه به لحاظ تشکیلاتی و چه به لحاظ مجموعه امکاناتی که در اختیار داشتند، و به دلیل این‌که دقیقاً در داخل مردم بودند، و در تمام شهرهای ایران خانه‌های تیمی در اختیار داشتند، و افزون بر آن مورد حمایت برخی از اشخاص مهم بودند، خیلی قوی‌تر از گروه‌های تکفیری امروزی به شمار می‌رفتند. بنابراین کاری که در جنگ علیه منافقین شد، واقعا به مراتب مهمتر از کاری است که امروزه در مقابل القاعده و یسا داعش صورت می‌گیرد. بسا این وصف می‌توانم بگویم کاری که سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب در سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱ در تهران و مراکز بزرگ استان‌ها انجام دادند، کار تاریخی است، اگر چه شاید هنوز خیلی از مردم از دستاوردهای آن کارها خبر ندارند. در حالی که ما در آن زمان از لحاظ تشکیلات نیروهای ورزیده در ضعیف‌ترین وضعیت خودمان بودیم.

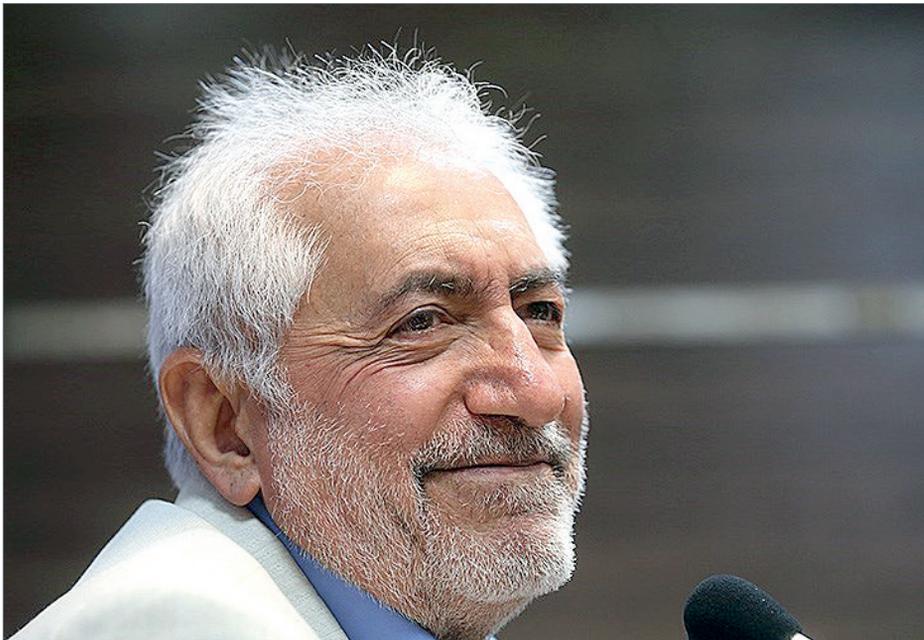
حاج داوود کریمی، به تمام معنای کلمه یک آدم بسیار مؤمن و بسیار فداکار برای انقلاب بود. زندگی‌اش را به طور کامل در خدمت انقلاب قرار داده بود. تا زمانی که ایشان در قید حیات بود، واقعا به عنوان یک مؤمن مجاهد و مخلص قبول‌شان داشتم

به نظر شما حاج داوود توانایی عضویت در شورای فرماندهی سپاه را داشت؟

از نظر من شهید کریمی این شایستگی را داشت. ولی بدانید که در ابتدای پیروزی انقلاب، شاید خیلی از افراد از جمله حاج داوود کریمی ناشناخته بودند. البته مقام فرماندهی سپاه تهران کمتر از عضویت در شورای فرماندهی سپاه پاسداران نبود. برای این‌که فرماندهی سپاه تهران واقعا بسیار اهمیت داشت.

تعدادی از گروه‌ها و سازمان‌ها مانند فجر اسلام که قبل از پیروزی انقلاب مبارزه می‌کردند، بعد از انقلاب ائتلاف کردند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به وجود آوردند. آیا حزب بین الملل اسلامی هم به این مجموعه پیوست؟

آری پیوست، و چندین گروه انقلابی متحد شدند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به وجود آوردند. ولی این سازمان جدید عملاً نتوانست دوام داشته باشد. لذا این سازمان از سال ۱۳۶۲ غیر فعال



حاج داوود یک آدم همه جانبه بود

نگرشی به ویژگی‌های ارزنده شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با مهندس سید محمد غرضی هم‌رزم شهید

شهید داوود کریمی یکی از شخصیت‌های مبارز بود که در لبنان با ایشان ملاقات کردم. ایشان به محض آمدن به لبنان در دوره‌های فشرده آموزش نظامی، سیاسی و امنیتی شرکت کرد، و برای شناخت این علوم خیلی دقیق بود. البته قبل از آمدن به لبنان از این علوم بی بهره نبود

بعد از پیروزی انقلاب و پس از بازگشت تان به ایران، آیا ارتباط شما با شهید حاج داوود کریمی ادامه پیدا کرد؟

من چون سپاه را تشکیل داده بودم. عزیزانی که قبل از انقلاب به لبنان آمده بودند، اکثرشان یاوران ما شدند در سپاه پاسداران، و من هم به آقای داوود کریمی حکم دادم. ایشان به لحاظ اعتقادی و به لحاظ دانش مبارزاتی و اجتماعی شخصیت معتبری بود. ایشان در سال ۱۳۵۸ در سپاه پاسداران خیلی با من همکاری کرد.

جناب‌عالی در آن برهه چه مسئولیتی در سپاه پاسداران داشتید؟

در تاریخ دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ به همراه سرکار خانم دباغ خدمت حضرت امام (ره)

در حقیقت من در سال ۱۳۵۴ از ایران خارج شدم و حاج داوود در سال ۱۳۵۶ به لبنان آمد. در لبنان ما یک طیف گستره بودیم که وقتی اشخاص مبارز و طلاب علوم دینی از شهرهای اصفهان، تهران، شیراز و قم و از سایر شهرها به لبنان می‌آمدند، از آن‌ها استقبال به عمل می‌آوردیم. ناگفته نماند که اشخاص مبارزی در ایران وجود داشتند که افراد انقلابی را به لبنان اعزام می‌کردند، و ما هم نمی‌خواستیم از کم و کیف کار آن‌ها اطلاع پیدا کنیم. لذا احوال شخصی آن‌ها برای ما روشن نبود. منتها وقتی آگاه می‌شدیم که آن‌ها شخصیت انقلابی هستند و از انقلاب دفاع می‌کنند، هرگونه خدماتی که از عهده ما بر می‌آمد در اختیارشان قرار می‌دادیم.

حاج داوود علاوه بر آموزش مسایل سیاسی و امنیتی در چه زمینه‌های دیگری آموزش دید؟

ایشان در کارهای نظامی به خصوص نحوه تهیه مواد اولیه ساخت نارنجک و بمب دست ساز و شیوه استفاده از سلاح‌های سبک به اندازه کافی، در اردوگاه‌های مبارزان فلسطینی آموزش دید. معمولاً چنین اشخاص مبارز چند ماه نزد ما در لبنان می‌آمدند و آموزش‌های نظامی و سیاسی می‌دیدند. ما هم بیشتر سعی می‌کردیم در حد امکان آموزه‌های اطلاعاتی و ساواک‌شناسی، سیا شناسی و موساد شناسی را به آن‌ها آموزش دهیم.



درآمد

مهندس سید محمد غرضی هم‌رزم شهید حاج داوود کریمی یکی از پیشگامان انقلاب اسلامی است که هر دو در مقاطع مختلف مبارزه بر ضد رژیم پهلوی در داخل و خارج از کشور همراه و هم‌رزم بوده‌اند. غرضی در سال ۱۳۲۰ در اصفهان تولد یافت و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۴۰ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد، و در رشته الکترونیک مدرک فوق لیسانس دریافت کرد. او همچنین برای شرکت در دوره‌های تخصصی انتقال و توزیع نیروی برق در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ در فرانسه تحصیل کرد. در دوران جوانی به عضویت حزب بین الملل اسلامی درآمد، و در سال ۱۳۵۰ به اتهام مخالفت با رژیم پهلوی توسط عوامل ساواک دستگیر و به زندان افکنده شد. پس از آزادی در سال ۱۳۵۴ به منظور تداوم مبارزه عازم نجف اشرف و سوریه و لبنان گردید، و پس از استقرار امام خمینی (ره) در پاریس به ایشان ملحق شد. مهندس غرضی پس از پیروزی انقلاب اسلامی سمت‌های فرماندهی در سپاه پاسداران، استانداری خوزستان، وزارت نفت و وزارت پست و تلگراف و تلفن را در کارنامه خود دارد. شاهد یاران نظر به شناختی که مهندس غرضی از شهید کریمی دارد به گفت و گو با او نشست که با هم می‌خوانیم:

گویا جناب‌عالی از سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با شهید حاج داوود کریم آشنا بوده‌اید. در آن برهه در چه زمینه با همدیگر همکاری داشتید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: در دوران مبارزه با رژیم پهلوی با تعداد زیادی از انقلابیون و مبارزان داخل کشور آشنا بود، ولی اسامی واقعی آن‌ها را نمی‌دانستم. منتها وقتی به سوریه و لبنان و نجف اشرف می‌آمدند، به تدریج با آن‌ها آشنا می‌شدم. یکی از آن‌ها، شخصیت مبارز شهید حاج داوود کریمی بود، که در لبنان با ایشان ملاقات کردم. آقای کریمی به محض آمدن به لبنان در دوره‌های فشرده آموزش نظامی، سیاسی و امنیتی شرکت کرد، و برای شناخت این علوم خیلی دقیق بود. البته ایشان قبل از آمدن به لبنان از این علوم بی بهره نبود. چون در تهران کارگاه کوچک تولید ابزارهای صنعتی داشت و برای آموزش در زمینه ساخت ابزارهای جنگی به ایشان کمک کرد. به هر حال در لبنان مدتی در خدمت مرحوم حاج داوود کریمی بودم.

بفرمایید که عامل تشویق حاج داوود برای سفر به لبنان جناب‌عالی بودید، و ایشان پس از ورود به لبنان در چه مراکزی آموزش دید؟ آیا این مراکز لبنانی بودند یا فلسطینی؟

انقلابی ارتباط و همکاری داشت؟ آیا با شهیدان بهشتی، مطهری و مفتاح هم ارتباط داشت؟
 شهید کریمی با همه محافل انقلابی در ارتباط بود و در همه صحنه‌ها به طور دائم حضور داشت. اصلاً در داخل دستگاه انقلاب می‌چرخید. چون یک آدم متعهد و معتبر بود، همه شخصیت‌های انقلابی ایشان را به عنوان «داوود کریمی» می‌شناختند.
آقای مهندس از حضور شهید کریمی در سپاه چه خاطره‌ای دارید؟

وقتی سپاه پاسداران با وجود فرماندهان جدید شکل گرفت، و وقتی شورای فرماندهان سپاه تشکیل شد، آن‌ها با داوود کریمی سازش نکردند، و ایشان در مدت قبل از شروع جنگ تحمیلی به تدریج از سپاه فاصله گرفت. البته علم و اطلاع حاج داوود کمتر از آن‌ها نبود، ولی ایشان فاصله گرفت. از سوی دیگر دو سال بعد از شروع جنگ هم میان داوود کریمی و فرماندهان جنگ در جبهه‌ها اختلاف نظر به وجود آمد. ایشان دید که دارد مشکلاتی بر جنگ تحمیل می‌شود، و به نظر او روش برخی از فرماندهان جنگ کارآمد نیست.

در آغاز جنگ که جنابعالی استاندار خوزستان بودید، حاج داوود به اهواز آمد و ستاد منتظران شهادت در پادگان گلف را تشکیل داد. آقای استاندار چه امکاناتی در اختیار ایشان قرار داد؟
 همه نوع امکانات در اختیار ایشان قرار دادم. نه فقط به داوود کریمی، برای شهید چمران هم امکانات فراهم کردم. شاید حدود ۵۰ یا ۶۰ نفر در رأس نیروهای فراوان و مختلف از سراسر کشور به



کریمی یک کارگر ساده‌ای که به بازاوان خود متکی بود، و از هیچ پول دیگری استفاده نمی‌کرد. داوود در آن مدتی که با هم بودیم، چه در سوریه و لبنان، چه در ایران، هیچ سخنی، حتی یک کلمه، درباره هزینه مأموریت‌هایی که انجام داده به زبان نمی‌آورد. اصلاً در این زمینه نه با من صحبت کرده و نه درخواستی داشت. در صرف هزینه‌های مبارزات خود یک آدم مستقل بود و هیچ وابستگی مالی به کسی نداشت. همیشه دوست داشت یک انقلابی شاخص و مستقل باقی بماند.

فرمایید که حاج داوود کریمی در دوره قبل از انقلاب با کدام یک از روحانیون بزرگ و

و آرامش نداشت. جریانات بنی صدر و زد و خورد‌های خیابانی و ترور شخصیت‌ها توسط منافقین و نسا آرامی‌هایی که در برخی از مناطق کشور روی داد، همه در یک راستا بود. حاج داوود از جمله کسانی بود که در جهت حفظ دستاوردهای انقلاب، همه گروه‌ها و دستجات، مثل فرقان و منافقین و دیگران را سرکوب کرد. ایشان یک آدم همه جانبه‌ای بود. یعنی حاج داوود از مرحله بعد از انقلاب تا شروع جنگ تحمیلی فعالیت بسیار ارزشمندی به نفع انقلاب و تثبیت نظام جمهوری اسلامی به عمل آورد. ضمن این‌که حزبگرا هم نبود. به طور مثال وقتی حزب جمهوری اسلامی در هشتم اسفند سال ۱۳۵۷ تشکیل شد، ایشان به این حزب نگرید. وقتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم ایشان را به همکاری دعوت کرد، به این دعوت هم پاسخ مثبت نشان نداد. می‌خواهم بگویم که من و حاج داوود طوری در انقلاب تربیت شده بودیم که همه جریانات سیاسی و نظامی کشور را می‌شناختیم. ایشان به انقلاب پیوند داشت و نه به احزاب و گروه‌های سیاسی.

حاج داوود در جهت حفظ دستاوردهای انقلاب، همه گروه‌ها و دستجات، مثل فرقان و منافقین را سرکوب کرد. ایشان یک آدم همه جانبه‌ای بود. یعنی از مرحله بعد از انقلاب تا شروع جنگ تحمیلی فعالیت بسیار ارزشمندی به نفع انقلاب و تثبیت نظام جمهوری اسلامی به عمل آورد

آقای مهندس، چون خیلی از افراد ادعا می‌کنند که در تأسیس سپاه پاسداران نقش داشتند، لطفاً روشن فرمایید که اولین حکم امام (ره) برای فرماندهی سپاه برای چه کسی صادر شد؟

وقتی حضرت امام (ره) دستور تأسیس سپاه را برای شورای انقلاب صادر کردند، شورا در آن زمان در اختیار مهندس بازرگان و دوستان ایشان در نهضت آزادی قرار داشت. ایشان به جای این‌که با انقلابیون همکاری کند، حکم را به آقای ابراهیم یزدی داد که سمت معاونت نخست وزیر را به عهده داشت. ما هم که از آن‌ها تبعیت نمی‌کردیم روابطمان با آن‌ها به هم خورد.

به هر حال حاج داوود کریمی در ظرف این مدت که در مجموعه ما در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار داشت، با استعداد خوبی هم که داشت در همه عملیات‌های سرکوب تحرکات ضد انقلاب در گنبد، و در ساندج و در جنوب کشور شرکت کرد. افزون بر آن حاج داوود اطرافیان و دستیاران بسیار مطمئن و مخلصی از جنوب شهر به همراه داشت، و همگی حرف ایشان را قبول داشتند، و به آن عمل می‌کردند. اصولاً شهید کریمی خود یک شخصیت و یک مرجعیت بسیار خوبی برای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محسوب می‌شد، و در آن دوره بسیار خوب درخشید.

از دستاوردهای شهید کریمی در سرکوب ضد انقلاب در برخی از مناطق کشور مطلبی به یاد دارید؟

کشور در آن برهه دستخوش اغتشاشات بود،

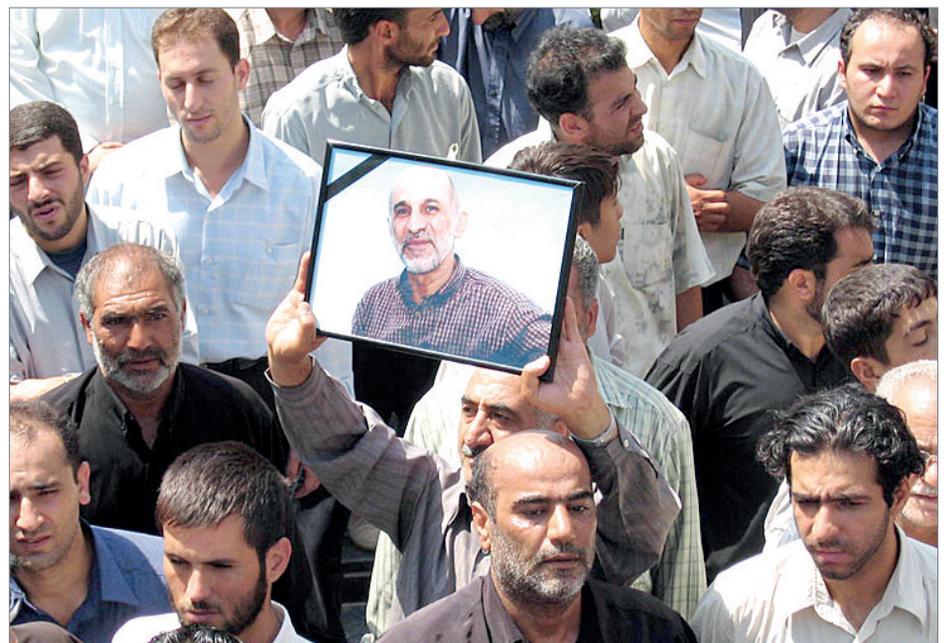
خوزستان آمدند تا با دشمن متجاوز بجنگند. در اختصار همه آن‌ها امکانات قرار داد. اصولاً نهضت مقاومت مردمی در برابر تجاوز صدام در آن مقطع به یک نهضت عمومی تبدیل شده بود. همه جوانان غیور کشور به خوزستان سرازیر شدند. بعد وقتی که مقام معظم رهبری به خوزستان تشریف آوردند، به اتفاق شهید چمران در دانشگاه استقرار یافتند. افزون بر آن در خوزستان امکانات خیلی فراوان و سوله‌های زیادی وجود داشت که همه آن‌ها را در اختیار رزمندگان داوطلب قرار داد. انصافاً هر کسی که به میدان جنگ آمد، مرد جنگ و ماندگار شد. حاج داوود هم یکی از آن‌ها بود. یکی از شاخصه‌های ایشان، توانایی خیلی خوب برای ایراد سخنرانی‌های حماسی بود. لازم می‌دانم به این نکته هم اشاره کنم که دفاع مقدس منحصر به افراد نبوده است. در آن برهه واقعا یک جبهه مردمی در مناطق جنگی خوزستان شکل گرفته بود. من جنگ را یک پدیده می‌دانم که استعدادهای نهفته در جوانان و جامعه را در مقابل با تجاوز دشمن شکوفا کرد. همه فهمیدند که باید بیایند جبهه.

گویا شهید کریمی زمانی که در پادگان گلف مستقر شد، یکسری از فرماندهان محورها را تعیین کرد. ارزیابی‌تان از عملکرد او چیست؟
 ببینید، به منظور پیشبرد جنگ، اغلب فرماندهان از جمله شهید کریمی و شهید چمران و دیگران این کار را می‌کردند. در آن مقطع سرنوشت ساز همه فرماندهان محورها با یکدیگر همکاری می‌کردند. در خاطرات شهید کریمی آمده است که جناب‌عالی روزی با شهید فکوری در اتاق ستاد جنگ بگو مگو داشتید. علت این بگو مگو چه بوده است؟ از این بگو مگوها زیاد پیش می‌آمد. ببینید، وقتی من استاندار بودم کسی حواسش به خوزستان نبود. در حالی که ارتش عراق به اهواز نزدیک شده بود، در تهران بین بنی صدر و دیگران دعوا وجود داشت.

من همیشه با فرماندهان نیروهای سه گانه در اتاق جنگ درگیری داشتیم. در اتاق جنگ پافشاری می‌کردم تا برای نیروی زمینی امکانات دفاعی فراهم کنم تا بتواند با دشمن بجنگد. فکر نکنید که ما بر سر مسایل شخصی درگیری داشتیم. خیر، ما برای بهتر اداره کردن جنگ گاهی با فرماندهان اختلاف نظر پیدا می‌کردیم، بعد هم می‌رفتیم در کنار هم با دشمن می‌جنگیدیم. به طور مثال حدود دی ماه بود که به همراه تعدادی از رزمندگان برای بازدید از شهر سوسنگرد به آنجا رفتیم، شهر به وسیله دشمن به محاصره در آمده بود، و برای دفاع از شهر نیروی کافی وجود نداشت. مقام معظم رهبری و شهیدان چمران و فلاحی هم حضور داشتند. البته سوسنگرد دو بار به محاصره دشمن در آمد، و هر دو بار محاصره شکسته شد. بالاخره همه در جنگ تشریک مساعی کردند و خداوند کسانی را که به شهادت رسیدند، قرین رحمت خویش قرار دهد. و به کسانی هم که زنده مانده اند پاداش خیر و اجر عنایت کند.

حدود دی ماه بود که به همراه تعدادی از رزمندگان برای بازدید از شهر سوسنگرد به آنجا رفتیم، شهر به وسیله دشمن به محاصره در آمده بود، و برای دفاع از شهر نیروی کافی وجود نداشت. مقام معظم رهبری و شهیدان چمران و فلاحی هم حضور داشتند

از عملیات‌های حماسی شکستن محاصره سوسنگرد چه خاطره‌ای دارید. مخصوصاً در آن روز که شما شخصا در روستای ابو حمیضه حضور داشتید؟



در ابتدای آغاز جنگ برای جلوگیری از سقوط خرمشهر خیلی حساس بودم. به مدت ۴۰ روز به همراه رزمندگان مدافع خرمشهر در این شهر مستقر بودم و گواهی می‌دهم که اگر یک قبضه «آر. پی. جی. هفت» داشتیم، تانک‌های عراقی را در نخلستان‌های خرمشهر به راحتی شکار و زمینگیر می‌کردیم. هر چه به بنی صدر گفتیم که اسلحه در اختیار ما قرار دهید، ترتیب اثر نمی‌داد. او رئیس جمهوری بود و می‌خواست ارتش جنگ را اداره کند. به او می‌گفتم که ارتش در حال حاضر توانمند نیست و اجازه دهید جوانان بجنگند، زیر بار نمی‌رفت. چون با او فاصله سیاسی، اعتقادی و حکومتی داشتیم اسلحه در اختیارمان قرار نمی‌داد. وقتی که دیدم هیچ ابزاری در اختیار نداریم، و خرمشهر سقوط کرد، من پیامی برای حافظ اسد (رئیس جمهوری وقت سوریه) فرستادم و تعدادی «آر. پی. جی. هفت» از ایشان گرفتم. بعد وقتی سوسنگرد در نوبت اول در محاصره دشمن قرار گرفت، ما حدود ۱۲ نفر شبانه به پادگان حمید رفتیم و ساعت یک نیمه شب در سه راهی سوسنگرد با پادگان حمید به یک تانک عراقی حمله کردیم. وقتی تانک عراقی آتش گرفت، دو لشکر عراقی از شدت ترس تسلیم شدند، و با فریاد «دخیل یا خمینی» دستان خود را بالا بردند. بعد ما اینها را به طور پیاده از جاده سوسنگرد - خرمشهر به اهواز منتقل کردیم. این طور نبود که آن‌ها جنگیدن را بلد نبودند، آن‌ها هم مثل ما شیعه بودند. وقتی یک دستگاه تانک آتش گرفت فرصت را مغتنم شمردند و تسلیم شدند.

تعداد اسیران آن عملیات چقدر بود؟

در آن عملیات حدود ۱۶ هزار سرباز و افسر عراقی اسیر شدند.

زمانی که صدام قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره کرد و تجاوز ارتش عراق به کشورمان آغاز شد، جناب‌عالی استاندار خوزستان بودید. در آن لحظه وقتی خبر این تهاجم گسترده را شنیدید چه واکنشی نشان دادید؟

قبل از این که صدام این قرارداد را پاره کند و قبل از این که جنگ را بر کشورمان تحمیل کند، من سال‌ها در عراق زندگی کرده‌ام و صدام را خوب می‌شناختم. وقتی هم که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و نظام جمهوری اسلامی شکل گرفت، بیشترین آسیب به رژیم حزب بعث عراق وارد آمد. بنابراین ما بر حسب شناختی که از ماهیت صدام داشتیم، خود را آماده کرده بودیم. می‌دانستیم که چنین اتفاقی خواهد افتاد، منتها دولت موقت که بعد از انقلاب تشکیل شد و بعد از آن هم بنی صدر روی کار آمد هرگز چنین احساسی نداشتند که امکان دارد جنگی روی دهد. بعد هم که تحولات داخلی به زیان بنی صدر تمام شد، آمریکا و اروپا به این نتیجه رسیدند که ابزارشان در داخل کشورمان کند شده و جنگ را بر ما تحمیل کردند. لذا ما وقوع جنگ را از قبل پیش‌بینی کرده بودیم. ■



درآمد

در پرتو زنده نگهداشتن یاد و خاطره سرداران و شیرمردان بزرگ و نامدار دفاع مقدس که در تاریخ معاصر کشورمان حماسه‌های بی نظیر آفریدند، و نیز برای شناخت هر چه بیشتر و بهتر یکی از آنان که نقش بسزایی در شکل‌گیری عملیات آفندی نیروهای سپاه در جبهه‌های جنوبی و میانی کشورمان داشت، به سراغ یکی از پیشکسوتان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به نام سردار فتح الله جعفری رفتیم، تا خاطرات خود را از شهید حاج داوود کریمی برای ما بازگو نماید. ایشان یکی از پیشگامان پیوستن به این نهاد مقدس بود. این گفت و گو را با هم می‌خوانیم:

حاج داوود کریمی اقتدار فرماندهی داشت

چشم اندازی به ویژگی‌های بی‌شمار شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با سردار فتح الله جعفری

زمانی که آقای داوود کریمی مسئول عملیات در جبهه‌های جنوب بود، روزهای دوشنبه جلساتی را در ستاد گلف تشکیل می‌داد که همه فرماندهان محورهای جنگ و فرماندهان مراکز سپاه شهرهای خوزستان در آن شرکت می‌کردند. در آن برهه خطوط دفاعی در جبهه تشکیل شده بود که هر خط یک مسئول داشت. به طور مثال در سپاه آبادان آقای مهدی کیانی فرمانده و آقای عبد الحسن بنادری مسئول عملیات بودند. در عین حال در منطقه آبادان جبهه‌های مختلفی تشکیل شده بود که آقایان کلهر و علی فضلی و حسین نقیبه جبهه فیاضیه را به عهده داشتند. پدافند در جبهه ۱۲ را بچه‌های شیراز به فرماندهی حسین مسلم به عهده داشتند. و جبهه ایستگاه هفت آبادان تا ذوالفقاری را آقای مرتضی قربانی به عهده داشت. مسئولیت جبهه دارخوین هم به عهده آقای رحیم صفوی بود، و جبهه فارسیات را آقای جعفر اسدی و جبهه حمیدیه را آقای علی هاشمی به عهده داشتند. جبهه دب حردان را آقای باقر رستمی از خراسان به عهده داشت. محمد رضا پورکیان فرمانده سپاه سوسنگرد بود. فرماندهی سپاه شوش را هم شهیدان مجید بقایی و مرتضی صفاری به عهده داشتند، و فرماندهی سپاه دزفول را آقای غلامعلی رشید در اختیار داشت. افراد یاد شده روزهای دوشنبه هر هفته به ستاد گلف می‌آمدند و برای جمع بندی کارها در این جلسه که توسط دو شهید بزرگوار داوود کریمی و حسن باقری اداره می‌شد، شرکت می‌کردند.

حاج داوود در آن مرحله نقشی در تعیین فرماندهان مراکز سپاه شهرهای خوزستان، یا فرماندهان محورهای جنگ را هم داشت؟

معمولا افرادی که از شهرهای مختلف به جبهه

جنوب مهران و دهلران بود. نیروهایی که از سرتاسر ایران عازم منطقه جنگی می‌شدند، توسط افراد یاد شده تقسیم و در محورهای خطوط مختلف نبرد استقرار می‌افتادند. لذا پس از اعزام به جنوب و استقرار در ستاد گلف با حاج داوود کریمی آشنا شدم.

حاج داوود کریمی به مدت شش ماه در پایگاه عملیات جنوب مسئولیت کلیدی داشت، که مردم ما در این مدت شاهد تحولات خیلی بزرگی در روند جنگ بوده‌اند. در حقیقت سر منشاء این تحولات بزرگ شهیدان داوود کریمی و حسن باقری بوده‌اند

حاج داوود به مدت شش ماه در پایگاه عملیات جنوب مسئولیت کلیدی داشت، که مردم ما در این مدت شاهد تحولات خیلی بزرگی در روند جنگ بوده‌اند. در حقیقت سر منشاء این تحولات بزرگ شهیدان داوود کریمی و حسن باقری بوده‌اند، و در پرتو این تحولات بیشتر می‌توان درباره نقش حاج داوود صحبت کرد. هر چند که ایشان اهل نگارش و قلم‌فرسایی نبود، اما خیلی خوب صحبت می‌کرد. متأسفانه صحبت‌های ایشان در آن برهه ضبط نشده است. چون امکانات ضبط و ثبت، مانند امروز که شاهد آن در میان افراد جامعه هستیم، در آن زمان خیلی محدود بود، و خیلی از صحبت‌ها و سخنرانی‌های آن دو بزرگوار فقط به گوش رسید و دهان به دهان منتقل گردید، و چه بسا به فراموشی سپرده شد.

بفرمایید که در چه تاریخی با شهید بزرگوار حاج داوود کریمی آشنا شدید، و عملکرد ایشان را در ماه‌های اول جنگ چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: پس از پیوستن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قم در یک دوره آموزشی کوتاه مدت نظامی شرکت کردم، و بیدرتنگ مسئولیت سپاه بیت حضرت امام (ره) را به عهده گرفتم. در آن برهه که سپاه تازه تأسیس شده بود، فرماندهان آن از جمله محسن رقیقدوست، یوسف فروتن، علی آرام، جبروتی، حاج داوود کریمی و دیگران به بیت امام رفت و آمد می‌کردند، این شهید بزرگوار را اولین بار در بیت امام دیدم، و آگاهی یافتم که ایشان یکی از مسئولان دفتر هماهنگی امور دفاتر سپاه در استان‌ها می‌باشد که در کنار سردار عبد الله محمود زاده در ستاد مرکزی سپاه پاسداران در تهران خدمت می‌کند. مأموریت این دفتر انتخاب فرماندهان سپاه برای استان‌ها و شهرستان‌های کشور بود.

وقتی جنگ در اول مهرماه سال ۱۳۵۹ شروع شد، از کردستان به جنوب منتقل شدم، و در ستاد گلف اهواز که پایگاه عملیات جنوب بود، شهیدان داوود کریمی و حسن باقری را آن‌جا یافتم. کریمی فرمانده عملیات جنگ سپاه خوزستان بود و شهید باقری مسئول اطلاعات و عملیات جنگ بود، و این دو نفر جنگ را در خوزستان اداره می‌کردند. مجید بهرامی مسئول آموزش و سردار سید محمد حجازی مسئول اعزام نیرو و همگی توسط کادر ورزیده‌های جنگ را اداره می‌کردند. حاج داوود کریمی را خیلی فعال و مؤثر در ستاد گلف دیدم که در امر دفاع، نیروهای اعزامی به جنوب را سازماندهی و در جبهه‌های مختلف تقسیم می‌کرد. دامنه فعالیت پایگاه عملیات جنوب از محدوده شمال دهانه خلیج فارس تا چنگوله و

می‌آمدند و تعدادی نیرو به همراه خود می‌آوردند، به ستاد گلف مراجعه می‌کردند، و در آنجا به عنوان مسئول گروه خود شناخته می‌شدند، و از سردار سید محمد حجازی مسئول اعزام نیرو در ستاد گلف حکم مأموریت می‌گرفتند و در یکی از محورها مستقر می‌شدند. این احکام را گاهی داوود کریمی و گاهی حسن باقری و گاهی آقای حجازی امضا می‌کردند. بعد این افراد به خط می‌رفتند و جبهه و محور تشکیل می‌دادند. فرماندهان مراکز سپاه خوزستان مانند آقای کیانی، جهان آرا و مجید بقایی را آقای علی شمشخانی به عنوان فرمانده سپاه خوزستان تعیین می‌کرد. ولی اگر قرار بود فرمانده‌ای در یک جبهه تعیین شود، شهید حسن باقری پیشنهاد می‌داد و حکم آن را داوود کریمی امضا می‌کرد. گاهی که داوود کریمی حضور نداشت، شهید حسن باقری این احکام را از طرف شهید کریمی امضا می‌کرد، و فلان شخص مسئول محور می‌شد. در جبهه‌های جنگ معمولاً مهمترین شخص بعد از فرمانده یک یگان، مسئول اطلاعات و عملیات است که توسط شهید باقری معرفی و تعیین می‌شد.

مسئولیت حاج داوود کریمی در شش ماه اول جنگ عبارت بودند از:

۱- برنامه ریزی و تنظیم جلسات عملیات، و این کار خیلی مهمی بود.
۲- بازدید از جبهه‌ها و سامان دادن و رسیدگی به وضعیت نیروها.

۳- شرکت در اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان.

حال بنی صدر اجازه می‌داد که فرماندهان سپاه خوزستان در جلسات ستاد جنگ شرکت کنند یا نه؟
در این مقطع با حاج داوود کریمی در خوزستان زیاد برخورد داشتم و همیشه ایشان را در جلسات و تصمیم گیری‌ها می‌دیدم. البته ناگفته نماند که در آن مقطع سرنوشت ساز نقش اصلی را ارتش به عهده داشت و سپاه پاسداران نیروی کمکی بود، و بنی صدر بچه‌های سپاه را غیر نظامی می‌پنداشت و تمایلی به کمک رسانی سپاه نداشت. اصولاً بنی صدر مخالف حضور بچه‌های سپاه در جلسات ارتش در مقر لشکر ۹۲ خوزستان بود. چون به توانایی برادران سپاهی باور نداشت.

گویا وقتی بنی صدر با حضور فرماندهان سپاه در اتاق جنگ ارتش مخالفت کرد، حاج داوود واکنش نشان داد و به موازات اتاق جنگ ارتش یک اتاق جنگ دیگری در ستاد گلف تشکیل داد...
جریان از این قرار بود که جلسات در مقر لشکر ۹۲ با حضور بنی صدر، اعضای شورایی عالی دفاع، مهندس غرضی استاندار خوزستان، شهید فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی، شهید چمران به عنوان فرمانده ستاد جنگ‌های نامنظم، سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۹۲ و سرتیپ سیروس لطفی فرمانده لشکر ۱۶ قزوین که شکل مؤثری در جنگ در جبهه خوزستان داشت، و با حضور شهید فلاحتی و آقای ظهیر نژاد شکل می‌گرفت و تصمیماتی در آن گرفته می‌شد. این اتاق جنگ مرکز جمع آوری اطلاعات

و تصمیم گیری‌ها بود. در خوزستان سپاه پاسداران چنین وضعیتی نداشت و شهید حسن باقری به شهید داوود کریمی پیشنهاد می‌کند که من اتاق جنگی در گلف به مراتب قویتر از اتاق جنگ لشکر ۹۲ تشکیل می‌دهم تا این اتاق جنگ به مرکز تصمیم گیری و توجیه جنگ و مرکز فعالیت بچه‌های انقلابی تبدیل شود. پیشنهاد باقری در همان روزهای اول مهرماه ارائه می‌شود، و این اتاق جنگ بیدرنگ شکل عملی به خود می‌گیرد.

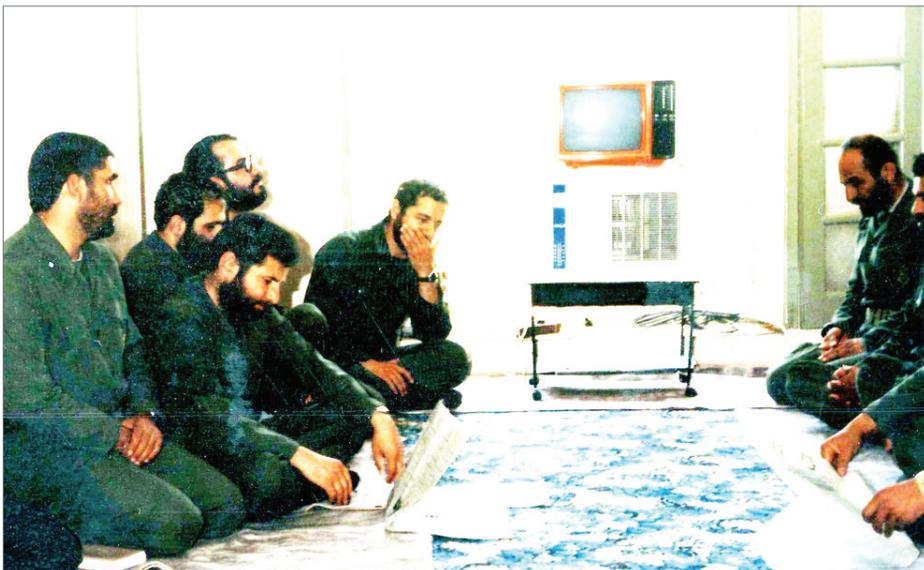
نقش داوود کریمی در این خصوص خیلی برجسته بود. ایشان با همکاری شهید حسن باقری این فضای عملیات جنوب به وجود آورد که این بخش به منبع و مرجع قوی برای ورود اطلاعات دقیق از خوزستان به تهران تبدیل گردید. یعنی امام (ره) در آن مقطع سرنوشت ساز از یک منبع مطمئن، اطلاعات دریافت می‌کردند. به طور مثال در دیداری که بنی صدر در همان روزها با امام داشت ادعا کرد که ما برای اداره جنگ فقط برای مدت یک ماه مهمات در اختیار داریم. امام بر اساس اطلاعاتی که از سپاه دریافت کرده بودند در پاسخ به بنی صدر فرمودند: «خیر این طور نیست. ما می‌توانیم جنگ را اداره کنیم». مثال دیگر، بنی صدر ادعا کرده بود که نمی‌توانیم در سوسنگرد مقاومت کنیم. ولی سپاه پاسداران تأکید می‌کرد که می‌توانیم این کار را بکنیم.

من در جلسات اتاق جنگ لشکر ۹۲ خوزستان شرکت کرده بودم و هم در جلسات اتاق جنگ ستاد گلف. بچه‌های اطلاعات و عملیات سپاه نقشه‌های مناطق عملیاتی را روی دیوارهای اتاق جنگ ستاد گلف نصب کرده و مشخص کرده بودند که دشمن تا کجا پیشروی کرده و نقاط قوت و ضعف دشمن کجاست. در ضمن در آنجا اطلاعات بسیار دقیق از روند جنگ و مناطق عملیاتی جمع آوری و تهیه می‌شده است. عوامل و نیروهای اطلاعاتی سپاه می‌رفتند و اطلاعات دقیق برای شهید حسن باقری جمع آوری می‌کردند و در اختیار اتاق جنگ سپاه قرار می‌دادند. بنابر این آقایان باقری و کریمی در آن مقطع اطلاعاتشان بسیار وسیع و دقیق بود. سپس اطلاعات جمع آوری شده را به واحد اطلاعات سپاه پاسداران در تهران برای آقایان محسن رضایی یا مرتضی رضایی ارسال می‌کردند. آن‌گاه آقا محسن

که مسئول واحد اطلاعات سپاه بود، این اطلاعات را به محضر امام (ره) انتقال می‌داد. همچنین رونوشتی را هم به شهید بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی و مقام معظم رهبری که نماینده حضرت امام (ره) در جنگ بودند ارائه می‌داد. این نشان می‌دهد که منبع اطلاعاتی امام (ره)، بنی صدر و اداره دوم ارتش نیستند، و حضرت امام و مسئولان اداره کننده جنگ بر مبنای اطلاعات سپاه تصمیم می‌گرفتند. چون این اطلاعات در آن دوره خیلی مهم بوده است.

نقش داوود کریمی در این خصوص خیلی برجسته بود. ایشان با همکاری شهید حسن باقری این فضای این میدان را باز کرد، و یک بخش اطلاعاتی در ستاد عملیات جنوب به وجود آورد که این بخش به منبع و مرجع قوی برای ورود اطلاعات دقیق از خوزستان به تهران تبدیل گردید. یعنی امام (ره) در آن مقطع سرنوشت ساز از یک منبع مطمئن، اطلاعات دریافت می‌کردند. به طور مثال در دیداری که بنی صدر در همان روزها با امام داشت ادعا کرد که ما برای اداره جنگ فقط برای مدت یک ماه مهمات در اختیار داریم. امام بر اساس اطلاعاتی که از سپاه دریافت کرده بودند در پاسخ به بنی صدر فرمودند: «خیر این طور نیست. ما می‌توانیم جنگ را اداره کنیم». مثال دیگر، بنی صدر ادعا کرده بود که نمی‌توانیم در سوسنگرد مقاومت کنیم. ولی سپاه پاسداران تأکید می‌کرد که می‌توانیم این کار را بکنیم.

روزی اتاق جنگ سپاه توسط حسن باقری و داوود کریمی و محسن رضایی، به محضر امام خبر رساند که آبادان در آستانه محاصره دشمن قرار گرفته است. این واقعیت در چه موقعیتی نمایان شد؟ در موقعیتی نمایان شد که عراقی‌ها در روز هفتم مهرماه به طرف اهواز به حرکت در آمدند. روز ششم مهرماه سوسنگرد را اشغال کرده و در حال پیشروی به سوی اهواز بودند، و روز هشتم مهرماه به حمیدیه رسیدند. نیروهای سپاهی مستقر در اهواز با مسئولیت آقای علی ربیعی که مربی آموزش نظامی نیروها بود، با همکاری آقای علی شمشخانی به نیروهای عراقی در



■ شهید کریمی در سمت راست در یکی از جلسات فرماندهان سپاه منطقه تهران در سال ۱۳۶۱

یکی از جلسات ستاد عملیات جنوب در اهواز. نفر سمت راست در یادار علی شمعانی، ایستاده در وسط شهید داود کریمی و شهید بروجردی در عکس دیده می‌شوند



آبادان شد، تا برای شکست حمله عراق کمک کند. جالب اینجاست که آقای علی فضلی و شهید علی اکبر هادی پور و تعداد دیگری از فرماندهان سپاه در همان مقطع در آبادان حضور داشتند و برای مقابله با تجاوز وارد عمل می‌شوند. در حقیقت اقدام سپاه برای جلوگیری از سقوط حتمی آبادان، و بعد از گذشت چند ماه شکستن حصر آبادان، باز هم توسط نیروهای سپاه و بسیج، جایگاه و کارایی سپاه پاسداران در جنگ را برای حضرت امام (ره) و ملت و مسئولان کشور روشن کرد.

پس از گذشت مدت کوتاهی که باز از روزهای مهم و سرنوشت ساز دوران دفاع مقدس به شمار می‌رود، یورش ارتش عراق به سوسنگرد بود. وقتی این شهر از چهار طرف به محاصره دشمن درآمد، حاج داوود کریمی به من چنین گفت: «مدتی بود که به دستور بنی صدر بچه‌های سپاه را به جلسات اتاق جنگ ارتش راه نمی‌دانند. خودشان جلسه تشکیل می‌دادند و تصمیم می‌گرفتند».

موقع دومین حمله عراق به سوسنگرد، شهید اسماعیل دقایقی فرمانده سپاه آن شهر بود (بعد از شهادت محمد رضا پور کیان در تاریخ ۲۳ مهرماه سال ۱۳۵۹ در نبرد با متجاوزین عراقی در جبهه سوسنگرد، اسماعیل دقایقی فرماندهی سپاه این شهر را به عهده گرفت)، که با شهید داوود کریمی تماس گرفت و اعلام کرد که عراقی‌ها در صدد اشغال شهر هستند. حاج داوود که در آن روز فقط ۱۳ تن نیرو از جمله شهید حسن قربانی، سید محمد حجازی و حاج طاهر طاهری در اختیار داشت، با شنیدن این خبر تماس‌هایی را با برخی از ائمه جمعه مراکز استان‌ها آغاز کرد. ابتدا با شهید رحمان دادمان فرمانده وقت سپاه تبریز تماس گرفت و به او گفت که شهر سوسنگرد در حال سقوط است و بچه‌های سپاه تبریز هم در داخل شهر در محاصره قرار دارند. آقای دادمان بیدرنگ به سراغ شهید محراب آیت الله مدنی امام جمعه تبریز رفت و جریان را به اطلاع ایشان رساند. شهیدان مدنی و دادمان در همان شب عازم تهران شدند و خبر محاصره سوسنگرد را به اطلاع حضرت امام (ره) رساندند. امام بیدرنگ دستور دادند که با شهید فلاحتی تماس گرفته شود، و از ایشان خواسته شود که ارتش برای شکستن محاصره سوسنگرد اقدام کند.

متعاقب تماس یکی از اعضای دفتر امام با شهید فلاحتی، بیدرنگ جلسه‌ای در اتاق جنگ لشکر ۹۲ خوزستان در حضور مقام معظم رهبری، آقای غرضی استاندار، تیمسار ظهیر نژاد و شهیدان چمران، فلاحتی و فکوری تشکیل شد و مجدداً از داوود کریمی برای شرکت در جلسه دعوت به عمل آمد، و ایشان به همراه شهید حسن باقری با دست پر به اتاق جنگ لشکر ۹۲ رفتند. چرا با دست پر رفتند؟ چون به میزان توان و استعداد دشمن در سوسنگرد کاملاً آگاه بودند و راه‌های نفوذ به شهر را شناخته و تشخیص داده بودند. در آن جلسه بحث و تبادل نظر به عمل آمد و صورت جلسه نوشته شد. حسن باقری در حین

در خصوص شکستن محاصره سوسنگرد، برای حسن باقری از نظر اطلاعاتی و برای حاج داوود کریمی از نظر عملیاتی، و از نظر مقاومت برای شهید علی تجلایی از سپاه تبریز و از نظر تصمیم و اراده برای مقام معظم رهبری نقش ارزنده و برجسته قابل هستم

داده می‌شده است. این نشان می‌دهد که شهیدان داوود کریمی و حسن باقری و تعداد دیگری از فرماندهان سپاه در ماه‌های اول دفاع مقدس در اتاق جنگ ارتش در مقر لشکر ۹۲ زرهی خوزستان شرکت می‌کرده‌اند، و این یکی از مسایل مهم آن دوره بوده است.

در پی جمع آوری و ارسال گزارش‌های مستند و دقیق به تهران توسط بچه‌های اطلاعاتی سپاه باعث شد که اغلب جلسات مسئولین اداره جنگ در ستاد گلف تشکیل شود. یعنی وقتی یک منبع قوی اطلاعاتی و تصمیم‌گیری در ستاد گلف به وجود آمد، همه فرماندهان لشکری و سپاهی در آن‌جا حضور پیدا کردند. به این ترتیب به شما خواهم گفت که این جلسات چه گونه شکل می‌گرفت، و اتاق جنگ سپاه چه موقع کارایی ثمر بخش خود را نشان داد، و به تدریج چه تحولی در روند جنگ ایجاد کرد. در همان روزها به اتاق جنگ سپاه اطلاعات کامل و دقیق رسید که ارتش عراق در صدد است وارد آبادان شود. بچه‌ها با دریافت این خبر نشستند و بررسی کردند که عراقی‌ها از چه مسیری می‌خواهد وارد آبادان شوند، و با چه شیوه‌ای می‌توان با دشمن مقابله کرد؟

اتفاقاً روزی که حمله ارتش عراق برای تصرف آبادان شروع شد، داوود کریمی برای بازدید از سپاه آبادان در آن شهر بسر می‌برد. خرمشهر روز چهارم آبان سقوط کرد، و شهید کریمی روز هشتم آبان وارد

حمیدیه شبیخون زدند و متجاوزان عراقی را وادار به عقب نشینی کردند. این حرکت بر تقویت روحیه نیروهای مقاومت و برافت روحیه نیروهای دشمن خیلی تأثیر گذار بود. برای این‌که عراق که تصمیم داشت شهر اهواز را تصرف کند وادار به عقب نشینی شد. حتی از جبهه سوسنگرد هم عقب نشینی کرد.

در آن شرایط گزارش‌ها از روند پایداری نیروهای سپاه در مقابل پیشروی دشمن، به تهران مخابره می‌شود و چیزی پنهان نمی‌ماند. بار دوم که عراقی‌ها شهر سوسنگرد را از چهار طرف به محاصره در آوردند و کوشیدند شهر را تصرف کنند، علی تجلایی با نیروهای اندکی که در اختیار داشت در شهر مقاومت مردانه مقاومت کرد. آن‌گاه در اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان جلسه تشکیل شد، تا به وضعیت رسیدگی به عمل آید. من درباره موضوع مقاومت در سوسنگرد با داوود کریمی صحبت کرده بودم...

پیش از ادامه بحث درباره جلسه اتاق جنگ لشکر ۹۲، بفرمایید که اطلاعات دقیقی که نیروهای اطلاعات و عملیات سپاه از روند جنگ تهیه می‌کردند، و به تهران مخابره می‌کردند چه تأثیری بر تصمیم‌گیری‌های ارتش داشت؟ آیا مورد قبول فرماندهان ارتش هم بود؟

بله، مورد قبول قرار می‌گرفت. از همان اوایل مهرماه سال ۱۳۵۹ تنها منبع اطلاعاتی اتاق جنگ ارتش هم اتاق جنگ سپاه شده بود. این سپاه بود که حرف برای گفتن داشت، و گزارش دقیق به ارتش می‌داد. البته گزارش‌های روزهای اول تا سوم مهرماه خیلی پراکنده بود. ولی وقتی واحد اطلاعات و عملیات در اتاق جنگ سپاه در ستاد گلف شکل گرفت، به همه گزارش‌ها نظم و ترتیب داده شد. افرادی که به شناسایی می‌رفتند، گزارش‌های بسیار دقیق می‌آوردند که آرایش و استعداد دشمن چیست و تا کجا پیشروی کرده است. سپس انبوه اطلاعات جمع آوری شده توسط حسن باقری در اختیار اتاق جنگ ارتش قرار

بحث در جلسه از جا بلند شد و گزارش دقیقی از وضعیت جبهه سوسنگرد و راه‌های شکست محاصره شهر ارائه داد که همه حاضران را به شگفتی واداشت. بر خلاف همه تلاش‌های به عمل آمده باز بنی صدر اجازه ورود تیپ دو لشکر زرهی خوزستان در نبرد را نداد، و این تصمیم کشتش پیدا کرد، که مقام معظم رهبری ناگزیر به فرمانده لشکر ۹۲ نامه نوشتند، و سرانجام تیپ دو زرهی به سمت سوسنگرد به حرکت درآمد، و با همکاری نیروهای سپاهی، محاصره شهر سوسنگرد شکسته شد. در خصوص شکستن محاصره سوسنگرد، برای حسن باقری از نظر اطلاعاتی و برای حاج داوود کریمی از نظر عملیاتی، و از نظر مقاومت برای شهید علی تجلابی از سپاه تبریز و از نظر تصمیم و اراده برای مقام معظم رهبری نقش ارزنده و برجسته قایل هستیم. فراموش نکنیم که نقش اصلی شکستن محاصره سوسنگرد را حضرت امام (ره) با دستوری که به شهید فلاحی دادند، ایفا کردند.

با این وصف سوسنگرد به برکت فرمان امام (ره) و تلاش‌ها و فداکاری‌های ارتش و سپاه در روز ۲۶ آبان سال ۱۳۵۹ از محاصره و اشغال نجات پیدا کرد. در این فاصله زمانی نقش و حضور حاج داوود کریمی در جنگ برای مسئولین بیشتر جلوه گر شد. در این فضا که برخی از شهرها همچون خرمشهر و دهلران به اشغال دشمن درآمده بودند و سرنوشت برخی دیگر از شهرها مبهم بود، حاج داوود برای جلوگیری از سقوط دیگر شهرها چنین فضایی را به جود آورد. در ادبیات دفاع مقدس گفته شده که حاج داوود برای شکستن محاصره سوسنگرد به همراه آقای علی شمخانی به دیدار امام به تهران آمد و مقام معظم رهبری را در بیت امام دید که فرمان امام به شهید فلاحی در آن جلسه شکل گرفت...

این دیدار بعد از این داستان صورت گرفت که در ادامه گفت و گو به آن اشاره خواهم کرد. سپاه پاسداران در آن مرحله نیروهای زیادی در جبهه نداشت. در جبهه‌های مختلف مجموعه‌های صد نفری تا ۱۲۰ نفری مستقر بودند. بعد حاج داوود و حسن باقری در این روند سپاه را در جبهه‌ها تقویت کردند. به طور مثال در ابتدای جنگ در خط دارخوین صد نفر سپاهی و در خط فارسیات ۸۰ سپاهی مستقر کردند، که به مرور زمان تعداد نیروهای سپاهی در برخی از جبهه‌ها تا چند صد نفر افزایش پیدا کرد. از همه مهمتر فعالیت اغلب نیروهای اطلاعات و عملیات سپاه در جبهه‌ها به عملیات شناسایی اختصاص داده می‌شد. یعنی سپاه کار شناسایی شبانه روزی دشمن در جبهه‌های مختلف را به عهده گرفت، تا زمانی که عملیات نصر در جبهه هویزه به مورد اجرا گذاشته شد، و نیروهای سپاهی در آن نقش کمکی به عهده داشتند.

جریان عملیات هویزه در دی ماه ۱۳۵۹ هم یک تحول بسیار مهم در رویدادهای جنگ به شمار می‌آید. اگر جنگ را میان سال‌های اول و دوم مورد مقایسه قرار دهیم، عملیات هویزه در سال ۱۳۵۹

البته برای من هم سؤال برانگیز است که چرا حاج داوود به تهران بازگشت. چون یک جوان باهوش، قوی، باجرات و توانمندی بود. آدم کمی در اداره سپاه نبود. اقتدار فرماندهی داشت. ولی از علت بازگشت ایشان به تهران و فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ اطلاع دقیق ندارم

یک مقطع بسیار مهم در تاریخ جنگ بود. عملیات هویزه که توسط ارتش طراحی و به اجرا درآمد، با شکست مواجه شد، و ۱۲۰ تن از نیروهای سپاهی از جمله دانشجویان خط امام (ره) در آن جبهه به شهادت رسیدند، که در نتیجه یک وضعیت نامناسبی در جبهه‌ها به وجود آمد. سپاه در این عملیات حدود ۶۰۰ نیرو وارد میدان نبرد کرده بود. در پی شکست

از سوی دیگر حضرت امام (ره) در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۹ برای شکستن حصر آبادان پیام مهمی صادر کردند و به سپاه فرمان دادند که حالت تهاجمی به خود بگیرد. در آن شرایط حالت تهاجمی به خود گرفتن خیلی کار مهمی بود. یعنی نیروی تهاجم کننده هر چند که در عملیات موفق هم نشود، ولی پیروز صحنه است. چون ابتکار عمل را در دست گرفته است. فرمان امام بسیار مهم و تعیین کننده بود. چون برای یک مقطع محدود صادر نشده بود. برای سپاه یک دستور العمل همیشگی به شمار رفت. البته ناگفته نماند که سپاه حالت آفندی به خود بگیرد، همیشه در ذهن داوود کریمی و حسن باقری وجود داشت که از این به بعد ما دیگر پدافندی نیستیم. آفندی هستیم، و باید به دشمن حمله کنیم.

شورای فرماندهی سپاه متشکل از آقای مرتضی رضایی، محسن رفیق‌دوست و حاج عبد الله محمود زاده برای شرکت در جلسه مزبور به اهواز آمدند.



حاج داوود کریمی در آن جلسه از سپاه گلایه کرد که چرا سپاه وارد جنگ نمی‌شود. چرا تهران وارد جنگ نمی‌شود. تهران باید در جنگ حضور فعال داشته باشد، و نقش آفرینی کند. درست نیست که شورای فرماندهی سپاه در تهران بنشیند و سپاه خوزستان و این چند نفر جنگ را اداره کنند. داوود خیلی رک و پوست کنده دیدگاه خود را برای فرمانده سپاه بیان کرد. خیلی رک بود و بی رودربایستی حرف خود را گفت. به طور مثال در آن جلسه که مقام معظم رهبری و حدود ۳۰ تن از فرماندهان محورها حضور داشتند، ایشان با تعبیر خاصی به مرتضی رضایی گفت: «خب حالا یک سطل ماست هم بیاورید، کیسه کنیم».

این اتاق جنگ که در ستاد گلف تشکیل شد، به محوری برای حضور نیروهای انقلابی تبدیل گشت، و شهیدان داوود کریمی و حسن باقری در آن جلسه اظهار داشتند: «اگر بنی صدر از حمله به دشمن

عملیات هویزه یک نوع یأس و نومیدی هم در روحیه رزمندگان شکل گرفت. این نومیدی طوری بود که شهید فلاحی در مصاحبه‌ای اعلام کرد که ما از این پس عملیات آفندی نخواهیم کرد و برای دفاع استراتژی پدافندی انتخاب می‌کنیم.

باز در چنین شرایطی نقش داوود کریمی برای رساندن این پیام، و نقش حسن باقری در تغییر استراتژی جنگ خیلی خوب تجلی پیدا می‌کنند. آقای کریمی بعد از شکست عملیات هویزه از تهران به اهواز بازگشت، و در ستاد گلف جلسه تشکیل داد، و به اتفاق شهید باقری، مقام معظم رهبری را به آن جلسه دعوت کردند. ابتدا ایشان را توجیه نمودند، و بعد از آن فرماندهان را به اتاق جنگ دعوت کردند و اظهار داشتند: حال که ارتش موضع دفاعی به خود گرفته تنها جریانی که می‌تواند حمله کننده باشد، سپاه پاسداران است.

من که فرماندهان گردان‌های تیپ مرتضی قربانی را می‌شناختم. ابتدا فکر کردم درباره شهید کاظم نجفی رستگار سؤال کرده است. چون در آن عملیات یکی از فرمانده گردان‌های مرتضی قربانی شده بود. گفتم بله آدم توانمند و با استعدادی است. بعد فهمیدم که منظور او حاج داوود کریمی بود. مأمور فیلمبرداری و ضبط فکر کرده که بود آقای کریمی فرمانده گردان است.

حضور حاج داوود در منطقه غرب هم بسیار مؤثر و تأثیر گذار بود. مدتی که در این منطقه بود با همکاری عزیز جعفری قرارگاه نجف را به وجود آوردند، و عملیات مسلم بن عقیل (ع) را در سومار به مورد اجرا گذاشتند

گفتم: خیر ایشان فرمانده گردان نیست و برای کمک در عملیات به جنوب آمده است.

شهید کریمی بعد از فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران و بعد از عملیات فتح المبین، به غرب کشور اعزام شد، و فرماندهی سپاه منطقه هفت را به عهده گرفت، که استان‌های کرمانشاه و ایلام را در برداشت. وقتی ایشان این مسئولیت را از شهید محمد بروجردی به دست گرفت، فرماندهی قرارگاه حمزه سید الشهدا (ع) به شهید بروجردی واگذار گردید. حضور حاج داوود در منطقه غرب هم بسیار مؤثر و تأثیر گذار بود. مدتی که در این منطقه بود با همکاری عزیز جعفری قرارگاه نجف را به وجود آوردند، و عملیات مسلم بن عقیل (ع) را در سومار به مورد اجرا گذاشتند. در سپاه منطقه هفت که در آن برهه بر یک منطقه امنیتی و عملیاتی اشراف داشت و خط مرزی را نیز در برداشت. این منطقه که از چنگوله در جنوب مهران تا مریوان امتداد داشت، منطقه‌ای خیلی حساس و مهم به شمار می‌رفت، و حاج داوود مسئولیت اداره جنگ در آن منطقه را به عهده داشت. به تعبیری دیگر می‌توان گفت که مسئولیت جبهه میانی را به عهده گرفت. هر چند که اطلاعات زیادی از این منطقه ندارم، ولی ایشان در آن مقطع درخشش خوبی در کارنامه خود در این منطقه دارد.

حاج داوود کریمی برای خود دیدگاه‌ها و نظرات خاصی داشت. معتقد بود که ما به جای سرمایه‌گذاری در جبهه جنوب و برای تصرف استان بصره تلاش کنیم، بهتر است روی جبهه میانی سرمایه‌گذاری کنیم. بعد از عملیات مسلم بن عقیل (ع) به دیدار حسن باقری رفت و به ایشان پیشنهاد کرد که با توجه به فاصله صد کیلومتری سومار تا بغداد، شایسته است روی این محور وارد عملیات شویم و تا بغداد پیشروی کنیم. یک بار که با حاج داوود کریمی صحبت کردم، به من گفت که عملیات در محور میانی را با حسن باقری در میان گذاشته و ایشان هم

که همه فرماندهان سپاه با بنی صدر اختلاف نظر داشتند. البته حاج داوود با مرتضی رضایی فرمانده وقت سپاه هم اختلاف نظر داشت.

آقای محسن رضایی در آن مقطع هنوز به فرماندهی سپاه نرسیده بود؟

خیر، آقای محسن رضایی در روز ۲۴ شهریور سال ۱۳۶۰، بعد از گذشت حدود یک سال از شروع جنگ تحمیلی به فرماندهی سپاه پاسداران منصوب شد. البته برای من هم سؤال بر انگیز است که چرا حاج داوود به تهران بازگشت. چون یک جوان باهوش، قوی، باجرات و توانمندی بود. آدم کمی در اداره سپاه نبود. اقتدار فرماندهی داشت. ولی از علت بازگشت ایشان به تهران و فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ اطلاع دقیق ندارم. برخورد سپاه منطقه ۱۰ تهران با عملیات تروریستی و شرارت‌های منافقین را دست کم نگیرید.

به نظر تان برحسب نیاز برای سرکوب منافقین نبوده که حاج داوود را به تهران انتقال دادند؟

شاید این هم یکی از دلایل بازگشت ایشان به تهران بوده باشد. البته حاج داوود باز هم به جبهه جنوب می‌رفت. به طور مثال در آستانه عملیات فتح المبین جلسه‌ای در قرارگاه فتح در اهواز برگزار گردید، و اعضای شورای فرماندهی سپاه و فرماندهان مناطق دهگانه کشوری سپاه از جمله حاج داوود به عنوان فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران در آن شرکت کردند، تا راه‌های کمک به عملیات فتح المبین را بررسی نمایند. آقای کریمی برای کمک به رزمندگان در کنار آقایان رحیم صفوی و مرتضی قربانی در تیپ ۲۵ کربلا در محور رقابیه قرار گرفت.

اکنون این خاطره به ذهنم رسید که شاید بازگو کردن آن مفید باشد. یکی از افراد مأمور فیلمبرداری و ضبط گفت و گوهای قرارگاه فتح از من پرسید که ایشان کیست؟ پرسیدم چی شده؟ گفت: ایشان که یکی از فرمانده گردان‌های مرتضی قربانی است، خیلی از جزئیات جنگ اطلاع دارد. گویا آدم با تدبیری است.

نا امید شده است، ما می‌توانیم حمله کنیم و دشمن را شکست دهیم. ولی این کار به زمان نیاز دارد». چون آن دو به طور مرتب در جلساتشان با هم تعامل داشتند. آقای باقری در آن جلسه دیدگاه خود را با صراحت بیان کرد، و به فرماندهان سپاه گفت که ما در حرکت دفاعی نمی‌توانیم کاری انجام دهیم و باید خودمان را برای حمله به دشمن آماده کنیم. تنها با عملیات تهاجمی می‌توانیم خودمان را بسازیم.

با این وصف این جلسه که در حضور مقام معظم رهبری تشکیل شده بود، خیلی مهم بود و در آن تصمیم گرفته شد که سپاه فعلاً برای مقابله با دشمن عملیات محدود انجام دهد، و برای فضای بزرگتر و عملیات گسترده‌تر در آینده کار کادر سازی را شروع کند. ولی چند ماه گذشت، و در اواخر بهمن سال ۱۳۵۹ داوود کریمی بر اثر اختلاف نظرها و درگیری‌هایی که (همانند همه فرماندهان سپاه) با بنی صدر داشت، یا به دلایل دیگری از جبهه به تهران بازگشت، و فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران را به عهده گرفت، و آقای رحیم صفوی به فرماندهی عملیات جنوب منصوب شد. در سپاه تهران هم فرد مؤثری بود، و در آن مدت در سرکوب شرارت‌های منافقین نقش مؤثری ایفا کرد.

دلایل بازگشت حاج داوود کریمی به تهران، پس از آن همه دستاوردهایی که به آن اشاره کردید، هنوز مبهم مانده است. سؤال این است که هنگام بازگشت ایشان چه کسی فرمانده کل سپاه بود؟ و چه نقشی در بازگشت آقای کریمی به تهران داشت؟ آیا با فرماندهی سپاه هم اختلاف نظر داشت؟

در آن برهه در رده فرماندهان سپاه نبودم که بدانم حاج داوود به چه علت به تهران بازگشت. ولی یک بار که با سردار غلامعلی رشید درباره دلایل کناره‌گیری آقای مرتضی رضایی از فرماندهی سپاه به علت اختلافاتی که با بنی صدر داشت، صحبت می‌کردم، ایشان گفت



شهید باقری طرح یکی از عملیات‌های جنوب را برای فرماندهان سپاه شرح می‌دهد

با چنین عملیاتی موافقت کرده و باقری به من گفته که بیاید باهم به تهران سفر کنیم، و این پیشنهاد را با فرماندهان سپاه مطرح کنیم.

در خصوص دیدگاه‌های ارزشمند شهید کریمی، باید گفت وقتی بنی صدر اعلام کرد که ارتش حالت پدافندی به خود گرفته و اجازه نمی‌دهد اسلحه و مهمات در اختیار سپاه قرار داده شود، ایشان چون سخنران خوبی بود، به تهران آمد و سخنرانی خیلی خوب و قوی در مجلس شورای اسلامی در مخالفت با بنی صدر ایراد کرد. وقتی به اهواز بازگشت به او گفتم که با این سخنرانی کولاک کردید، ایشان در جواب گفت: هرچه در ذهن داشتم مطرح کردم. این نشان می‌دهد که حاج داوود آدم شجاعی بود، و نظرات و دیدگاه‌های خود را با جرأت بیان می‌کرد.

از نظر فکر و دانش ایشان را چه گونه دیدید؟
حاج داوود همیشه به قرآن و نهج البلاغه متکی بود. با وجودی که تحصیلات دانشگاهی سطح بالا نداشت، ولی واقعا اهل فکر و مطالعه و کار بود. یکی از مبارزان شسناخته شده قبل از انقلاب بود، و این امتیاز هم به او کمک می‌کرده است. در جبهه هرگاه با مشکل کمبود امکانات رو به رو می‌شد با صراحت حرف خود را می‌گفت و از منابع گوناگون امکانات فراهم می‌کرد. به هر حال در آن مقطع شش ماهه که در جبهه‌های جنوب حضور داشت، تلاش‌های دامنه داری را برای سازماندهی نیروها و تعیین خطوط نبرد به عمل آورد. در عین حال هرگاه در جلسه‌ای شرکت می‌کرد، سخنان او برای حضور نیروهای انقلابی و سپاه پاسداران در صحنه مؤثر و کارگشا بود.

گویا دو شهید حاج داوود کریمی و حسن باقری، دو دوست و همکار صمیمی بودند، خواستم بدانم بعد از انتقال ایشان به تهران روابط آن دو بزرگوار ادامه داشت؟

وقتی ایشان به تهران آمد و بعد به سپاه منطقه هفت انتقال یافت، از جنگ خیلی فاصله نگرفت، تا زمانی که حسن باقری به شهادت نرسیده بود، گاهی در جلسات جنگ در جنوب شرکت می‌کرد.

ارتباط حاج داوود با بچه‌های تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) چه گونه بود؟

زمانی که شهید کریمی فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران بود، تیپ ۲۷ از نظر اداری زیر نظر ایشان قرار داشت. برای پاسخ به این پرسش لازم می‌دانم این خاطره را هم بازگو کنم. در آستانه عملیات فتح المبین جلسه‌ای در قرارگاه نصر نزد شهید حسن باقری داشتیم، و آقای احمد متوسلیان فرمانده تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) هم حضور داشت. متوسلیان به باقری گفت: حال که قرار است سپاه تهران و تیپ ۲۷ در عملیات شرکت نمایند، چرا داوود کریمی به قرارگاه فتح رفته و چرا به قرارگاه نصر نیامده، تا از تجربه ایشان استفاده کنیم، ایشان هم تاکتیک ما را ببیند، و با بچه‌های لشکر آشنا شود. حسن باقری در جواب گفت که این تصمیم را فرماندهی کل سپاه گرفته است. این نکته نشان دهنده عمق روابط بچه‌های تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) با حاج داوود کریمی بوده است. البته در آن برهه این طور نبود که همه نیروهای اعزامی به جبهه شهری بوده باشند. متوسلیان به این شرط مسئولیت فرماندهی تیپ را قبول کرد، که نیروهای او از تهران و از شهرهای شمال بوده باشند. ولی دیری نپایید که نیروهای تیپ یکدست تهرانی شد.

یکی از مسائلی که حاج داوود کریمی در ماه‌های اولیه جنگ خیلی روی آن تاکید داشت، تلاش همه جانبه برای جذب کمک‌های مردمی به جبهه و حضور داوطلبانه مردم در جبهه‌ها بود. سعی داشت کارهای مربوط به جنگ را به دست کادرهای سپاه بسپارد. یعنی همه کادرهای سپاه استان‌ها در جنگ حضور پیدا کنند.

سردار اکنون حدود سه دهه از پایان جنگ گذشته، و شکی نیست که جنگ فراز و نشیب‌هایی داشته است. زمانی که جنگ بر کشورمان تحمیل شد، یک سال و هشت ماه از پیروزی انقلاب گذشته بود. خواستم دیدگاه‌تان را درباره نقاط قوت و ضعف عملکرد ما در جنگ را جویا شوم؟

زمانی که جنگ علیه کشورمان تحمیل شد، و جوانان ما به دفاع برخاستند، کسانی که توان داشتند، خالصانه پای کار رفتند و در برابر تجاوز دشمن ایستادگی کردند. البته آنان آدم‌های معصوم و بیگناه نبودند. به هر حال رفتند و خالصانه جهاد کردند. مطلب دوم جنگ برای ما یک تجربه ارزشمند بود. تجربه‌ای که با خون شهدا گره خورد. کسانی مثل داوود کریمی، حسن باقری، علی شمخانی و بنده و دیگران در قرارگاه‌های

حمزه و نجف سپاه پاسداران به وظیفه‌مان عمل کنیم. روزی مأمور می‌شدند به تبریز یا کرمان و هر جا که شرایط اقتضا می‌کرد بروند و مأموریت‌شان را به نحو احسن انجام دهند. این خدمت را یک تکلیف می‌دانستند. فراموش نکنید که افراد سپاه از دانشجویان و تحصیل کرده‌ها و مبارزین سیاسی قبل از انقلاب بودند. هرگز آدم‌های عوام نبودند. وقتی جنگ شروع شد، وارد جنگ شدند. سیاسی بودن افراد سپاه در دوران دفاع مقدس بار مثبتی بوده است، و حضرت امام (ره) هم این افراد را قبول کرده بودند. منتهی امام در اسفندماه سال ۱۳۶۰ فرمان دادند کسانی که عضو سپاه هستند، نباید عضو گروه‌های سیاسی باشند. در پی صدور این فرمان همه کسانی که عضو گروه‌های سیاسی بودند، از گروه‌های خود چشم پوشی کردند. به یاد دارم روزی محسن رضایی به قرارگاه کربلا آمد، و با صراحت گفت که امام چنین فرمانی داده‌اند. هر یک از برادران سپاهی که عضو گروه‌های سیاسی هستند باید از آن گروه‌ها کناره‌گیری کنند.

حاج داوود یک انقلابی متدین بود. واقعا به تکالیف و فرامین حضرت امام (ره) اعتقاد داشت. وظیفه‌ای که به عهده داشت به خوبی انجام داد. نقش مؤثری در پنج ماهه اول جنگ در جنوب، و بعد از آن در سپاه تهران و سپس در سپاه منطقه هفت کشوری در جبهه مبنای غرب کشور داشت

گویا حاج داوود کریمی هم از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کناره‌گیری کرد...

همه، از جمله داوود کریمی کناره‌گیری کردند. در آن برهه برخی از افراد نظرات و دیدگاه‌های خاصی داشتند، و دیدگاه‌های خود را آشکار نمی‌کردند. برخی افراد هم رک هستند و دیدگاه‌های خود را رک و پوست کنده آشکار می‌کنند. خوب اگر روحیه حاج داوود کریمی و حسن باقری و سایر شهدای بزرگوار در کار نبود، سپاه از حالت پدافندی به آفندی متحول نمی‌شد. به هر حال وقتی یک ماشین زیاد حرکت کند، خرابی در پی دارد. از قدیم گفته‌اند که مشق نویسی هم خالی از غلط نیست.

آخرین سخن در باره حاج داوود کریمی؟

حاج داوود یک انقلابی مسلمان و متدین بود. واقعا به تکالیف و فرامین حضرت امام (ره) اعتقاد داشت. وظیفه‌ای که به عهده داشت به خوبی انجام داد. نقش مؤثری در پنج ماهه اول جنگ در جنوب، و بعد از آن در سپاه تهران و سپس در سپاه منطقه هفت کشوری در جبهه مبنای غرب کشور داشت. ما حاج داوود را از این نگاه می‌بینیم. زحمات و فعالیت‌های ایشان فراموش ناشدنی است. مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای هم پس از شهادت ایشان پیام تسلیت دادند، و ایشان را مردی با صداقت و ایثارگر توصیف فرمودند. ■





درآمد

هر اندازه در زندگی فرماندهان حماسه ساز دوران دفاع مقدس موشکافی کنیم، و خاطرات بازماندگان آن دوره را بازگو نماییم، باز به مطالب جدیدتری و ناگفته‌های افتخار آفرینی دسترسی پیدا خواهیم کرد. گفت و گوی خواندنی با سردار منصور کوچک محسنی هم‌رزم شهیدان بزرگی همچون محمد بروجردی، احمد متوسلیان، علیرضا موحد دانش و حاج داوود کریمی دارای نکات ارزنده‌ای است که خواننده را به شگفتی وامی‌دارد. سردار محسنی علاوه بر مسئولیت ستادی پادگان ولی عصر (عج)، معاونت شهید کریمی در سپاه منطقه ۱۰ تهران، مسئولیت حفاظت از مجلس شورای اسلامی، مسئولیت عملیات سنندج، مسئولیت ستادی در قرارگاه رمضان و نیز مسئولیت در لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) را در کارنامه خود دارد.

نقش حاج داوود در شکل‌گیری حزب الله لبنان فراموش ناشدنی است

دورنمای نقش شهید حاج داوود کریمی در شکل‌گیری حزب الله لبنان در گفت و گو با سردار جانباز منصور کوچک محسنی

حسین (ع) شروع کردند. در اولین دوره آموزشی که تشکیل شد، تعدادمان حدود ۲۰ نفر بود که به تدریج یک گردان شدیم. به یاد دارم در آن گردان شهیدانی چون احمد متوسلیان، علیرضا موحد دانش، محسن وزوایی، احمد کاظمی، کاظم نجفی رستگار همدوره من بودند. آموزش‌ها از این نقطه شروع شد و به مرور زمان رونق گرفت و به سایر استان‌ها کشیده شد. برنامه ریزی کرده بودند که بخشی از این آموزش‌ها عقیدتی، سیاسی و فرهنگی باشد، که حاج داوود کریمی این بخش را به عهده داشت. شما هر جا می‌رفتید محدوده و امکانات آموزش کم بود. آموزشگاه نظامی جایگاه خودش را داشت، ولی در بخش عقیدتی، سیاسی و فرهنگی از تفسیر قرآن شروع می‌شد تا مسائل سیاسی. پادگان امام حسین (ع) جایی بود که از نظر نظامی گری به بچه‌هایی که تازه به سپاه پیوسته و ناشی بودند، بسیار کمک کرد و مسائل نظامی را خوب آموختند. در آن برهه تعداد بچه‌های سپاهی اندک بود، و همه یکدیگر را می‌شناختند. من هم از اولین لحظه که با حاج داوود آشنا شدم، احساس کردم که ایشان منش و رفتار فوق العاده دارد. چون وقتی آدم به جمعی می‌پیوندد، به یکی از افراد آن جمع بیشتر دل‌بند می‌شود.

به منش حاج داوود اشاره کردید، ایشان چه جاذبه‌ای داشت که شما را جذب کرد؟

قبل از انقلاب در دبیرستان کمال که توسط آقای

و من از طریق پیگیری کارهای پادگان و دریافت کمک و امکانات لازم با حاج داوود تماس برقرار کردم، و با ایشان آشنا شدم. این اولین مسئولیت ایشان در ستاد مرکزی سپاه بود. در پی این آشنایی به اتفاق یکدیگر به مأموریت می‌رفتیم و این همکاری فراز و نشیب‌هایی هم در پی داشت.

حاج داوود در معاون آموزشی، چه نوع فعالیت داشت، و در چه زمینه آموزش می‌داد؟

در اوایل تشکیل سپاه، آموزش بچه‌ها در پادگان امام علی (ع) در سعد آباد صورت می‌گرفت، و بعد از گذشت مدتی پادگان امام حسین (ع) تأسیس شد. آموزش نظامی بچه‌های سپاه را تعدادی از افسران ارتش به عهده داشتند، و به مرور زمان وقتی سپاهیان خوب آموزش دیدند، کار آموزش نیروهای جدید را در پادگان امام

در طول ۶۰ سالی که عمر کردم تنها دو شخصیت را مشابه یکدیگر دیدم. یکی شهید رجایی و دیگری شهید داوود کریمی بودند. هیچ‌کس و کاستی در زندگی آن دو ندیدم. چه زمانی که شهید رجایی معلم ما بود، چه زمانی که نخست وزیر شده بود. چه زمانی که شهید کریمی قالب ساز بود. چه زمانی که مسئول و فرمانده بود

سردار در آغاز گفت و گو از زمان و چه گونگی آشنایی‌تان با شهید حاج داوود کریمی بفرمایید؟
بسم الله الرحمن الرحیم: آشنایی من با شهید بزرگوار حاج داوود کریمی به اوایل سال ۱۳۵۸ بازمی‌گردد. در آن سال که فعالیت‌ها را در سپاه پاسداران در پادگان ولی عصر (عج) تهران آغاز کردم، اولین افرادی که وارد پادگان ولیعصر شدند، شهید محمد بروجردی، شهید احمد متوسلیان و آقای درویش بودند. تعدادمان اندک بود و به تدریج نیروهای زیادی اضافه شدند، و یک گردان شکل گرفت. در آن زمان ارتش پاشیده شده بود، و از شهربانی و ژاندارمری هم خبری نبود، و یگانی که در پادگان ولی عصر (عج) تأسیس شده بود مسئولیت حفاظت از همه جا را برعهده داشت. از تهران و گنبد گرفته تا سیستان و بلوچستان، خوزستان و کردستان. چون عناصر ضد انقلاب از قبیل چریک‌های فدایی و منافقین، تحرکات ضد انقلابی‌شان را در همه مناطق کشور آغاز کرده بودند. در این شرایط بود که با شهید داوود کریمی آشنا شدم و همکاری‌مان را آغاز کردیم.

از سوی دیگر چون همه نوع امکانات در ستاد مرکزی سپاه پاسداران وجود داشت، ارتباط بچه‌های پادگان ولی عصر (عج) با ستاد مرکزی بود، و مشکلات‌شان را با ستاد حل می‌کردند. حاج داوود در آن زمان معاون آقای حمید عبد الوهاب مسئول آموزش در شوروی فرماندهی سپاه بود،

مهندس بازرگان و دکتر سحابی تأسیس شده تحصیل می‌کردم. این دبیرستان در آن زمان حالت مذهبی - سیاسی داشت و آدم‌های بزرگواری همچون شهیدان مطهری، رجایی و باهنر و آقای سید محمد خامنه‌ای و بسیاری از سیاسیون بعد از انقلاب در آن تدریس می‌کردند. آنان معلم‌های ما بودند، در آن دبیرستان افکار و منش شهید رجایی را خوب شناختم. در مدتی که در آن مدرسه درس خواندم با تعداد زیادی از افراد مذهبی آشنا شدم. می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که در طول ۶۰ سالی که عمر کردم تنها دو شخصیت را مشابه یکدیگر دیدم. یکی شهید رجایی و دیگری شهید داوود کریمی بود. هیچ کم و کاستی در زندگی آن دو ندیدم. چه زمانی که شهید رجایی معلم ما بود، چه زمانی که نخست وزیر شده بود. چه زمانی که شهید کریمی قالب ساز بود. چه زمانی که مسئول و فرمانده بود. هیچ تفاوتی در آن دو بزرگوار ندیدم. هیچ خدش‌های در زندگی این دو نفر ندیدم. در دبیرستان کمال به مدت چهار سال با شهید رجایی زندگی کردم. معلم نمونه من بود. صبح که به دبیرستان می‌رفتم تا شب آن‌جا بودم. بعد از ظهرها جلسه می‌گذاشتند. هر دانش آموزی ناهار خود را می‌آورد، و ایشان گاهی ناهار نمی‌آورد و با هم غذا می‌خوردیم. به تعبیری دیگر من به مدت چهار سال نحوه سلام کردن، لباس پوشیدن و غذا خوردن شهید رجایی را از نزدیک دیدم. همه حرکات ایشان را از مرحله آموزگاری تا نخست وزیری دیدم. زمانی که به نخست وزیری منصوب شد من مسئول حراست مجلس بودم. اتفاقاً زمانی که رجایی رأی آورد چهار تن از محافظین ایشان را از بچه‌های هم‌دوره گردانی‌مان من گذاشتم. ناراحت بود و پرسید که این‌ها چه هستند؟ گفتم نگران نباشید، اینها محافظ شما هستند. همان طور که قبل از انقلاب غذا می‌خورد، بعد از انقلاب همان طور غذا می‌خورد.

می‌خواهم به یک نکته مهم از اخلاق و منش

شهید رجایی در زمان تصدی مسئولیت ریاست جمهوری، اشاره کنم. در زمانی که شهید محمد بروجردی فرمانده سپاه منطقه هفت بود، به من اطلاع داد که قرار است شهید رجایی از استان کرمانشاه دیدن کند. پرسیدم چه روزی می‌آید؟ تاریخی را مشخص کرد که آن تاریخ در حال انجام مأموریت در کردستان بسر می‌بردم و نتوانستم به کرمانشاه برگردم. چند روز بعد برگشتم و پرسیدم چه گذشت؟ بروجردی گفت: وقتی برای شهید رجایی در استانداری کرمانشاه ناهار معمولی آوردند، ایشان از مصرف غذا خودداری کرد و گفت: اگر استاندار یا فرمانده سپاهی این ناهار را مصرف کند به درد مردم نمی‌خورد. این ایده رئیس جمهور آن زمان بود.

اطلاع نداشتم که به ایشان مسئولیت داده‌اند. چند روز بعد به همراه تعدادی نیرو عازم ستاد گلف در اهواز شدم و آن‌جا حاج داوود، علی شمخانی مسئول سپاه خوزستان، آقای غرضی استاندار، آقای طاهر طاهری و چند نفر دیگر از دوستان را یافتم.

می‌خواهید بگویند که این ایده در شهید داوود کریمی هم وجود داشت؟ دقیقاً وجود داشت. برخوردهایی را که در رفتار شهید داوود کریمی دیدم در ذهن گفتم که این شهید رجایی دوم است. حرکات، شیوه سلام کردن، عرض ادب کردن، شیوه حرف زدن ایشان مانند شهید رجایی بود. خیلی از بچه‌های تهران به خاطر رفتار و منش حاج داوود به او علاقه‌مند شده بودند. رفتار و اخلاق ایشان دقیقاً مانند رفتار و اخلاق شهید رجایی بود. با شهید رجایی قبل از حاج داوود آشنا بودم، و به مرور زمان برای من

روشن شد که هیچ تفاوتی میان آن دو وجود ندارد. وقتی حاج داوود مسئولیت داشت، و فرمانده بود، همان حاج داوود بود، و زمانی هم که مسئولیت نداشت همان حاج داوود بود. وقتی هم که این مسئولیت‌ها را از او گرفتند، یا مسئولیت قبول نکرد، به شغل اصلی خود تراشکاری و قالب سازی بازگشت. یعنی اخلاق و رفتار او هیچ وقت تغییر نکرد.

حاج داوود کریمی چه دیدگاهی نسبت به بازی‌های سیاسی آن مرحله داشت؟ آیا در این بازی‌ها هم دخالت می‌کرد؟

زمانی که بنی صدر به ریاست جمهوری انتخاب شد، فرماندهی کل قوا هم از طرف امام به او تفویض شد. او در پی این تفویض، آقای ابو شریف را به فرماندهی سپاه منصوب کرد، و ابو شریف چند نفر از مسئولین سپاه تهران را تغییر داد. البته در جریان انتخابات ریاست جمهوری یک اقلیت کوچکی از بچه‌های سپاه پادگان ولی عصر (عج) به بنی صدر رأی دادند. اکثراً به شدت مخالف بودند که من و حاج داوود هم جزء مخالفین بودیم. افرادی را که ابو شریف تعیین کرد طرفدار بنی صدر و خیلی هم به او علاقه‌مند بودند، که این امر باعث بروز اختلافات بین فرماندهان سپاه تهران و با ابو شریف فرمانده کل سپاه شد. از سوی دیگر میان برخی از بچه‌های گردان‌های پادگان ولی عصر (عج) اختلافاتی وجود داشت که به ستاد مرکزی کشیده شد. ستاد مرکزی هم اکثرشان با بنی صدر مخالف بودند. کسی که جریان اختلافات بین پادگان ولی عصر (عج) و فرماندهان سپاه تهران را به ستاد مرکزی انتقال می‌داد، و وضعیت را کنترل می‌کرد، حاج داوود کریمی بود. ایشان به شدت با بنی صدر مخالف بود، و یکی از کسانی که واقعا به انقلاب ضربه زد بنی صدر بود. حاج داوود ضمن این‌که یک انسان کم حرف بود، و اهل غیبت و تندبازی نبود، اما به شدت در برابر بنی صدر ایستاد، و او را خائن توصیف کرد. در آن برهه کسانی بودند که بنی صدر را بر اساس دیدگاه و معیار خاص خودشان خائن توصیف می‌کردند، ولی مخالفت حاج داوود با بنی صدر استثنای بود. جنگ تحمیلی که شروع شد، حاج داوود را به فرماندهی عملیات جنوب منصوب کردند. قبل از آغاز جنگ من در جای دیگری مأموریت داشتم. دو روز بعد حاج داوود تماس گرفت و پرسید کجایی؟

گفتم: چند روزی اینجا کار دارم. گفت: اگر می‌توانید یک سری نیرو بردارید و بیایید اهواز.

اطلاع نداشتم که به ایشان مسئولیت داده‌اند. چند روز بعد به همراه تعدادی نیرو عازم ستاد گلف در اهواز شدم و آن‌جا حاج داوود، علی شمخانی مسئول سپاه خوزستان، آقای غرضی استاندار، آقای طاهر طاهری و چند نفر دیگر از دوستان را یافتم. وقتی وضعیت منطقه را بررسی کردم، دیدم



سردار کوچک محسنی عصا به دست در کنار شهید متوسلیان در اردوگاه زیدانی در سوریه



وضعیتی به طور مرتب زحمت می کشید و به پادگان می آمد و با فرماندهان گردانها و مسئولان اطلاعاتی سپاه تهران جلسه تشکیل می داد. یا ما به مقر سپاه منطقه ۱۰ در خیابان پاسنور می رفتیم و در حضور ایشان می نشستیم و درباره راههای برقراری امنیت بحث می کردیم.

در آن زمان کار جمع آوری اطلاعات زیر نظر مستقیم سپاه بود. بخش اطلاعات فعالیت خود را خیلی راحت انجام می داد، و درگیریها ساعتی و ثانیه ای بود. بعد که حاج داوود گشت ثار الله را طراحی و به اجرا گذاشت، از نیروهای عملیاتی پادگان ولی عصر (عج) استفاده کرد. مختصر بگویم کار مفیدی که حاج داوود در آن مقطع انجام داد، راه اندازی گشت ثارالله بود که مردم تهران با اجرای این طرح احساس امنیت کردند. ایشان بر این باور بود که اصل حرکت خودروهای حامل نیروهای مسلح در خیابانهای تهران برای مردم آرامش بخش است. چون منافقین در خیابانها و کوچهها ظاهر می شدند و شهروندان را غافلگیر می کردند. ولی وقتی ماشینهای گشت ثار الله در خیابانهای پایتخت به حرکت درآمدند، و با منافقین درگیر شدند، عملیات تروریستی آنان به طرز چشمگیری کاهش یافت. گاهی در این درگیریها بچههای سپاه شهید می شدند و خودروهای آنان به آتش کشیده می شد.

اجرای طرح اطلاعاتی، امنیتی و عملیاتی گشت ثار الله به فرماندهی مرحوم منصور خوش طینت به مرور زمان کارآمدی خوبی داشت. به طور مثال وقتی تعدادی از منافقین را دستگیر می کردیم، به وسیله تخلیه اطلاعاتی خانههای تیمی سرکردههای منافق را شناسایی و زود هنگام آنان را دستگیر می کردیم. به هر حال دیری نپایید که امنیت در تهران با همین گشت ثارالله برقرار شد. بعد دیدیم که منافقین از آن پس در کوچه و خیابان به

بعد که حاج داوود گشت ثار الله را طراحی و به اجرا گذاشت، از نیروهای عملیاتی پادگان ولی عصر (عج) استفاده کرد. مختصر بگویم کار مفیدی که حاج داوود در آن مقطع انجام داد، راه اندازی گشت ثارالله بود که مردم تهران با اجرای این طرح احساس امنیت کردند

در عملیات شرکت کنیم. با این وصف در اواخر سال ۱۳۶۰ مسئولیت پادگان ولی عصر (عج) را به عهده گرفتیم.

وقتی مسئولیت پادگان ولی عصر (عج) را به عهده گرفتید، تهران در آن مرحله دستخوش اغتشاشات و آشوبهای خیابانی عناصر منافق و ضد انقلاب بود. بفرمایید که شیوه و راهکار حاج داوود برای سرکوبی منافقین چه بوده است؟

زمانی که حاج داوود مسئولیت پادگان ولی عصر (عج) را به عهده من گذاشت و کارم را شروع کردم، منافقین در سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ اوج عملیات تروریستی شان را به خیابانهای تهران کشانده بودند، و برقراری امنیت در پایتخت برای ما خیلی حایز اهمیت بود. در همان شرایط مسئولیت حفاظت از بیت حضرت امام (ره) در جماران، مجلس شورای اسلامی و سایر جاهای حساس دولتی و شخصیتهای کشوری به عهده ۹ گردان سپاه مستقر در پادگان ولی عصر (عج) بود. درگیری در کردستان هم همچنان ادامه داشت، و بسیاری از بچههای سپاه تهران ناگزیر بودند، در کردستان و سرپل ذهاب حضور داشته باشند. کار آماده سازی کادرهای تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) هم به عهده حاج داوود بود. ایشان در چنین

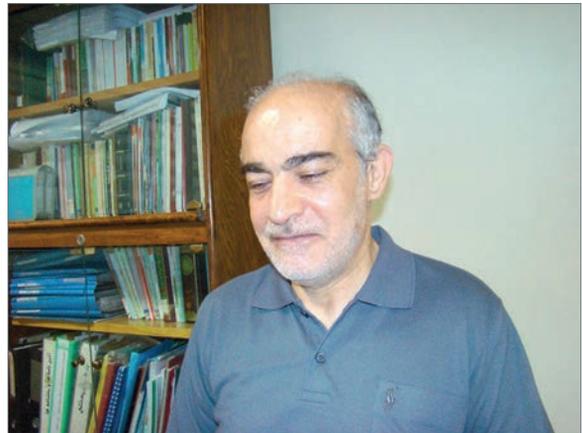
نیرو و اسلحه و امکانات کافی نداریم. از طرف دیگر ضمن این که ارتش هنوز سامان نگرفته بود، فرماندهان گوش به حرف کسی نمی دادند. چون بنی صدر کاری کرده بود که این اشکالات باقی بماند.

در مسئولیت های رسمی و ستادی هم با حاج داوود همکاری داشتید؟

وقتی حاج داوود کار خود را در ستاد عملیات جنوب شروع کرد، مدتی در کنار ایشان بودم و کمک می کردم. مأموریتی که داده می شد انجام می دادم. واقعا شرایط خیلی مشکلی وجود داشت. مدتی که گذشت کوشید از ارتش اسلحه تهیه کند، ولی بنی صدر اجازه نمی داد اسلحه در اختیار سپاه قرار دهد. اصلا حاج داوود جزء لیست سپاه بنی صدر بود. به قدری به ستاد مرکزی سپاه فشار آورد تا حاج داوود را از ستاد عملیات جنوب برداشتنند، و رحیم صفوی را جایگزین ایشان گذاشتند. حاج داوود به شدت به بنی صدر بدبین بود، و در همه جلسات رسمی و در سخنرانی های خود بنی صدر را خائن عنوان می کرد. حال که چند سالی از تجربیات ما گذشته است، دیدگاه آن زمان حاج داوود را بهتر درک می کنیم.

بعد از رد صلاحیت بنی صدر در مجلس شورای اسلامی، و عزل او از ریاست جمهوری، آقای محسن رضایی به فرماندهی سپاه منصوب گردید. اولین کاری که ایشان انجام داد، حاج داوود را به فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران تعیین کرد، و این اقدام مورد استقبال خیلی از بچههای سپاه قرار گرفت. حاج داوود از نظر معنوی، عرفانی، مردانگی، مروت و نوع دوستی خیلی بزرگوار بود، ولی برخی از بچههای سپاه از دیدگاههای سیاسی ایشان انتقاد می کردند. وقتی فرماندهی سپاه تهران را در سال ۱۳۶۰ به عهده گرفت، در این یگان تغییر و تحول ایجاد کرد. فرمانده پادگان ولی عصر (عج) را برداشت و شهید حسن بهمنی را مسئول آن قرار داد. همان گونه که می دانید اصل پایه گذاری سپاه پاسداران در پادگان ولی عصر (عج) بود، و با آمدن ایشان، یگانهای این پادگان به ۹ گردان افزایش یافت و سپاه جان گرفت.

موقعی که شهید کریمی فرماندهی سپاه ۱۰ تهران را به عهده گرفت، من با شهید محمد بروجردی در سپاه منطقه هفت در غرب کشور همکاری می کردم. بعد با من تماس گرفت و پیشنهاد کرد که به تهران بازگردم. گفتم اجازه دهید این جا را ساماندهی کنم و می آیم. ولی دیری نگذشت که در منطقه سرپل ذهاب عملیاتی را اجرا کردیم که در آن عملیات پایم قطع شد، و ایشان به ملاقات من به بیمارستان آمد و گفت: حال که با این وضع نمی توانید به غرب برگردید، بیاید مسئولیت پادگان ولی عصر (عج) را قبول کنید. اتفاقا این حادثه ای که برای من روی داد، قبل از عملیات بیت المقدس بود و سعادت نداشتیم که



سراغ خواربار فروش و شهروند عادی نمی‌روند. به دنبال این هستند که در جایی کمین بگذارند و افراد سرشناس را ترور کنند. وقتی بچه‌های گشت ثار الله اطلاعات کافی به دست می‌آوردند، می‌دانستند که چه طور حرکت کنند، و چه طور وارد عمل شوند.

اتفاقاً وقتی حاج داوود کریمی در سال ۱۳۶۶ مسئولیت ستاد مبارزه با مواد مخدر را به عهده گرفت، همین روش مفید گشت ثارالله را در مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر به کار برد. هنگام تصدی این مسئولیت با من تماس گرفت و مرا هم به همکاری دعوت کرد، و مدتی در کنار ایشان در ستاد مبارزه با قاچاق مواد مخدر خدمت کردم. حاج داوود برای اجرای این طرح بزرگ چهار قرارگاه تاکتیکی در مرز شرقی کشور به وجود آورد. مقر قرارگاه مرکزی در شهر بیرجند بود و سه قرارگاه دیگر در سیستان و بلوچستان بودند. ایشان یک کار برنامه ریزی شده و دراز مدت تدارک دیده بود، ولی متأسفانه پس از گذشت پنج یا شش ماه ایشان را از این مسئولیت عزل کردند.

بعد از عملیات فتح المبین جلسه‌ای در پادگان ولی عصر (عج) به منظور بررسی شرکت تیپ ۲۷ در عملیات بیت المقدس گذاشته شد و تصمیم گرفته شد که تیپ در عملیات شرکت کند. حاج داوود هم در آستانه عملیات به قرارگاه کربلا در جنوب رفت و در عملیات بیت المقدس شرکت کرد

بازوی اطلاعاتی گشت ثارالله به وسیله چه کسی تشکیل و اداره می‌شده است؟ آیا شهید کریمی هم در آن نقش داشت؟

در آن زمان آقایان نادر حلیمی و محسن انصاری مسئول بخش اطلاعات سپاه منطقه ۱۰ تهران بودند، و اطلاعات لازم و دقیق را جمع آوری و تنظیم می‌کردند. حاج داوود هم فرمانده اطلاعات بود و هم فرمانده عملیات بود. کار اطلاعات خیلی ظریف و حساس بود. وقتی بچه‌ها اطلاعاتی را

که دریافت می‌کردند، در همان لحظه تصمیم گیری می‌شد و بچه‌های عملیات وارد عمل می‌شدند، و خیلی هم موفق بودند. چون وحدت فرماندهی خیلی مؤثر بود. ولی اگر وحدت فرماندهی وجود نداشت، کار به مسائل اداری و سیستم فرماندهی کشیده می‌شد. در عین حال بچه‌های گشت ثار الله از نظر اطلاعاتی به سپاه تهران هم کمک می‌کردند. آنان وقتی افرادی را در درگیرهای خیابانی و دانشگاه‌ها دستگیر، شناسایی و بازجویی می‌کردند، اطلاعات به دست آمده را تحویل سپاه تهران می‌دادند.

این خلاصه طرح موفقیت آمیز حاج داوود کریمی بود که در مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر هم همین طرح را به مورد اجرا گذاشت.

بعد از عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر رژیم صهیونیستی به لبنان حمله کرد، و مسئولان کشور بخشی از تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را به لبنان اعزام کردند. جنابعالی هم به همراه آنان به سوریه و لبنان اعزام شدید. بفرمایید که حاج داوود کریمی فرمانده سپاه ۱۰ تهران چه دیدگاهی با اعزام این نیروها داشت؟

حاج احمد متوسلیان را آقای محسن رضایی شناسایی کرده بود، و در زمان فرماندهی حاج داوود بر سپاه منطقه ۱۰ تهران او را به فرماندهی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) تعیین کرد. اصولاً تشکیل تیپ و انتخاب کادر فرماندهی و تدارکات آن توسط سپاه تهران صورت می‌گرفت. این‌جا وقتی محسن رضایی پیشنهاد می‌دهد، حاج داوود می‌پذیرد. معمولاً گاهی از پایین به بالا، یا از بالا به

پایین پیشنهادی داده می‌شد. از سوی دیگر همه مسئولان سپاه تجربه شهید متوسلیان در کردستان را شناخته بودند، و می‌دانستند که کسی بهتر از ایشان برای فرماندهی تیپ ۲۷ وجود ندارد. بعد از عملیات فتح المبین جلسه‌ای در پادگان ولی عصر (عج) به منظور بررسی شرکت تیپ ۲۷ در عملیات بیت المقدس گذاشته شد و تصمیم گرفته شد که تیپ در عملیات شرکت کند. حاج داوود هم در آستانه عملیات به قرارگاه کربلا در جنوب رفت و در عملیات بیت المقدس شرکت کرد.

در حقیقت تعداد شهدایی که سپاه تهران و تیپ ۲۷ در عملیات بیت المقدس تقدیم کرد، از تعداد شهدای همه عملیات‌های کردستان و هشت سال دفاع مقدس بیشتر بود. در حین عملیات به طور مرتب از جنوب تماس می‌گرفتند، و درخواست نیرو

می‌کردند. حال بچه‌هایی که در پادگان ولی عصر (عج) مانده بودند، وظیفه داشتند امنیت تهران را حفظ کنند. در شرایط بحرانی سال ۱۳۶۰ هم وظیفه داشتیم امنیت پروازها، نهادها و ارگان‌ها دولتی را تأمین کنیم، هم نیاز تیپ ۲۷ به نیرو را تأمین کنیم. وضع طوری شده بود که از گردان ۹ حفاظت ریاست جمهوری حدود ۲۰۰ سپاهی جدا کردیم و به جنوب فرستادیم که ۱۵۰ تن آنان به صورت انفرادی شهید شدند. در عملیات بیت المقدس فشار بسیار سنگینی به بچه‌های سپاه تهران بود. خدا را شکر که خرمشهر آزاد شد. در این عملیات خیلی برای حاج احمد متوسلیان سخت گذشت چون آدم‌های بزرگی مثل محسن وزوایی و احمد حاج بابایی شهید شدند. چنانچه پای ایشان هم مورد اصابت گلوله قرار گرفت. بعد از عملیات وقتی ایشان به سپاه تهران آمد، و در کنار هم نشستیم و صحبت کردیم، از آمار دقیق شهدای تیپ اطلاع نداشت. وقتی لیست شهدا را در اختیار ایشان قرار دادم، به شدت جا خورد.

چند روز بعد از عملیات بیت المقدس که نیروها می‌خواستند به استراحت بروند، تعدادی از فرماندهان تیپ از جمله حاج احمد متوسلیان و شهید محمد ابراهیم همت به پادگان ولی عصر (عج) آمدند، و با حاج داوود کریمی جلسه تشکیل دادند. ایشان که از قبل از عملیات فتح المبین تصمیم گرفته بود سه تیپ دیگر در تهران تشکیل دهد، گفت که از این به بعد نباید اجازه داد این نیروها شهید بشوند. حاج داوود گام‌های اولیه را برای تشکیل سه تیپ برداشته بود، و شهید محسن وزوایی را به فرماندهی تیپ سید الشهداء (ع) معرفی کرده بود. همین بحث‌ها بود که ناگهان مسئول دفتر محسن رضایی به پادگان



حاج داوود کریمی

گرفته شد که حاج احمد متوسلیان سه گردان از تیپ ۲۷ را به سوریه انتقال دهد. همچنین سه گردان از تیپ ذوالفقار نیروی زمینی ارتش همراه آنان اعزام شدند. عنوان نیروهای اعزامی را «قوای محمد رسول الله» نامگذاری کردند، و قرار بود نیروهای دیگری به آنان ملحق شوند.

کار بسیار عالی که کرده بودند، این بود که حاج احمد متوسلیان فرمانده همه نیروهای اعزامی باشد و ارتش هم پذیرفته بود. حتی پیش‌بینی کرده بودند که امکان دارد در آینده توپخانه و هوانیروز هم اعزام بشود. در پی این برنامه ریزی وسیع حاج احمد، خود را برای عزیمت به سوریه و لبنان آماده کرد، و روز اعزام هم آقای محسن رضایی و مقام معظم رهبری آیت الله خامنه‌ای به متوسلیان ابلاغ کرده بودند که شما صلاحیت این کار را دارید. حاج داوود کریمی هم قبل از پیروزی انقلاب، در زمان مبارزه با رژیم پهلوی، برای شرکت در دوره آموزش نظامی مدتی در لبنان بود. آقای رحیم صفوی برای من نقل کرد، زمانی که ایشان در جنوب لبنان آموزش می‌داد، آن‌جا با حاج داوود آشنا شده است این نشان می‌دهد که حاج داوود هم دوست داشت که نیروهای ایرانی با اسرائیل بجنگند. کسی نبود که بدش بیاید. ولی حضرت امام (ره) با دید بالاتر و وسیعتر به این قضیه نگاه کرد و فرمود که عرب‌ها اهل جنگ نیستند.

وقتی حضرت امام (ره) موضوع را روشن کردند، آقای رضایی به حاج داوود فرمانده سپاه تهران دستور داد که تیپ را از دمشق احضار و در جبهه جنوب برای شرکت در عملیات رمضان مستقر کند. این طور نیست؟

وقتی نیروها به سوریه اعزام شدند، این اقدام با استقبال مردمی رو به رو شد. ولی ما نمی‌دانستیم که در سوریه و لبنان کاری شدنی هست یا نیست. من در آن برهه مسئول پادگان ولی عصر (عج) بودم. وقتی بحث اعزام مطرح شد، نظر حاج احمد متوسلیان بود که من هم به عنوان نیروی کمکی قوای محمد رسول الله (ص) را همراهی کنم. حاج داوود به دلیل این‌که جایگزین وجود نداشت، ابتدا نپذیرفت. ولی به هر حال با اصرار حاج احمد یک نفر را جایگزین، و ایشان را همراهی کردم. حاج احمد قبل از عزیمت نیروها به دمشق مرا به عنوان مسئول طرح عملیات تیپ ۲۷ معرفی کرد. شاید افرادی بهتر از من هم وجود داشتند، ولی این تصمیم حاج احمد بود. فراموش نشود که ایشان قبل از حرکت نیروها به سمت سوریه، به دمشق رفت و با حافظ اسد و تعدادی از فرماندهان ارتش آن کشور و نیز برخی از شخصیت‌های انقلابی لبنان گفت و گو کرد، و خیلی بشاش و سرحال به تهران بازگشت.

در خصوص دیدگاه حاج داوود کریمی نسبت به اعزام نیروهای تیپ ۲۷ به سوریه لازم است به این نکته هم اشاره کنم. من یک روز قبل از پرواز به دیدار ایشان رفتم و گفتم که ما برای تشکیل تیپ

عملیات بیت المقدس احساس کردند که قدرت دارند و می‌توانند به لبنان و سوریه کمک کنند و همزمان جنگ با صدام را ادامه دهند.

گویا اعزام نیروهای تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) به دستور شورای عالی دفاع صورت گرفت. حال با توجه به شهادتی که تیپ ۲۷ در عملیات بیت المقدس داده بود، حاج داوود نظرشان با اعزام نیروهای تیپ به سوریه چه بود؟

مسئولین شورای عالی دفاع جلسه تشکیل دادند و درباره این موضوع مشورت کردند، و تصمیم گرفتند که ابتدا آقایان سرهنگ سلیمی وزیر دفاع و محسن رضایی و شهید صیاد شیرازی را به دمشق اعزام کنند، تا اوضاع را از نزدیک بررسی نمایند. آن سه نفر با حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه و برخی از شخصیت‌های لبنانی ملاقات کردند، و پس از تهیه گزارشی به تهران بازگشتند. خوشبین بودند که سوریه اعلام کرده نیرو اعزام کنید، و ما از نظر امکانات کمک می‌کنیم. بعد تصمیم گرفته شد که نیرو اعزام بشود. آقای محسن رضایی تصمیم گیرنده بود، و چون قرار بود نیروها از تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) اعزام شوند با حاج داوود کریمی هم مشورت به عمل آمد. سپس تصمیم

با حاج داوود کریمی که از لبنان شناخت قبلی داشتیم، تماس گرفتیم و تقاضا کردیم تعدادی از بچه‌های کاردان و خوب آموزشی پادگان امام حسین (ع) را که از نظر نظامی و فرهنگی در سطح بالا هستند، به لبنان اعزام نماید، و ایشان کمک شایانی به عمل آورد



سردار کوچک محسنی در مراسم سالگرد شهید کریمی در بهشت زهرا (س)

۱۰ سید الشهدا (ع) برنامه‌ریزی و چارچوب را تعیین کردیم. اکنون بخشی از نیروهای تیپ ۲۷ دارند به سوریه می‌روند، و نیمی از نیروهای تیپ هم در جنوب مانده‌اند. به هر حال سرنوشت تیپ ۱۰ چه می‌شود. حاج داوود در جواب گفت: شما نگران نباشید و عازم سفر شوید. ذهن‌تان را از تهران بکنید، و روی کار در سوریه و لبنان متمرکز کنید. ما اینجا قضیه تشکیل تیپ ۱۰ را حل و فصل می‌کنیم.

در فرودگاه دمشق تعدادی از فرماندهان ارتش سوریه به استقبال بچه‌های سپاهی و بسیجی تیپ ۲۷ و ارتش آمدند، و پس از انجام تشریفات لازم به زیارت مرقد حضرت زینب (س) رفتیم. بعد ما را به یک پادگان کتیف و متروکه راهنمایی کردند. فکر کنم صد سال است که کسی به آن پادگان نرفته باشد. نه آب داشت، نه برق و نه امکانات بهداشتی. بوی گند کثافت پادگان را فرا گرفته بود. در آن شب تا صبح نخوابیدیم و حاج احمد متوسلیان شوکه شده بود. ایشان وقتی ناراحت و عصبانی می‌شد، هیچ کس جرأت نمی‌کرد به او نزدیک شود. با من که کمی رودربایستی داشت به سراغ او رفتم و گفتم حاج احمد چه کار کنیم؟ ساعت شش بامداد من و حاج احمد بلند شدیم به سفارت کشورمان رفتیم. نگهبان سفارت به ما گفت کارکنان ساعت هشت می‌آیند. مرتضی رفیق دوست مسئول تدارکات تیپ ۲۷ را هم آنجا دیدیم که از هیچ چیز خبر نداشت. من از سفارت به حاج داوود زنگ زدم و وضعیت پادگان را برای او شرح دادم. گفت باشد من پیگیری می‌کنم. بعد با آقای محتشمی سفیر کشورمان صحبت کردیم و ایشان وضعیت سوریه را برای ما شرح داد، و برای اولین بار فهمیدیم که نه بابا وضعیت حافظ اسد و ارتش سوریه معلوم است. حدود چهار یا پنج روزی گذشت که سرانجام اردوگاه زبدانی را پیدا

کردیم و نیروها را به آنجا انتقال دادیم.
گویا اردوی شبه نظامیان مخصوص رفعت اسد برادر حافظ اسد بود...

اردوگاه زبدانی نسبت به پادگان قبلی خیلی بهتر بود. البته سرویس بهداشتی آن را بچه‌های سپاه و ارتش ساختند. امکاناتی وجود نداشت و غذا توسط بچه‌ها تهیه می‌شد. پس از استقرار در زبدانی جلسات زیادی با شرکت حاج احمد و فرماندهان ارتش سوریه و نیز سفیر کشورمان تشکیل شد. خلاصه کلام، پس از گذشت چند روز حاج احمد متوسلیان به این نتیجه رسید که اینها اهل جنگ با اسرائیل نیستند، و حاضر هم نیستند امکاناتی در اختیارمان قرار دهند. در چنین شرایطی حاج احمد به تهران بازگشت و سرنوشت نیروهای اعزامی به سوریه را برای حاج داوود و تعداد دیگری از فرماندهان سپاه شرح داد. بعد خدمت حضرت امام (ره) رسید و وضعیت نیروهای ایرانی در سوریه را تشریح کرد. ایشان پس از بازگشت به دمشق جزئیات دیدار با امام را برای من بازگو کرد و گفت: وقتی خدمت امام رفتم، ایشان فرمودند که من از همان اول مخالف اعزام نیرو به سوریه بودم. اکنون هم می‌گویم اگر یک قطره خون از رزمندگان ایرانی در سوریه ریخته شود، مسئولیت شرعی آن به گردن من نیست. حال که این کار را کرده‌اید، تعدادی از آدم‌های با تجربه آنجا بمانند، و کار فرهنگی و آموزشی انجام دهند. ولی اصلا کار نظامی نباید انجام دهند.

ارتباط بچه‌های قوای محمد رسول الله (ص) با جوانان انقلابی لبنان چه گونه شروع شد؟
موقعی که حضرت امام (ره) دستور دادند نیروها برگردند، و تعداد کمی از آنها بمانند، حاج احمد به ساماندهی کارها پرداخت و از من خواست در آنجا بمانم. ایشان وقتی از موضع سوریه نا امید شد گفت: «دور سوریه را خط بکشید، و

ما مستقیماً کارمان را شروع می‌کنیم». چون قبل از آن با تعدادی از شخصیت‌های لبنانی چند جلسه گذاشته بودیم. به تدریج با گروه‌های مبارز لبنان آشنا شدیم. بچه‌های حزب الله حدود هفت گروه را معرفی کردند، و آقای محتشمی سفیر وقت ایران که با لبنانی‌ها ارتباط داشت کمک کرد. قبل از عزیمت به لبنان جلسات در سفارتخانه تشکیل شد، سپس بچه‌ها را بنا به توصیه شهید متوسلیان به بعلبک در شرق لبنان انتقال دادیم و کار بسیج نیروهای انقلابی را شروع کردیم. شهید بزرگوار سید عباس موسوی (دبیر کل سابق حزب الله) اولین نفری بود که ثبت نام کرد، و به مرور زمان تعداد افرادی که برای آموزش نظامی آمدند و ثبت

افزون بر شهید موحد دانش، شهید کاظم رستگار و سردار احمد قربانی که در لبنان حضور داشتند و با هم‌دیگر مشورت می‌کردند. کسی که استراتژی و راهکار ما را مشخص می‌کرد، حاج داوود کریمی بود. به طور مرتب با ما در ارتباط بود. فرمانده ما هم بود و توصیه‌های لازم را به ما می‌کرد

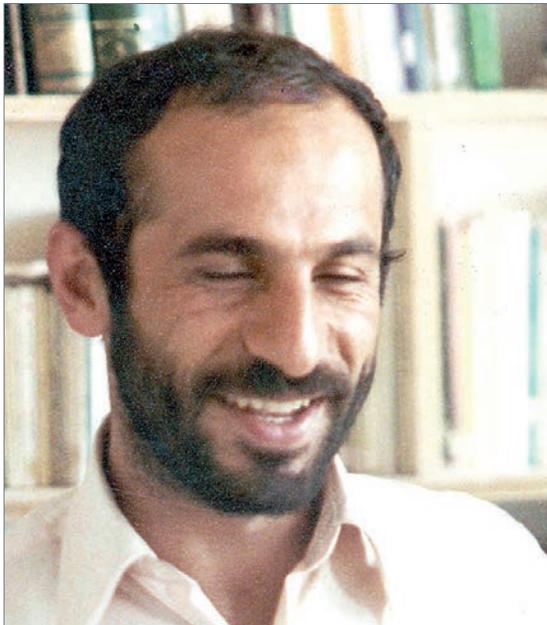
نام کردند، به حدود ۷۰ تا ۸۰ نفر افزایش یافت. حاج داوود کریمی که از لبنان شناخت قبلی داشت، با ایشان تماس گرفتیم و تقاضا کردم تعدادی از بچه‌های کاردان و خوب آموزشی پادگان امام حسین (ع) را که از نظر نظامی و فرهنگی در سطح بالا هستند، به لبنان اعزام نماید، و ایشان کمک شایانی به عمل آورد. سرانجام بچه‌های با تجربه و کار آزموده وارد شرق لبنان شدند، و بسیج در آنجا شکل گرفت. شهید سید عباس موسوی این شخصیت بزرگ در کتابی که از سوی حزب الله منتشر شده گفته است: «وقتی برادران سپاه پاسداران وارد لبنان شدند، لبنان مرده را زنده کردند». همچنین به مدت چهار ماه با سید حسین موسوی معروف به ابوهشام مسئول جنبش امل اسلامی کار کردیم و خیلی به او نزدیک بودیم.

از نظر فکری و فرهنگی چه نوع آموزش‌هایی را به جوانان لبنانی ارائه دادید؟

به آن ۷۰ - ۸۰ نفر لبنانی که برای آموزش ثبت نام کرده بودند، گفتیم ما وضعمان بدتر از شما بود. وقتی برای آزادسازی سندج عازم کردستان شدیم، تعدادمان حدود ۴۰ تا ۵۰ نفر بود، و آموزش کافی هم ندیده بودیم. چون شهید حاج علی‌رضا موحد دانش مسئول عملیات سندج بود و این شهر توسط ایشان آزاد شد، متقاعد کردیم که برای لبنانی‌ها سخنرانی کند و شیوه آزادسازی سندج را توضیح دهد. به شهید موحد دانش که یکی از دست‌ان خود را در عملیات بازی دراز از دست داده بود، گفتم که این کار خودنمایی نیست، شما بفرمایید وقایع کردستان را شرح دهید. باید بفهمند



شهید کریمی در بستر بیماری



و بعد از آن محسن رضایی و حاج داوود تصمیم گرفتند که تعداد کمی از نیروها را آنجا نگه دارند. منتها در زمانی که قرار شد نیروها بازگردانده شوند، اسارت حاج احمد پیش آمد که باز قضیه تأخیر پیدا کرد. حاج احمد در لیست افرادی قرار داشت که تصمیم به بازگرداندن آنها گرفته شده بود. چون حضور حاج احمد در جبهه‌های رزم خیلی مهم بود. به نظر من شاید به علت نبود ایشان در عملیات رمضان موفق نشدیم. چون ما در زمان حضور احمد متوسلیان شکستی در جبهه‌ها ندیده بودیم. موفقیت عملیات فتح المبین به آن وسعت که از عملیات بیت المقدس هم بزرگتر بود در نتیجه کارایی و حسن تدبیر احمد متوسلیان به پیروزی قطعی دست یافتیم. محسن رضایی چندی پیش اظهار عقیده کرده بود که اگر حاج احمد نبود تا ۱۵ سال بعد

از مبارزان قبل از انقلاب بودند. حاج احمد مدتی هم در زندان ساواک در خرم آباد بسر برد. در سال ۱۳۵۹ که فرمانده سپاه مریان بود، گاهی که دیر وقت به غذا می‌رسید، غذاهای ته مانده بچه‌ها را مصرف می‌کرد، و این کار هر کسی نیست. حاج داوود هم در کارهای ستادی این‌طور بود. در جلسات همه کارها را شخصا انجام می‌داد.

آخرین سخن جنابعالی درباره حاج داوود کریمی...

معمولا انسان‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول به دنبال دنیا هستند. دنبال خدا، پیامبر، معاد و عقیده نیستند، و برای تحقق اهداف‌شان دست به همه کار می‌زدند. دسته دوم اهل دنیا هستند، ولی از راه دین وارد می‌شوند. ظاهر مذهبی دارند و ماه رمضان افطاری می‌دهد و در ماه محرم مراسم عزاداری برپا می‌کنند. صف اول نماز جماعت هم می‌نشینند. این دسته از راه دینداری به دنیای خود می‌رسند. دسته سوم که قشر اقلیت هستند فقط برای خدا کار می‌کنند و به هیچ وجه از دین استفاده نمی‌کنند. این دسته نماز را برپا می‌دارند، و از کارهای زشت و پلید که خدا امر فرموده پرهیز می‌کنند. شاید شهیدان رجایی، بروجردی، متوسلیان و داوود کریمی از این دسته بوده باشند. اکنون حدود ۱۰ سال است که در میان ما نیست. برخی از افراد مثل من به فکر این نیستند که ما در این دنیا ماندنی نیستیم. حاج داوود در سخن گفتن خیلی مراعات مسایل شرعی را می‌کرد. دل و قلب انسان نمی‌تواند ظرفیت دو چیز را داشته باشد. یا دنیا، یا خدا... در قلب ایشان فقط خدا جای داشت. مدتی در کار تراشکاری و قالب سازی برای ایشان شاگردی کردم. حق الزحمه کارگران را پرداخت می‌کرد، و اگر چیزی باقی می‌ماند مصرف خانه و خانواده می‌کرد. گاهی پول آب و برق خانه‌اش را هم نداشت. الان هیچ کسی این کارها را نمی‌کند. به نظر من حاج داوود موفق بود. ■

که ما چه کار کردیم. بعد ایشان پای تربیون قرار گرفت و به لبنانی‌ها گفت: «اگر شما می‌خواهید شهرهای صور و صیدا را آزاد کنید همه مردم با شما هستند. تعداد اندکی از بچه‌های سپاه در مقابل انبوه نیروهای ضد انقلاب در کردستان مقاومت کردند».

افزون بر شهید موحد دانش، شهید کاظم نجفی رستگار و سردار احمد قربانی که در لبنان حضور داشتند و با همدیگر مشورت می‌کردند. ولی کسی که استراتژی و راهکار ما را مشخص می‌کرد، حاج داوود کریمی بود. به طور مرتب با ما در ارتباط بود. فرمانده ما هم بود و توصیه‌های لازم را به ما می‌کرد. حال با توجه به این‌که تأمین کننده امکانات و تدارکات نیروهای ایرانی در لبنان سپاه تهران بود، حاج احمد متوسلیان به طور مرتب با حاج داوود در ارتباط بود. ولی زیاد طول نکشید که حاج احمد در لبنان اسیر شد و آن داستان پیش آمد.

حاج داوود در سخن گفتن خیلی مراعات مسایل شرعی را می‌کرد. دل و قلب انسان نمی‌تواند ظرفیت دو چیز را داشته باشد. یا دنیا، یا خدا... در قلب ایشان فقط خدا جای داشت

در چه زمانی تصمیم قطعی برای بازگردان قوای محمد رسول الله گرفته شد؟ گویا دستور رسمی بازگردان نیروها را هم آقای محسن رضایی برای حاج داوود صادر کرده بود؟ اولین دستور را حضرت امام (ره) به مسئولین دادند،



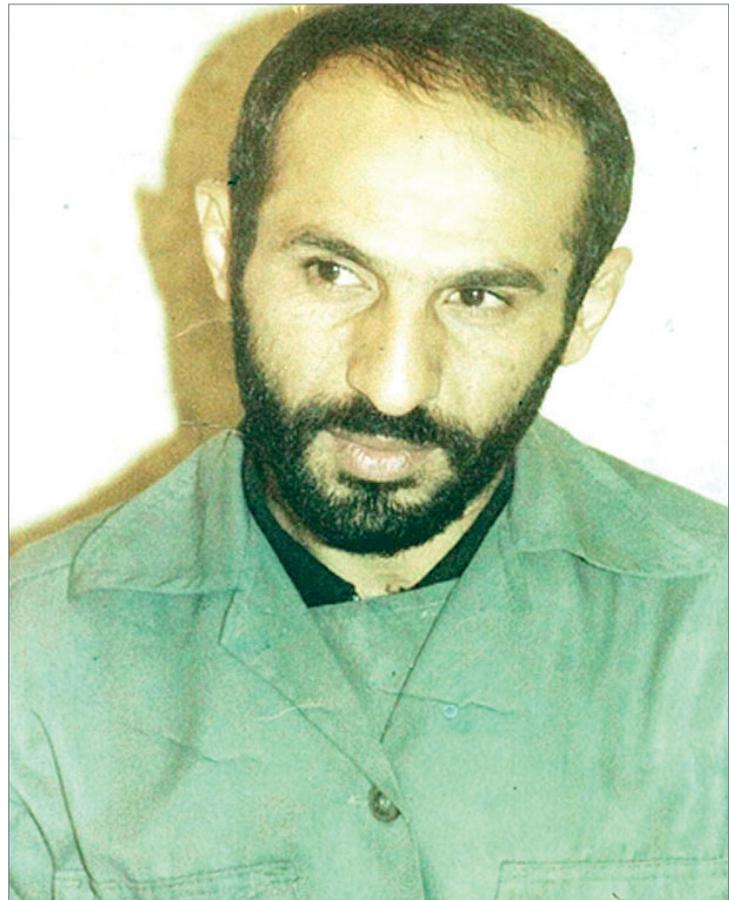
■ مراسم تشییع و خاکسپاری شهید کریمی در بهشت زهرا (س)

درآمد

انقلاب اسلامی ایران به رهبری، رهبر فرزانه حضرت امام خمینی (ره) در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و کارزار مرد مأموریت‌های سخت و دشوار تازه شروع شد. حاج داوود کریمی به محض تحقق این پیروزی شکوهمند، سر از پا نشناخت و روزی در قالب کمیته انقلاب نازی آباد تهران، و روز دگر در میدان مبارزه با عوامل خود فروخته ضد انقلاب در کردستان و در تهران بزرگ در لباس مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، و نیز در عرصه دفاع مقدس به دفاع از دستاوردهای تاریخی و ارزش‌های آن پرداخت و سرانجام بر اثر آسیب دیدگی با گازهای شیمیایی دشمن یعنی به درجه رفیع شهادت نایل آمد. مراحل دوران انقلابی و جهادی این شهید بزرگوار را تا روز شهادت از زبان سردار طاهر طاهری هم‌رزم دیرینه شهید بازگو می‌کنیم:

حاج داوود کریمی عاشق جبهه بود

بازخوانی ابعاد شخصیت جهادی حاج داوود کریمی در گفت و گوبا
آقای طاهر طاهری هم‌رزم شهید



فعالیت کنیم، کار درستی نیست. بعد از گذشت مدتی هم حضرت امام (ره) پیام دادند که اگر کسی در حزبی یا سازمان سیاسی عضویت دارد، از سپاه خارج شود. چون فعالیت‌های سیاسی از وظایف سپاه پاسداران نیست.

شهید کریمی با همفکری تعدادی از هم‌رزمان، در تشکیل سپاه نقش اساسی ایفا کرد. با این وصف می‌توان گفت که ایشان باعث وحدت فرماندهی و عامل ایجاد هماهنگی میان سایر گروه‌های مبارز اسلامی بود، که قبل از انقلاب فعالیت داشتند

حاج داوود هم از همان مقطع این نگاه را داشت. در جبهه جنوب هم وقتی فرماندهان محورهای عملیاتی را تعیین می‌کرد، هرگز نگاه خطی نداشت. فرماندهان را بر وفق استعداد و توانمندی‌شان انتخاب می‌کرد. آقای رحیم صفوی را هم بر وفق همین دیدگاه به فرماندهی محور دارخوین تعیین کرد. البته ایشان بعد از مدتی از حاج داوود گله کرد. چون در آن هنگام که حدود ۱۱۰ رزمنده از بچه‌های اصفهان به جبهه آمده بودند، آنان را به یگان آقا رحیم معرفی کرد. در آن برهه کسی هیچ ادعایی نداشت. همه سرباز بودند

خبرنگار به کردستان عزیمت کرد تا از یک طرف عوامل و سران گروه‌ها را شناسایی کند، و از طرفی اوضاع و احوال آن‌جا را از نزدیک بررسی نماید. بعد از مدتی مسئولیت تیم تشکیل دهنده مراکز سپاه در شهرهای کردستان را در ستاد مرکزی به عهده گرفت. از مرکز به شهرستان‌ها و استان‌های غرب و شمال غرب کشور می‌رفت و شوراهای فرماندهان مراکز سپاه را تعیین می‌کرد. سپس حکم این افراد از مرکز به آنان ابلاغ می‌شد. ایشان در چارچوب این مأموریت، سپاه مخفی در کردستان تشکیل داد که پس از گذشت مدتی به پیدایش تشکیلات پیش‌مرگان مسلمان کرد منجر شد.

گروه‌های مبارز قبل از انقلاب مانند فجر اسلام و منصورون چه سرنوشتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی داشتند؟ آیا منحل شدند یا به فعالیت‌های فرهنگی روی آوردند، یا به سپاه پاسداران پیوستند؟

بعد از پیروزی انقلاب، شش یا هفت گروه از مبارزان مسلمان، گردهم آمدند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به وجود آوردند. حاج داوود کریمی از طرف گروه فجر اسلام و گروه صف در جلسات سازمان مزبور شرکت می‌کرد. وقتی سپاه پاسداران تشکیل شد، ایشان واقعا بر این عقیده بود که از این به بعد نباید تشکیلات داشته باشیم. چون مرجع تقلیدمان اکنون در رأس حاکمیت قرار دارد و اگر بخواهیم در پرتو این حاکمیت در فاز نظامی

جناب‌عالی به عنوان یکی از هم‌رزمان شهید حاج داوود کریمی بفرمایید که ایشان چه نقشی در پیروزی انقلاب و سرکوب ضد انقلاب در تهران و کردستان و نیز در دفاع مقدس داشت؟

بسم الله الرحمن الرحیم: شهید حاج داوود کریمی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از بنیانگذاران و اداره کنندگان گروه انقلابی فجر اسلام بود که حدود ۵۰۰ نفر در آن عضویت داشتند. این گروه همچنین یک شاخه نظامی فعال به نام گروه صف داشت که بر ضد رژیم پهلوی مبارزه مسلحانه می‌کرد. سازمان فجر اسلام در آن زمان یک تشکیلات منسجم بود. چند روز از پیروزی انقلاب نگذشته بود که همه گروه‌های مبارز از جمله فجر اسلام در پادگان‌ها و مراکز نظامی و دولتی مستقر شدند. حاج داوود کریمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ضمن عهده دار بودن مسئولیت اصلی اداره کمیته منطقه ۱۳ نازی آباد، مسئولیت‌های زیادی را نیز به عهده گرفت. به طور مثال در ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در آن زمان در خیابان نگارستان هشتم قرار داشت، با همفکری تعدادی از هم‌رزمان، در تشکیل سپاه نقش اساسی ایفا کرد. با این وصف می‌توان گفت که شهید کریمی باعث وحدت فرماندهی و عامل ایجاد هماهنگی میان سایر گروه‌های مبارز اسلامی بود، که قبل از انقلاب فعالیت داشتند.

وقتی غائله کردستان توسط گروه‌های ضد انقلاب به وجود آمد، حاج داوود کریمی ابتدا در قالب

خواستند شخصا مسئولیت سپاه منطقه هفت را به عهده گیرد. روزی هم که عوامل ضد انقلاب حاج داوود را در یکی از مناطق کردستان دستگیر کردند، ایشان کارت خبرنگاری از جیب درآورد و بیدرنگ آزاد شد. می‌خواهم بگویم که کار حاج داوود کریمی در آن مقطع این طوری بوده است. به نظر شما نقش اصلی این شهید بزرگوار، عملیاتی، یا مدیریتی و یا طرح و برنامه بوده است؟ گویا در بحران کردستان بیشتر از نقش عملیاتی شهیدان بروجردی و آشناسان و دیگران یاد شده است؟

شهید بروجردی بعد از حاج داوود در کردستان مستقر شد. نگاه کنید، وقتی شما می‌خواهید به همراه تیمی یک جریانی را سازماندهی کنید، قطعاً درگیر مشکلات آن جریان خواهید بود. به طور مثال آقای ساریان نژاد که به همراه آقای کریمی به کردستان رفته بود، مسئولیت اطلاعات سقر به او واگذار شد. شهید کریمی برادرش محمد کریمی را به فرماندهی سپاه ایلام معرفی کرد. شهید بروجردی بعد از مدتی به فرماندهی سپاه منطقه هفت منصوب شد که استان‌های همدان، کردستان، کرمانشاه و ایلام را در بر داشت. استان‌های آذربایجان شرقی و غربی هم مرکز سپاه منطقه پنج بودند. وقتی که قرارگاه حمزه سید الشهداء (ع) در کردستان و کرمانشاه شکل گرفت، استان آذربایجان غربی را هم در بر گرفت. خب وقتی حاج داوود کریمی به جنوب رفت، تا سازماندهی سپاه منطقه جنوب را شکل دهد، با همین دیدگاه دریابان علی شمخانی را با حفظ سمت فرمانده سپاه خوزستان، به فرماندهی سپاه منطقه هشت معرفی کرد. اینها بخشی از مسئولیت‌های حاج داوود کریمی بود تا این که بنی صدر اعلام کرد که ایشان باید به دادگاه نظامی معرفی بشود. آنگاه شهید یوسف کلاهدوز بعد از این موضع گیری بنی صدر، آقای کریمی را به تهران فراخواند و به ایشان گفت که از این پس نیاز نیست در جنوب بمانید.

به چه علت بنی صدر خواست شهید کریمی را به دادگاه نظامی معرفی کند؟

بنی صدر چند روز پس از شروع جنگ تحمیلی، طرحی را به نام «زمین در مقابل زمان» ارائه کرده بود که با مخالفت شدید حاج داوود قرار گرفت.

جزئیات این طرح چه بوده است؟

در ادامه بحث به آن اشاره خواهم کرد. وقتی حاج داوود در اواخر سال ۱۳۵۹ به تهران بازگشت، مسئولیت معاونت آموزش نظامی نیروهای سپاه را به عهده گرفت، و گردان‌های رزمی سپاه را پایه گذاری و سازماندهی کرد. چون سپاه پاسداران در آن موقع سازمان رزم نداشت. در این زمینه با تیمسار حاتمی فرمانده دانشکده افسری، شهید کلاهدوز که قبل از انقلاب افسر گارد بود، شهید صیاد شیرازی و شهید نامجو هماهنگی کرد. در حقیقت نظامیان یاد شده ارتش در نظامی شدن سپاه نقش مؤثری داشتند. شهید صیاد با نیروهای

مسئولیت‌های حاج داوود کریمی در آن مقطع چنین بود. به طور مثال بعد از بروز بحران کردستان، مسایلی هم در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی پیش آمد که ایشان برای رسیدگی به آن‌جا رفت و فرماندهی سپاه منطقه پنج را به عهده گرفت

به بحران کردستان داشت؟

اسنادی که بعد از ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ از لانه جاسوسی به دست آمد، نشان داد که طرحی برای شکل گیری کردستان بزرگ در دست اقدام است، که استان‌های ایلام و لرستان را هم در بر می‌گیرد. یعنی قدرت‌های استکبار قصد داشتند یک اسرائیل دیگری را در غرب ایران به وجود بیاورند. تحلیل حاج داوود این بود که باید در مقابل این توطئه ایستادگی کرد، و از تهدید تمامیت ارضی کشور جلوگیری به عمل آورد. در آن موقع چریک‌های فدایی خلق در ترکمن صحرا فعال بودند، گروهک خلق عرب در خوزستان فعال بود. در سیستان و بلوچستان یک سری عوامل خود فروخته فعال بودند. گروهک خلق مسلمان هم به نوعی در آذربایجان فعالیت داشت. هر یک از گروه‌های یاد شده یک عقبه‌ای در خارج از کشور داشتند، و می‌توانستند عامل تجزیه یکی از مناطق کشور شوند. دیدگاه مسئولین کشور در آن برهه چنین بود که اگر یکی از مناطق کشور تجزیه شود، می‌تواند الگو باشد برای تجزیه دیگر مناطق کشور. شهید حاج داوود کریمی نسبت به بحران کردستان هم همین نگاه را داشت. با این وصف تلاش همه جانبه‌ای را برای شناسایی افراد اصلی و عاملان تحریک مردم کرد و نیز توطئه دامن زدن به بحران کردستان را آغاز کرد. وقتی به تهران برگشت و گزارش کار ارائه داد، مسئولان سپاه از ایشان

و هیچ کس گروهان نبود. این باعث شده بود که بچه‌ها خیلی راحت فرماندهی آقای رحیم صفوی را بپذیرند، و با ایشان انسجام داشته باشند. لذا محور عملیاتی دارخوین این گونه شکل گرفت، و سپس تأسیسات و امکانات در اختیارشان قرار داده شد.

قبل از آغاز جنگ تحمیلی شهید حاج داوود کریمی چه نقشی و چه مسئولیتی در شورای فرماندهی کل سپاه پاسداران داشت؟

مسئولیت‌های حاج داوود کریمی در آن مقطع چنین بود. به طور مثال بعد از بروز بحران کردستان، مسایلی هم در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی پیش آمد که ایشان برای رسیدگی به آن‌جا رفت و فرماندهی سپاه منطقه پنج را به عهده گرفت. در ستاد مرکزی سپاه دفتر هماهنگی مناطق وجود داشت و آقای محمود زاده (سردار عبد الله محمود زاده) مسئول این دفتر بود. ایشان برای رسیدگی به امور مراکز سپاه در استان‌ها تیم‌هایی را به مناطق گوناگون اعزام می‌کرد، تا این تیم‌ها افراد شاخص را در شهرستان‌های مزبور شناسایی کنند، تا در مرحله بعد شورای فرماندهی سپاه شکل بگیرد و به تدریج عضوگیری‌ها شروع شود. مراکز سپاه در استان‌ها این گونه شکل می‌گرفتند. چون ابتدا در همه شهرستان‌ها کمیته‌های انقلاب اسلامی وجود داشتند. به قول برخی از بزرگان «کمیته مادر سپاه» است. در اصل یکسری از بچه‌های سپاه از درون کمیته‌ها عضوگیری شدند. این نخستین گام شکل گیری مراکز سپاه در شهرستان‌ها بود. وقتی در آذربایجان مسایلی پیش آمد، حاج داوود به تبریز سفر کرد و مسئولیت سپاه منطقه پنج را به عهده گرفت. ولی بعد که جنگ شروع شد، ایشان شهید رحمان دادمان را به فرماندهی سپاه تبریز معرفی کرد و خود به جبهه جنوب عزیمت کرد.

یک ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بحران کردستان آغاز شد. با توجه به سوابق مبارزاتی حاج داوود از قبل از انقلاب، ایشان چه نگاهی



گفت و گوی شهید کریمی با خبرنگاران در تهران هنگام تصدی مسئولیت فرماندهی سپاه تهران

سپاه سنخیت مذهبی و رفتاری داشت. البته ارتشی‌های دیگری هم بودند، ولی نقش اصلی را افراد یاد شده ایفا کردند. چون وقتی شهید کریمی در جبهه جنوب حضور داشت، کمبودها و مشکلات نداشتن نیروهای رزمی را از نزدیک احساس کرده بود.

وقتی حاج داوود کریمی به جنوب رفت، تاسازماندهی سپاه منطقه جنوب را شکل دهد، با همین دیدگاه در یابان علی شمخانی را با حفظ سمت فرمانده سپاه خوزستان، به فرماندهی سپاه منطقه هشت معرفی کرد. این بخشی از مسئولیت‌های حاج داوود کریمی بود

بعد از گذشت مدتی از شهید حاج داوود کریمی خواسته شد که فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ (استان تهران) را به عهده گیرد. همان‌گونه که می‌دانید همه مراکز و نهادهای دولتی در استان تهران قرار دارند. ایشان در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی خود به این نکته اشاره کرده که یکی از محافظان برجسته مجلس شورای اسلامی از عناصر سازمان مارکسیستی پیکار بوده است. خب در اوایل سال ۱۳۶۰ عوامل نفوذی زیادی در نهادهای نوپای انقلاب رخنه کرده بودند. همچنین ترورها و عملیات تروریستی توسط گروه‌های ضد انقلاب در تهران به اوج رسیده بود. آن‌گاه حاج داوود کریمی، آقای نادر حلیمی را به عنوان مسئول اطلاعات سپاه تهران، و آقای انصاری را جانشین و آقای اسلامی را به ریاست ستاد اطلاعات معرفی کرد. وقتی شهید کریمی در اوایل جنگ این ساختارها را به وجود آورد، یگان‌های سپاه تهران هم به تدریج شکل گرفتند.

در حقیقت با آغاز جنگ تحمیلی نیروهای سپاه بدون آموزش به جبهه اعزام می‌شدند. یکی از طرح‌های کارساز شهید کریمی این بود که هر استان باید یک تیپ رزمی داشته باشد، و نیروهای استان در قالب تیپ مخصوص خودشان اعزام جبهه شوند. کار بزرگی که ایشان پس از تصدی مسئولیت فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران انجام داد، پایه‌گذاری تیپ محمد رسول الله (ص) و تیپ سید الشهداء (ع) بود. ضمن پایه‌گذاری تیپ‌های یاد شده کار سازماندهی، آموزش نظامی و تشکیل گردان‌های رزمی سپاه را دنبال کرد. در سال ۱۳۶۰ وقتی اقدامات تروریستی منافقین و سایر عناصر ضد انقلاب به اوج رسید و دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی منفجر شد، وضع بسیار آشفته‌ای به وجود آمد.

شهید کریمی هنگام فرماندهی سپاه پاسداران تهران با افزایش میزان ترورها مواجه شد، و برای

مقابله با اقدامات تروریستی منافقین لازم دانست تیپ‌های دیگری هم در تهران تأسیس کند. چون گروه‌ها خیلی گسترده فعالیت می‌کردند، و حساسترین مکان در تهران بیت امام (ره) بود. شورای فرماندهی سپاه برای مسئولیت حفاظت از بیت امام دو نفر را پیشنهاد کرد که یکی شهید حاج اکبری بود و دومی من بودم. شهید کلاهدوز مرا خواست و به ستاد مرکزی رفتم و گفتم که ۴۸ ساعت مهلت می‌خواهم تا بررسی کنم و نظرم را اعلام کنم. به ایشان گفتم اگر به لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات پشتیبانی کنید من این مسئولیت را می‌پذیرم. ناگفته نماند که من در آن زمان فرمانده عملیات ایلام شده بودم و روزی که به تهران آمدم، شهید کریمی به خانه‌ام آمد و گفت فلانی وضع در تهران بد جور شده و یک فرد مطمئن می‌خواهیم که بتواند حفاظت از بیت امام (ره) را اداره کند.

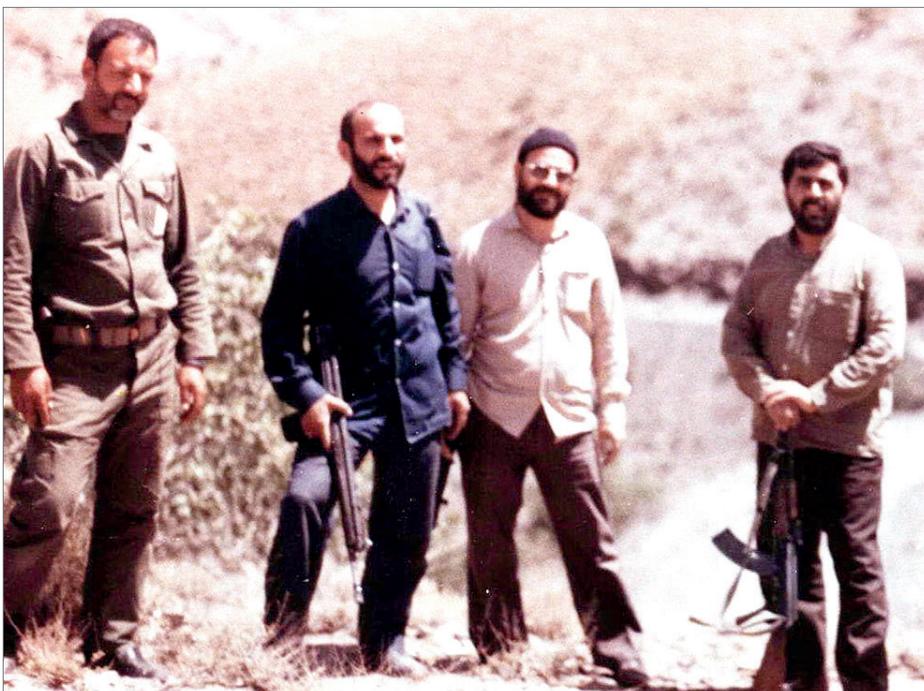
با این وصف بعد از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری در هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ مسئولیت حفاظت از بیت امام را به عهده گرفتم. چون یک مرکزیت کلیدی بود و همه مسئولین کشور در آن‌جا جمع می‌شدند. اوضاع تهران خیلی حساس و پیچیده شده بود. ترورهای کور شکل گرفته بود. به طور مثال روزی در تهران ۱۴ نفر توسط یک پسر بچه ۱۵ ساله ترور شدند. از طرف دیگر معلوم نبود که حفاظت از محل ریاست جمهوری و هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی با چه کسی است که بیدرنگ حاج داوود کریمی مسئولیت حفاظت آن مراکز را پذیرفت، و در مقر شهید مطهری در خیابان پاستور دو هزار نیروی ضربتی برای حفاظت از جان شخصیت‌ها و مجلس کار گذاشت، و همه نیروهای آن‌جا را بیرون ریخت.

چون یک سری عناصر نفوذی در آن مراکز کلیدی رخنه کرده بودند. این کار در اصل یک حرکت بزرگی به شمار می‌رود.

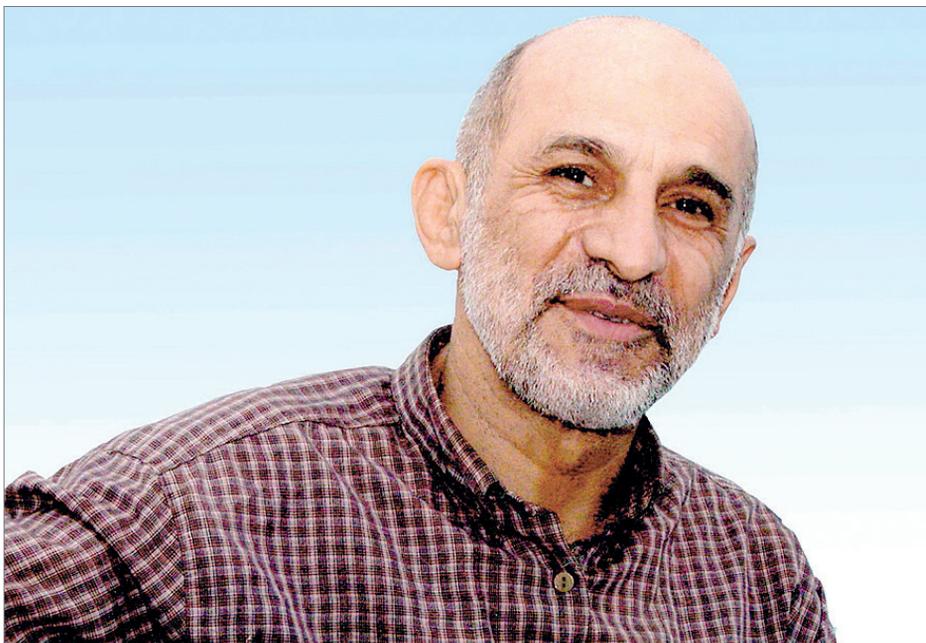
گشت ثارالله در آن زمان تشکیل شده بود؟

در آن زمان شهید محمد اویسی مسئول طرح و عملیات استان تهران بود. بعد از این که حدود ۵۰ خانه تیمی منافقین زده شد، و به مرور زمان حدود ۸۰ خانه دیگر زده شد و در یکی از آن‌ها موسی خیابانی نفر دوم سازمان منافقین به هلاکت رسید، سازمان در تهران وضعیت قرمز اعلام کرد، و از آن پس هواداران منافقین یا مخفی شدند، یا به عراق فرار کردند. حاج داوود کریمی در آن شرایط «گشت القارعه» را راه اندازی و مسئولیت آن را به مرحوم منصور خوش طینت واگذار کرد که مرکزیت آن در کلاتری صبا قرار داشت. کار ارزنده‌ای که حاج داوود در آن برهه انجام داد، این است که اجازه نداد نیروهای تهرانی از جبهه‌ها کنده شوند و به تهران برگردند، و با این کار کمر منافقین در ظرف شش ماه شکسته شد. در صورتی که محسن رضایی که در آن زمان مسئول اطلاعات سپاه بود، در جلسه شورای امنیت ملی گفته بود ما فقط هشت نفر نیروی عملیاتی داریم. ولی سردار آیت مسئول اطلاعات و عملیات کمیته مرکز گفته بود ۱۲ نفر نیروی عملیاتی داریم.

تا آن مرحله حساس، ما واحد تجسس نداشتیم. در آن شرایط امام (ره) فرمودند که باید کار تجسس آغاز شود. چون اینها می‌خواهند کمر اسلام را بشکنند. بعد که حضرت امام (ره) چنین فرمودند، مردم می‌آمدند و اطلاعات می‌دادند. ولی عمل‌کننده‌ای وجود نداشت. آن‌گاه حاج داوود در جمع مردم جنوب تهران صحبت کرد، و از آن دسته بچه‌های سپاه که خودروهای شخصی داشتند



شهید کریمی در میان سردار مصطفی ازیدی و سردار اسحاق احمدی مقدم در کردستان - سال ۱۳۵۸



خواست روز بعد در پادگان توحید شهری و ولیعصر تهران حاضر شوند. حدود ۹۰۰ نیروی ضربتی به این شکل سازماندهی شدند، و مجدداً توانستند حدود ۵۰ خانه تیمی دیگر را شناسایی کنند، که منافقین ناگهان غافلگیر شدند. حرکت این بچه‌ها خیلی سری بود، و هر روز در یک مرکز تجمع و به سوی خانه‌های تیمی منافقین حرکت می‌کردند.

این حرکت چه بازتابی در دولت داشت؟

در یکی از جلسات شورای امنیت ملی که بعد از انفجار ساختمان نخست وزیری تشکیل شد و توسط آیت الله مهدوی کنی به عنوان سرپرست نخست وزیر اداره شد، شهید حاج داوود کریمی هم در آن جلسه حضور داشت. مرحوم مهدوی کنی پرسیده بود قضیه چیست؟ اینها می‌گویند ۲۰ نفر نیرو بیشتر نداریم؟ حاج داوود در پاسخ گفته بود که سپاه تهران ۱۱ هزار نیرو دارد. ملاحظه کنید، گردان نهم سپاه تهران در آن مقطع حدود ۹۰ نفر لیسانسپه داشت. اغلب بچه‌های سپاه تهران باسواد بودند. در عملیات بازی دراز بیش از ۹۰ نفر از لیسانسپه‌های سپاه تهران به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. از تهران بچه‌ها خیلی مخلص و فداکار به پای کار می‌آمدند. با وجودی که واحد اطلاعات سپاه تهران منحل شده بود، حاج داوود در اسرع وقت آن را شکل داد، و آقایان حلیمی، انصاری و اسلامی را به ترتیب مسئول و جانشین و رئیس ستاد اطلاعات سپاه تهران قرار داد. چون در آن زمان وزارت اطلاعاتی وجود نداشت. وقتی خانه‌های تیمی زده شد، و موسی خیابانی مرد شماره دو سازمان منافقین به هلاکت رسید و شمار زیادی از منافقین توسط گشت القارعه دستگیر و تخلیه اطلاعاتی شدند، سازمان منافقین در تهران وضعیت قرمز اعلام کرد.

حاج داوود در چنین فضایی دو هزار نفر از نیروهای گشت القارعه را به صورت ضربتی سازماندهی کرد، و پایگاه شهید مطهری را شکل داد، که وظیفه آن حفاظت از شخصیت‌های کشوری بود. بنید در طول ۳۶ سال گذشته حتی یک نفر از مسئولین کشوری توسط محافظین خود ترور نشد. این کار خیلی با عظمت و بزرگی برای سپاه است، که به هر حال بچه‌های مؤمنی پای این نوع کارها ایستادند. لذا پایه گذار اصلی گشت القارعه حاج داوود کریمی بود. اتفاق جالبی که سه روز قبل از وارد شدن سازمان منافقین به فاز نظامی روی داد، این است که تیم‌های عملیاتی منافقین در نازی آباد جلسه‌ای گذاشته بودند که مکان جلسه زود هنگام شناسایی شد و همه شرکت کنندگان آن توسط گشت القارعه دستگیر شدند. دستگیری اینها باعث شد که ما در جنوب تهران، یعنی زیر راه آهن عملیات تروریستی نداشته باشیم. با این وصف وقتی که سازمان اعلام کرد که می‌خواهد

وارد فاز نظامی شود، همه عناصر آن در جنوب تهران دستگیر شده بودند.

✓ شهید کریمی: حضرت آقا به منظور رسیدگی به امور جنگ از من خواستند یک طرح و برنامه جامع ارائه دهم، و من هم در زیر زمین ساختمان ریاست جمهوری ستادی را تشکیل دادم که عوامل اجرایی آن حدود ۲۴ نفر بودند

نصف شدند. یکی دیگر از کارهای حاج داوود در کردستان تشکیل قرارگاه بقیه الله به منظور جذب یکسری از نیروهای بومی منطقه بود که عشق و علاقه خاصی به امام زمان (عج) داشتند، تا این نیروها را وفق عقاید خودشان وارد جنگ علیه عراق کند. پس از گذشت مدت کوتاهی حضرت آیت الله خامنه‌ای، حاج داوود را خواستند و به ایشان فرمودند که حضرت امام (ره) حکم تمشیت امور جنگ را به من داده‌اند، و شما از این پس در تهران بمانید و در چارچوب مجموعه خویش همکاری کنید.

شهید کریمی در این خصوص چنین نقل کرده بود: «حضرت آقا به منظور رسیدگی به امور جنگ از من خواستند یک طرح و برنامه جامع ارائه دهم، و من هم در زیر زمین ساختمان ریاست جمهوری ستادی را تشکیل دادم که عوامل اجرایی آن حدود ۲۴ نفر بودند. وظیفه این ستاد تهیه اطلاعات دقیق از اوضاع جبهه‌ها و تقدیم آن به آیت الله خامنه‌ای رئیس جمهوری وقت بود». بعد از گذشت مدتی افرادی فشار آوردند که حاج داوود در این ستاد نباشد. چون یکسری تنش‌های سیاسی در آن زمان شروع شده بود و همان افراد آمدند و لیستی از افرادی ارائه دادند که در نهایت امر سردار سنجقی جایگزین شهید کریمی در آن ستاد شد. دکتر سنجقی استاد دانشگاه مالک اشتر مرد بسیار محترم و یک شخصیت ستادی، و یکی از افراد مخلص انقلاب است.

چه عاملی سبب شد که حاج داوود مجدداً عازم جنوب شود و در عملیات والفجر هشتم در جبهه فاو شرکت کند؟

حاج داوود کریمی عاشق جبهه بود. در حقیقت ایشان بعد از واگذاری ستاد مزبور عملاً خانه نشین شد. یکی از سخت‌ترین روزهای زندگی حاج

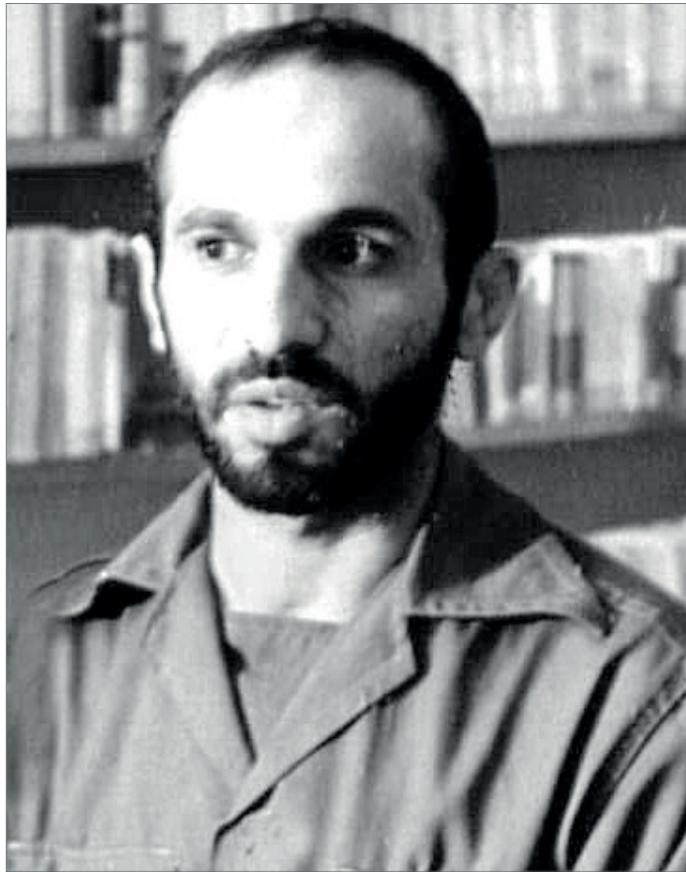
حاج داوود قبل از بازگشت به تهران در سال ۱۳۶۱ چه مسئولیت‌هایی به عهده داشت؟

شهید کریمی تا سال ۱۳۶۰ فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ استان تهران را به عهده داشت. بعد از ایشان خواستند فرماندهی سپاه منطقه هفت به عهده بگیرد. شهید محلاتی، و آقایان طاهری خرم آبادی و فاکر که در آن زمان نمایندگان حضرت امام (ره) در سپاه پاسداران بودند، به حاج داوود تکلیف کردند که حتماً به کردستان برود، و حکم ایشان را امضا کردند. از طرف دیگر مقام معظم رهبری که در آن موقع رئیس جمهوری بودند، از حاج داوود خواستند این مأموریت را قبول کند. حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله) حاج داوود را دوست و قبول داشتند. وقتی شهید کریمی در منطقه هفت استقرار یافت، قرارگاه‌های نجف اشرف و حمزه سید الشهداء (ع) را از منطقه هفت جدا کرد، و از آن‌ها قرارگاه‌های مستقل به وجود آورد. یعنی نیروهای عملیاتی مستقر در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان تابع قرارگاه حمزه و نیروهای مستقر در کرمانشاه، ایلام و همدان تابع قرارگاه

داوود این بود که در آن مرحله تصمیم می‌گیرد دوباره عازم جبهه شود. اما چه طوری و از چه کانالی برود که حساسیت بر انگیز نباشد. ایشان می‌گفت: «به مدت یک هفته رفتم پشت سر امام جماعت مسجد محل نماز خواندم، و بعد به ایشان گفتم حاج آقا من جوشکار هستم و می‌خواهم به جبهه بروم. امام جماعت به من برگ تأیید داد و آن را به دفتر جهاد سازندگی بردم و از من به عنوان جوشکار ثبت نام به عمل آوردند، و بعد از چند روز عازم جبهه فاو شدم». بعد ایشان در جبهه فاو مسئولیت جوشکاری پل‌های متحرک روی رودخانه اروند را به عهده گرفت. وقتی فرماندهان لشکرها می‌آمدند از پل عبور کنند، حاج داوود را می‌دیدند. این داستان در جنوب پیچیده بود که حاج داوود دوباره به جبهه آمده و مانند یک بسیجی جوشکاری می‌کند. به او می‌گفتند این چه کاری است که شما می‌کنید؟ می‌گفت من به وظیفه‌ام عمل می‌کنم و شما هم بروید کارتان را انجام دهید. روزی در همان محور که سرگرم جوشکاری بود، رژیم بعث عراق بمب‌های شیمیایی پرتاب کرد و حاج داوود آسیب دید، و به مدت ۱۵ روز در بیمارستان بستری شد.

وقتی حال حاج داوود بهبود یافت، ایشان را به جهاد مرکز آوردند، تا جزوه راهکار سازمان مهندسی رزمی جهاد را با استاد به فرمایشات حضرت امیر مؤمنان (ع) تدوین نماید. چون در آن موقع امکانات مهندسی جهاد سازندگی خیلی فراوان بود. حضرت علی (ع) فرموده است: «من دشمن را وارد زمینی نمی‌کنم مگر این که راه گریزی در آن نداشته باشد». یعنی زمینی را انتخاب می‌کنم که وقتی دشمن وارد آن شد، امکان برون رفت از آن را نداشته باشد. و اگر رفت دیگر جرأت بازگشت نکند و پشیمان بشود. این سخن نشان می‌دهد که زمین تغییر وضعیت می‌دهد. حال عراق با مهندسی رزمی آمده و تأسیسات ایجاد کرده است. کانال حفر کرده و در زمین تغییر وضعیت داده است. به این می‌گویند کار مهندسی رزمی. پس ما هم باید گردان‌های مهندسی رزمی داشته باشیم. حاج داوود سازمان مهندسی رزمی جهاد را به شکلی طراحی و برنامه ریزی کرد تا هر تیپ و لشکر وابسته به یک منطقه یک سازمان مهندسی رزمی مستقل داشته باشد.

شهید کریمی در آن برهه به من گفت: «لحظه‌ای که داشتم از امام جماعت مسجد برکه تأییدیه می‌گرفتم تا به جبهه بروم، یکی از تلخ‌ترین لحظات زندگی من بود». من شخصا در جمهوری اسلامی کسی را که مدتی مسئولیت‌های فرماندهی در سپاه



به تهران، مدتی من جانشین ایشان در جنوب بودم که پس از مدتی به جبهه ایلام انتقال یافتم. حاج داوود نهایتاً در عملیات فاو مجروح شیمیایی شد، و بعد هم به ایشان اجازه ندادند فعالیت خود را در جهاد سازندگی ادامه دهد و ناگزیر شد کار تراشکاری را از سرگیرد.

اخلاق و دینداری حاج داوود کریمی را چگونه یافتید؟

شهید کریمی عزت نفس بالایی داشت. من خبر داشتم که خانواده ایشان به مدت دو ماه با نان و سیب زمینی یا نان و پیاز تغذیه می‌کردند. شخصیت و تواضع ایشان طوری بود که دیگران احساس شرمساری می‌کردند. حاج داوود هم بعد از شهادت ایشان بیشتر متوجه عزت روح ایشان شدند. خیلی از ادعیه‌های کتاب مفاتیح الجنان را حفظ بود. شهید کریمی واقعا خود را برای خدا خالص کرد. من خلوص و پاکی ایشان را بالاترین الهام بخش ابداعات ایشان می‌دانم که خداوند حکمت به زبانش و عملش جاری می‌کرد. نکته مهم این است که خداوند متعال بین جسم و عقل و روح ایشان تعادل ایجاد کرده بود که خیلی از بزرگان که آشفته بودند، نزد ایشان می‌آمدند، و از سخنان و رهنمودهای ایشان آرامش می‌گرفتند.

داشته است، سراغ ندارم که این گونه بر نفس خود چیره شود، و متواضعانه مانند یک بسیجی به جبهه برود. به نظر من در دوران دفاع مقدس ایشان تنها کسی بود که این گونه به جبهه رفت، و این حرکت هم منشأ خیر و برکت شد تا گردان‌های مهندسی رزمی وابسته به لشکرهای هر استانی شکل بگیرد. یعنی نیروهای جهادگر استان‌ها با امکانات فراوان مهندسی که در اختیار داشتند به یگان‌های رزمی می‌پیوستند، و در حین عملیات کار سنگرسازی را شروع می‌کردند. البته سازماندهی و شکل‌گیری سازمان مهندسی رزمی در جهاد سازندگی کار آسانی نبود.

به ابعاد گوناگون شخصیت شهید داوود کریمی اشاره کردید. در مورد بُعد عملیاتی ایشان به خصوص در عملیات شکستن محاصره سوسنگرد یا آزادسازی خرمشهر چه نکته‌ای به یاد دارید؟

در خصوص جدول نیروی انسانی و تجهیزات لازم برای شکستن حصر آبادان، ایشان مفصل کار کرده بود که ما این طرح را به شهید کلاهدوز ارائه دادیم. چون حاج داوود در آن مقطع از جبهه جنوب رفته بود. در آن زمان نگاه‌ها رقابتی نبود که کسی بخواهد جای دیگری را بگیرد. نگاه خدمت به جبهه بود. بعد از پایان عملیات یا مهدی ادرکنی در سوسنگرد، آقای رحیم صفوی را مسئول عملیات جنوب گذاشتند. بعد از مدتی آقای غلامرضا رشید جانشین سردار رحیم صفوی شد. از طرف دیگر بعد از بازگشت حاج داوود

شهید کریمی عزت نفس بالایی داشت. من خبر داشتم که خانواده ایشان به مدت دو ماه با نان و سیب زمینی یا نان و پیاز تغذیه می‌کردند. شخصیت و تواضع ایشان طوری بود که دیگران احساس شرمساری می‌کردند

چگونه با شهید حاج داوود کریمی آشنا شدید؟ نظر به این که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در منطقه نازی آباد سکونت داشتم، نام حاج داوود کریمی را زیاد می‌شنیدم. ایشان چهار هیئت عزاداری در نازی آباد تأسیس و اداره می‌کرد، و از لحاظ فکری و فرهنگی، خیلی قوی روی بچه‌های محل کار می‌کرد. البته بعد از پیروزی انقلاب و حضور در کمیته منطقه ۱۳ نازی آباد بیشتر با حاج داوود آشنا شدم. آقای سراج الدین موسوی نماینده امام (ره) در کمیته انقلاب اسلامی و فرمانده کل کمیته در سال ۱۳۶۵ مسئولیت حفاظت از بیت امام را به عهده گرفت و من که تا آن روز مسئول حفاظت از بیت امام بودم به

طرف ۲۴ ساعت نیمی از نیروهای کمیته‌های کل کشور بسیج شدند، و این کار بزرگی بود که طرح و برنامه و مسئولیت اجرای آن را شهید حاج داوود کریمی به عهده داشت. ولی ایشان در درگیری با منافقین در جبهه اسلام آباد از ناحیه سینه و نزدیک قلب مورد اصابت ترکش قرار گرفت و زخمی شد و برای درمان به ایلام انتقال یافت. این ترکش تا روز شهادت در نزدیک شاه‌رگ قلب حاج داوود قرار داشت. آقای کریمی بعد از عملیات مرصاد با وجودی که زخمی شده بود، کار جمع آوری نیرو و تقویت قرارگاه‌های مبارزه با مواد مخدر در شرق کشور را ادامه داد. ولی روزی آقای سراج الدین به ستاد مبارزه با مواد مخدر آمد، و به آقا داوود گفت دیگر شما نباشید.

اجازه دهید به بحث قبلی مان در مورد مخالفت شهید حاج داوود کریمی با طرح بنی صدر مبنی بر «زمین بدهیم و زمان بگیریم» بپردازیم. گویا بنی صدر به خاطر این مخالفت خواست حاج داوود را به دادگاه نظامی معرفی کند؟

شکی نیست که شهید داوود کریمی در دو محور سیاسی و نظامی در جبهه جنوب اخلاص و جانفشانی خود را به اثبات رساند. بعد از به محاصره در آمدن آبادان به وسیله دشمن، حاج داوود از زبان فؤاد کریمی نماینده اهواز در مجلس شورای اسلامی شنیده بود که بنی صدر به نیروهای ارتش دستور داده خوزستان را تا شرق دزفول تخلیه کنند. بنی صدر به این دلیل این موضع را گرفته بود که نیروهای ما نمی‌توانند در برابر سه سپاه مجهز ارتش عراق مقاومت کنند. چون نیروهای ارتش و ژاندرمری و سپاه پاسداران در زمان آغاز جنگ، امکانات و تجهیزات کافی در اختیار نداشتند. لشکر ۹۲ خوزستان هم از درون پاشیده بود. لشکر ۱۶ قزوین هم از شش ماه قبل در کردستان زمینگیر شده بود. ولی حاج داوود به خاطر اخلاصی که داشت، به لطف خداوند خلاقیت و ابداع نشان داد، و طرح بنی صدر را خنثی کرد. بر این اساس محورهای عملیاتی برای سپاه شکل داد و در هر محور یک فرمانده تعیین کرد. بعد از مدت کوتاهی توانمندی شهید حسن باقری را شناخت و او را مسئول اطلاعات و عملیات جنوب قرار داد. سپس از حسن باقری خواست در هر محور عملیاتی، مسئول اطلاعات و عملیات تعیین کند. در نتیجه این راهکار سازمان محورهای عملیاتی شکل گرفت که فرماندهان هر محور که استوانه‌های بزرگ و استخوان دار سپاه بودند، هر هفته جلسه می‌گذاشته و تحولات اوضاع جبهه‌ها را بررسی می‌کردند.

در همان شرایط که آبادان در محاصره قوای دشمن قرار داشت، و حاج داوود از زبان فؤاد کریمی شنید که بنی صدر به ارتش و سایر نیروهای نظامی دستور تخلیه خوزستان را داده است، بیدرنگ به همراه سید حسین خمینی به خدمت امام (ره) در تهران آمد تا عواقب دستور بنی صدر را شرح دهد.

اصولاً نام «عملیات مرصاد» را شخص حاج داوود انتخاب کرد. ببینید در آستانه آغاز کار تشکیل قرارگاه‌های شرق کشور برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر، منافقین با کمک رژیم حزب بعث عراق از غرب کشور دست به حمله ناجوانمردانه زدند

گرفت.

با وجودی که حاج داوود کریمی مسئول ستاد مبارزه با مخدر شده بود، به چه دلایلی در عملیات مرصاد شرکت کرد که به زخمی شدن ایشان منجر گردید؟

اصولاً نام «عملیات مرصاد» را شخص حاج داوود انتخاب کرد. ببینید در آستانه آغاز کار تشکیل قرارگاه‌های شرق کشور برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر، منافقین با کمک رژیم حزب بعث عراق از غرب کشور دست به حمله ناجوانمردانه زدند. در چنین شرایطی که در ارتش و سپاه یک نوع نابسامانی و سردرگمی به وجود آمده بود و تنها هوانیروز و نیروی هوایی انسجام خود را حفظ کرده بودند، آقایان حاج داوود کریمی و سراج الدین موسوی نماینده امام (ره) در کمیته انقلاب و بنده جلسه فوق العاده تشکیل دادیم و تصمیم گرفتیم نیمی از نیروهای کمیته‌ها را از همه استان‌ها فوری به کرمانشاه اعزام کنیم. چون منافقین در حال پیشروی بودند، و فقط هواپیماهای نیروی هوایی پایگاه نوژه همدان و هلی‌کوپترهای هوانیروز پایگاه کرمانشاه وارد عمل شده بودند، و پیشروی منافقین را مقداری مهار کردند. لذا در

کمیته مرکز انتقال یافتیم. کمیته انقلاب در آن برهه چند شرح وظایف اصلی داشت. اول حفظ امنیت داخلی. دوم مبارزه با مواد مخدر. سوم مراقبت از اماکن عمومی و مبارزه با منکرات. مبارزه با مواد مخدر یکی از مأموریت‌های حساس کمیته را تشکیل می‌داد، و روند مبارزه با این معطل جوابگو نبود. حاج آقا سراج که به حاج داوود ارادت خاص داشت جلسه تشکیل داد و درباره موضوع مبارزه با مواد مخدر صحبت کردند، و قرار شد آن را پیگیری کنند. حاج داوود اصرار داشت که موضوع مبارزه با مواد مخدر با سران سه قوه هم مطرح شود، تا کار با جدیت آغاز و پیگیری گردد.

وقتی موافقت سران سه قوه گرفته شد، حاج داوود ستاد مبارزه با مواد مخدر را که در انتهای خیابان مطهری بود به پادگان ولیعصر (عج) منتقل کرد تا این روند از فاز امنیتی - قضایی به فاز نظامی - امنیتی تبدیل شود. لازمه این کار این بود که قرارگاه‌هایی در جدار مرزی شرق کشور دایر شود. قرارگاه مرکزی محمد رسول الله (ص) در بیرجند و سه قرارگاه تاکتیکی به نام‌های سلمان، ابوذر و مقداد در استان‌های خراسان و کرمان و سیستان و بلوچستان دایر شدند، و فرماندهان کمیته‌های انقلاب در استان‌های یاد شده فرماندهی قرارگاه‌های مرزی را به عهده گرفتند. بعد شهید کریمی با آقای زنجانی رئیس وقت سازمان برنامه بودجه که از قدیم یکدیگر را می‌شناختند، جلسه تشکیل داد، و توانست مبلغ هشت میلیارد تومان بودجه برای اجرای این طرح دریافت کند. نهایتاً این کار با هدف سازمان دادن به دفاع کشور در مقابل قاچاق مواد مخدر به روش نظامی - امنیتی شروع شد و مورد استقبال و رضایت مردم قرار



نفر اول از سمت راست سردار کلانتر و شهید کریمی در سپاه تهران



دریافت کردند، تصمیم گرفتند به دیدار امام بروند و چاره اندیشی کنند. در جریان این دیدار تصمیم سازی می‌شود و حضرت امام (ره) به مرحوم آقای اشراقی دستور قاطع می‌دهند که به آقای فلاحی (شهید سرلشکر فلاحی) ابلاغ کند که خمینی گفته سوسنگرد را از تو می‌خواهم. اگر اقدام نکنید خودم لباس رزم می‌پوشم و به جنوب می‌آیم.

وقتی آقای طاهری اصفهانی این خبر را در ستاد جنگ جنوب اعلام کرد، مثل بمب صدا کرد. در آن مقطع حساس برای بچه‌ها مانند یک انرژی بسیار قوی بود. آقای طاهری اصفهانی گفت: «وقتی امام به آقای اشراقی دستور دادند که با شهید فلاحی تماس بگیرد تا برای شکستن محاصره سوسنگرد اقدام نماید، من پشت سر ایشان به اتاق دیگری رفتم تا مطمئن شوم که آقای اشراقی با همین لحن با شهید فلاحی صحبت می‌کند یا نه». حاج داوود کریمی در خصوص حضور شهید فلاحی در جبهه سوسنگرد برای من چنین نقل کرده است: «شهید فلاحی را در پی دریافت ابلاغیه امام تک و تنها، فقط با بیس‌مچی خود در جاده اهواز - سوسنگرد دیدم. ایشان به من گفت که امام خمینی سوسنگرد را از من خواسته و من اینجا ایستادم تا نیروهای نظامی را روانه سوسنگرد کنم. هر طور شده شهر سوسنگرد باید آزاد شود. من اینجا ایستادم تا خبر آزادسازی سوسنگرد را به امام اطلاع دهم». خدا رحمت کند شهید فلاحی را... افسر فداکار و متعهدی بود...

ناگهان حاج داوود رفت و بعد از یک ساعت با چشمانی گریان و اشک آلود برگشت. پرسیدم حاج داوود کجا رفته بودید؟ گفت رفتم از «کافی المهمات» کمک بطلبم. به خدا گفتم در آن نیمه شب، و در آن لحظات سرنوشت ساز ناگهان به ذهن حاج داوود رسید که ائمه جمعه همه استان‌ها را از خواب بیدار کند. ایشان قلم بسیار زیبا و قوی داشت و متنی را برای ارسال به ائمه جمعه نوشت، و من تا نزدیک اذان صبح برای دفتر یک‌یک ائمه جمعه خواندم، و بعد از نماز صبح چند ساعتی استراحت کردم. پیام حاج داوود به دست همه ائمه جمعه رسید.

نکته اساسی بعد از شکستن محاصره سوسنگرد این است که قضیه طرح «زمین بدهیم زمان بگیریم» بنی صدر که خواهان اجرای آن در خوزستان بود، به خاطر اخلاص، پایمردی و توان جریان سازی حاج داوود به این شکل از بین رفت. یعنی ایشان واقعا به همه مسایل و مشکلات، به هر شکلی که بود با دید اعتقادی رسیدگی می‌کرد، و خدا هم به تلاش ایشان برکت می‌داد. تحلیل‌مان در آن زمان این بود که اگر این طرح به مورد اجرا گذاشته می‌شد، شاید در آینده فقط برای آزاد سازی خوزستان یک میلیون شهید می‌دادیم. واقعا لطف خدا بود که جوانان سلحشور با قلب‌های محکمی که داشتند پای این قضیه ایستادند و خوزستان را با چنگ و دندان حفظ کردند. با این وصف شکستن محاصره سوسنگرد مقدمه‌ای شد برای فتح خرمشهر و فتوحات بعدی. ■

جنگ تن به تن و خانه به خانه جریان داشت. آقای صادق حیدرخانی فرمانده سپاه سوسنگرد با تلفن ژاندرمری یا شهربانی زنگ زد و گفت که ما ساختمان سپاه را منفجر کردیم. اکنون آخرین لحظات حیات‌مان را می‌گذرانیم، و ما را حلال کنید. بچه‌های زخمی را هم به مسجد جامع شهر منتقل کرده‌ایم. از طرف دیگر از دست ما حدود بیست نفر کاری ساخته نبود. ناگهان حاج داوود رفت و بعد از یک ساعت با چشمانی گریان و اشک آلود برگشت. پرسیدم حاج داوود کجا رفته بودید؟ گفت رفتم از «کافی المهمات» کمک بطلبم. به خدا گفتم یا کافی المهمات خودت کمک کن. در آن نیمه شب، و در آن لحظات سرنوشت ساز ناگهان به ذهن حاج داوود رسید که ائمه جمعه همه استان‌ها را از خواب بیدار کند. ایشان قلم بسیار زیبا و قوی داشت و متنی را برای ارسال به ائمه جمعه نوشت، و من تا نزدیک اذان صبح برای دفتر یک‌یک ائمه جمعه خواندم، و بعد از نماز صبح چند ساعتی استراحت کردم. پیام حاج داوود به دست همه ائمه جمعه رسید.

حدود ساعت هشت و نیم صبح ناگهان یک افسر ارتش به سراغ آقای داوود کریمی آمد، و از ایشان خواست در جلسه‌ای که قرار است در اتاق جنگ تشکیل شود، شرکت نماید. ناگفته نماند که تا آن لحظه به ایشان اجازه شرکت در جلسات اتاق جنگ را نمی‌دادند. شهیدان داوود کریمی و حسن باقری با همدیگر به اتاق جنگ رفتند که خود داستان جداگانه دارد. عصر همان روز آقای طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان به ملاقات حاج داوود در جنوب آمد و چنین گفت: «پس از دریافت پیام شما، من و آقایان صدوقی و مدنی (دو شهید محراب) با هم هماهنگی کردیم که ساعت هفت و نیم صبح به دیدار امام (ره) در جماران برویم». ملاحظه کنید، این شهیدان بزرگوار به محض این که پیام حاج داوود کریمی را

آن‌گاه مقام معظم رهبری (مد ظله) و حاج داوود کریمی در بیت امام در جماران همدیگر را می‌بینند، و حضرت آقا از شهید کریمی می‌پرسند شما برای چه کاری آمده‌اید؟ حاج داوود می‌گوید: «من برای تعیین تکلیف خود به این‌جا آمده‌ام». بعد هر دو به محضر امام می‌رسند، و مقام معظم رهبری ایشان را به امام معرفی می‌کنند، و می‌گویند حاج داوود مورد اعتماد ماست. حضرت امام بعد از استماع گزارش حاج داوود کریمی می‌فرمایند که زنان و کودکان را از آبادان خارج کنید و با هر امکاناتی که در اختیار دارید مقاومت کنید. من هم فردا طی سخنانی این قضیه را بازگو می‌کنم. حضرت امام (ره) سه روز بعد در سخنانی فرمودند خانواده‌ها آبادان را تخلیه کنند، تا رزمندگان به راحتی بتوانند به دفاع بپردازند. حاج داوود کریمی جریان دیدار با حضرت امام را برای من چنین نقل کرده است: «من همه محورهای فرمایشات امام (ره) را یادداشت و به بچه‌های مستقر در ستاد جنگ در منطقه گلف ابلاغ کردم. امام فرموده بودند با هر وسیله‌ای که در اختیار دارید، مقاومت کنید. امام در آن جلسه همچنین از من خواستند این موضوع را با شهید محمد علی رجایی نخست وزیر و نمایندگان مجلس شورای اسلامی در میان بگذارم. با آقای علی محمد بشارتی هماهنگی کردم و در مجلس حدود یک ساعت و نیم سخنرانی کردم». گویا دریادار علی ششمخانی و مرحوم علی علم‌الهدی، در مجلس شورای اسلامی حاج داوود را همراهی کرده بودند. ایشان در سخنان خود عواقب نظامی و سیاسی طرح بنی صدر برای تخلیه خوزستان در چارچوب طرح «زمین بدهیم و زمان بگیریم» را به طور مفصل برای نمایندگان مجلس شرح داد، و آن را خنثی کرد.

در آن مقطع که دو لشکر دشمن سوسنگرد را به محاصره درآورده بودند، نیرو در جبهه کم داشتیم و بچه‌های مدافع سوسنگرد قتل عام می‌شدند،



درآمد

شکی نیست که شهید حاج داوود کریمی از دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تا اواخر سال‌های دفاع مقدس در جبهه‌های جنوب و غرب کشور و نیز در جبهه داخلی مبارزه با نفاق و ضد انقلاب، فرمانده رزمندگانی بود که پوزه عوامل استکبار جهانی را به خاک مالیدند. در ادبیات فارسی‌مان ضرب المثلی وجود دارد که می‌گوید: «انسان‌های بزرگ را از طریق هم‌نشینان آن‌ها بشناسید»، و حاج داوود کریمی جنگ با نفس را هنر مردان خدا می‌دانست. شاهد یاران برای شناخت هر چه بیشتر این شهید فرزانه به سراغ دکتر مهدی ناظمی دبیر شورای مدیریت کلان دستگاه‌های فرهنگی شورای عالی فرهنگی و عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع) و هم‌رزم شهید رفت و این گفت و شنود حاصل شد که با هم می‌خوانیم:

فرماندهی را با فکر و منطق آمیخته بود

نگرشی بر راهکارهای مبارزاتی شهید کریمی در گفت و گو با دکتر مهدی ناظمی عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

هم که در حوزه حرفه‌ای و کارگری خود بود عمل می‌کرد. به یاد دارم زمانی که حاج داوود، فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران بود، منافقین در آن برهه سعی می‌کردند، پلاک‌های خودروهای سپاه را شناسایی کنند، تا با این شگرد دست به ترور بچه‌های سپاه بزدند. یکی از ابتکارات حاج داوود این بود که به دلیل سابقه‌ای که در کار قالب سازی و تراشکاری داشت، رفت با کمترین ابزار یک کارگاه کوچک پلاک زنی در جنوب شهر ایجاد کرد، و هیچ کس هم از این کار اطلاع نداشت. ایشان شخصا و به طور شبانه در این کارگاه کوچک فعالیت کرد، و هیچ کس را در این کار دخالت نداد، و این کار در فریب منافقین خیلی مؤثری بود. چون در آن زمان نظام نیروی انتظامی و شهربانی هنوز به جایی نرسیده بود. در سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۶۱ که اوج عملیات تروریستی منافقین بود، آنان از طرق شناسایی پلاک خودروهای گشت سپاه در اماکن مختلف کمین کرده و بچه‌های سپاه را شهید می‌کردند. لذا ایشان پلاک‌هایی را تولید کرد که به هیچ وجه منافقین امکان شناسایی خودروهای گشت سپاه را نداشتند.

به یاد دارم که حاج داوود بعد از پایان جنگ هم به شغل اصلی خود، کار تراشکاری و قالب سازی در جنوب شهر بازگشت، و با هوش و توانایی که داشت، به دنبال ساخت قطعه‌هایی از سلاح‌های نظامی در کارگاه تراشکاری کوچک خود رفت. ایشان با خلاقیت و نوآوری برای مجموعه صنایع

قرار است که انسان‌هایی که در استضعاف کامل به سر می‌برند، و امروزه استکبار جهانی می‌کوشد آن‌ها از توانایی‌ها و استعدادها خودشان دور کند، در مقابله با استکبار جهانی به توانایی بالایی دست پیدا کنند. من بر این باورم که این جوانان ان شاء الله زمینه ساز حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) خواهند بود. در حقیقت حاج داوود کریمی از یک قشر زحمتکش

شهید حاج داوود کریمی یکی از مصادیق آیه ایست که در صدر انقلاب همیشه مطرح می‌شده است: «ونريد أن نمن علي الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثين». چرا که ایشان جزء مصادیق انسان‌هایی است که در قبل از انقلاب هم از نظر اقتصادی، هم از نظر فرهنگی، و هم از نظر فرهنگی، و هم از نظر اجتماعی در استضعاف کامل بود

برانگیخته شد، که معیشت‌شان با کار روزانه و تلاش کارگری تأمین می‌شود. یعنی جزء آن دسته از مبارزین و انقلابیون طبقه‌ای موسوم به یقه سفیدها و بازاری‌های متمکن نبود. حتی در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب هم که مسئولیت‌های سنگین داشت و فرمانده برخی از مناطق سپاه بود، خود را بیشتر در هیئت یک کارگر نشان می‌داد. باز خود را به معنای واقعی یک کارگر می‌دانست و می‌دیدیم که کارهایی

در گفت و گو با تعدادی از عزیزان و پیشکسوتان دفاع مقدس، زندگی حاج داوود کریمی را از زاویه‌های مختلف بررسی کردیم. از جنابعالی تقاضا داریم از ابعاد فکری و فرهنگی ایشان برای خوانندگان شاهد یاران سخن بفرمایید...

بسم الله الرحمن الرحيم: خدا را سپاس که توفیق داد که در بخشی از زندگی مان با شهدا زندگی کنیم، و امروز هم با یاد آن‌ها باز هم حیات مان ادامه داشته باشد، و پیرامون شهید صحبت کنیم. شهید حاج داوود کریمی یکی از مصادیق آیه ایست که در صدر انقلاب همیشه مطرح می‌شده است: «ونريد أن نمن علي الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثين». چرا که حاج داوود جزء مصادیق انسان‌هایی است که در قبل از انقلاب هم از نظر اقتصادی، هم از نظر فرهنگی، و هم از نظر اجتماعی در استضعاف کامل بود. ایشان یکی از جوان‌های محله نازی آباد بود که مردم تهران قبل از پیروزی انقلاب آن محله را یکی از محلات فقیرنشین و مستضعف جنوب شهر می‌دانستند. ولی ما شاهد بودیم که حاج داوود کریمی در مبارزه با رژیم ستمشاهی فعالیت کرد، و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم مسئولیت‌های حساس و سنگینی را بر دوش گرفت، و ایفای چنین مسئولیت‌هایی نشان دهنده این است که ایشان به توانمندی‌های فکری و فرهنگی بالایی دست یافته بود، تا بتواند چنین مسئولیت‌هایی را بر عهده گیرد. بنابراین سیر پیروزی انقلاب هم چنین بوده است، و



بنده نظر داد و جریان طرفدار بنی صدر را مناسب ندانست، و خواهان تشکیل شورای فرماندهی جدید شد. لذا یکی از مهمترین دلایل آشنایی بنده با حاج داوود کریمی، داشتن دیدگاه مشترک در مخالفت با سیاست‌های بنی صدر بود.

این اختلافات به ستاد مرکزی سپاه هم کشیده شده بود؟

آری، مانند همین اختلافات که در سپاه تهران بود، در ستاد مرکزی هم وجود داشت. چون افراد موافق و مخالف جریان بنی صدر در ستاد مرکزی حضور داشتند، ولی موافقان در اقلیت بودند.

ولی برای رسیدگی به اختلافات سپاه تهران افرادی از ستاد مرکزی آمدند و حکمت کردند، و شورای فرماندهی جدید تعیین کردند.

در آن زمان حاج عبد الله

محمود زاده مسئول دفتر هماهنگی سپاه اعضای این شورا را تعیین کرد. بعد از تعیین اعضای شورا بحث سر این بود که فرمانده چه کسی باشد، که شورای فرماندهی سپاه تهران حاج داوود کریمی را به عنوان فرمانده خود برگزید. از طرف دیگر چون بنده طرف قضیه عزل طرفداران بنی صدر در سپاه تهران بودم، و اغلب بچه‌ها به من اعتماد داشتند، حاج داوود بلافاصله به سراغ بنده آمد و مسئولیت قائم مقامی خود را به بنده سپرد. من تمایل داشتم که مسئولیت پذیرش و پرسنلی را به عهده بنده بسپارند، ولی به هر حال این مسئولیت را به شهید موسوی واگذار کردند.

اشاره کردید که در اوایل تشکیل سپاه پاسداران اغلب نیروهایی که وارد این نهاد نوپا می‌شدند تحصیل کرده یا دانشجوی بودند. بفرمایید داوود کریمی که به مقام فرماندهی سپاه تهران رسید، و مسئولیت‌های دیگری به دست گرفت چه پشتوانه فکری و علمی داشت؟

کاری بوده باشد، یک نیروی فکری و فرهنگی بود. ایشان آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (ص) و سخنان نهج البلاغه را درک کرده بود. قبل از پیروزی انقلاب جزء کارگرانی بود که بیشترین وقت خود را صرف مساجد و مجالس و محافل دینی می‌کرد. درس کلاسیک نخوانده بود، ولی مرادوات ایشان با مراکز علمی و فکری و دینی به قدری زیاد بود، که گاهی او را خطیب و سخنران مسجد می‌یافتید. منتها ویژگی جدی حاج داوود این بود که بیشترین مراددهاش با کشر مستضعف مردم بوده است. با بنده که فارغ التحصیل دانشگاه بودم نوعی صحبت می‌کرد که صحبت‌هایش بیشترین اثر را داشت. حاج داوود با همه بچه‌های سپاه بحث‌های فکری، سیاسی و اعتقادی جدی داشت، و این بچه‌ها به خاطر این پشتوانه فرهنگی او را به عنوان فرمانده قبول داشتند. ایشان ضمن این‌که یک فرمانده نظامی پر تحرک و با مهارت نظامی بالایی بود، در عین حال یک انسان متدین، آگاه و معتقد هم بود.

از چه روشی برای صحبت با مخاطبین استفاده می‌کرد؟

روشی که حاج داوود در فرماندهی داشت، فرماندهی را بسا فکر و منطق آمیخته بود. در آن زمان بخشی از مأموریت نیروهای سپاه مبارزه با منافقین بود. وقتی می‌خواست نیروها را وارد میدان مبارزه کند، ابتدا می‌آمد جریان نفاق را تشریح می‌کرد. یعنی ابتدا بحث‌های جریان شناسی را مطرح می‌کرد، تا کسی که می‌خواهد با نفاق مبارزه کند، جریان مقابل خود را بشناسد، و با بصیرت تام و تمام وارد میدان مبارزه شود. قدرت جریان شناسی حاج داوود، در درجه اول به تدین، و در درجه دوم به آگاهی ایشان پیوند خورده بود. چون از قبل از انقلاب جریان‌های

در آن زمان سردار عبد الله محمود زاده مسئول دفتر هماهنگی سپاه اعضای شورای فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران را تعیین کرد. بعد از تعیین اعضای شورا بحث بر سر این بود که فرمانده چه کسی باشد، که شورای مزبور حاج داوود کریمی را به عنوان فرمانده خود برگزید

دفاع قطعات تولید کرد، که صنایع دفاع قابلیت انجام این کار را نداشتند. اتفاقا بنده در سال ۱۳۸۱ تصادف کرده بودم و در منزل بستری بودم که حاج داوود به عیادت آمد. از ایشان سؤال کردم در حال حاضر به چه کاری مشغول هستید؟ ایشان گفت که اکنون به سراغ کار حرفه‌ای و تخصصی خود بازگشته‌ام. این پاسخ نشان داد که عرق کارگری، عرق تلاش، و عرق کوشش در حاج داوود موج می‌زد، و هیچ وقت شرف کارگری و شرف تلاش با بازو را از دست نداده است. ایشان گفت که الحمدلله اوضاع انقلاب به جایی از آرامش و ثبات رسیده که من به سراغ همان کاری که به آن علاقه دارم بازگشته‌ام.

در چه سالی با همدیگر آشنا شدید و همکاری تان را آغاز کردید؟

آشنایی بنده با حاج داوود کریمی هنگام بروز بحران عظیم فتنه بنی صدر آغاز شد. اولین فتنه جدی بعد از انقلاب فتنه بنی صدر بود، که واقعا با فتنه منافقین پیوند خورد. به هر حال بنی صدر آمد و برای رسیدن به اهداف شوم خود، ریاست جمهوری را دستاویز قرار داد. بنده جزء نیروهای دانشجویی بودم که وارد مجموعه سپاه شده بودم. در حقیقت ما جزء جریان‌هایی بودیم که در مقابل بنی صدر مقاومت و مخالفت داشتیم. یعنی دیدگاه بنی صدر را اصلا نمی‌پذیرفتیم، و از همان اول او را به عنوان یک عنصر نامناسب برای انقلاب می‌دانستیم. به ویژه بحث‌های فکری و اخلاقی که مطرح می‌کرد، و با شخصیت‌های بزرگ انقلاب مثل شهید بهشتی به مقابله می‌پرداخت. در مجموع حضرت آیت الله آقای خامنه‌ای و بچه‌های سپاه پاسداران بنی صدر را فرد مساعد نمی‌دانستند. به همین جهت در مجموعه سپاه دوستان شاخصی وجود داشتند که در مقابل بنی صدر ایستادند، و همین نقطه مشترک باعث آشنایی بنده با حاج داوود شد.

حاج داوود کریمی در آن برهه در مجموعه سپاه در مقابل جریان بنی صدر کاملاً موضع گیری داشت. منتها آشنایی و همکاری نزدیک بنده با ایشان اوایل سال ۱۳۶۰ بود که قرار شد سپاه منطقه ۱۰ تهران تشکیل گردد. از طرف دیگر مهمترین خواسته و بیشترین آرزوی بنی صدر تسلط بر سپاه تهران بود. لذا آمد و آقای ابوشریف را به فرماندهی سپاه تهران منصوب کرد. در شورای فرماندهی سپاه تهران هم افرادی را گذاشت که هم سو و هم راه او بودند. با این وصف سپاه تهران این وضعیت را داشت. بنده در آن برهه مسئول پذیرش و عضوگیری افراد در سپاه تهران بودم، و به دلیل مقابله با جریان بنی صدر کارم به جایی رسید که از سپاه تهران عزل شدم. این اقدام موجب شد پرسنل حزب اللهی واحد پذیرش سپاه که مخالف بنی صدر بودند، دست به اعتصاب و اعتراض بزنند. اعتراضاتی که در سپاه تهران شکل گرفت کار را به جایی رساند که این مجموعه ناچار شد فرماندهان و مدیران خود را تغییر دهد. در نتیجه یک شورای داورى متشکل از نماینده فرماندهی و نماینده شهید محلاتی و یک نفر دیگر به وجود آوردند که به شورای سه نفره معروف بود. این شورا آمد و به نفع

✓ قدرت جریان شناسی حاج داوود، در درجه اول به تدین، و در درجه دوم به آگاهی ایشان پیوند خورده بود. چون از قبل از انقلاب جریان‌های مختلف سیاسی را خوب شناخته بود. یکی از دلایلی که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نشد، از اعتقادات و بینش فکری حاج داوود کریمی ناشی می‌شده است

شورای فرماندهی چه گونه بود؟ یعنی دیدگاه‌ها و نظرات دیگران را هم می‌پذیرفت؟

در حقیقت شخصیت حاج داوود کریمی نسبت به سایر اعضای شورای فرماندهی سپاه تهران سطح بالاتری داشت، و اکثریت اعضای شورا دیدگاه‌های ایشان را می‌پذیرفتند. کار و تلاش و زحمات ایشان بیشتر از همه بود، و اغلب اعضا نظر ایشان را اولی بر نظر خویش می‌دانستند. متنها در برخی موارد هماهنگی حاصل نمی‌شد. حاج داوود جمله‌ای معروفی داشت که همیشه آن را تکرار می‌کرد: «فإذا عزم فتوکل علی الله». منظور ایشان این بود که کارمان شورایی است، و بحث و تبادل نظر هم می‌کنیم، ولی تصمیم نهایی را من اتخاذ می‌کنم. با این وصف صرف نظر از بحث و مشورت، هرگاه ایشان به نتیجه قطعی می‌رسید، شخصا عمل می‌کرد. گاهی برخی از دوستان هم در برخی از موارد گله می‌کردند که ایشان تکروی می‌کنند. این هم یکی از نکات قوت و ضعف حاج داوود به شمار می‌رود. ضعف از این جهت که به هر حال کار جمعی یک وقت فراز و نشیب و یک وقت آهسته حرکت کردن دارد. ولی تلاش عمده ایشان این بود که همیشه سریع حرکت نماید.

سپاه منطقه ۱۰ در برخورد با منافقین برای برقراری امنیت و ثبات در تهران با چه مشکلاتی مواجه بود؟ سپاه منطقه ۱۰ در آن برهه در چند محور از منافع انقلاب و نظام و در رویارویی با مشکلات کشور اقدام می‌کرد. در یک محور می‌بایستی تیپ محمد رسول الله (ص) را پشتیبانی کند. در محور دوم مسئولیت حفاظت از بیت امام (ره) و ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و شخصیت‌های کشوری را به عهده داشت. چون منافقین در تلاش بودند شخصیت‌ها را ترور کنند. در محور سوم لازم بود در سطح شهر تهران با منافقین برخورد کند. یکی از کارهای خیلی خوبی که حاج داوود انجام داد، گشت معروف ثارالله را راه اندازی کرد. چون منافقین در آن برهه امنیت عمومی را در سطح تهران به هم می‌زدند، افراد گشت ثارالله نقاط بازرسی می‌گذاشتند، و مناطقی را می‌بستند. منافقین گشتی‌ها و خودروهای سپاه را هم در خیابان‌ها به رگبار می‌بستند. لذا راه اندازی گشت ثارالله به رغم وجود محدودیت‌های زیاد در امکانات و هماهنگی‌ها، یکی از کارهای خیلی خوب حاج داوود کریمی بود که بر اساس همان ایده «فإذا عزم فتوکل علی الله» تحقق یافت. راه اندازی

اصلا حاج داوود را با دید فرمانده نظامی نمی‌دیدند. بلکه از زاویه یک نیروی فکری، اعتقادی و فرهنگی به او نگاه می‌کردند. همیشه در هر موقعیتی که بود، یا هرگاه فرصتی فراهم می‌شد، با اطرافیان صحبت می‌کرد. حتی با راننده‌های خودروهای سنگین صحبت می‌کرد. بالاخره ما برای اداره جنگ به تعداد زیادی راننده ماشین‌های بزرگ و سنگین ترابری نیاز داشتیم. خب حاج داوود برای این راننده‌ها جلسه می‌گذاشت و به فرهنگ سازی می‌پرداخت. با فرهنگ رانندگی هم آشنا بود. بنده روزی از ایشان پرسیدم چه کار می‌کنید؟ گفت: دارم برای این رانندگان موضوع شوفری در اسلام را درس می‌دهم. یعنی مباحث اسلامی را با زبان و نگاه خود رانندگان شرح می‌داد. حتی برای راننده‌ها کلاس‌های عقیدتی دایر می‌کرد. فرض کنید اگر یک روحانی در کنار یک راننده بنشیند، بیش از نیم ساعت نمی‌تواند صحبت کند. ولی حاج داوود می‌رفت آداب و رسوم و بحث‌هایی که یک راننده باید با رعایت موازین اسلامی بداند، برای آنان درس می‌داد. این نشان می‌دهد که در حوزه مأموریت اسلامی خود، می‌کوشید همه را بر بستر آموزه‌های اسلامی حرکت دهد، و بصیرت دهد. آن‌گاه وقتی بصیرت پیدا می‌شد به دنبال آن انگیزه هم پیدا می‌شد.

در آن زمان هنگامی که شورای فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران جلسه تشکیل می‌داد، مرحوم دین پرور نماینده ولی فقیه هم در آن شرکت می‌کرد. حاج داوود در آغاز جلسات علاوه بر بحث‌های کاری و فرماندهی، احادیث و روایات هم مطرح می‌کرد. این وجهه فرهنگی ایشان را می‌رساند. اینجا لازم می‌دانم به نکته‌ای جالبی اشاره کنم. ببینید، ما در اوایل دهه شصت از صبح تا شب به شدت گرفتار مبارزه با اقدامات تروریستی منافقین بودیم. در یکی از جلسات، پیشنهادی مطرح شد که اگر ما از صبح تا شب فقط دنبال کارهای عملیاتی و نظامی باشیم، از بحث‌های اخلاقی و اعتقادی باز می‌مانیم. آن‌جا حاج داوود همراهی کرد و قرار شد اعضای شورای فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران، هر هفته به محضر یکی از علمای بزرگوار برسند، و از بحث‌های اخلاقی و سیاسی و بحث‌های مختلف ایشان بهره‌مند شوند. به یاد دارم که مرحوم آیت الله حایری شیرازی برای این کار انتخاب شد، و ما هفته‌ای یک روز نزد ایشان می‌رفتیم. این هم یکی دیگر از ویژگی‌ها و زوایای شخصیت فرهنگی حاج داوود کریمی می‌باشد، که موجب شد ما این جلسات را هم داشته باشیم.

حاج داوود در پذیرش دیدگاه‌های معاونین و اعضای

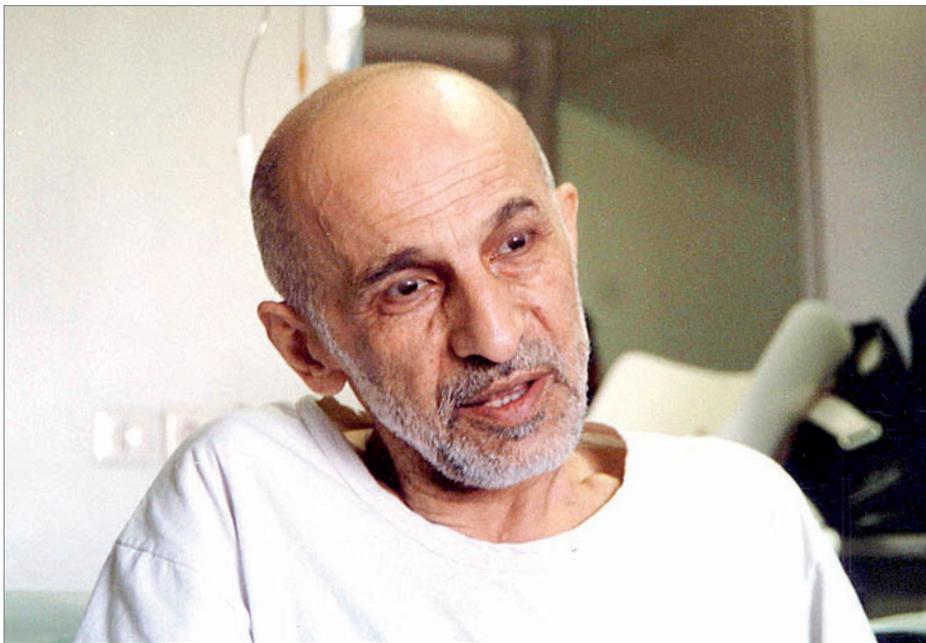
مختلف سیاسی را خوب شناخته بود. آن‌ها را از نظر اعتقادی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده بود. یکی از دلایلی که سازمان فجر اسلام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جزء مجموعه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نشد، از اعتقادات و بینش فکری حاج داوود کریمی ناشی می‌شده است. هرگز اصالت اعتقادی برخی از جریان‌های مبارز سیاسی را قبول نداشت، و در همان موقع آن‌ها را نقد کرد.

شهید کریمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را «شرکت» نام گذاری کرده بود، و به مزاح می‌گفت که اینها «شرکت» هستند. مجاهدین انقلاب هم به حاج داوود می‌گفتند که ایشان «هیئت» است. یعنی «هیئت» و «شرکت» دو جریان شده بود. لذا ایشان به لحاظ مواضع اعتقادی و سیاسی که داشت، در مقابل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم ایستاد. در صورتی که جریان مجاهدین انقلاب در آن زمان پیشگام ترین جریان انقلاب بود، همان سازمانی بود که همیشه سنگ قائم مقامی آیت الله منتظری را به سینه می‌زد. بنابراین یکی از مهمترین دلایل ما برای معرفی حاج داوود کریمی به عنوان یک شخصیت فکری و فرهنگی این است که سابقه مبارزاتی ایشان از حوزه فرهنگی، یعنی سازمان فجر اسلام آغاز شده است. اغلب جریان‌های سیاسی قبل از انقلاب، وقتی اعلامیه منتشر می‌کردند، عمده اعلامیه‌های آن‌ها رنگ و بوی سیاسی داشت. ولی اطلاعیه‌ها و جزوه‌های سازمان فجر اسلام سرشار از بحث‌های اعتقادی و فکری بود که حاج داوود کریمی این بحث‌ها را از پای منبرهای مساجد و مطالعه کتب دینی آموخته بود.

با این وصف، ویژگی برجسته حاج داوود این بود که خیلی از بچه‌های انقلابی در سپاه و در بیرون از سپاه



شایی از کارگاه تراشکاری حاج داوود در منطقه باقر آباد



نیروهای پاسدار و بسیجی به وجود بیاوریم. این فکر و طرح اولین بار توسط شهید حاج داوود کریمی ارائه گردید. در آن برهه کسی باور نمی کرد که مگر مردم معمولی می توانند به جبهه بروند و بجنگند.

می فرمایید که اجرای این طرح تا امروز ادامه دارد؟ آری، امروزه ترکیب همه تیپها و لشکرهای مان در پادگانها ترکیبی از سپاه و بسیج است. ولی تعداد محدودی پاسدار در آنها وجود دارد. اگر می خواستیم همه نیروهای مان را پاسدار بگذاریم، الان به جایی نمی رسیدیم. لذا این مدل و الگویی که ما بتوانیم نیروی بسیجی را در ظرف دو تا سه ماه آموزش دهیم و به سازمان رزم بیاوریم، و بعد به کار و زندگی خود ادامه دهد، ایده و فکر حاج داوود کریمی بود. بنده اولین سابقه این طرح را از ایشان دارم. وقتی ایشان این طرح را تهیه کرد، به اطلاع مسئولان سپاه رساند، و سرانجام به تصویب رسید، و امروزه این طرح به طور طبیعی ادامه دارد. منتها چون در آن برهه نگاه سازمان نظامی کشور نگاه ارتش بود، و فقط ارتش اجازه داشت نیروی وظیفه بگیرد، و سپاه پاسداران نیروی وظیفه استخدام نمی کرد، ولی امروزه به موجب قانونی که چند سال پیش تصویب شد، نیروی وظیفه می گیرد. لذا بحث این که ما سازمان رزم را ترکیبی از پاسدار و نیروی بسیجی کنیم، این کاری است که با خلاقیت و نوآوری حاج داوود کریمی طراحی شد.

ارزیابی جنابعالی از مدت مدیریت ایشان در سپاه منطقه ۱۰ تهران چیست؟

در حقیقت حاج داوود کریمی یک سپاه جدیدی را به وجود آورد. سپاه منطقه ۱۰ در آن موقع از مجموعه های پراکنده ای به وجود آمده بود، که همه شهرهای اطراف تهران را در برداشت. بخش اول تلاش خود را روی انسجام این مجموعه ها متمرکز کرد. در اوایل تشکیل سپاه فقط به افرادی حکم می دادند تا بروند کارشان را شروع نمایند. نه محل کار

ارادت ایشان نسبت به حضرت امام (ره) کامل و جامع بود. اصولاً روح شخصیت حاج داوود یک شخصیت پهلوانی بود، و این شخصیت پهلوان منشی و مردانگی همه جا خودش را بروز می داد. ارادت ایشان به امام، مانند ارادت یک رادمرد آزاد منش، به رهبر و پیشوای خود بود

می گفتید که حاج داوود کریمی فلان دستور را داده است، به راحتی می پذیرفتند. لذا با این شخصیتی که برای خود در سپاه درست کرده بود، می شود گفت که معادل آن وجود نداشت.

شهید کریمی، با وجودی که درس کلاسیک نخوانده بود، ولی آدم با سواد بود. جالب این جاست که در حوزه های فکری و نظامی هم اهل قلم بود. هر چند که من هیچ اثر چاپ شده ای از ایشان ندیدم، ولی یادداشت های زیادی برمی داشت و خیلی از بحث های سازمانی و نظامی را تدوین می کرد. طرح هایی را که ایشان در دوران خدمت ارائه کرد، امروزه آثار و برکات زیادی از آن به یادگار مانده است. یکی از آن طرح ها که میزان خلاقیت، نوآوری، شهامت و شجاعت ایشان را نشان داده این است که سپاه در ابتدای جنگ تحمیلی در حد چند گردان پاسدار رسمی می خواست بجنگد. در آن زمان پادگان ولی عصر (عج) هم زیر مجموعه سپاه تهران بود. این گردانها هر چند مدت یک بار به غرب کشور به مأموریت می رفتند و با تعدادی شهید و مجروح بازمی گشتند. حاج داوود کریمی در آن زمان طرحی را ارائه کرد که امروزه طرح فعلی مجموعه سپاه و بسیج است. بر اساس این طرح تعدادی نیروهای رزمنده بسیجی که پاسدار رسمی نیستند، به گردانهای سپاه اضافه می شدند. به یاد دارم که ایشان کالک بزرگی طراحی کرد که چه گونه می توانیم یگان های رزمی بزرگی را مرکب از

گشت های ثار الله در سطح شهر تهران، از نظر روانی امنیت را برای مردم تهران بازگرداند.

یکی دیگر از کارهای ارزنده حاج داوود کریمی که برخی افراد با آن موافق نبودند، اجرای طرح والعدایات در سطح شهر تهران بود. به موجب این طرح هر آدرسی و اطلاعاتی از منافقین در سطح تهران به ستاد خبری سپاه منطقه ۱۰ می رسید، ایشان با بسیج همه بچه های سپاه و خودروهایی آنان تلاش می کرد منافقین را در یک روز در سطح تهران سرکوب کند. از آنجا معلوم شد که بعضی از نفوذی های منافقین در سپاه اجازه نمی دادند که برخی از خانه های تیمی آنها زده شود. این هم یکی از کارهایی بود که حاج داوود با شهامت و شجاعت انجام داد.

مگر در سپاه پاسداران هم عناصر منافق نفوذی هم داشتیم؟

بله در اوایل تأسیس سپاه عوامل نفوذی منافقین بودند، که زود شناسایی و پاکسازی شدند. مگر چه کسی ساختمان ریاست جمهوری را منفجر کرد، و شهیدان رجایی و باهنر را به شهادت رساند؟ مسئول دفتر نفوذی ایشان بود. بنابراین مصادیق کارهای حاج داوود زیادند، و به همین دلیل در برخی از حوزه های مأموریت خود تلاش های جانانه ای به عمل می آورد. ولی متأسفانه حضور ایشان استمرار زیادی نداشت. یعنی در هر منطقه مدت کوتاهی خدمت کرد.

یعنی بهتر از ایشان را پیدا می کردند و جایگزین می کردند؟

خیر، این طور نیست. اصولاً سبک مدیریت حاج داوود، موجب می شد که حوزه مأموریت ایشان تغییر کند. یعنی روش کار به تدریج به جایی می رسید که نگاه مثبت همکاران و نیز نگاه مشارکتی جامعه به حوزه فرماندهی ایشان فراهم نمی شد. به هر حال این یکی از نقاط قوت و ضعف ایشان می باشد. نقطه قوت این شهید بزرگوار این بود که هر وقت تصمیم می گرفت به طور جدی دنبال می کرد، و اکثر همکاران هم در کارهایی که با مشارکت تام بود، و همه به صحنه بیایند، همکاری می کردند، و مانع نمی شدند.

نکته مهمی که در زندگی حاج داوود کریمی قابل توجه است، نحوه ارتباط و تعامل ایشان با روحانیت است. ایشان با روحانیت خیلی خوب ارتباط برقرار می کرد، و از روحانیت تبعیت داشت. در عین حال رفتار ایشان طوری بود که اگر ضعفی یا نقصی در کسی وجود داشت، با زبان اشاره و کنایه نقد می کرد. ولی ارادت ایشان نسبت به حضرت امام (ره) کامل و جامع بود. اصولاً روح شخصیت حاج داوود یک شخصیت پهلوانی بود. در دوران جوانی کشتی گیر بود، و این شخصیت پهلوان منشی و مردانگی همه جا خودش را بروز می داد. ارادت ایشان نسبت به حضرت امام (ره)، مانند ارادت یک رادمرد آزاد منش، به رهبر و پیشوای خود بود. این عرض ارادت هم باعث بروز تأثیر خیلی خوبی روی بچه های سپاه شده بود. بخصوص بچه های مستضعف سپاه که از قشرهای پایین جامعه بودند. وقتی به این بچه ها

آنان جدا نمی‌کرد. حتی کمتر از آن‌ها غذا می‌خورد. امکاناتی که ایشان از سپاه می‌گرفت، حداقل امکانات بود. به یاد دارم که سپاه پاسداران در آن موقع به هر یک از پرسنل خود یک عدد اورکت کره‌ای سبز رنگ می‌داد. ایشان از زمان پیوستن به سپاه تا زمان شهادت، آن اورکت را تعویض نکرد و از تن خویش بیرون نیاورد. بالاخره فرمانده بود و می‌توانست امکانات فراوانی را در اختیار خود قرار دهد. ولی ایشان کمتر از یک پاسدار معمولی از امکانات استفاده کرد. حتی وقتی که منافقین حاج داوود و خانواده ایشان را تهدید کرده بودند، به طور موقت و به صورت ناشناس در زیر زمین خانه حاج جواد افخمی یکی از بچه‌های سپاه که مسئول حفاظت‌مان بود، زندگی کرد. چون منافقین خیلی سعی داشتند ایشان را ترور کنند.

چه خاطره شیرینی از دوران همکاری‌تان با حاج داوود کریمی به یاد دارید؟

حاج داوود کریمی برای حفظ نیروهای خود برای مأموریت‌های نظامی در مناطق عملیاتی غرب کشور خیلی جدی بود، و بچه‌ها هم برای همکاری با ایشان علاقه داشتند. ولی شهید محمد بروجردی که در آن موقع قرارگاه حمزه سید الشهداء (ع) را تازه تشکیل داده بود، و پیشمرگان مسلمانان کرد با او همکاری می‌کردند، و توانسته بود بخش‌های وسیعی از کردستان را آزاد کند. چون بچه‌های سپاه تهران، بچه‌های خیلی قوی بودند. شهید بروجردی، شهید گلاب را مأمور کرده بود تا برخی از نیروهای سپاه منطقه ۱۰ تهران را از حاج داوود بگیرد، و به قرارگاه حمزه بکشاند. البته شهید گلاب هم از دوستان و همکاران سپاه تهران بود. حاج داوود هم گاهی به خاطر کار دور زدن نیروهای خویش به شهید بروجردی اعتراض می‌کرد، و با مزاح به شهید گلاب می‌گفت که چرا نیروهای مرا میبری؟ از این به بعد اینجا پیدایت نشود.

از سوی دیگر معاون پرسنلی شورای فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران شهید بهرام موسوی، از افراد خیلی پاک سپاه بود که به همراه شهید گلاب در منطقه عملیات والفجر مقدماتی در کنار هم به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. شهید موسوی در مراسم ازدواج خود از اعضای شورای منطقه ۱۰ برای صرف شام در خانه خود در کوچه آبشار در خیابان ری دعوت به عمل آورده بود. شهید گلاب هم مطلع شده بود که شهید موسوی در مراسم ازدواج خود ولیمه دارد و تعدادی از اعضای شورای فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ را دعوت کرده است. موقعی که سر سفره شام مهمانی آقای بهرام موسوی نشسته بودیم، ناگهان در خانه باز شد و شهیدان بروجردی و گلاب با هم وارد خانه شدند، و یکصدا با شوخی گفتند وای چلو کباب کوبیده می‌خورید و به قرارگاه حمزه نیرو نمی‌دهید. این مهمانی واقعا به یاد ماندنی است، و چهره شهید بروجردی در آن شب از ذهن فراموش نمی‌شود. زندگی شهیدای گرانقدر ما در بحران کردستان و در دفاع مقدس سرشار از خاطرات تلخ و شیرین است. شهیدان محمد اویسی و حسن بهمنی هم از اعضای شورای فرماندهی منطقه ۱۰ بودند. ■

حاج داوود کریمی برای حفظ نیروهای خود برای مأموریت‌های نظامی در مناطق عملیاتی غرب کشور خیلی جدی بود، و بچه‌ها هم برای همکاری با ایشان علاقه داشتند

زمان همه بچه‌ها با کلت مسلح بودند. فرض کنید اگر بنده با منافقین درگیر می‌شدم و تا وقتی بخوام کلت درآورم، آن‌ها مرا زده بودند. ولی حاج داوود کریمی خیلی تیز و زرنگ بود و همیشه یک قبضه مسلسل یوزی همراه داشت. چون ایشان قبل از انقلاب آموزش نظامی در لبنان دیده بود، و به مسایل نظامی آگاهی داشت، و اگر منافقین آدم‌های تیزی نبودند به راحتی حریف‌شان می‌شد. در این خصوص مناسب است به خاطره‌های اشاره کنم. ساختمان مترو که ستاد سپاه منطقه ۱۰ که در آن مستقر شدیم یک منزل سرایداری چهار خوابه داشت. در آن برهه که حاج داوود تحت فشار منافقین بود، و منافقین می‌کوشیدند ایشان را ترور کنند، درست مثل قبل از انقلاب به نحوی مخفیانه زندگی می‌کرد. به معنایی زندگی چریکی پیدا کرده بود، و نمی‌توانست سکونت در منزل شخصی خود در محله نازی آباد را ادامه دهد. به طور مرتب به راننده و محافظ ایشان هم توصیه می‌کردیم که مراقب‌شان باشند. گاهی می‌دیدم که حاج داوود برای فریب منافقین، شخصا پشت فرمان می‌نشست و رانندگی می‌کرد. بنده هم به عنوان جانشین ایشان که تازه ازدواج کرده بودم و هنوز جایی برای سکونت نداشتم، به حاج داوود که دو فرزند داشت، پیشنهاد کردم که هر دو فرمانده و جانشین، به طور موقت در خانه سرایداری ساختمان ستاد ساکن شویم. ولی چند روز نگذشت که قوه قضاییه ساختمان مزبور را از دست سپاه منطقه ۱۰ گرفت.

در آن زمان ساختمان‌ها و خانه‌های مصادره‌ای زیادی در تهران وجود داشت، چرا حاج داوود تقاضای چنین ساختمان‌هایی را نمی‌کرد؟

روحیه سادگی و کارگری حاج داوود اصلا اجازه نمی‌داد. برخی از شخصیت‌هایی را که به دنبال چنین امکاناتی می‌رفتند، همیشه نقد می‌کرد. نگاه شدید مبارزه با فساد و با راحت طلبی داشت. این روحیه موجب شده بود که بچه‌های پاسدار مستضعف، طرفدار ایشان باشند. به حد اقل زندگی ساده و به غذای ساده قناعت داشت. هیچ وقت خود را از نشستن در کنار بچه‌های سپاه و غذا خوردن با

می‌دادند، نه نیرو و نه تجهیزات. همه این امکانات را باید فرماندهی فراهم کند. ما در سپاه منطقه ۱۰ تهران حتی ستاد نداشتیم که در آن مستقر شویم. اولین کاری که حاج داوود با کمک همه افراد به خصوص سردار رضا خانی مسئول تدارکات انجام داد، یک ساختمان قدیمی را در انتهای خیابان فلسطین تدارک دید. چون ساختمان بعد از انقلاب متروکه شده بود، بنده به اتفاق حاج داوود کریمی رفتیم و آن‌جا تمیز و آماده کردیم. فراموش نمی‌کنم که حاج داوود، این بنده خدا کار تمیز کردن حیاط و باغ ساختمان را شروع کرد. این خاطره منش سادگی حاج داوود را نشان می‌دهد.

شاید سپاه منطقه ۱۰ تهران بعد از گذشت چند ماه از استقرار در آن ساختمان به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت. چون سپاه پاسداران در آن مرحله به ترتیب امروز نبود. سپاه یک نهاد بود و سرمایه اصلی آن افرادی بودند که به طور شبانه روزی و با انگیزه قوی کار می‌کردند. به طور مثال بنده که هنوز ازدواج نکرده بودم، خانه و زندگی‌ام در همان ساختمان بود. متنها حاج داوود که ازدواج کرده بود، نمی‌دانم که زن و بچه خود را می‌دید یا نه. با این وصف مجموعه ستادی سپاه منطقه ۱۰ برای انجام مأموریت‌های سنگینی که بر دوش داشت، باید با سایر مجموعه‌های دور و نزدیک هماهنگی و همکاری جدی داشته باشد. تا کار خوب و مفید شکل گیرد. بخش مهمی از دستاوردهای ارزنده ستاد منطقه ۱۰ به روحیه حاج داوود بستگی داشت. حال با توجه به این که ایشان نظر خود را بالاتر از دیگران می‌دید، گاهی با نظرات ستاد مرکزی سپاه سازگار نبود. به هر حال هر کدام از مجموعه‌های سپاه از جمله ستاد مرکزی شرایط مقتضی خودشان را داشتند. گاهی با فرماندهی محسن رضایی بر سپاه موافق نبود. لذا در نتیجه این اختلاف نظرات، سرانجام مجموعه ستادی سپاه منطقه ۱۰ دچار مشکلاتی شد که موجب تغییر و تعویض افرادی گشت.

آیا حاج داوود در آن مدت مورد سوء قصد منافقین هم قرار گرفت؟

ایشان در کارهای نظامی خیلی تیز هوش بود. در آن



کل کمیته‌های انقلاب اسلامی مناطق چهارده گانه تهران را در آن برهه مرحوم آیت الله مهدوی کنی به عهده داشت. در آن نشست قرار شد که سپاه از نیروهای خود جوش کمیته‌های انقلاب عضو گیری کند. بعد از نشست با مسئولان کمیته مرکزی، نشست دیگری در پرسنلی سپاه پاسداران تشکیل شد و قرار شد افرادی از سپاه بر اساس نقشه و ترکیب کمیته‌های انقلاب عازم مراکز کمیته‌های چهارده گانه شوند و با مسئولان آن‌ها برای گزینش افراد خوب و شایسته را برای سپاه صحبت کنند.

یکی از کمیته‌های خوب و خیلی فعال آن زمان تهران کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۱۳ نازی آباد بود، که آقایان سردار رضا خانی، سردار سید علی صنیع خانی، و شهید سید محمد صنیع خانی و حاج داوود کریمی در آن فعال بودند. با این وصف من به عنوان مسئول پرسنلی سپاه به کمیته منطقه ۱۳ نازی آباد رفتم و با افراد یاد شده مصاحبه کردم و عضو گیری آن بزرگواران به سپاه از آن‌جا شروع شد. بعد از گذشت چند ماه قرار شد دفتری در سپاه پاسداران به نام دفتر امور هماهنگی استان‌ها و شهرستان‌های کشور تشکیل شود. وظیفه این دفتر تشکیل مراکز سپاه پاسداران در مناطقی بود که هنوز مراکز سپاه در آن تشکیل نشده بود. وقتی مسئولیت این دفتر به عهده من گذاشته شد، حاج داوود کریمی هم همکار من در آن دفتر شد، و از آن‌جا بود که این بزرگوار به دفتر هماهنگی مناطق آمد و با همدیگر آشنا شدیم. ایشان برای تشکیل، انسجام و هماهنگی مراکز سپاه در استان‌ها و شهرستان‌ها به طور مرتب به مأموریت می‌رفت، و در صورت بروز مشکلات در آن مراکز اقدام لازم به عمل می‌آورد. مطالبی هم که از مراکز استان‌ها به مرکز ارائه می‌داد، دسته بندی و مرتب می‌کرد.

حاج داوود کریمی برای تشکیل، انسجام و هماهنگی مراکز سپاه در استان‌ها و شهرستان‌ها به طور مرتب به مأموریت می‌رفت، و در صورت بروز مشکلات در آن مراکز اقدام لازم به عمل می‌آورد. مطالبی هم که از مراکز استان‌ها به مرکز ارائه می‌داد، دسته بندی و مرتب می‌کرد

در بررسی فعالیت‌های حاج داوود کریمی در سپاه پاسداران اشاره شده که ایشان اغلب به استان‌های خوزستان، آذربایجان، کردستان و مناطق غرب کشور به مأموریت رفته است. آیا برای تشکیل مراکز سپاه به مناطق دیگری هم رفته بود؟

درست است. بیشتر فعالیت ایشان تقریباً در این محدوده بود که به آن اشاره کردید. معمولاً هر جا که اقتضا می‌کرد، فرماندهی از دفتر هماهنگی مراکز در تهران به مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها معرفی شوند، دوستانی از تهران مأمور می‌شدند و به شهرستان‌ها



مروری بر زندگی پر فراز و نشیب حاج داوود کریمی در گفت و گو با سردار عبد الله محمود زاده

حاج داود آدم بسیار جدی و پرکار و فداکار بود

در آغاز گفت و گو بفرمایید در چه سالی و چه گونه با شهید حاج داوود کریمی آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: من بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ که چهار مرکز عمده سپاه در چهار نقطه تهران تشکیل شده بود، با این بزرگوار آشنا شدم. قرار شد که این چهار مرکز جمع شوند و در کنار هم قرار گیرند، و شورای انقلاب هم یک شورای هفت نفره معرفی کند. در روز دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ شورای انقلاب طی حکمی این شورای هفت نفره را معرفی کرد. این داستان مفصل است و لزومی به بحث درباره جزئیات آن ندارد. وقتی اعضای شورای مزبور این حکم را دریافت کردند، آقای جواد منصوری فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. من هم در واحد پرسنلی و اطلاعات مشغول کار شدم. این واحد در عین حال کار گزینشی افراد و جمع آوری اطلاعات را به عهده داشت. به مرور زمان بخش اطلاعات از واحد پرسنلی جدا شد، و واحد جدیدی به نام واحد پرسنل نیروی انسانی به وجود آمد.

بعد از گذشت چند روزی قرار شد سپاه پاسداران نشستی با مسئولین کمیته مرکزی انقلاب اسلامی داشته باشد، و سپاه هم مانند کمیته انقلاب در تهران ۱۴ منطقه تهران مراکز سپاه داشته باشد. فرماندهی



درآمد

سردار محمود زاده در اسفند سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست، و ابتدا در واحد پرسنلی و اطلاعات این نهاد مقدس و نوپا مشغول خدمت شد. پس از گذشت هشت ماه بنا به دعوت مرحوم آیت الله شیخ حسن طاهری خرم آبادی و شهید شیخ فضل الله محلاتی نمایندگان حضرت امام (ره) در سپاه پاسداران به دفتر نمایندگی امام انتقال یافت و مسئولیت نظارت بر امور سپاه در این نمایندگی را به عهده گرفت. ایشان مدتی هم مسئولیت اداره کل عقیدتی - سیاسی نیروی انتظامی را بر عهده داشت. این پیشکسوت سپاه و دفاع مقدس معتقد است که در تاریخ نگاری زندگی شهیدان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی باید واقعیت‌ها را آن گونه که بوده در اختیار افکار عمومی و نسل‌های آینده گذاشت و از اغراق گویی به شدت پرهیز کرد. شاهد باران نظر به شناختی که سردار محمود زاده از عملکرد شهید حاج داوود کریمی در مدت فعالیت در سپاه داشت به گفت و گو با ایشان نشست که با هم می‌خوانیم:

اعتقادی گروهک منافقین شناخت خوبی داشت. لذا من معتقدم که سطح معلومات فکری آقای داوود کریمی با دیگران خیلی فرق می‌کرد. ایشان در بین افراد همصنف خود بینش خوبی داشت. اگر ایشان را با کسانی که در رده بالاتر بودن بخواهید مقایسه کنید، خیلی فرق می‌کرد.

چند روزی از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اوضاع کردستان متشنج و بحرانی شد. خواستم پیروسم که دلایل انتخاب حاج داوود کریمی به فرماندهی منطقه هفت سپاه پاسداران چه بوده است؟ دیدگاه جنابعالی که در آن برهه مسئول ایشان بودید چیست؟

در آن برهه بحث‌های زیادی درباره افراد مختلف صورت گرفت. کسی که بیش از دیگران پرونده حاج داوود کریمی را پیگیری می‌کرد، حاج آقای امجد بود. ایشان یکی از اعضای دفتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه منطقه هفت بود، و برای انتخاب یک فرمانده برای منطقه هفت روزی به تهران آمد. در آن برهه تشکیلات مرکزی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران تشکیل شده بود، و در هر استانی توسط مرحوم آیت الله شیخ حسن طاهری خرم آبادی و شهید شیخ فضل الله محلاتی یک نماینده برای دفاتر استان‌ها انتخاب می‌شد. اولین نماینده حضرت امام (ره) در سپاه پاسداران آقای لاهوتی و دومین نماینده آقای محلاتی بودند. بعد در زمان آقای محلاتی هم مرحوم طاهری خرم آبادی به دفتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه پیوست. این آقایان به مرور زمان در مراکز استان‌ها دفاتر نمایندگی ولی فقیه تشکیل دادند. در هر استانی یک نماینده تعیین می‌کردند و به او حکم می‌دادند.

وقتی که در سپاه منطقه هفت دفتر نمایندگی ولی فقیه تشکیل شد، آقای امجد به عنوان مسئول این دفتر تعیین شد. خب وقتی آقای امجد این مسئولیت را به عهده گرفت، روزی به تهران آمد و تقاضا کرد که آقای داوود کریمی به فرماندهی سپاه

وقتی در سپاه منطقه هفت دفتر نمایندگی ولی فقیه تشکیل شد، آقای امجد به عنوان مسئول این دفتر تعیین شد، و روزی به تهران آمد و تقاضا کرد آقای داوود کریمی به فرماندهی سپاه منطقه هفت انتخاب شود. فرمانده وقت کل سپاه هم با این خواسته موافقت کرد و حاج داوود به فرماندهی سپاه منطقه هفت تعیین شد

بود و بیشتر از دیگران کار می‌کرد، ولی از نظر بینش فکری با دیگران فرق می‌کرد. به طور مثال آقای (سید محمد) غرضی در آن زمان بینش وسیعتر و بازتری داشت. زندان رفته و تحصیل کرده و دنیا دیده بود. ولی بینش افرادی امثال من و حاج داوود کریمی که زندان نرفته بودیم خیلی محدود بود. آقای غرضی به مدت پنج سال با منافقین در یک سلول زندان زندگی کرد و آنان را خوب شناخت. خب من که در دوران حکومت پهلوی زندان نرفته بودم، باید اذعان کنم که بینش و بصیرت من در این خصوص از ایشان ضعیفتر است. آقای جواد منصوری هم که سال‌های طولانی در زندان بسر برده است، دامنه بینش ایشان در مقایسه با دیگران هم خیلی وسیعتر است.

چون با دکتر منصوری بچه محل بودیم، وقتی از زندان آزاد شد، به دیدار ایشان رفتم و درباره وضعیت منافقین که از زندان‌ها آزاد شده بودند، سؤال کردم. ایشان درباره عملکرد و موضع‌گیری گروهک منافقین توضیح داد، و مرا آگاه کرد. به من توصیه کرد که به منافقین نزدیک نشوم. لذا بینش من و آقای منصوری نسبت به منافقین اصلاً قابل مقایسه نبود. مرحوم سردار احمد منصوری برادر جواد منصوری هم سال‌ها در زندان رژیم پهلوی بسر برده و مواضع سیاسی و فکری منافقین را خوب می‌شناخت. از روند تحولات و تجدید نظرهای

می‌رفتند، تا به مرور زمان نیروهای محلی و بومی جایگزین آنان شتوند. بعد از گذشت مدتی حاج داوود کریمی به پیشنهاد برخی از دوستان به فرماندهی سپاه استان تهران منصوب شد، و بعد از گذشت مدتی هم به فرماندهی سپاه منطقه هفت کشور برگزیده شد، که شامل استان‌های همدان، کردستان، کرمانشاه و ایلام بود. لذا فعالیت کلی حاج داوود در این محورها بود.

جنابعالی که در آن برهه مسئول دفتر هماهنگی مراکز سپاه پاسداران بوده‌اید، عملکرد و مدیریت حاج داوود کریمی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟
حاج داوود آدم بسیار جدی و پرکار و فداکار بود. ضمن این که خوش فکر و اهل سخن هم بود. در دفتر هماهنگی مراکز به طور مرتب جلسه تشکیل می‌دادیم و ایشان شرکت می‌کرد و گزارش می‌داد. وقتی برای رفع اختلافات و تشکیل مراکز به مأموریت می‌رفت، بعد از بازگشت در جلسات دفتر می‌نشست و گزارش می‌داد و نیز افرادی را برای تصدی فرماندهی مراکز شهرستان‌ها معرفی می‌کرد. در ضمن در چارچوب این مأموریت‌ها با ائمه جمعه و مسئولان سیاسی استان‌ها جلسه تشکیل می‌داد، و بعد از آن افرادی را به عنوان فرمانده سپاه معرفی می‌کرد. اتفاقاً یکی از افرادی که توسط حاج داوود به فرماندهی سپاه استان ایلام معرفی شد، برادرشان محمد کریمی بود. لذا این گونه کارها را با جدیت و دلسوزی دنبال می‌کرد. ناگفته نماند که بچه‌های سپاه در آن برهه به طور ۲۴ ساعته خدمت می‌کردند. چون همه مقلد و مرید و مطیع حضرت امام (ره) بودند. همه بچه‌های ارشد سپاه پاسداران که در آن برهه به عضویت این نهاد مقدس درآمدند، از جمله حاج داوود کریمی این شاخصه‌ها را داشتند. یکی از شاخصه‌های عمده ایشان و لایتمداری بود. یعنی رهبر و مرجع تقلید حاج داوود کریمی، شخص حضرت امام (ره) بود. به گمان زیاد ایشان از قبل از پیروزی انقلاب هم مقلد حضرت امام بوده است.

به نظر شما مدیریت و توانمندی حاج داوود کریمی هنگام حضور در دفتر هماهنگی مراکز استان‌های سپاه برای گزینش افراد چه میزان بوده است؟

توانمندی ایشان خوب بود، ولی در خصوص گزینش افراد خیلی دقت نمی‌کرد. به یاد دارم افرادی را که برای فرماندهی بعضی از مناطق معرفی می‌کرد، پس از گذشت مدتی اختلافاتی بروز می‌کرد و ما برای رفع اختلافات ناگزیر بودیم به مناطق مزبور سفر کنیم. این نشان می‌دهد که فردی که برای این کار انتخاب شده زیاد مناسب نیست. حاج داوود کریمی تحصیلات عالی نداشت، ولی در چارچوب صنف کار خود، آدم با تجربه بود. فرض کنید برای طلبه‌هایی که چند سالی در حوزه علمیه درس خوانده باشند، آدم برجسته بود. اما اگر بخواهید ایشان را با کسانی که در سطوح بالاتری، درس خارج فقه می‌خوانند مقایسه کنید، خیر در سطح آنان نبود. ایشان از نظر کاری خیلی خوب



سردار منصور زاده در سمت چپ شهید محلاتی



منطقه هفت انتخاب شود. فرمانده وقت کل سپاه پاسداران هم با این خواسته موافقت کرد و حاج داوود کریمی به فرماندهی منطقه هفت سپاه تعیین شد. وقتی بحران کردستان در نوروز ۱۳۵۸ به وجود آمد، جنگ تحمیلی هنوز شروع نشده بود. عوامل ضد انقلاب ریختند و برخی از پادگان‌ها را مثل پادگان بانه را خلع سلاح و تصرف کردند، ولی پادگان‌های سنندج و سقز و مروان مقاومت کردند. در جریان آن درگیری‌هایی که به وجود آمده بود، خیلی از دوستان از جمله شهید محمد بروجردی، داوود کریمی و برادر ایشان محمد کریمی به منطقه اعزام شدند، و کار مقابله با ضد انقلاب را آغاز کردند. محمد کریمی با برنامه‌های دقیقی که به مورد اجرا گذاشت، نقش مؤثری در حفظ فرودگاه سنندج داشت. با این وصف حاج داوود کریمی خدمات و فعالیت‌های مؤثری در منطقه هفت سپاه پاسداران داشت. چنانچه وقتی فرمانده سپاه استان تهران بود، نقش ارزنده‌ای ایفا کرد.

گویا وقتی که جنگ تحمیلی آغاز شد، حاج داوود مستقیماً از کردستان عازم جبهه جنوب شد...

وقتی که جنگ شروع شد، حاج داوود کریمی در منطقه گلف اهواز استقرار یافت، و در مدتی که آنجا بود، نیروهایی داوطلب را که عازم جبهه می‌شدند، تقسیم بندی و سازماندهی و در محورهای مختلف جنگ مستقر می‌کرد.

تصمیم به اعزام حاج داوود به جبهه جنوب چه گونه اتخاذ شد؟ آیا ایشان خود جوش این تصمیم را گرفت و به جنوب رفت؟

گمان کنم که تصمیم شخصی حاج داوود بود. ایشان علاقه‌مند بود که در جنگ شرکت کند. معمولاً فرماندهان مناطق سپاه امثال شهیدان مسگر، مداح، رضا قائمی و داوود کریمی از دفتر هماهنگی امور مناطق مجوز گرفتند و عازم جبهه جنوب شدند. ایشان در یک مقطع از طرف سپاه مرکز به جنوب اعزام شد، و مسائلی هم که در جنوب پیش می‌آمد، به طور مستقیم اقدام می‌کرد.

گویا وقتی که در منطقه گلف اهواز استقرار یافت اختیارات کامل داشت؟

حاج داوود تا زمانی که مسئولیت داشت، برای تقسیم کارها و تعیین فرماندهان محورها اقدام می‌کرد. در آنجا هم سردار رحیم صفوی و شهید حسن باقری حضور داشتند. بعد از گذشت مدتی سردار غلامرضا رشید در گلف مستقر شد. وقتی کارها عملیاتی شد و قرار شد عملیاتی به مورد اجرا گذاشته شود، حاج داوود جزء فرماندهان محورها نبود. به طور مثال آقای رحیم صفوی فرمانده محور دارخوین بود.

جناب‌عالی به عنوان پیشکسوت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از مراحل جنگ و دفاع مقدس اطلاع دارید، ارزیابی تان از عملکرد حاج داوود کریمی در زمان استقرار ایشان در جبهه جنوب چیست؟

در خصوص مشکل حاج داوود با آقای محسن رضایی صحبت کردم و ایشان گفت هر جا دوست دارد مسئولیت قبول کند، من حرفی ندارم. بعد به منزل حاج داوود رفتم و به ایشان پیشنهاد دادم که بیایید مسئولیت پادگان آموزش نیروهای اعزامی به جبهه را بپذیرید. ولی ایشان نپذیرفت

چون من در جبهه نبودم به طور کل می‌گویم که حاج داوود یک آدم فعال و پر کار بود. شما جزئیات نقش و عملکرد ایشان هنگام حضور در اهواز را از فرماندهان عملیاتی جنگ جویا شوید. اگر حاج داوود در سپاه ماندگار می‌شد، در بعد نظامی شاید از فرماندهان رده یک سپاه بود.

یعنی در مسائل نظامی صاحب فکر و صاحب نظر بود؟

همین طور است. شاید مانند خیلی از سردارها می‌توانست رشد کند. سردار قربانی قبل از عزیمت به جبهه در اصفهان معمار بود. ولی پس از کسب تجربه نظامی، فرماندهی لشکر امام حسین (ع) به او واگذار شد. ایشان تحصیلات دانشگاهی نداشت. ولی استعداد و توانمندی خوبی داشت که با حضور مستمر در جبهه گل کرد و شکوفا شد. خوب توانست لشکر را اداره و نیروها را هدایت و در عملیات‌ها شرکت کند. با این وصف این سردارها توانستند استعدادها و نهفته خود را در عملیات‌ها بروز دهند. ولی حاج داوود کریمی در جبهه نماند. اگر می‌ماند شاید سرنوشت دیگری داشت. در بعد نظامی خوب می‌توانست کار کند. در مسائل آموزشی خوب می‌توانست کمک کند. بارها به این بزرگوار می‌گفتم حال که شما دیدگاه متفاوتی با دیگران دارید، بفرمایید نیرو برای جبهه تربیت کنید. ولی متأسفانه این پیشنهادها را نپذیرفت. فرمانده وقت سپاه هم موافق بود که حاج داوود فرماندهی

یک پادگان آموزشی را به عهده گیرد. رابطه حاج داوود با جواد منصوری اولین فرمانده سپاه پاسداران چه گونه بود؟

در حین کار ارتباط زیادی با یکدیگر نداشتند. با من که مسئول دفتر هماهنگی مراکز شهرستان‌ها بودم ارتباط داشت. البته همدیگر را می‌شناختند، در نمازهای جماعت یکدیگر را می‌دیدند. در آن مقطع همه سپاهی‌ها با هم قاطی بودند. آقای منصوری، حاج داوود را از قبل می‌شناخت و از فعالیت‌های ایشان اطلاع داشت، ولی در درون سپاه همکاری مستقیم با یکدیگر نداشتند.

فرمودید که بینش حاج داوود با دیگران متفاوت بود. بفرمایید که بیشتر در چه مسائلی با دیگر فرماندهان سپاه اختلاف نظر داشت؟ آیا در شیوه مدیریت جنگ بود؟ برخی عزیزان نقل کرده اند که یکی از علل بازگشت ایشان به تهران تهدید بنی صدر به معرفی حاج داوود به دادگاه نظامی بوده است؟

در خصوص تهدید بنی صدر تاکنون چیزی نشنیده‌ام. اگر چنین چیزی وجود داشت حتماً بایستی مرا در جریان امر قرار می‌دادند. بنی صدر با چهار نفر از اعضای شورای فرماندهی سپاه مسئله داشت. البته فراموش نکنیم که حاج داوود نسبت به بنی صدر موضع اصولی داشت. با بنی صدر حرف داشت و حرف ایشان هم درست بود.

بفرمایید که علت بازگشت حاج داوود از جبهه جنوب به تهران چه بوده است؟

بر سر اختلاف سلیقه‌ها و اختلاف نظرهایی که داشت به تهران بازگشت. حاج داوود با اراده خود برگشت. کسی از ایشان نخواست برگردد. من و خیلی از دوستان با ایشان صحبت کردیم که آقا جنگ است و جبهه را رها نکنید!! جبهه به همه تعلق دارد. اگر اینجا نمی‌تواند کار کنید، به محور دیگری منتقل شوید. حتی در خصوص حاج داوود با آقای محسن رضایی صحبت کردم و ایشان گفت هر جا دوست دارد مسئولیت قبول کند، من حرفی ندارم.



تشکیل دهد. در همین سپاه پاسداران یک عده آمدند و گفتند که نیروی هوایی و دریایی برای چه؟ وقتی ارتش وجود دارد، ما به نیروهای هوایی و دریایی نیاز نداریم.

بنابر این تجزیه و تحلیل من چنین است که افرادی در سپاه بودند که دیدگاه و سببتری داشتند، و افرادی هم بودند که به رغم اخلاصشان، دیدشان محدود بود. یعنی دورنگر نبودند. به طور مثال دیدگاه‌های حضرت امام (ره) و دیدگاه آقای منتظری را مقایسه کنید. برای همه روشن است که امام دیدگاه‌های وسیع داشتند، ولی دیدگاه آقای منتظری محدود بود. در این صورت چه می‌توان کرد؟ امام چند بار برای آقای منتظری پیام فرستادند، ولی او به پیام‌های امام ترتیب اثر نداد. من در جریان هستم که امام دستکم سه پیام برای آقای منتظری فرستادند. ولی آقای منتظری گوش نکرد. حال کسی که اطلاع ندارد راحت است. ولی من که اطلاع دارم نمی‌توانم انکار کنم. روزی حضرت امام (ره)

شهید محلاتی را احضار کردند، تا پامی را برای آقای منتظری منتقل نمایند. از دفتر امام به من زنگ زدند و سراغ شهید محلاتی را گرفتند، ایشان در مجلس شورای اسلامی حضور داشت، و من فوری به مجلس زنگ زدم و خواستم یادداشتی را به ایشان بدهند تا با من تماس بگیرد.

وقتی شهید محلاتی تماس گرفت به ایشان ابلاغ کردم که حضرت امام (ره) شما را احضار کرده‌اند و سریع خودتان را به دفتر امام برسانید. هنگامی که ایشان از دفتر امام برگشت به من گفت که امام به آقای منتظری پیام داده‌اند و شما هم تشریف بیاورید با هم به قم برویم و پیام امام را به دست آقای منتظری برسانیم. با هم به دفتر آقای منتظری به قم رفتیم و من پس از کمی احوال‌پرسی از جلسه بیرون آمدم و شهید محلاتی را با آقای منتظری تنها گذاشتم.

محتوای پیام حضرت امام چه بود؟

وقتی شهید محلاتی از اتاق دفتر آقای منتظری

از دلایل و موضوع اختلاف نظرهای آن دو اطلاع دارم، ولی فعلا نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. من هم با آقای محسن صحبت کردم و هم با داوود کریمی صحبت کردم. آقا محسن نگاه وسیع به مسایل داشت، ولی دیدگاه حاج داوود محدود بود

بعد به منزل حاج داوود رفتم و به ایشان پیشنهاد دادم که بیاید مسئولیت پادگان آموزش نیروهای اعزامی به جبهه را بپذیرید. شما توان این کار را دارید. در جواب گفت که من با اینها نمی‌توانم کار کنم.

آقایان محسن رضایی و حاج داوود کریمی، هر دو از مبارزین با سابقه قبل از انقلاب بوده‌اند. امکان دارد در مورد علت اختلاف نظرهای آن دو بیشتر توضیح دهید؟

از دلایل و موضوع اختلاف نظرهای آن دو اطلاع دارم، ولی فعلا نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. من هم با آقا محسن صحبت کردم و هم با داوود کریمی صحبت کردم. آقا محسن نگاه وسیع به مسایل داشت، ولی دیدگاه حاج داوود محدود بود. اینجا دیدگاه وسیع با دیدگاه محدود سازگار نبود. در سپاه افراد زیادی داشتیم که با دیدگاه محسن رضایی مخالفت می‌کردند. فرض کنید آقا محسن می‌گفت که در سپاه تیپ تشکیل دهید. بعضی از این افراد می‌گفتند که ما تیپ لازم نداریم و داشتن گردان کافی است. یا می‌گفت بیاید لشکر تشکیل دهید، آن‌ها در جواب می‌گفتند که لشکر برای چه؟ خب اینجا دید ایشان وسیع بود و دید دیگران محدود بود، و چه کار می‌توان کرد؟ به شدت با آقا محسن مخالفت می‌کردند که چرا می‌خواهید لشکر تشکیل دهید. آقای محسن رضایی نقل کرده که شهیدان حسین خرازی و احمد کاظمی با شرکت لشکرهای خود در عملیات فاو مخالف بودند، و تا آخرین لحظه هم نیامدند خط بگیرند. وقتی اجرای عملیات تصویب شد و محورهای عملیات مشخص گردید، سرانجام پذیرفتند. بعد لشکر نجف اشرف چند محور را به عهده گرفت و چند محور را لشکر امام حسین (ع) به عهده گرفت و موفق هم شدند.

این سخن نشان می‌دهد که قبل از عملیات نظر داشتند و با شرکت در عملیات مخالف بودند. منظورم این است که در جریان جبهه و جنگ بینش برخی از افراد این گونه بود. افرادی داشتیم که با نوع جنگیدن مخالف بودند. خیلی از آن‌ها به درجه رفیع شهادت هم نایل آمدند. وقتی از آن‌ها می‌پرسیدیم که خیلی خوب شما چه پیشنهادی دارید؟ می‌گفتند که فقط در جبهه غرب باید عملیات به مورد اجرا گذاشته شود. می‌گفتند که در جبهه جنوب ما بازنده هستیم. چون سرزمین اینجا دشت و هموار است. ولی آقا محسن و خیلی از فرماندهان سپاه چنین بینشی نداشتند. در پرتو حال در این اختلاف نظرها میزان تحمل برخی از مخالفان بالا بود و در جبهه ماندگار شدند. از دستورات امام (ره) که فرموده بودند، جبهه و جنگ در اولویت همه کارها قرار دارد، تبعیت کردند، و در جبهه ماندند، و خیلی از آن‌ها به شهادت رسیدند. در این میان بعضی از افراد هم تحمل نمی‌کردند و قانع هم نمی‌شدند و جبهه را رها میکردند. با این وصف دید یک عده وسیع بود و دید یک عده محدود بود. روزی آقا محسن به سپاه پیشنهاد کرد که نیروی هوایی و نیروی دریایی

بیرون آمد به من گفت که امام از آقای منتظری خواسته‌اند که سید مهدی هاشمی را از خود دور کند. لذا در آن برهه از این اختلاف نظرها و موضع گیری‌ها در جبهه زیاد وجود داشت. برخی از افراد بعضی از عملیات‌ها را قبول نداشتند، بعضی افراد هم می‌گفتند که ما باید با عملیات چریکی به جنگ ادامه دهیم، و نباید به جنگ کلاسیک ادامه دهیم. بعضی هم می‌گفتند که باید در کوهستان‌های غرب با دشمن بجنگیم و در خاک عراق به طرف بغداد پیشروی کنیم. بعضی افراد هم می‌گفتند که خیر ما باید در جبهه جنوب بجنگیم و اول بصره را تصرف کنیم و از آن‌جا در داخل خاک عراق پیشروی کنیم. بینش‌ها متفاوت بود. اما کدام بینش حق بود، این بحث دیگری است. بعد کسانی که چنین حرفی می‌زدند، با تمام وجود دیدگاه خود را بیان می‌کردند. با توجه به فاصله یکصد کیلومتری شهر بغداد پایتخت عراق با مرز غربی کشور، شاید دیدگاه بعضی از افراد درست بوده باشد؟ تحلیل جنابعالی چیست؟

بصره هم شهر مهمی بود. البته در آن برهه این اعتقاد وجود داشت که در جبهه غرب هم باید عملیات اجرا کنیم. در آن مقطع بحث‌های زیادی مطرح می‌شد. یکی از آن بحث‌ها این بود که محور اصلی عملیات کجا باید باشد. این طور نبود که دو نفر بنشینند و تصمیم بگیرند. بالاخره فرماندهان ارتش و سپاه نشستند و تلاش در محورهای اصلی و فرعی عملیات‌ها را مشخص کردند. همان‌گونه که نیروهای ما شلمچه را گرفتند، در جبهه غرب حلبچه را هم گرفتند، که صدام آن‌جا را بمباران

این طور نبود که آقا محسن طرحی ارائه دهد و همه قبول کنند. چه بسا چند روزی می‌نشستند و بحث می‌کردند. معمولاً بحث‌ها اقناعی بود، و تا طرف مقابل به نتیجه بخش بودن طرح قانع نمی‌شد، طرح عملیات هرگز به مورد اجرا گذاشته نمی‌شد. به یاد دارم که شهید احمد متوسلیان چه قدر با آقا محسن کلنجار می‌رفت

وقتی خدمت امام می‌رسید همه چیز حل می‌شد. ایشان شخصاً می‌گفت که هر وقت خدمت امام (ره) می‌رسم آرامش پیدا می‌کنم. منافقین می‌رفتند خبرهای ضد و نقیض به آیت الله طالقانی می‌دادند و ایشان را بر آشفته می‌کردند. ولی وقتی با حضرت امام می‌نشست آرامش پیدا می‌کرد.

لذا فاز برخی از افراد از ابتدا تا انتها یک روند است. بعضی از افراد در زندگی‌شان تلاطم دارند. به طور مثال دکتر ابراهیم یزدی و شهید دکتر چمران را مقایسه کنید. آقای یزدی قبل از پیروزی انقلاب از امام تبعیت می‌کرد و وقتی ایشان در پاریس مستقر شدند، یزدی هم بلند شد به پاریس رفت. ولی سرنوشت او بعد از ارتحال امام (ره) چه شد؟ شهید چمران هم مثل ابراهیم یزدی عضو نهضت آزادی بود. آیا یزدی در خط ولایت بود؟ تمام کارهایی را که کرده بود می‌خواست از موقعیت ولایت استفاده کند. در حالی که دکتر چمران تا آخر در خط ولایت پایدار ماند. با وجودی که عضو نهضت آزادی بود، اما مطیع ولایت بود، و هرگز نهضت آزادی را بر امام ترجیح نداد. ولی ابراهیم یزدی نهضت آزادی را بر امام ترجیح داد. خب حضرت امام (ره) در همان روزگار نهضت آزادی را کنار گذاشتند و بر ضد مهندس بازرگان موضع گرفتند. بالاخره موضع برادر بزرگوار ما حاج داوود کریمی، مثل شهید محمد منتظری نسبت به برخی از شخصیت‌ها ۱۸۰ درجه‌ای بود. به یاد دارم روزی به شهید بزرگوار بهشتی گفتم که آقای محمد منتظری دارد درباره شما چنین و چنان می‌گوید. ایشان در جواب گفت که محمد منتظری آدم خوبی است و دارد اشتباه می‌کند. مرحوم شهید بهشتی خیلی بزرگوار بود و هرگز علیه محمد منتظری موضع نگرفت.

لذا یک عده تلاطم فکری داشتند و یک عده هم یک‌نواخت بودند. به هر حال حاج داوود کریمی تا زمانی که روی پا ایستاده بود و بیماری او شدت نیافته بود، تا آخرین لحظه حیات در مجلس روضه خوانی ماهانه که روزهای چهارشنبه در خانه ما برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. همه خدمات و فعالیت‌ها و زحماتی که ایشان برای انقلاب کشید، جای خود باقی است. آقا رحیم صفوی واقعا بزرگواری کرد و برای حاج داوود کریمی مجدداً در سپاه پرونده تشکیل داد. چون آقای کریمی سپاه را رها کرده و رفته بود. آقا رحیم اجازه ندادند که زحمات حاج داوود پایمال شود. ■

به هر حال آیا آقای داوود کریمی تا آخرین روز حیات به نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه اعتقاد داشت. حتی زمانی هم که از سپاه کناره‌گیری کرد، در جریان عملیات فاو از طریق جهاد سازندگی دوباره به جبهه رفت...

درست است، مدت محدودی دوباره به جبهه رفت. ولی بعد از عملیات فاو جبهه را رها کرد و شغل اصلی تراشکاری خود را از سر گرفت. من همیشه با حاج داوود ارتباط داشتم و گاهی به خانه ایشان می‌رفتم و گاهی تا نیمه‌های شب می‌نشستیم بحث می‌کردیم. به هر حال برخی از افراد در دوران زندگی‌شان و مراحل خدمت‌شان فازهای مختلفی پیدا می‌کنند. بر اساس اعتقادی که دارند، فراز و نشیب‌های زیادی پیدا می‌کنند. سرانجام این فراز و نشیب‌ها در زندگی شخصی و خانوادگی آنان و در موضع‌گیری‌شان تأثیر می‌گذارد. فرض کنید شما روزی بر ضد کسی به شدت موضع می‌گیرید. بعد به شما می‌گویند که آقا این کار درستی نیست و چرا فلان آقا را بدنام می‌کنید؟ چرا فلان شخص را متهم می‌کنید که آمریکایی است؟ بعضی از مسایل تاریخی باید بازگو شود. به یاد دارید که شهید محمد منتظری در اوایل انقلاب چه موضع تندی علیه مرد بزرگوار شهید بهشتی می‌گرفت؟ یا علیه ابراهیم یزدی موضع می‌گرفت. خب ماهیت یزدی و بنی‌صدر مشخص بود. شهید محمد منتظری، سه نفر یاد شده را «مثلث صهیونیسم» می‌نامید. آیا متهم کردن شهید بهشتی موضع درستی بود؟ بعد متوجه شد که اتهام ناروایی بوده و رفت از شهید بهشتی عذرخواهی کرد. اشتباه بزرگ شهید محمد منتظری این بود که شهید بهشتی را که منصوب حضرت امام (ره) در شورای انقلاب بود به صهیونیست بودن متهم می‌کرد. این موضع‌گیری ۱۸۰ درجه با دیدگاه امام تضاد داشت. آخه این با کدام عقل و منطق سازگار است که امام بیایند یک آدم صهیونیست را در شورای انقلاب منصوب کنند؟

نکات برجسته‌ای از روند فراز و نشیب‌هایی که در زندگی برخی از انسان‌ها پیش می‌آید، اینها هستند. وقتی شما خط ولایت فقیه را دنبال می‌کنید، راهتان را تا آخر ادامه دهید. خدا رحمت کند شهید محمد بروجردی را که از قبل از انقلاب تا بعد از انقلاب در یک خط سیاسی حرکت کرد. مرحوم آیت الله مهدی کنی از قبل از انقلاب یک مسیر را دنبال کرد، و همیشه مطیع امام بود. مرحوم آیت الله طالقانی گاهی در برخی از مسایل موضع‌گیری می‌کرد، ولی

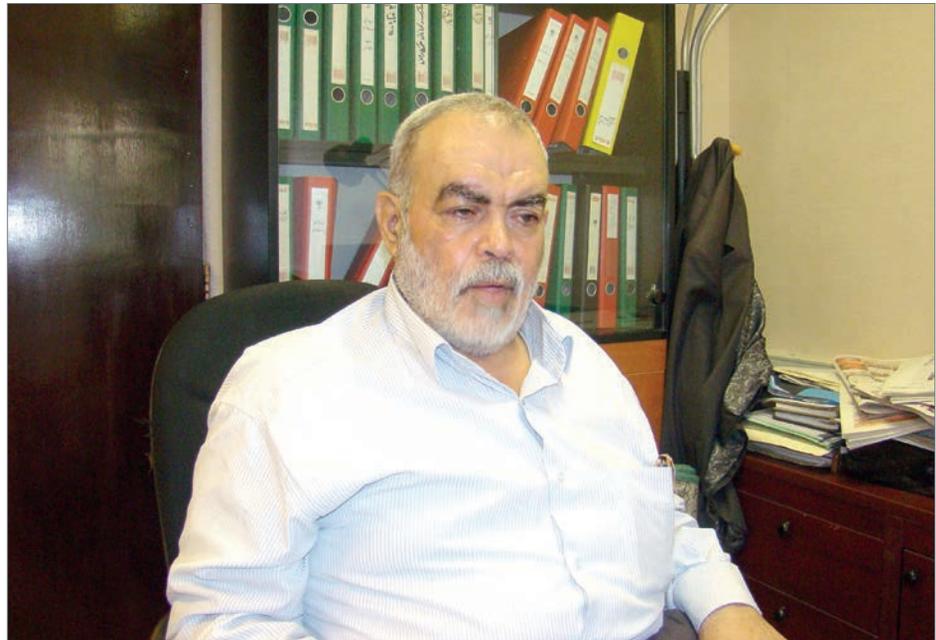
شیمیایی کرد. می‌خواهم بگویم که تلاش‌های اصلی با فرعی فرق می‌کردند. فرض کنید اگر صدام حلبچه را بمباران شیمیایی نمی‌کرد، یقین داشته باشید که فرماندهان جبهه و جنگ گام بعدی را در آن منطقه برمی‌داشتند.

گویا آقای محسن رضایی در یک مصاحبه به این نکته اشاره کرده بود که پس از عملیات بدر وقتی عملیات‌ها در جبهه جنوب به بن بست رسید، برای تداوم عملیات به جبهه غرب روی آوردند. این طور نیست؟

می‌خواستند راهی را باز کنند تا نیروهای عراقی را از جبهه جنوب به سمت مناطق غربی بکشانند. همیشه این نوع تاکتیک‌ها را به کار می‌بردند. فرض کنید ما چندتا عملیات در این محور اجرا کنیم و یک شهر عراق را بگیریم، تا دشمن نیروهایش را از جبهه جنوب به سمت غرب بکشاند، تا ما باز روی شهر بصره فشار وارد کنیم. اینها تاکتیک‌های جنگی بود که فرماندهان می‌نشستند درباره آن بحث می‌کردند. این طور نبود که آقا محسن طرحی ارائه دهد و همه قبول کنند. چه بسا چند روزی می‌نشستند و بحث می‌کردند. معمولاً بحث‌ها هم اقناعی بود، و تا طرف مقابل به نتیجه بخش بودن طرح قانع نمی‌شد، طرح عملیات هرگز به مورد اجرا گذاشته نمی‌شد. به یاد دارم که احمد متوسلیان که چه قدر با آقا محسن کلنجار می‌رفت. به احمد می‌گفتند آقا طرح و منطقه عملیات مشخص شده و خودتان را هرچه سریعتر به جبهه برسانید. ایشان در جواب می‌گفت که تا منطقه عملیات را با دقت شناسایی نکنم، وارد عملیات نمی‌شوم. فرماندهان در خصوص طرح‌های عملیاتی خیلی با هم بحث می‌کردند. خب یکی از ثمرات پیروزی‌ها در جبهه و جنگ همین بحث‌های اقناعی بود. تا طرف واقعا طرح را قبول کند. یعنی دستوری نباشد. با این وصف فرماندهان و بچه‌های سپاه با روحیه قوی و با اراده قلبی در عملیات‌ها شرکت می‌کردند.



تهران بود، اصرار داشت که بچه‌ها کم کم خودشان این جلسات را اداره کنند. همیشه به ما توصیه می‌کرد که خودتان را عملاً برای اداره جلسات آماده کنید. اغلب بچه‌های مکتب که در منطقه جنوب سکونت داشتند، مجبور بودند کار کنند، و کمی دست‌شان به جیب‌شان می‌رسید. حاج داوود هم مجبور بود کار کند. چون خانواده پدرش را تحت تکفل داشت و باید آن‌ها را اداره می‌کرد. به هر حال دست‌مان می‌رسید که هزینه‌های جلسات را پرداخت کنیم. در آن مقطع برای هر جلسه مبلغ ۲۰ ریال تقدیم آقای جوهری زاده می‌کردیم، و ایشان با ده ریال با تاکسی از ۱۷ شهریور به نازی آباد می‌آمد، و با ده ریال به منزل‌شان بازمی‌گشت. حد اکثر پولی که از ما می‌گرفت همین بیست ریال بود. البته برخی از دوستان که در آن جمع حضور داشتند، هنوز در قید حیات هستند. در منطقه نازی آباد در جلسات عمومی دوستان زیادی داشتیم، ولی در کنار جلسات عمومی یک جلسه گزینشی هم وجود داشت.



درآمد

سردار رضا خانی محسن آبادی هم‌رزم شهید حاج داوود کریمی یکی از بنیانگذاران سازمان فجر اسلام است که هر دو دوش به دوش یکدیگر از سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب در مبارزه سیاسی و فرهنگی با رژیم پهلوی پیش‌تاز بوده‌اند. رضا خانی در سال ۱۳۲۷ در محله نازی آباد، در جنوب تهران دیده به جهان گشود، و در دوران جوانی با تعدادی از شخصیت‌های سیاسی و محافل مذهبی آشنا شد، و این آشنایی نقش چشم‌گیری در گسترش فرهنگ انقلابی در جامعه داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی سمت‌های متعددی همچون مسئولیت تدارکات سپاه استان تهران، مسئولیت تدارکات کل در وزارت سپاه، عضویت در شورای عالی سپاه، معاونت خدمات بازرگانی وزارت بازرگانی و معاونت وزارت دفاع را در کارنامه خود دارد. شاهد یاران نظر به شناختی که سردار رضا خانی از شهید کریمی دارد، به گفت و گو با او نشست که با هم می‌خوانیم:

بعد به مرور زمان به استثنای مکاتب همگانی ۱۳ گانه که اسامی خاصی نداشتند، آمدیم و مکتب مخصوص خودمان را به نام مکتب ولیعصر (عج) نامگذاری کردیم. گرچه حاج داوود کریمی حدود دو ماه دیرتر از دیگران به آن جلسات آمد، ولی در آن جا گوی سبقت را از همه بچه‌های شرکت کننده در جلسات ربود

مشکل نداشتن مهمات کافی، اشک حاج داوود را در آورده بود

نگرشی بر مبارزات قبل از انقلاب شهید حاج داوود کریمی، در گفت و گو با سردار رضا خانی هم‌رزم شهید

آقای جوهری زاده از چه تیپ روحانیون بود؟ انقلابی بود؟ با نهضت امام خمینی (ره) سازگار بود؟ به طور کل هدف ایشان از تربیت و آموزش جوانان چه بود؟

پدیرید که همه این ویژگی‌های را داشت. یک روحانی فرهنگی و مبارزاتی بود. آقای جوهری زاده را هم در جلسات عمومی مکتب ولی عصر (عج) دعوت می‌کردیم، و هم در جلسات خصوصی که گزینشی بود. در مکتب ولیعصر شرکت افراد گوناگون آزاد بود. ولی در جلسات گزینشی وقتی کسی می‌خواست شرکت کند اول باید گزینش می‌شد، تا در آینده اشتباهی پیش نیاید. مرحوم جوهری زاده هم در کارهای فرهنگی و هم کارهای تفریحی به ما آموزش می‌داد. در آن مقطع کتاب قطوری هم به نام دایره المعارف نوشته بود که در آن به پرسش‌های جوانان پاسخ داده بود. یک روحانی متعهد و دلسوز دین بود، و نمی‌خواست از یافته‌های علمی خود کسب درآمد کند. با وجودی که اغلب شرکت کنندگان جلسات در مقطع لیسانس بودند، و حاج داوود در مرحله

مرور زمان به استثنای مکاتب همگانی ۱۳ گانه که اسم خاصی نداشتند، آمدیم و مکتب مخصوص خودمان را به نام مکتب ولیعصر (عج) نامگذاری کردیم. گرچه حاج داوود کریمی حدود دو ماه دیرتر از دیگران به آن جلسات آمد، ولی در آن جا گوی سبقت را از همه بچه‌های شرکت کننده در جلسات ربود.

در آن جلسات چه مسائلی مطرح می‌شد؟ مرحوم جوهری زاده در چه زمینه‌هایی به بچه‌ها آموزش می‌داد؟

معمولاً آموزش قرآن و عقاید و احکام دینی بود. مکتب خود سازی و آماده سازی ذهنی جوانان بود. شاید در آن مقطع خیلی هم کار سختی بود. آقای جوهری زاده، چون منزل‌شان در خیابان ۱۷ شهریور

سردار بفرمایید در چه سالی و چه گونه با شهید بزرگوار حاج داوود کریمی آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم، زمینه آشنایی من با حاج داوود کریمی به دوران ۱۳- ۱۴ سالگی من و ۱۵- ۱۶ سالگی حاج داوود بازمی‌گردد. آشنایی من به این دلیل است که یک روحانی ارزشمندی به نام آقای سید محمد رضا جوهری زاده که خدا او را رحمت کند، در مساجد منطقه ۱۳ جنوب تهران از جمله نازی آباد جلسات فرهنگی برای جوانان برگزار می‌کرد. ایشان همه کار و تلاش خود را روی گسترش آگاهی دینی و اعتقادی جوانان منطقه ۱۳ متمرکز کرده بود. البته ما نام این جلسات را که در ۱۳ مکان نازی آباد برگزار می‌گردید، مکتب گذاشته بودیم و نه هیئت. بعد به

دبیرستان بود، ولی ایشان طوری پیشرفت کرد که از همه همفکران خود پیشی گرفت. در همان زمان خود را به جایی رساند که چند جلسه مستقل تشکیل داد که شخصا مدرس آن جلسات بود.

این جلسات در چه مقطعی شروع شد؟

در سال ۱۳۴۴ شروع شد. من نسبت به شهید داوود کریمی ارادتمند بودم. چون ایشان در طول مدت حیات واقعا برای من معلم اخلاق بود. به هر حال دوستی من به مرور زمان ادامه پیدا کرد و همکاری با ایشان توسعه یافت، تا جایی که برای تداوم مبارزه بر ضد رژیم پهلوی یک تشکیلات مخفی به وجود آوردیم.

حاج داوود اولین بار در ایران قطعات مورد نیاز دستگاه‌های پلی کپی و استنسبیل را طراحی و می‌ساخت. منتها ساخت دانه به دانه قطعات این دستگاه‌ها کار سختی بود. گاهی به همراه ایشان به بازار سید اسماعیل می‌رفتیم و قطعات مستعمل و مورد نیاز را از یک بساطی خریداری می‌کردیم

در جلسات گزینشی مخفی درباره چه مسائلی بحث می‌کردید؟

در جلسات عمومی که آقای جوهری زاده اداره می‌کرد معمولا بین ۳۰ نفر تا ۳۵ نفر شرکت می‌کردند. ولی جلسات مخفی در حد یک گروه چهار نفره بود، که افراد شرکت کننده طرح ارائه می‌دادند و درباره مسائل روز بحث و تبادل نظر می‌کردند. باز حاج داوود در این زمینه نظر می‌داد. امکان دارد بفرمایید که درباره چه مسائلی بحث می‌کردید؟

همه برنامه‌های جلسات مبارزاتی بود. منتها چقدر توفیق پیدا کردیم و چقدر موفق بودیم خدا می‌داند. این فعالیت‌ها تا سال ۱۳۵۲ ادامه پیدا کرد، و از این تاریخ به بعد کارمان عملا فنی‌تر و حساب شده‌تر شده بود. دنبال این بودیم که بتوانیم پیام‌های حضرت امام (ره) و سخنان بزرگان را به جامعه منتقل کنیم. به مرور زمان به دستگاه‌های تکثیر نیاز پیدا کردیم. در این مقطع هم نمره حاج داوود ۲۰ بود. در حقیقت من در این مقطع هم کاسب بودم و هم دنبال ادامه تحصیلات کلاسیک بودم. ولی شهید حاج داوود کریمی فقط کار می‌کرد، و شاید دنبال درس کلاسیک نبود. کارهای فنی را خیلی خوب بلد بود. چون وارد فضا کار تکثیر اعلامیه شده بودیم، دوست داشتم کسی پیدا شود و مرا راهنمایی کند، که برای تهیه لوازم تکثیر به کجا مراجعه کنم.

سرانجام در سال ۱۳۵۳ یکی از دوستان به نام آقای حاج یدالله فتوت پیدا شد و به من پیشنهاد کرد که شما بیاید مسئول خدمات جنبی مرکز جامعه تعلیمات اسلامی باشید. ایشان سپس مرا به آقایان سید تقی خاموشی و لولاپیان که دست اندرکاران جامعه تعلیمات اسلامی بودند، و مرا می‌شناختند، معرفی کرد. خب من با پیشنهاد اشتغال در این مرکز خیلی ذوق کردم و این شغل را زمینه مناسب و خوبی برای منافع گروه خودمان (سازمان فجر اسلام) دانستم. وقتی کارم را در جامعه تعلیمات اسلامی آغاز کردم، دیدم تعداد زیادی از انواع دستگاه‌های فتوکپی و چاپ استنسبیل در آنجا وجود دارد. چون جامعه تعلیمات اسلامی حدود ۱۸۰ باب مدرسه را در سطح کشور زیر پوشش داشت. این‌جا خیلی برای ما راحت بود تا بخواهیم برویم از بازار کاغذ خریداری کنیم، و از این پس کسی دیگر نمی‌تواند به ما گیر دهد که شما این ۵۰۰ بسته کاغذ استنسبیل، یا این قطعات یدکی را

برای کجا و چه کاری می‌خواهید. از همه مهمتر به قطعات دستگاه‌های پلی کپی نیاز داشتیم. در آن زمان ساواک هم رصد می‌کرد، و مبارزه کار راحتی نبود. لذا وقتی در مرکز جامعه تعلیمات اسلامی مشغول کار شدم، فرصت خیلی خوبی برای ما فراهم شد و کار تکثیر و توزیع اعلامیه را توسعه دادیم.

حاج داوود کریمی با اشتغال شما در جامعه تعلیمات اسلامی چه نظری داشت؟

خیلی خوشحال شد. حاج داوود اولین بار در ایران شخصا قطعات مورد نیاز دستگاه‌های پلی کپی و استنسبیل را طراحی و می‌ساخت. منتها ساخت دانه به دانه قطعات دستگاه استنسبیل کار سختی بود. گاهی به همراه ایشان به بازار سید اسماعیل در جنوب شهر می‌رفتیم و قطعات مستعمل و مورد نیاز را از یک بساطی خریداری می‌کردیم. حاج داوود کریمی در کارهای فنی خیلی حرفه‌ای بود. در مرکز جامعه تعلیمات اسلامی یک ترفندی زدیم که محملی شد برای همکاری شهید عباس حاج باقری و مرحوم وحیده الهی با فعالیت‌های مبارزاتی‌مان. آن دو بزرگوار هم در مرکز جامعه تعلیمات اسلامی اشتغال داشتند. باز با راهنمایی شهید حاج داوود کریمی آمدیم و به مدیر مرکز هشدار دادیم، که دستگاه‌های پلی کپی موجود در مرکز قفل ندارند و امکان دارد افراد ناباب از آن‌ها سوء استفاده کنند. پرسید چه باید کرد؟ پیشنهاد دادیم که برای دستگاه‌های پلی کپی موجود در مدارس زیر پوشش جامعه تعلیمات اسلامی کمر بند ایمنی بسازیم و به آن‌ها قفل بزنیم و کلید را تحویل ناظم مدرسه دهیم.

این پیشنهاد گل کرد و مورد موافقت مدیر مرکز قرار گرفت و از حاج داوود خواسته شد برای همه دستگاه‌های پلی کپی طرح کمر بند ایمنی تهیه نماید، و این کار تحقق یافت. فراموش نکنم که در اغلب مدارس وابسته به جامعه تعلیمات اسلامی مثل مدرسه دوشیزگان، مدرسه جعفری و مدرسه علوی خیلی از این دستگاه‌های پلی کپی وجود داشت و طوری برنامه‌ریزی کردیم که از آن‌ها می‌توانستیم بهره برداری کنیم، ضمن این که از تعقیب ساواک هم مصون باشیم. بعد وقتی کار ساخت کمر بندهای ایمنی به پایان رسید، و برای آن‌ها قفل خریداری کردیم، از هر یک از کلید قفل‌ها برای خودمان کلید یدک ساختیم و کلیدهای اصلی را طی صورت جلسه تحویل مدیر مرکز دادیم. با چنین ترفندی این زمینه برای ما فراهم شد که هر موقع به کاغذ نیاز داشتیم، با همین بهانه به بازار می‌رفتیم و یک کامیون کاغذ خریداری می‌کردیم. از طرف دیگر مدارس وابسته به جامعه تعلیمات اسلامی دو مدیر داشت. یک مدیر که منصوب جامعه تعلیمات اسلامی بود و مدیر دوم از آموزش و پرورش می‌آمد و خیلی



شهید کریمی بر سر مزار اولین معلم اخلاق سید محمد رضا جوهری زاده

فرصت را برای تبلیغات به نفع سازمان فجر اسلام مغتنم شمردیم، تا در فرصت مناسب انواع اعلامیه و جزوه‌های خود را به صورت غیر علنی میان حدود ۱۸۰ مدیر مدرسه وابسته به جامعه تعلیمات اسلامی توزیع کنیم. یکی از آن مواد فرهنگی کتاب «خطوه مع الامام» که دربرگیرنده بخشی از فرمایشات امام (ره) از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۴ بود. کتاب به زبان عربی بود؟ چون عنوان کتاب عربی است؟

معمولا شهید بهشتی، دکتر حسن غفوری و شخصیت‌های دیگری برای معارفه و ایراد سخن دعوت می‌شدند. ما هم این فرصت را برای تبلیغات به نفع سازمان فجر اسلام مغتنم شمردیم، تا در فرصت مناسب انواع اعلامیه و جزوه‌های خود را به صورت غیر علنی میان حدود ۱۸۰ مدیر مدرسه وابسته به جامعه تعلیمات اسلامی توزیع کنیم

خیر.. فارسی بود. ولی برای این که کتاب توسط ساواک کشف نشود، عنوان آن را به زبان عربی انتخاب کرده بودیم. عنوان کتاب به زبان فارسی «گامی با امام» است و قیمت فروش پشت جلد آن در آن سال شش تومان بود. به هر حال به گمانم این سمینار در سال ۱۳۵۵ برگزار گردید. چون مسئول بخش خدمات جنبی جامعه تعلیمات بودم، دستم برای همه گونه فعالیت فرهنگی باز بود. لذا تصمیم گرفتم هنگام استراحت میهمانان در یک فرصت مناسب برق آن‌جا را قطع کنم و مواد فرهنگی سازمان را طوری توزیع کنیم که این کار لو نرود.

شدم پرسید آقای خانی چرا به ما سر نمی‌زنید؟ حد اقل تماس تلفنی بگیرید. گفتم حاج آقا غفلت کردم، چشم تماس می‌گیرم. گفت پس شماره تماسم را یادداشت کنید. گفتم اگر تغییر نکرده من آن را حفظ هستم. شماره را خواندم و ایشان احسنت گفتند. یعنی ما در آن مقطع برای خودمان فرض کرده بودیم که برای رعایت مسائل امنیتی نباید چیزی را بدانیم که لازم نیست بدانیم، تا اگر گرفتار شدیم و ساواک به ما فشار آورد، ناگزیر شویم دانسته‌های خود را فاش کنیم. باید بگویم که چیزی نمی‌دانیم. باور کنید که من از زمان پیوستن به فجر اسلام تا پیروزی انقلاب اسلامی فقط حاج داوود کریمی و آقایان محسن کنگرلو و حسن کنگرلو را که پسر عموی یکدیگر بودند می‌شناختم. هرگز کس دیگری را نمی‌شناختم. این نکات ارزنده را همیشه حاج داوود به ما تذکر می‌داد. ما هم آموخته بودیم که نباید چیزی بدانیم. حال که انقلاب به پیروزی رسید و خطر ساواک رفع شد، متوجه شدید که چه افرادی سازمان فجر اسلام را رهبری می‌کردند؟

خیر... هرگز دنبال این نبودم که بدانم. شما حتما در انقلاب حضور داشتید و شرایط نا امنی بعد از پیروزی انقلاب را درک کردید. من به یک نکته اشاره می‌کنم تا پاسخی به پرسش شما باشد. ببینید جامعه تعلیمات اسلامی در تابستان برای همه مدیران مدارس خود یک گردهمایی یا یک سمینار یک هفته‌ای برگزار می‌کرد، و مدیران مدارس از همه شهرستان‌ها به تهران می‌آمدند و در آن شرکت می‌کردند. برای این که میهمانان خسته نشوند یک باغی را تدارک می‌دیدند که گردهمایی در آن برگزار می‌شد. معمولا شهید بهشتی، دکتر حسن غفوری و شخصیت‌های دیگری برای معارفه و ایراد سخن دعوت می‌شدند. ما هم این

خبرچین بود و مانع کارمان می‌شد. چگونه با آقایان لولاجیان و خاموشی آشنا شدید؟

به طور کل آشنایی قبلی با مرحوم حاج یدالله فتوت رضایی داشتم. حرفه اصلی ایشان خیاط کت شلوار در خیابان پاچنار بود و در کنار این شغل کتاب فروشی هم می‌کرد. حاج فتوت مردی مبارز و اهل خیر بود، و مورد وثوق بسیاری از علمای اعلام به ویژه مقام معظم رهبری و همه کسانی که در انقلاب نقش داشتند، قرار داشت. مأموران ساواک در آن برهه خیلی به آقای فتوت فشار آورده بودند تا ارتباط خود را با جوانان و نیروهای انقلابی قطع کند. روزی به من گفت که ساواک به من پیشنهاد کرده که شما به این کارها کار نداشته باشید تا شما را به استخدام ساواک در بیاوریم. ساواک به قدری روی کارگر کارگاه خیاطی حاج فتوت کار کرده بود، تا توانسته او را خبرچین خود کند. به هر حال چون کارگاه خیاطی مرحوم فتوت محل رفت و آمد خیلی از بزرگان و مبارزین بود، ساواک خیلی به ایشان صدمه وارد آورد و زیاد هم به زندان رفت. من در دوران نوجوانی عصا کش آقای فتوت بودم. گاهی ایشان را با موتورسیکلت خود به جلساتی می‌بردم. لذا توسط ایشان با آقایان خاموشی و لولاجیان آشنا شدم.

آقایان لولاجیان و خاموشی به تشکیلات شما کمک مالی هم می‌کردند؟

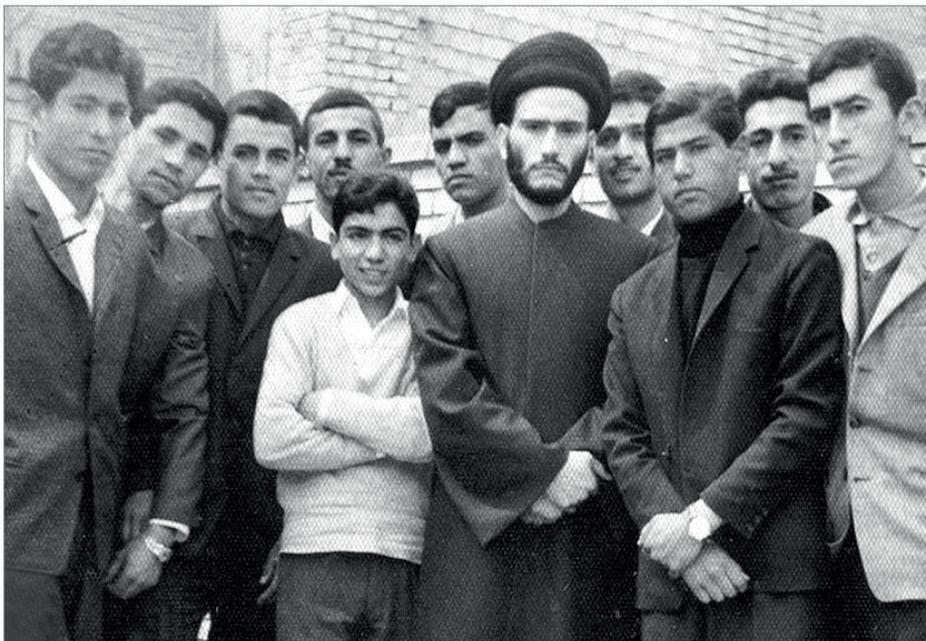
اصلا تقاضای کمک نمی‌کردیم. ولی اگر کمک می‌خواستیم دریغ نمی‌کردند.

گویا حاج داوود کریمی یک دستگاه استنسیل مخصوص هم در منزل شخصی خود داشت. این دستگاه را در چه سالی تهیه کرده بود؟

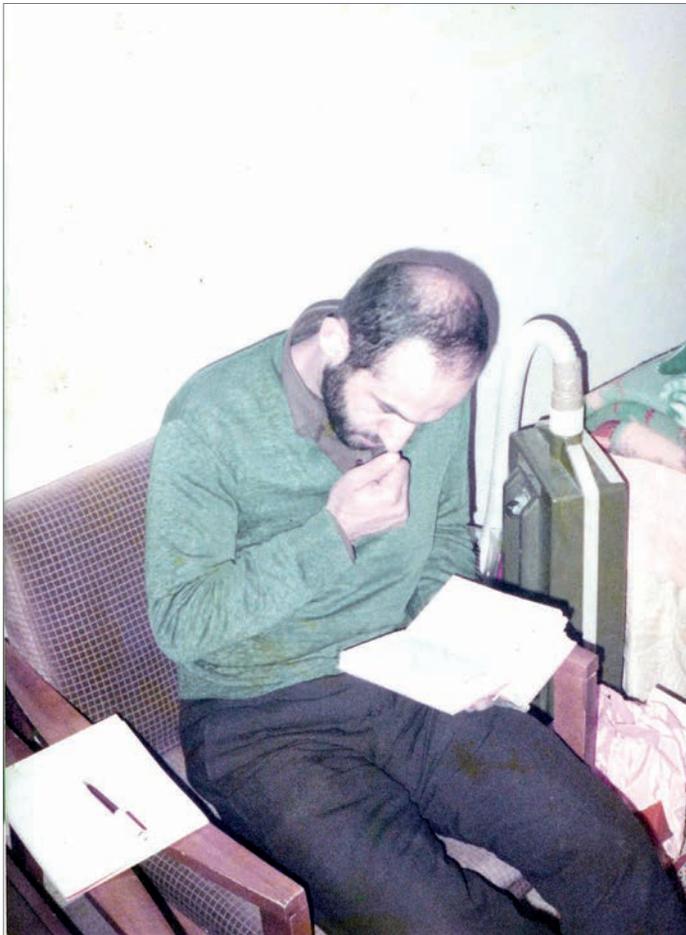
در حقیقت کارما به یک دستگاه استنسیل محدود نبود. زمانی که کار مبارزه توسعه پیدا کرد، اغلب دوستان مبارز در خانه‌های خود، دستگاه تکثیر داشتند. شهید کریمی داشت، و من هم داشتم. شهید عباس حاج باقری داشت. بچه‌ها در یک سطح گسترده دستگاه‌های تکثیر داشتند، و دیری نپایید که همین روند تکثیر اعلامیه به پیدایش سازمان فجر اسلام منجر شد.

چه تیپ افرادی در تشکیل فجر اسلام نقش داشتند؟ آیا هسته اولیه سازمان از همان جلسات مخفی خانی آباد شکل گرفته بود؟

به طور قطع رعایت مسائل امنیتی همواره برای ما لازم الاجرا بود. ما هم علاقمند نبودیم از دیگر هم‌زمان چیزی بدانیم. اگر چیزی را می‌آموختیم زود آن را حفظ می‌کردیم. ولی در کار تشکیلاتی نباید همه چیز را دانست و حفظ کرد. به طور مثال من از دوران جوانی آقای لولاجیان را می‌شناختم، و شماره تلفن محل کار ایشان را حفظ بودم. هفت سال پیش که از زمان آشنایی‌مان با ایشان حدود ۴۰ سال گذشته بود به عیادت ایشان رفتم. تا وارد



عکس یادگاری شهید کریمی و دوستان با مرحوم حاجت الاسلام جوهری زاده شهید کریمی نفر چهارم ایستاده از سمت چپ



صادر شد، و خوشبختانه روحانی نازی آباد حرمت حاج داوود را نگه داشت. به هر حال دیری نپایید که در اوایل اردیبهشت سال ۱۳۵۸ سپاه پاسداران تشکیل شد، و حاج داوود به آن پیوست. ضمن این که به عضویت سپاه درآمد بود گاهی در کار کمیته‌ها هم کمک می‌کرد. منتها در آن زمان واقعا این طور بود که همه انقلابیون برای حفظ و تداوم انقلاب نگران بودند.

در آستانه پیروزی انقلاب و بعد از بازگشت امام (ره) به کشور حاج داوود کریمی در آن زمان چه نقشی داشت؟

ملاقاتی هم با امام در مدرسه علوی داشت؟ این که شهید کریمی با یاران امام (ره) مرتبط باشد، شکی در آن نیست. ولی آیا در آن مقطع سرنوشت ساز برای حضرت امام که حدود ۱۵ سال از کشور دور بودند و در چنین شرایط حساسی به میهن بازگشته‌اند چنین فرصت امکان پذیر بود که هزاران تن از انقلابیون را به حضور بپذیرند؟ اصلا حضرت امام (ره) امکان ملاقات با یکی یا دو تا را نداشت.

ولی حاج داوود از قبل از انقلاب با خیلی از یاران امام ارتباط داشت، و با آنان همکاری می‌کرد. به طور مثال با مهندس غرضی که در آن زمان «غلام حیدری» نام داشت مرتبط بود، و با همکاری ایشان به لبنان و سوریه رفت و در دوره‌های آموزش نظامی و چریکی شرکت کرد. شهید کریمی بعد از بازگشت به تهران اولین کسی بود که در خصوص چگونگی ساخت کوکتل مولوتف به ما آموزش داد. شاید شنیده باشید که یک بار هنگام آموزش بچه‌ها در خانه ایشان در محله اتابک یک شیشه کوکتل مولوتف هنگام ساخت منفجر شد.

سردار بعد از پیروزی انقلاب با شهید کریمی چه نوع همکاری داشتید؟

البته این مطلب را بگویم که ایشان استاد اخلاق ما بود و در خیلی از زمینه‌ها به ما کمک کرد. وقتی جنگ تحمیلی شروع شد ۳۴ تن از بچه‌های کمیته انقلاب نازی آباد را جمع کردیم و عازم جبهه ایلام شدیم. محمد کریمی برادر شهید حاج داوود در آن برهه فرمانده سپاه ایلام بود که ما ۳۴ نفر بسیجی

در خصوص دسترسی به اعلامیه‌های حضرت امام (ره) و تکثیر آن با مشکلاتی هم مواجه می‌شدید؟

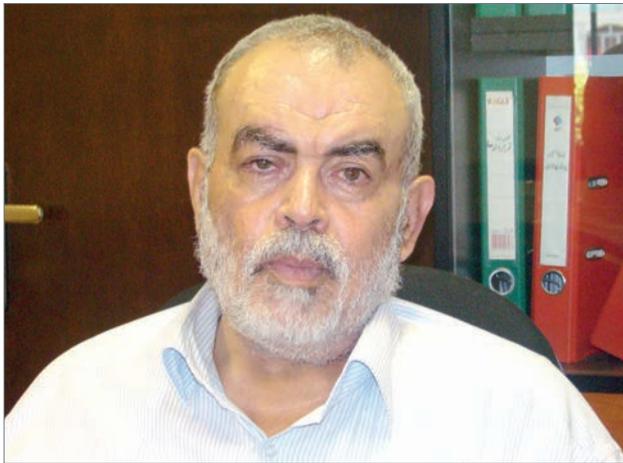
خدا درجات حاج داوود کریمی را متعالی کند. معمولا اعلامیه‌ها را از یک مسیر مطمئن به دست ما می‌رساند. ولی گاهی مسیر برعکس می‌شد. به طور مثال حاج داوود بعد از شهادت آقا مصطفی خمینی اعلامیه‌ای را آورد و از من خواست آن را تایپ و تکثیر کنم. بعد از خواندن اعلامیه حضرت امام (ره) به ایشان گفتم که من این اعلامیه را نمی‌زنم. پرسید چرا؟ گفتم: نگاه کنید، در این اعلامیه از زبان امام هفت بار کلمه «مصطفی عزیزم» تکرار شده است. اصلا لحن فرمایشات امام این طور نیست و من به این اعلامیه مشکوک هستم. بعد از بررسی مشخص شد که اعلامیه جعلی است. به هر حال خیلی دقت می‌کردیم که اعلامیه‌ها را از منبع اصلی به دست بیاوریم تا گرفتار نشویم.

شهید کریمی از قبل از انقلاب با خیلی از یاران امام ارتباط داشت، و با آنان همکاری می‌کرد. به طور مثال با مهندس غرضی که در آن زمان «غلام حیدری» نام داشت مرتبط بود، و با همکاری ایشان به لبنان و سوریه رفت و در دوره‌های آموزش نظامی و چریکی شرکت کرد، و پس از بازگشت اولین کسی بود که به ما آموزش داد

حاج داوود کریمی به عنوان یک مبارز انقلابی، بعد از پیروزی انقلاب چه دلواپسی‌هایی داشت؟ یا به تعبیر دیگر از چه چیزی احساس نگرانی می‌کرد؟ از نفوذ عوامل نامحرم و مخالف انقلاب؟ از توطئه‌های داخلی و خارجی؟ از نفوذ لیبرال‌ها؟ به طور کل از چه چیزی نگرانی داشت؟

البته از همه این نکاتی که به آن اشاره کردید، نگرانی داشت. با وجود اینکه انقلاب اسلامی با خون هزاران شهید به نتیجه رسیده بود، در آن مقطع خیلی روشن نبود که انقلابی کیست و انقلابی نما کیست؟ بعد از پیروزی انقلاب وقتی کمیته‌های انقلاب اسلامی تشکیل شدند، حضرت امام (ره) دستور دادند، بر سر هر کمیته در مناطق مختلف تهران یک روحانی قرار داشته باشد. چون نسبت به روحانی منطقه ۱۳ نازی آباد، خوش بینی وجود نداشت، همه بزرگان منطقه به توافق رسیدند که سرپرست و اداره کننده اصلی کمیته حاج داوود کریمی باشد، و حضور روحانی مزبور فقط اسمی باشد. سرانجام برای حاج داوود و نیز برای روحانی مزبور احکام واگذاری مسئولیت

نازی آباد را به دهلران فرستاد. این در حالی بود که ارتش و سپاه به علت حجم آتش سنگین دشمن از دهلران عقب نشینی کرده بودند. مردم بیچاره و ضعیف هم هر کدام یک پتو یا وسیله‌ای را به کول گرفته بودند و به مناطق امن پناه می‌بردند. در آن زمان آقای اصغر ابراهیمی استاندار ایلام بود. وقتی وضعیت رقت بار دهلران را دیدم با زحمت خود را به ایلام رساندم، و از استاندار پرسیدم که هدف از تخلیه دهلران چیست؟ ابراهیمی گفت که ما الان دنبال این هستیم که دهلران را تخلیه کنیم و ارتش عراق را از منطقه آبدانان زیر آتش بگیریم. در آن هنگام امکان رفتن به دهلران وجود نداشت، و به همراه ۳۴ تن از بچه‌های نازی آباد در جبهه زرین آباد مستقر شدیم. وقتی وضعیت رقت بار مردم را دیدم، ساعت دو بامداد به وسیله تلفن ژاندارمری به آقای لولاچیان زنگ زدم. و به ایشان گفتم حاج آقا خواب هستید یا بیدار؟ ببخشید که این وقت شب مزاحم شدم. پرسید چه شده؟ گفتم مردم استان ایلام این وضعیت را دارند... گرفتارند... آواره شده‌اند... پرسید چه می‌خواهید؟ به نظرتان چه لازم است که بفرستیم؟ به ایشان گفتم هر چیزی که بگویید لازم است. پتو، دمپایی، کفش، غذا و همه چیز می‌خواهند. آقای لولاچیان خیلی ناراحت شد و گفت من الان بلند می‌شوم و دنبال اقلام مورد نیاز می‌روم.



شاید دو روز بعد که به سمت اسلام آباد می‌رفتم، کاروان کمک‌های لولاچیان را در حال حرکت به سمت ایلام دیدم. البته من در دیدار با آقای اصغر ابراهیمی به او گفتم اگر عراق به ایلام هم بیاید شما کار بکن نیستید. مردم استان گرفتار و در به در هستند و شما کاری انجام نمی‌دهید.

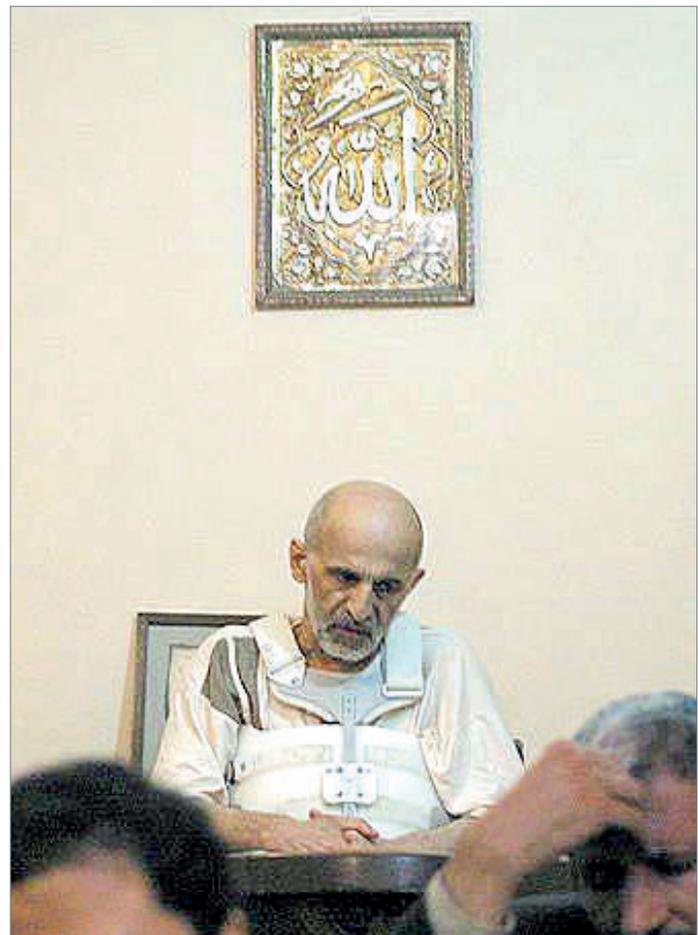
به یاد دارم که در یکی از جلسات اتاق جنگ که بنی صدر و شهید بهشتی هم در آن شرکت داشتند، گزارش مسئول رکن دو ارتش در مورد موقعیت و امکانات ارتش دشمن خیلی ضعیف بود. ناگهان حاج داوود، شهید باقری را به این شکل صدا زد: «رکن دو و بیست دقیقه اطلاعات سپاه بفرماید گزارش دهد»

خوزستان تشکیل می‌شد، و حاج داوود کریمی و تعدادی از بچه‌های پادگان گلف همیشه در آن شرکت می‌کردند. یک بار که بنی صدر برای شرکت در جلسه به اهواز آمده بود، به حاج داوود گفتند که فقط یک نفر از بچه‌های شما در جلسه شرکت کند. ایشان معمولاً همیشه با چهار نفر از معاونان و دستیاران از جمله شهید حسن باقری در آن جلسات شرکت می‌کرد. وقتی به حاج داوود گفته شد که یک نفر از شما در جلسه شرکت کند، ایشان ناراحت شد و گفت که ما از این به بعد در اتاق جنگ ارتش شرکت نمی‌کنیم و برای خودمان اتاق جنگ مستقل درست می‌کنیم. البته با شهید بهشتی و برخی از آقایان که در اتاق جنگ شرکت می‌کردند، هماهنگ بود. ایشان با این کار فرماندهان ارتش را مجبور کرد که جلسات اتاق جنگ یک بار در لشکر ۹۲ خوزستان و یک بار هم در ستاد گلف تشکیل شود.

به یاد دارم که در یکی از آن جلسات که بنی صدر و شهید بهشتی هم در آن شرکت داشتند، گزارش مسئول رکن دو ارتش در مورد موقعیت و امکانات ارتش دشمن خیلی ضعیف بود. ناگهان شهید حاج داوود، شهید باقری را به این شکل صدا زد: «رکن دو و بیست دقیقه اطلاعات سپاه بفرماید گزارش دهد». چون شهید باقری شخصاً مأمور عملیات شناسایی بود، اطلاعات کامل و جامعی در اختیار داشت یعنی هر چه را که می‌خواست بگوید، با چشم دیده بود. گزارش این جوان فرزانه به قدری برای شرکت کنندگان دل نشین بود، که همه را به شگفتی وا داشت. یکی از حضار به شوخی به او گفت که شما استاد بازنشسته زمان احمد شاه بودید؟ بعد بنی صدر از شهید باقری پرسید که شما در کدام دانشگاه درس خوانده‌اید؟ می‌خواهم بگویم که اینها بخشی از هنرهای ماندگار حاج داوود کریمی است. ولی به محض این‌که در جنوب پر و پا گرفت ایشان را برای فرماندهی سپاه تهران انتخاب کردند، و پس از انتقال به تهران مرا هم به تهران فراخواند و مسئول تدارکات سپاه تهران قرار داد. ■

ناگفته نماند که هنگام مأموریتیم از ایلام به اسلام آباد، مقادیر فراوانی اسلحه و مهمات بلا تکلیف و بلا استفاده در پادگان لشکر ۸۸ کرمانشاه در اسلام غرب دیده بودم. بر این اساس به حاج داوود گفتم اگر امکان دارد پنج دستگاه ماشین سنگین فراهم کنید تا مهمات برای شما تهیه کنم. پرسید از کجا؟ گفتم از اسلام آباد. ایشان از این پیشنهاد خیلی استقبال کرد و به من حکم مأموریت داد، و من بیدرنگ به اسلام آباد رفتم و مهمات را بار کردم و در خوزستان تحویل حاج داوود کریمی دادم. این سلاح‌ها و مهمات توانست نیازهای یکی از خطوط دفاعی جبهه جنوب را تأمین کند. شهید کریمی بعد از این داستان از من خواست مدیر داخلی پادگان گلف باشم و آنجا را سر و سامان دهم و برای این کار حکم صادر کرد. به هر حال من به همراه ایشان به مدت شش ماه در آنجا ماندم، و هر دو در این مدت در اهواز خیلی سختی کشیدیم.

در آن مدت شش ماه که در کنار حاج داوود کریمی در اهواز حضور داشتید، چه خاطره‌ای از عملکرد ایشان دارید؟ یکی از خاطره‌های فراموش ناشدنی از عملکرد حاج داوود کریمی در جبهه جنوب از این قرار است: معمولاً جلسات اتاق جنگ فرماندهان ارتش و سپاه در مقر لشکر ۹۲





دکتر نرگس کریمی، کارشناس رشته خدمات اجتماعی و دکترای مطالعات زنان و همسر شهید دوران انقلاب اسلامی، محمود بشر حق، همپای برادر شهید خود حاج داوود کریمی پرورش یافته و بیش از دیگران با ابعاد شخصیتی، اخلاقی، دینی و مبارزاتی این شهید بزرگوار و راهی که شهیدان عزیز پیمودند، شناخت دارد. شاید بتوان گفت که اظهارات خانم کریمی به عنوان ابلاغ کننده رسالت عاشورایی برادر شهیدش در خصوص لزوم معرفی و زنده نگه داشتن حماسه‌ها و شیوه‌های گوناگون فدکاری‌ها و ایثارگری‌های شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس، و نیز ضرورت توجه به خانواده‌های گرامی شهدا و جانبازان برای بسیاری از دست‌اندرکاران راهکار باشد. ایشان در گفت و گوی اختصاصی با شاهد یاران، بخشی از خاطرات خود را در خصوص مبارزات شهید حاج داوود کریمی بازگو کرده که با هم می‌خوانیم:

بعد از پیروزی انقلاب مخالف گروه گرایی بود

افراد جامعه از آن برخوردار هستند، به برکت خون شهداست و ما همیشه مدیون آن‌ها هستیم.

سرکار خانم کریمی هم اکنون در بنیاد شهید و امور ایثارگران حضور دارید، و بخشی از فعالیت‌های این نهاد مقدس برای گرامی داشت حماسه‌های ماندگار این عزیزان را از نزدیک ملاحظه کردید. ارزیابی‌تان از عملکرد معاونت فرهنگی بنیاد شهید در این زمینه چیست؟

فکر کنم که نهادها، دولت‌ها و مردم هر جامعه‌ای وظیفه دارند، برای انسان‌های بزرگی مانند شهدای انقلاب و دفاع مقدس که با فدکاری و از خودگذشتگی، ملت و کشورشان سربلند نگه داشتند. آن‌ها جان‌شان را در طبق اخلاص گذاشتند، و از همه مسائل مادی دست شستند، و رفتند تا مردم کشورمان زندگی آسوده توأم با امنیت داشته باشند. بنابر این هر اندازه برای گرامی داشت یاد و خاطره شهدا کار بشود باز کم است.

این چیزی که فقط منحصر به جامعه ما نیست. از هر کشور دنیا دیدن کنید، ملاحظه خواهید کرد که برای هر سربازی که در جنگ‌های گوناگون از وطن خود دفاع کرده باشد، به نحوی قدرشناسی می‌شود. به خصوص که مردم ما در زمینه لزوم تجلیل و قدردانی از شهدای میهن از اعتقادات الهی و آرمان‌های ارزشمند دینی برخوردارند. لذا همه ملت‌های جهان قدرشناس فدکاری جوانانی هستند که جان‌شان را در راه دفاع از میهن‌شان فدا

نوع همبستگی و همدلی در جامعه به وجود می‌آورد. لذا گرامی داشت یاد و خاطره شهدا ما را از گردونه بی‌معنای زندگی روزمرگی خارج می‌کند. چون ما گاهی در زندگی به کسی نیاز داریم که دستمان را بگیرد، و از اسارت زندگی روزمرگی برهاند.

از سوی دیگر گرامی داشت یاد و خاطره شهدا، نشان می‌دهد که در جامعه ما هنوز ارزش‌ها و فضیلت‌ها زنده هستند، که از شهدا نام برده می‌شود. و این خود یک نوع ذکر است. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «و ذکر بایام الله»، یا در آیه دیگری: «فذكر إن الذکرى تنفع المؤمنین»، به این معنی که گرامی داشت یاد شهدا برای جامعه اسلامی سودمند است، همچنین انسان‌ها باید قدرشناس فدکاری‌ها و حماسه‌های شهدا باشند. چون امنیت، صلابت و سلامتی که همه

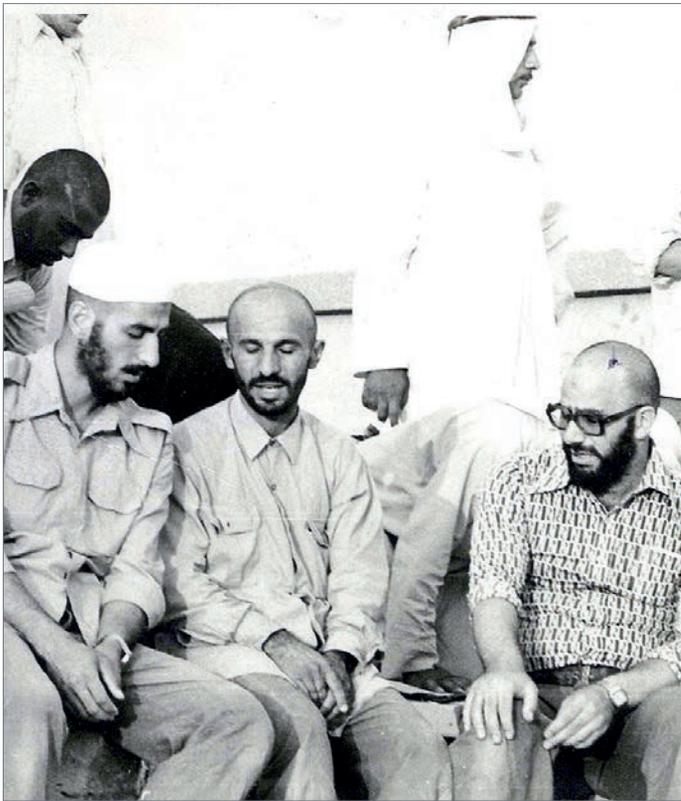
هیچ ملتی در دنیا بدون حماسه وجود ندارد. ملت‌های بدون حماسه مانند آدم‌های بدون حافظه هستند. اولین حماسه‌ها را انسان‌های خاصی در جوامع بشری می‌سازند که ارزش‌های خاصی نیز دارند، و با این حماسه‌ها بزرگ می‌شوند و جامعه خود را بزرگ می‌کنند

نگاهی جامع به زندگی یک انقلابی مکتبی در گفت و گو با دکتر نرگس کریمی خواهر شهید

خانم کریمی در ابتدای بحث بفرمایید که حاج داوود کریمی کیست؟ چه ویژگی‌هایی داشت، و از نظر فکری و مبارزه سیاسی در چه محیطی پرورش یافت؟ یا بهتر بگوییم چه عاملی در تبلور شخصیت ایشان تأثیر گذار بود؟

بسم الله الرحمن الرحيم: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه، ومنهم من ينتظر، وما بدلوا تبديلاً». قبل از پرداختن به ویژگی‌های شخصیتی برادرم حاج داوود کریمی، لازم می‌دانم اشاره‌ای به جایگاه شهید داشته باشم. جمله‌ای وجود دارد که می‌گوید: هیچ ملتی در دنیا بدون حماسه وجود ندارد. ملت‌های بدون حماسه مانند آدم‌های بدون حافظه هستند. اولین حماسه‌ها را انسان‌های خاصی در جوامع بشری می‌سازند که ارزش‌های خاصی نیز دارند، و با این حماسه‌ها بزرگ می‌شوند و جامعه خود را بزرگ می‌کنند. یاد کردن از شهدا، نوشتن برای آن‌ها، آفرینش هنرهای گوناگون برای آن‌ها، وظیفه دولت‌ها و جوامع انسانی است. نهایتاً وظیفه همه ماست که حماسه آفرینی‌های شهدا را پاس بداریم. چون گرامی داشت یاد و حماسه شهدا، دستاوردهایی برای همه مردم دارد. حیات و تاریخ نسل حاضر و نسل‌های آینده را با تاریخ و زندگی این بزرگان پیوند می‌زند، تا بتوانیم از آن‌ها درس بیاموزیم.

در حقیقت همزیستی با دستاوردهای شهدا یک



خواهید کرد که نمادها و نشانه‌های فداکاری و ایثارگری رزمندگان‌شان در همه موزه‌ها و سایر نهادهای دولتی‌شان نمایان است. بعد وقتی که توریست‌های خارجی وارد کشورهای جنگ دیده می‌شوند، به اولین جایی راهنمایی می‌شوند، که نمادهای قربانیان جنگ در آن وجود دارد. می‌خواهم بگویم که دولت‌های مزبور برای قربانیان جنگی‌شان خیلی ارزش قایل هستند. شاید این پدیده در همه کشورهای جهان وجود دارد. ولی گاهی تفاوت‌هایی در جامعه ما به چشم می‌خورد که کمی دردناک و رنج‌آور است. نمی‌دانم چرا بعضی از افراد جامعه مدال‌ها و

ایرانی که در الجزایر زندگی کردند، نقل کرده‌اند که جمیله بوپاشا با انتشار این کتاب شهرت یافت. شاید در الجزایر زنان مبارز مهمتری وجود داشته باشند، که هنوز گمنام مانده‌اند.

منظورم این است که قرآن کریم و احادیث پیامبر اسلام (ص) و همچنین جامعه ما و جامعه جهان اسلام نگاه خاص به جایگاه شهید دارند. مردم ما احترام خاصی برای شهدا قایل هستند. شهید آیت الله مرتضی مطهری نقل کرده است که تاریخ اسلام، تاریخ «مذنت» است. ترکیبی از مذکر و مؤنث. یعنی زن و مرد در آفرینش حماسه‌های انقلابی ماندگار نقش مشترک داشته‌اند. در کشورهای دنیا هم زنان و مردان هستند که تاریخ‌شان را تشکیل می‌دهند. زنان در همه انقلاب‌های جهان نقش مؤثر داشته‌اند. اما وقتی که تاریخ همیشه مردانه نوشته می‌شود، می‌بینید که نقش زنان کم رنگ می‌شود. فراموش نکنیم که زنان در نهضت‌های انبیا حضور فعال داشته‌اند. در صدر اسلام هم زنان مسلمان نقش برجسته در نهضت اسلامی ایفا کردند. چنانچه زنان در دوران حیات ائمه اطهار علیهم السلام هم در صحنه نهضت حضور فعال داشته‌اند. زنان ایران هم از اولین روزهای شکل‌گیری تا شروع و تا به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی همیشه در صحنه حضور داشتند.

باز جمله‌ای از شهید مطهری نقل می‌کنم که فرموده است: «اگر زنان در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ حضور داشتند، قطعاً نهضت امام خمینی (ره) در آن مرحله به پیروزی می‌رسید». لذا زنان در جریان انقلاب اسلامی با قدرت وارد عرصه شدند، و در آفرینش این پیروزی شکوهمند نقش ایفا

کرده‌اند. با این وصف همه نهادهای جمهوری اسلامی وظیفه دارند که ارزش‌های دفاع مقدس را حفظ نمایند. در قوانین جاری کشور بحث ترویج فرهنگ ایثار و شهادت و جود دارد، و ایثار در هر مرحله اشکال و ابعاد گوناگون دارد. روزی در جبهه جنگ و دفاع، و روز دگر در قالب پیشرفت‌های علمی تجلی پیدا می‌کند. یک دانشمند زحمت می‌کشد و شبانه روز تلاش می‌کند تا برای منافع جامعه خود سودمند باشد. من در جریان فعالیت‌های فرهنگی بنیاد شهید نبودم، تا آن‌جا که اطلاع دارم، فکر کنم این فعالیت‌ها تا حدودی گمنام است. اگر به شکل هنری و به روز و جوان پسند بوده باشد، قطعاً بیشتر می‌تواند خود را نشان دهد. امروزه در همه دستگاه‌های اجرایی کشور برای ترویج فرهنگ ایثار و شهادت بودجه کلان اختصاص داده می‌شود، و برای زنده نگه داشتن همه حماسه‌ها، شهادت‌ها و از خود گذشتگی‌ها، لازم است روش‌های خودمان را به روز کنیم.

چندی پیش یکی از مشاورین امور ایثارگران در یکی از دستگاه‌های دولتی در جلسه‌ای مطلب جالبی اشاره کرد. من از انتقال این سخن می‌خواهم شکل ایثار را بازگو کنم. ایشان گفت که در یکی از سفرهای خارجی شنیده بود که یک سربازی در جریان جنگ جهانی دوم به جبهه رفته بود که در خانه او خط تلفن وجود نداشت، تا با خانواده خود تماس بگیرد، و وضعیت خود را اعلام کند. ولی همسایگان سرباز مزبور تلفن خود را در اختیار خانواده او قرار داده بودند تا گاهی با او در جبهه جنگ تماس بگیرند. دولت آن کشور بعد از پایان جنگ همسایگان سرباز را که تلفن‌شان را در اختیار خانواده یک رزمنده قرار داده بودند، ایثارگر معرفی کرده است.

قرآن کریم و احادیث پیامبر اسلام (ص) و جامعه‌مان نگاه خاص به جایگاه شهید دارند. مردم ما احترام خاصی برای شهدا قایل هستند. شهید مرتضی مطهری نقل کرده است که تاریخ اسلام، تاریخ «مذنت» است. ترکیبی از مذکر و مؤنث. یعنی زن و مرد در آفرینش حماسه‌های انقلابی ماندگار نقش مشترک داشته‌اند

این یک شکل ایثارگری است. خب ما در دوران دفاع مقدس طیف وسیعی از رزمندگانی داشتیم که جان و مال و اعضای بدن خود را فدا کردند. بسیاری از رزمندگان ما بر اثر سلاح‌های شیمیایی به کار رفته توسط دشمن اعصاب و روان‌شان را از دست دادند. حساب شهدا هم که جان‌شان را از دست دادند جد است. اگر امروزه از هر کشوری که رنگ و بوی جنگ را دیده باشد، دیدن کنید ملاحظه

کردند. در دوران دفاع مقدس هم زنان بزرگواری در مناطق غربی و جنوبی کشور در صحنه نبرد با دشمن متجاوز قدم نهادند، و حماسه‌های کم نظیر آفریدند، و نگارش کتاب درباره زندگی تک تک آنان به تازگی آغاز شده است. تاکنون چند حلقه فیلم درباره آنان ساخته شده که یکی از آن فیلم‌ها «شیار ۱۴۰» نام دارد که داستان آن درباره مبارزه یکی از مادران آن سامان با نیروهای دشمن است. بعد اگر فیلمی ساخته می‌شود، زنان اغلب در حاشیه قرار می‌گیرند، و نقش اصلی را به مردان واگذار می‌کنند. لذا شایسته است که بنیاد شهید و وزارت ارشاد و فیلم سازان به رونمایی و معرفی نقش ارزنده این زنان بزرگ اقدام نمایند. کسانی که در تاریخ نگاری نقش دلاور مردان در جنگ می‌پردازند، وظیفه دارند، نقش شیر زنان کشورمان را هم برجسته کنند، و آنان را از غربت و فراموشی بیرون بیاورند.

زنان کشورمان همیشه در عرصه‌های دفاعی، اقتصادی و سیاسی حضور داشته‌اند. به طور مثال در دوران دفاع مقدس بانوی فداکاری وجود داشت به نام خانم محمودی که در خطوط مقدم جبهه حضور داشته و به رزمندگان روحیه می‌داده است

مانند فرزندان خودتان تربیت کنید. سپس دو انگشت مبارک خویش را به مردم نشان می‌دهند و می‌فرمایند که من و تربیت کننده یتیم در روز قیامت مانند این دو انگشت هستیم. با این وصف اگر بحث بر سر فرزندان شهدا و ایثارگران باشد، شکی نیست که رسالت ما سنگین تر می‌شود. حال امکان دارد تربیت کننده یتیم، یا فرزند شهید مادر، مربی، افراد خیر و یا دولتمرد بوده باشند. در این صورت اگر در مبانی تربیتی فرزند شهید رشد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی پیدا نشد، و لغزشی پدید آمد، فکر کنم همه ما مقصر بوده‌ایم. من فکر می‌کنم که موزه‌های ما در حال حاضر غریب هستند. به طور مثال من شخصا موزه صلح را در سال ۱۳۹۲ شناختم. گاهی از برخی از افراد می‌پرسم که شما تاکنون از موزه صلح بازدید کرده‌اید؟ و آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. این موزه در ارتباط با شهر هیروشیما که قربانی بمب اتمی آمریکا شد، خواهر خواندگی دارد، و هدف تأسیس موزه صلح مبارزه با استفاده از سلاح‌های شیمیایی است که مردم کشورمان در دوران جنگ هشت ساله قربانی انواع سلاح‌های شیمیایی شده بودند. به نظر من بزرگترین سند توافق هسته‌ای این است که کشورمان که قربانی سلاح شیمیایی بوده است به دنیا اعلام کند که سلاح‌های کشتار جمعی باید در دنیا برچیده شود. به هر حال موزه‌های گوناگون از جمله موزه دفاع مقدس در سراسر کشور داریم که هنوز برای بسیاری از

مردم ناشناخته هستند. فکر می‌کنم جای موزه زنان و دفاع مقدس و جای موزه زنان و انقلاب اسلامی در جامعه کشورمان خالی است. حضرت امام (ره) فرموده‌اند که بار سنگین انقلاب بر دوش زنان بود. لذا شایسته است که این بار سنگین در جایی به نمایش گذاشته شود. مخصوصا برای بازدید کنندگان خارجی. اگر بتوانیم جایگاه زنان را در این موزه‌ها نشان دهیم، آنگاه می‌توانیم بگوییم که انقلاب اسلامی برای جایگاه زن احترام قایل است. جایگاه زن فقط در خانه و در آشپزخانه نبوده است. البته اسلام تأکید کرده که حضور و فعالیت زن در خانه تحمیلی نیست. تا جایی که شیر دادن کودک توسط مادر را اختیاری کرده است. این نشان می‌دهد که اسلام

برای زن احترام خاص قایل است. زنان کشورمان همیشه در عرصه‌های دفاعی، اقتصادی و سیاسی حضور داشته‌اند. به طور مثال در دوران دفاع مقدس بانوی فداکاری وجود داشت به نام خانم محمودی که در خطوط مقدم جبهه حضور داشته و به رزمندگان روحیه می‌داده است. زنان بسیاری را می‌شناسم که در جنگ به طرز گسترده نقش آفرینی کردند و اکنون صاحب فرزند و نوه هستند، و بعضی از آنان همسر شهید و همسر جانباز می‌باشند. در ارتباط با موزه‌ها فکر کنم باید تبلیغات بیشتری صورت گیرد. رسیدگی به مسایل ارزشی، معنوی و فرهنگی و مسایل مخصوص شهدا ما را از ادامه بیهودگی در زندگی روزمره خارج می‌کند. این مسایل را نباید با مسایل سیاسی آمیخته کنیم. متأسفانه امروزه شاهد هستیم که شهدا مصادره می‌شوند، شهدا را خط و خطوطی می‌کنند. اینگونه برخوردها روی جامعه اثر منفی می‌گذارد. بایستی به خاطر حرمت شهدا خط و خطوط را کنار گذاشت، و برای حفظ آرمان‌های شهدا باید تلاش کرد. انقلاب اسلامی را که با دست خودمان به دست آوردیم، با کج سلیقه‌ی خودمان به آن خدشه وارد کنیم، که موجب بروز بدبینی در جامعه شود. ما باید با هم‌فکری و هم‌اندیشی، آرمان‌ها و حماسه‌های شهدایمان را پاس بداریم. شکی نیست که زنان کشورمان در حوزه‌های مختلف علمی، ورزشی و فرهنگی پیشرفت‌های



امروزه هنر، فیلم، نمایش و سایر تبلیغات، به خصوص تبلیغات روانی تأثیر بسزایی بر افکار عمومی دارد. امروزه از زنان بازمانده از جنگ و دفاع مقدس، اعم از زنان جانباز و همسران شهدا و آزادگان که ابلاغ رسالت همسران‌شان را به عهده گرفتند، کمتر سخن گفته می‌شود. ما همچنان که فرماندهان بزرگ و شاخص دفاع مقدس را معرفی می‌کنیم، وظیفه داریم زنان بزرگ این مرحله سرنوشت ساز از تاریخ کشورمان را هم معرفی کنیم. اگر مردان در دوران دفاع مقدس نقش دفاع و رزم را ایفا می‌کردند، شکی نیست که زنان نقش دو جانبه و دو گانه داشتند. فرض کنید اگر مردان، همسران‌شان را در جنگ از دست می‌دادند، به سختی می‌توانستند به اداره زندگی ادامه دهند. ولی اگر زن، همسرش را از دست می‌داد، به طور شایسته می‌توانست خانه و زندگی را اداره کند. وقتی یک رزمنده عضوی از بدن خود را در جنگ از دست می‌دهد و جانباز می‌شود، همسر او می‌تواند زندگی خانواده و فرزندان را اداره کند، و از همسر مراقبت به عمل بیاورد. فرض کنید اگر فرزندان شهدا و ایثارگران ارتقا پیدا نکردند، مادران‌شان مقصر نبودند، بلکه جامعه و دولتمردان مقصر بوده‌اند. شاید این سخن برای برخی از افراد رنجش آور باشد. حضرت رسول اکرم (ص) فرموده‌اند که شما فرزندان یتیم را

ادامه دهیم. به عقیده او کسی که به دبیرستان برود، منحرف می‌شود و دین خود را از دست می‌دهد. مادرم که آدم ساده بود، از وصی ما اطاعت می‌کرد. بعد از گذشت چند سال اظهار علاقه کردم که تحصیلاتم را ادامه دهم، و رفتم این خواسته را با حاج داوود در میان گذاشتم. چون شخصیت ایشان در خانواده تأثیر گذار بود و من و سایر برادران هم از او حساب می‌بردیم و هم برای او احترام خاص قابل بودیم. اصولاً حاج داوود به رغم جوان بودنش، جایگاه ویژه‌ای در میان خانواده و بستگان و سایر دوستان داشت. شاید توصیف «کاریزما» برای اشخاص بزرگ به کار برده شود. ولی ایشان در میان خانواده و فامیل یک نوع کاریزما داشت.

وقتی موضوع تحصیل در یک مدرسه شبانه را در محل سکونت خودمان با حاج داوود در میان گذاشتم ایشان بیدرنگ مرا تشویق کرد، و من خیلی خوشحال شدم، و بعد از مشورت و بررسی در همان دبیرستان شبانه ثبت نام کردم. وقتی دیپلم گرفتم انقلاب به پیروزی رسیده بود، و باز حاج داوود اصرار داشت که ادامه تحصیل بدهم. وقتی لیسانس را گرفتم دوباره تشویق کرد تا ادامه تحصیل بدهم. لذا با تشویق‌های برادران ادامه تحصیل دادم و فوق لیسانس گرفتم و همه اینها را مدیون راهنمایی‌های ایشان می‌دانم. ناگفته نماند که همسرم محمود ضیاء بشر حق که از دوستان صمیمی حاج داوود در سازمان فجر اسلام بود، و در شب ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ در جریان تظاهرات مردمی در خیابان ایران به ضرب گلوله مأموران رژیم پهلوی به شهادت رسید. بعد از پیروزی انقلاب و شهادت همسر، حاج داوود کوشید مرا در روند فعالیت‌های اجتماعی قرار دهد.

با وجودی که ما در یک خانواده مذهبی پرورش یافتیم، و اعتقادات مذهبی برای ما مهم بود، و حاج داوود همیشه تأکید داشت که حجاب را رعایت کنیم. ولی در عین حال ایشان این گونه نبود که وقتی همسر را از دست داده‌ام، به من بگوید که امکان دارد هزار جور اتفاق برای شما روی دهد، و دیگر نیازی به ادامه تحصیل ندارید، و در خانه بنشینید و فرزندان‌تان را تربیت کنید. افزون بر آن وقتی کمیته‌های انقلاب تشکیل شد، ایشان به من پیشنهاد کرد که بخش خواهران کمیته منطقه ۱۳ نازی آباد را راه اندازی کنم، و فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی انجام دهم. بعد بخشی از ساختمان کمیته را در اختیار ما گذاشت و در آنجا با همکاری تعدادی از خواهران نازی آباد یکسری کلاس‌های عقیدتی و کارگاه‌های آموزشی دایر کردیم. وقتی فعالیت‌مان گسترش یافت، ایشان یک ساختمان سه طبقه‌ای را در انتهای خیابان نازی آباد در اختیارمان قرار داد و مسئولیت آن را به عهده خانم غفاری سپرد.

چون پرسنل کمیته انقلاب مرد بودند، دختران بی سرپرست، فراری و آسیب دیده را به بخش کمیته خواهران می‌آوردند، و از آنان نگهداری به

عمل کردند. به اجازه شوهران‌شان نیاز نداشتند. این چند مثال، نقش مدیریتی و قدرت زنان را در عرصه‌های مختلف اجتماعی در تاریخ اسلام آشکار می‌کند. مثال دیگر: حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب (س) ضمن اینکه خانه داری و فرزند تربیت می‌کردند، در عین حال کلاس درس اخلاق و عقاید داشتند. بعد وقتی امام حسین (ع) عازم کربلا می‌شود، خواهر فداکار ایشان، همسرش را رها می‌کند، و دست فرزندان را می‌گیرد و به همراه امام زمان خود عازم کربلا می‌شود، که در راه نهضت عاشورا به شهادت می‌رسند.

اصولاً حاج داوود به رغم جوان بودنش، جایگاه ویژه‌ای در میان خانواده و بستگان و سایر دوستان داشت. شاید توصیف «کاریزما» برای اشخاص بزرگ به کار برده شود. ولی ایشان در میان خانواده و فامیل یک نوع کاریزما داشت

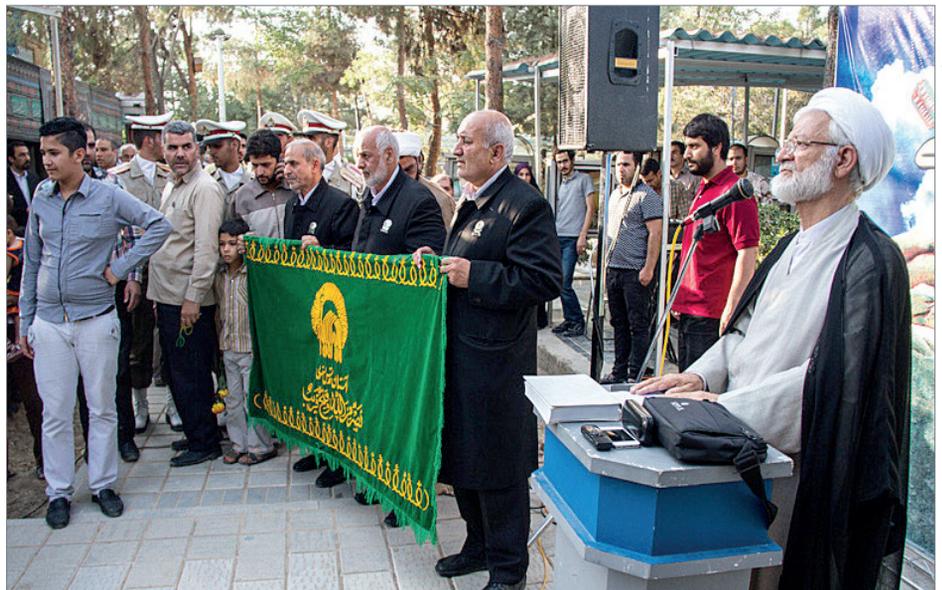
حال که درباره مسایل گوناگون از قبیل نحوه زنده نگه داشتن یاد شهدا و نقش زنان در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به تفصیل سخن گفتید، اجازه دهید کمی هم به ویژگی‌های شخصیتی شهید حاج داوود کریمی پردازیم و بحث‌مان را از نگاه ایشان به نقش مشارکتی زنان در جامعه و در حوزه‌های مختلف ادامه دهیم.

در خصوص نگاه حاج داوود به زن به چند مصداق اشاره می‌کنم که می‌تواند به شناخت ایشان کمک کند. ما در دوران کودکی پدرمان را از دست دادیم و یکی از بستگان پدرم که مرد مذهبی سنتی بود وصی ما قرار گرفت. ولی قیومیت من و برادرانم به عهده مادرم بود. وصی ما توصیه کرده بود که بعد از پایان مرحله دبستان، ما نباید تحصیل را

زیادی دارنسد. در دوران دفاع مقدس هم زنان حضور قوی در صحنه مقاومت با دشمن متجاوز داشته‌اند. به نظر شما علت ضعف و کم کاری که در معرفی زنان قهرمان ما در جنگ می‌شود چیست؟ آیا فکر نمی‌کنید که هنوز یک نوع محدودیت‌های سنتی، یا دوگانگی فکری در جامعه وجود دارد؟

امکان دارد در دیدگاه جامعه نسبت به زن دو نگاه وجود داشته باشد. یک نگاه سنتی است که می‌گوید زن فقط باید خانه دار باشد، زایمان و فرزند تربیت کند. شما بدانید که اینها بخشی از نقش زنان در جامعه است. زنان نقش‌های متعددی دارند، و این نقش در هر دوره فراز و نشیب داشته است. شما به زندگی حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب سلام الله علیهما نگاه کنید. این دو بانوی بزرگوار ضمن این‌که نقش همسری و مادری و تربیت فرزند را داشتند، ولی وقتی جنگی روی می‌دهد، هر دو در جبهه جنگ حضور پیدا می‌کنند. وقتی برای حضرت زینب (س) خواستگار می‌آید، آن حضرت می‌گوید: «من دو شرط دارم». ولی امروزه اگر می‌خواهیم شروطی را در عقدنامه قرار دهیم، افرادی پیدا می‌شوند و می‌پرسند: مگر زن حق شرط گذاری دارد؟ یکی از شروط حضرت زینب (س) این است: «اگر برادر حسین هر جا خواست برود، من هم باید ایشان را همراهی کنم». شرط دوم زینب (س) این است: «من هر روز باید به خانه حسین بروم». این شرط‌ها با دیدگاه کسانی که می‌گویند زن نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، منافات دارد.

اگر به یاد دارید، در اوایل انقلاب افرادی می‌گفتند که زن نباید بدون اجازه همسر از خانه خارج شود و در تظاهرات شرکت کند، که این ادعاها خشم حضرت امام (ره) را برانگیخت. در جریان تحریم تنباکو وقتی مرحوم میرزای شیرازی فتوای تحریم استعمال دخانیات را صادر کرد، همه زنان ایران از جمله زنان دربار ناصر الدین شاه هم به آن



دشمن سالگرد شهادت داوود کریمی در بهشت زهرا (س)



انقلابی به آن‌ها دروس عقاید تدریس می‌کرد، و بعد از گذشت مدتی به سازمان فجر اسلام پیوستند. حاج داوود از سن نوجوانی به مسائل مذهبی علاقه داشت، و بسیاری از آموخته‌هایش را به من آموخت. بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه را حفظ کرده بود، و شناخت خوبی از تفسیر و مفاهیم قرآن داشت. همسر شهید محمود بشرحق هم دانشجوی دانشگاه علم و صنعت، و از جوانان انقلابی آن دوره بود. افزون بر آن حاج داوود بعد از شهادت همسر از لحاظ اقتصادی، فرهنگی، عاطفی از من حمایت کرد. چون از سن نوجوانی درد نداشتن پدر را حس کرده بود، در واقع مشاور و معلم فرزندانم شده بود، و به آن‌ها علاقه خاصی نشان می‌داد، و با محبت‌هایش کاری کرد که فرزندانم کمتر جای خالی پدرشان را احساس کنند.

شهید کریمی قبل از انقلاب تا چه اندازه با روحانیت مبارز و انقلابی ارتباط داشت. نقل شده که ایشان با تعدادی از شخصیت‌های روحانی که بعد از انقلاب به شهادت رسیدند ارتباط داشته است؟

از ارتباطات قبل از انقلاب حاج داوود اطلاع زیادی نداشتیم، و به آن‌چه دسترسی پیدا کردم، بعد از پیروزی انقلاب بوده است. همان‌گونه که اشاره کردم ایشان از سن نوجوانی مذهبی بود، و در محدوده خیابان ری در جنوب شهر اشتغال داشت. چون از سال‌های قدیم در این منطقه افراد مؤمن سکونت داشتند، آن‌جا «دار المؤمنین» نامیده می‌شد. از صحبت‌های ایشان مشخص بود که همیشه نمازهای جماعت ظهر و عصر و مغرب و عشا را در مسجد حاج ابو الفتح (در میدان قیام) اقامه می‌کرد.

گرایش‌ها و زمینه‌های مذهبی از سن جوانی در حاج داوود وجود داشت. در جریان قیام ۱۵ خرداد وقتی مادرم شنید که مردم در میدان قیام و خیابان ری تظاهرات کرده‌اند به آن‌جا رفت تا برادرم را به خانه برگرداند. ولی ایشان از مادرم خواست از شلوغی آن‌جا دور شود و هر چه سریعتر به خانه برگردد

دارم روزی از برادرم پرسیدم که آیا شما هنوز عضو این سازمان‌ها هستید؟ حاج داوود در جواب گفت: «وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، دیگر به گروه و تشکیلات نیاز نداریم. اکنون همه ما باید در چارچوب نظام کار کنیم». با این وصف ایشان بعد از انقلاب با هیچ گروه و تشکیلات سیاسی همکاری نداشت. لذا اغلب تشکل‌های مبارز قبل از انقلاب مردانه بودند، و زنان به ندرت در آن‌ها دیده می‌شدند. خانم مرضیه دباغ هم یکی از مبارزان سرشناس قبل از انقلاب بود که حاج داوود ایشان را در تهران به عنوان خواهر «طاهره» می‌نامید و زمانی هم که برای دیدن دوره آموزش نظامی به لبنان رفت، آن‌جا از نزدیک با ایشان آشنا شد.

نحوه آشنایی آن دو شهید بزرگوار، همسران و برادران چه گونه بود؟

آن دو شهید از دوران نوجوانی در محله نازی آباد سکونت داشتند، و مانند سردار رضا خانی و سردار صنیع خانی و تعداد زیادی از دوستان‌شان، ابتدا در یکی از هیئت‌های مذهبی خانگی با یکدیگر آشنا شدند. این هیئت شب‌های پنجشنبه در خانه یکی از آقایان برگزار می‌گردید، و یک روحانی

عمل می‌آمد، و این ساختمان به مرور زمان به مرکز توانمند سازی زنان تبدیل گشت. در نتیجه این تلاش‌ها برخی از دختران ازدواج کردند، برخی هم به آغوش خانواده‌شان باز گشتند. لذا حاج داوود برای فعالیت این مرکز فوق العاده اهمیت قایل بود. نکته دوم در ارتباط با نگاه ایشان نسبت به زنان این است که وقتی فرماندهی سپاه پاسداران تهران را به عهده داشت، به نازی آباد آمد و گفت که در سپاه تهران واحد مخصوص خواهران به وجود آورده‌ایم، و یک نفر را معرفی کنید تا مسئولیت این واحد را به عهده بگیرد. در همان حال پیشنهاد کرد تا با خانم منیره گرجی صحبت کنم تا ایشان این مسئولیت را بپذیرد. به هر حال فکر کنم اگر همراهی و کمک حاج داوود نبود، شاید من به رشد و ارتقای علمی کافی نمی‌رسیدم.

حال که به این نکات از دیدگاه شهید کریمی نسبت به زنان اشاره کرده‌اید، با توجه به این که ایشان یکی از بنیانگذاران سازمان فجر اسلام بود، آیا زن در این سازمان حضور داشت؟ اصولاً با فعالیت زنان در یک سازمان انقلابی موافق بود؟ به خصوص که تعدادی از زنان مبارز قبل از انقلاب مانند خانم مرضیه دباغ هم به زندان افکنده شده بودند؟

فعالیت سازمان‌های انقلابی قبل از پیروزی انقلاب که تاکتیکی کار می‌کردند مخفی بود، و برای این‌که عملیات آن‌ها لو نرود، کمتر عضویت زنان را می‌پذیرفتند. به طور مثال من که خواهر حاج داوود کریمی و همسر شهید محمود بشر حق بودم، تعداد زیادی از اعضای سازمان مزبور را نمی‌شناختم. معمولاً کسی که از کار تشکیلاتی اطلاع دارد، آگاه است که سایر رده‌های یک سازمان مخفی همدیگر را نمی‌شناختند. فضای آن زمان طوری بود که اگر از همسرم که عضو سازمان فجر اسلام بود مطلبی را می‌پرسیدم، به من می‌گفت که شما نباید از جزئیات کارما چیزی بدانید. فرض کنید اگر دستگیر شدید و مأوران دو سبیلی به گوش شما زدند، قطعاً همه چیز را فاش می‌کنید. ولی بعداً شنیدم که تعدادی از همسران اعضای فجر اسلام در حاشیه بعضی از کارها به طور مخفیانه به همسران‌شان کمک می‌کرده‌اند.

بعد از پیروزی انقلاب اطلاع پیدا کردم که حاج داوود در زمینه فعالیت‌های انقلابی، ضمن این‌که با گروه توحیدی صف و سازمان منصورون و سایر سازمان‌های انقلابی ارتباط داشت، در عین حال جوانب احتیاط را خیلی رعایت می‌کرد. وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، شش یا هفت گروه انقلابی که اعضای آن از مبارزان مسلمان و معتقد به امام (ره) بودند، در یکدیگر ادغام شدند، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به وجود آوردند، و بعد از گذشت مدتی این سازمان به دو شاخه منشعب شد، و سپس انحلال یافت. به یاد

مصدق بارز آیه شریفه «فاخلع نعلیک» است. یعنی از همه وابستگی‌های حرام و غیر شرعی دل کنده بود. این نشان می‌دهد که انسان گاهی به وسیله‌ای تمایل نشان می‌دهد، ولی چون استفاده از آن وسیله حرام است، ناچار است که به این تمایل تن ندهد. لذا یکی از ویژگی‌های درونی و شخصیتی حاج داوود کریمی، بخشش و چشم پوشی از مادیات دنیوی بود. عدم وابستگی ایشان به ثروت و مال دنیا کم نظیر بود.

از زبان ایشان شنیده بودم که گاهی نظرات و فتاوهای فقهی امام (ره) را از مرحوم آیت الله مهدوی کنی جویا می‌شد. ولی در مسایل سیاسی اگر می‌خواست بداند راهی را که می‌رود، یا کاری را که می‌خواهد بکند، درست است یا درست نیست، به شهید آیت الله بهشتی رجوع می‌کرد

آخرین سخن شما درباره حاج داوود کریمی؟ در پایان دوست دارم به چند نکته اشاره کنم: دکتر حسین قریب مسئول جهاد سازندگی تهران در دوران دفاع مقدس طی سخنانی در مراسم بزرگداشت حاج داوود که در وزارت جهاد کشاورزی برگزار کرده بود گفت: حاج داوود به انقلاب و حضرت امام (ره) عشق می‌ورزید، و با وجودی که سابقه فرماندهی سپاه مناطق ده و هفت کشوری را داشت و عضو رسمی سپاه پاسداران بود، در سال ۱۳۶۴ به عنوان داوطلب بسیجی و گمنام از طریق جهاد سازندگی کرج عازم منطقه عملیاتی فاو شد. چون دوست داشت ناشناس باشد، به مدت شش ماه به عنوان جوشکار روی پیل متحرک خضر خدمت کرد. آقای قریب در ادامه آن سخنرانی افزود: برای حاج داوود چکی به مبلغ دو میلیون تومان به عنوان حق مأموریت صادر کردم. ولی ایشان به رغم این که در تنگنای مالی قرار داشت چک را بوسید و برگرداند. پرسیدم

چرا دستمزدتان را دریافت نمی‌کنید؟ حاج داوود گفت: من نذر کرده بودم عازم جبهه شوم تا نذر را ادا کنم.

من شخصا اوج بخشندگی حاج داوود را شاهد بودم. ایشان از روی قناعت هیچ پولی از نهادهای دولتی دریافت نکرد و از طریق پس اندازی که از درآمد شغلی سابق داشت به اندازه اداره زندگی ساده پول خرج می‌کرد. به هر حال تقوا و بخشندگی حاج داوود زبانزد خاص و عام بود. او مردی پاک دل و همیشه به افراد مستمند کمک می‌کرد. امیدارم نسل جوان با فراگیری درس‌هایی از زندگی شهدا از اسوه‌های راستین به شناخت کامل برسد و راهکار آنان را ادامه دهد. ■

نویسی و پخش اعلامیه گرفته تا مبارزات گوناگون که در آن مرحله مطرح بود. معمولا در سازمان فجر اسلام هر عضوی در یک بخشی فعالیت داشت. به همسر همگام تایپ اعلامیه با دستگاه‌های تایپ قدیمی توصیه کرده بود، که یک وسیله برقی صدا دار هم روشن کند، تا بر صدای دستگاه تایپ سرپوش بگذارد، و کسی از بیرون نشنود که در این خانه دستگاه تایپ وجود دارد. بعد از چاپ اعلامیه آن‌ها را به زیر زمین کارگاه تراشکاری در خیابان ری منتقل می‌کرد تا با شیوه‌های گوناگون میان مردم توزیع گردد. این دو شهید گاهی با همکاری یکدیگر بمب‌های دست ساز می‌ساختند و میان دانشجویان دانشگاه‌ها توزیع می‌کردند. به هر حال مبارزات حاج داوود در هر دوره شکل خاص داشت.

چه خاطره‌ای از برادر شهیدتان حاج داوود کریمی در ذهن‌تان مانده است؟

خاطرات زیادی دارم، ولی خاطره‌ای آموزنده‌ای که همچنان در ذهنم زنده مانده این است: حاج داوود در سن ۱۵ سالگی یک دستگاه گرامافون خرید و به خانه آورد. ما هم ذوق کرده بودیم که به قول امروزی‌ها موزیک سنتی مجاز می‌شنویم. گویا بعد از مدتی حکم شرعی استفاده از گرامافون را از مرحوم آقای مهدوی کنی جویا شده بود، و ایشان خرید و فروش و بهره برداری از این وسایل را حرام اعلام کرده بود. حاج داوود با آگاهی از این موضوع بیدرنگ به خانه آمد و گرامافون را به بیرون خانه بُرد و آن را خرد کرد و به زباله دانی انداخت. از ایشان پرسیدیم چرا این کار را کردید؟ گفت که حضرت امام استفاده از گرامافون را حرام می‌دانند و من آن را دور انداختم. گفتیم دست کم آن می‌فروختید، گفت خیر فروش آن هم حرام است. این حرکت کم نظیر حاج داوود کریمی،

تا جایی که اطلاع دارم ایشان ارتباطاتی با شهید عراقی و شهید بهشتی داشت. گاهی به من می‌گفت که برای دریافت پاسخ به برخی از پرسش‌های دینی خویش، و دریافت نظرات حضرت امام (ره) به شهید بهشتی رجوع می‌کنیم.

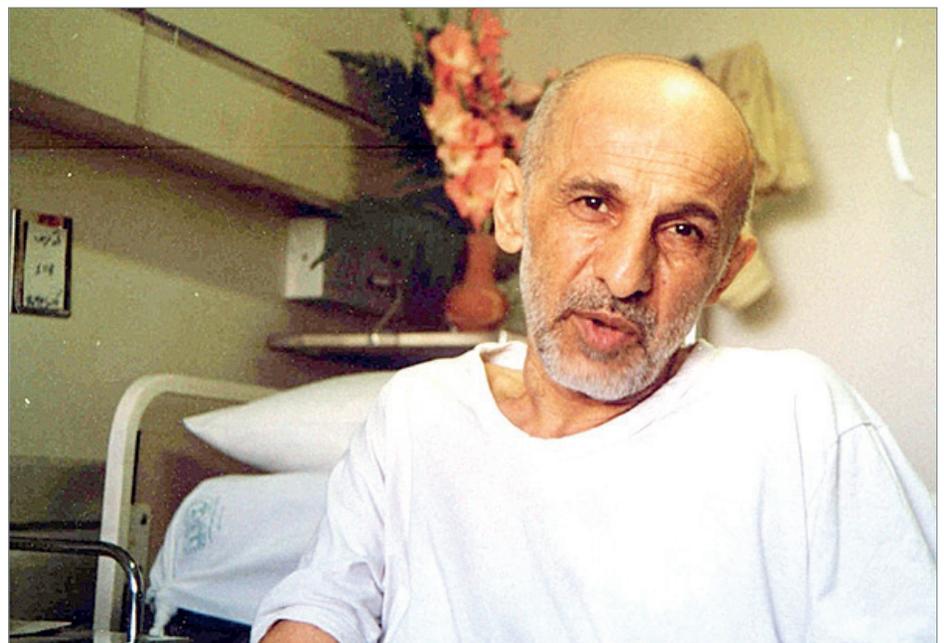
بعقیده من این نوع ارتباطات در راهکار مبارزات اجتماعی و سیاسی افراد انقلابی در فضای اختناق آن مرحله خیلی آشکار نبود. از زبان ایشان شنیده بودم که گاهی نظرات و فتاوهای فقهی امام (ره) را از مرحوم آیت الله مهدوی کنی جویا می‌شد. ولی در مسایل سیاسی اگر می‌خواست بداند راهی را که می‌رود و فلان کاری را که می‌خواهد بکند، درست است یا درست نیست، به شهید آیت الله بهشتی رجوع می‌کرد، و به بقیه افراد سازمان منعکس می‌کرد. نکته قابل توجه این است که شهید کریمی، وقتی به سن تکلیف رسید، از مرجعیت حضرت امام (ره) تقلید کرد. رساله عملیه امام خمینی (ره) اولین بار توسط حاج داوود وارد خانه ما شد، و ما در زندگی روزمره به آن عمل می‌کردیم.

گویا ایشان از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ حضرت امام را شناخت؟

گرایش‌ها و زمینه‌های مذهبی از سن جوانی در حاج داوود وجود داشت. در جریان قیام ۱۵ خرداد وقتی مادرم شنید که مردم در میدان قیام و خیابان ری تظاهرات کرده‌اند به آنجا رفت تا برادرم را به خانه برگرداند. ولی ایشان از مادرم خواست از شلوغی آنجا دور شود و هر چه سریعتر به خانه برگردد. بعد برادرم شامگاه آن روز به خانه برگشت.

چه خاطراتی از مبارزات برادران در دوران انقلاب اسلامی دارید؟

حاج داوود واقعا به انقلاب اسلامی عشق می‌ورزید و فعالیت‌های زیادی در آن مرحله داشت. از شعار



حاج داوود به عملیات تروریستی منافقین پایان داد

بازشماری ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با سردار سید علی صنیع‌خان‌ی هم‌مرزم شهید

شکی نیست که مردان خدا و شهیدان اسلام و راه آزادی میهن، پرورش یافته مکتب حماسه ساز عاشورا و قیام حسین بن علی (ع) هستند. چه زنده یاد، شهید حاج داوود کریمی عمر پر برکت خود را در هیئت‌های مذهبی نازی آباد، یا در مبارزه با طاغوت، و پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن در جهاد با دشمنان اسلام و میهن در کردستان و در دفاع مقدس گذراند. ایشان افزون بر حضور فعال در جریان انقلاب و مذهبی، به ورزش و پرورش توان بدنی هم علاقه نشان داد و در برهه‌ای، زنده یاد جهان پهلوان غلامرضا تختی را در مبارزه با زورگویان الگوی خود قرار داد. سردار سید علی صنیع‌خان‌ی هم‌مرزم شهید کریمی در گفت و گو با شاهد یاران، ایشان را یک انسان کامل توصیف کرده که با هم می‌خوانیم:

بفرمایید که از چه زمانی با شهید داوود کریمی آشنا شدید؟

بنده قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در عین حالی که دانشجوی بودم، در مدارس شهر ری و نازی آباد هم تدریس می‌کردم. از جمله کارهای مشترکی که با حاج داوود کریمی داشتیم، تأسیس هیئت‌های مذهبی از سال ۱۳۴۴ در همین منطقه بود. البته هیئتی هم در نازی آباد به نام هیئت دو طفلان مسلم (ع) داشتیم، که در سال ۱۳۳۹ تأسیس شده بود، اما ارتباط ما با حاج

چنین فعالیت‌هایی داشت مرتبط بودیم. اما تغذیه کننده کل منطقه جنوب تهران، با هیئت‌های نازی آباد بود که شهید حاج داوود کریمی یکی از مسئولان آن‌ها بود. بدین سان تعاونی‌هایی شکل می‌گرفت و تأمین کننده و توزیع کننده امکانات مورد نیاز مردم مجموعه ما بود. چه نوع کالا و امکاناتی را تهیه و توزیع می‌کردید؟ در آن زمان کالاهای اساسی مردم شامل برنج، روغن، مرغ و تخم مرغ، و قند و شکر بود. وقتی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید، اغلب مسئولان هیئت‌های نازی آباد از جمله شهید کریمی به خاطر حفظ دستاوردهای انقلاب، کمیته انقلاب منطقه را تشکیل دادند. چون در منطقه مشهور شده بودیم، و عملاً برای ما امکان نداشت کاری غیر از این انجام دهیم. مسئولیت کمیته‌های انقلاب در منطقه ۱۳ به ما سپرده شد. در آن زمان در تهران ۱۴ منطقه تعیین شد، که ما منطقه ۱۳ بودیم. در هر منطقه هم یک روحانی که امام جماعت مهم‌ترین مسجد منطقه بود، مسئولیت کمیته انقلاب منطقه را به عهده داشت. امام جماعت نازی آباد به خاطر اعتمادی که به این مجموعه داشت همه کارهای کمیته انقلاب را به حاج داوود و به من واگذار کرده بود و خود کار چندانی نداشت.

در دوران انقلاب بحث وقوع اتفاقات احتمالی ما را به شدت نگران کرده بود. بعد وقتی از حاج داوود می‌پرسیدند که شما چه مسئولیتی دارید؟ شما چه کاره هستید؟ می‌گفت من مسئول سلام و علیک هستیم. در آن برهه هر کسی که کارش مشکلی پیدا می‌کرد، حاج داوود کار او را حل می‌کرد

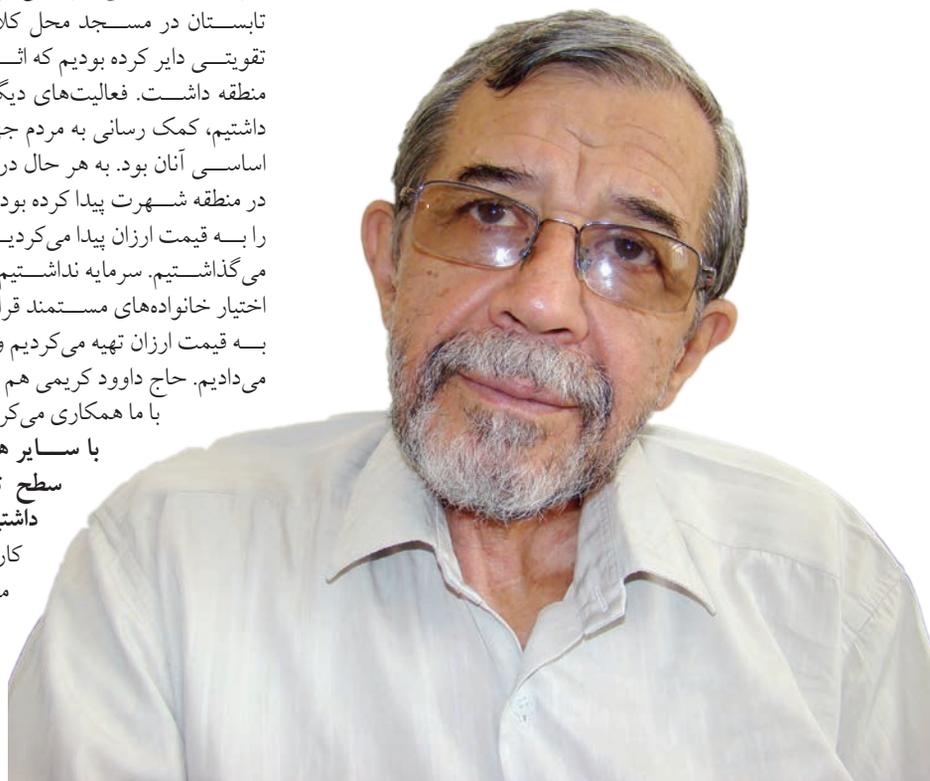
همان آموزگاران که در این منطقه درس می‌دادند، از روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب عضو فعال کمیته شده بودند. ولی وقتی سپاه پاسداران و سایر نهادهای انقلابی شکل گرفتند، همه به آن نهادها پیوستند. سعید حجاریان و برخی از دوستان به اداره دوم ارتش رفتند و فعالیت‌شان در آنجا شروع کردند. آقای مهرورد جذب جهاد سازندگی و بعدها مسئول جهاد کردستان شد. آقای اصغر فانی، وزیر آموزش و پرورش فعلی مدیر کل آموزش و پرورش کردستان شد. برخی دیگر

داوود، زمانی برقرار شد که ایشان در سال ۱۳۴۴ وارد هیئت ما شد. از آن سال به بعد که سن ما کمی بالا رفت نام هیئت دو طفلان را به هیئت جوانان مکتب ولیعصر (عج) تبدیل کردیم. حاج داوود روزی با دو تن از دوستان‌شان به هیئت ما آمدند، و تعدادی پرچم مخملی سفارش ساخت دادند. بدین ترتیب دوستان دیگری به ما اضافه شدند، و جمع ما ادامه پیدا کرد. به مرور زمان برخی از دانشجویان مثل سعید حجاریان، عباس عبدی و مهرورد که در نازی آباد سکونت داشتند، به هیئت ما اضافه شدند، تا انقلاب اسلامی شکل گرفت. ناگفته نماند که مسجد دیگری در بازار دوم نازی آباد وجود دارد که حاج داوود کریمی قبل از انقلاب، اغلب در آن فعال بود، و کمتر به هیئت جوانان مکتب ولیعصر (عج) می‌آمد. این هیئت محل فعالیت من و سردار رضا خانی بود.

در ایسن هیئت‌ها چه نوع فعالیتی داشتید؟ بجز عزاداری فعالیت فرهنگی و سیاسی هم داشتید؟
چون من و برخی از دوستان مثل آقایان اصغر فانی، مهرورد، حجاریان و عبدی معلم بودیم، به دانش آموزان منطقه درس تقویتی می‌دادیم. در تعطیلات تابستان در مسجد محل کلاس‌های تجدیدی و تقویتی دایر کرده بودیم که اثرات خیلی خوبی در منطقه داشت. فعالیت‌های دیگری که در مسجد داشتیم، کمک رسانی به مردم جهت تهیه مواد غذایی اساسی آنان بود. به هر حال در نتیجه این فعالیت‌ها در منطقه شهرت پیدا کرده بودیم. اجناس اساسی را به قیمت ارزان پیدا می‌کردیم، و در اختیار مردم می‌گذاشتیم. سرمایه نداشتیم تا اجناس رایگان در اختیار خانواده‌های مستمند قرار دهیم. فقط اجناس به قیمت ارزان تهیه می‌کردیم و در اختیار مردم قرار می‌دادیم. حاج داوود کریمی هم در اغلب این فعالیت‌ها با ما همکاری می‌کرد.

با سایر هیئت‌های مذهبی در سطح تهران هم همکاری داشتید؟

کاری به هیئت‌های مذهبی در سطح تهران نداشتیم. فقط با حسینیه بنی فاطمه (س) در منطقه سرچشمه که



نازی آباد بود. ایشان به همراه جمعی از بچه‌های خودی به طور مسالمت آمیز وارد کلاتری شدند و اجازه ندادند حوادث بدی در آنجا روی دهد. یعنی سیل خروشان مردم را که قصد داشتند کلاتری را بگیرند، خیلی خوب مدیریت کرد. مهم این بود که همه بچه‌های ما نیروی مردمی بودند، و جوانان فعال منطقه را خوب می‌شناختند. مردم هم حاج داوود را می‌شناختند، و حرف‌های او را قبول داشتند.

یکی از کارهای مهم حاج داوود کریمی در روز ۲۱ بهمن که نقش اساسی در آن داشت، تصرف کلاتری نازی آباد بود. ایشان به همراه جمعی از بچه‌های خودی به طور مسالمت آمیز وارد کلاتری شدند و اجازه ندادند حوادث بدی در آنجا روی دهد. چون مردم حاج داوود را می‌شناختند، و حرف‌های او را قبول داشتند

بعد از تشکیل کمیته انقلاب منطقه ۱۳ نازی آباد، رابط و هماهنگ کننده این کمیته با کمیته مرکز به عهده چه کسی بود؟

حاج داوود از طریق بچه‌های فجر اسلام که در کمیته انقلاب مرکز حضور داشتند، مرتبط بود. اما عمده کارهای اداری کمیته نازی آباد با کمیته مرکز با من بود. امام جماعت نازی آباد هم که مسئول اصلی کمیته نازی آباد، از لحاظ اداری با آقای مهدوی کنی ارتباط داشت. گویا در آن برهه اغلب شخصیت‌های انقلابی و مبارز قبل از انقلاب، برای حفظ دستاوردهای انقلاب یک نوع دغدغه و نگرانی داشتند. به ویژه پس از آغاز بحران‌هایی در گوشه و کنار کشور. بفرمایید که حاج داوود کریمی چه دغدغه‌ای داشت؟

وقتی انقلاب به پیروزی رسید گروه‌های مختلفی در صدد بودند تشکلی‌هایی را به وجود بیاورند تا تأمین کننده امنیت کشور باشند. پایه و اساسی برای حفظ نظامی باشد که تازه شکل گرفته است. چون در آن زمان اعتماد و اطمینان کافی به ارتش و شهربانی وجود نداشت. هر چند که اینها ماندند و ماندگاری‌شان باعث خیر و برکت شد و ارتش و شهربانی خدمات زیادی به نظام جمهوری اسلامی کردند. اما به هر حال این نگرانی‌ها وجود داشت و به جا هم بود. لذا افراد مختلفی به این فکر افتادند که نهادهایی تشکیل و سازماندهی شود، تا بتوانند از امنیت کشور و دستاوردهای انقلاب پاسداری کنند. مهندس غرضی و گروهی چنین ایده‌ای داشتند. شهید محمد منتظری و گروه او هم چنین ایده‌ای داشتند. یک عده از جمله ابراهیم یزدی به فکر افتادند که سپاه تشکیل دهند. جواد منصوری هم جزء یکی از این گروه‌ها بود.

یکی دیگر از آن شخصیت‌ها فریدون سنجقی بود که در اواخر اسفندماه سال ۱۳۵۷ به نازی آباد آمد و خواست هسته تشکیلاتی را در این منطقه به وجود بیاورد. لذا ما به خاطر این که گرفتار

منطقه ۱۳ را به وجود آوردند. خب این جوانان از همین هیئت‌ها برانگیخته شدند و به مرور زمان مسئولیت‌های کلیدی به دست گرفتند. یعنی همین بچه‌ها که کمیته‌ها را تشکیل دادند، فارغ التحصیلان همان هیئت‌های عاشورایی بودند. آن‌ها بودند که قبل از انقلاب توزیع نفت را به عهده داشتند. افزون بر آن بچه‌های ما در اغلب جلسات هفتگی که روحانیون انقلابی در آن سخنرانی می‌کردند، حضور می‌یافتند. به جلسات سخنرانی دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد می‌رفتند.

به یاد دارم در ظهر یکی از روزهای ماه مبارک رمضان، به همراه آقای رضا خانی به مسجد امام حسین (ع) که آقای هادی غفاری در آن سخنرانی داشت، رفتیم. آقای غفاری هم در ایراد سخنرانی فرد بی باکی بود، و نیروهای امنیتی مسجد را محاصره کرده بودند، تا شاید ایشان را دستگیر کنند. ولی موفق نشدند. آقای خانی شنیده بود که وقتی گلوله تیر به یک نفر اصابت می‌کند، طرف در لحظات اول احساس نمی‌کند که تیر خورده است. چون تیر خیلی سریع به بدن انسان برخورد می‌کند، که طرف متوجه نمی‌شود. موقع بیرون آمدن از مسجد مأموران با تفنگ‌های خود مردم را نشانه گرفته و تیراندازی کردند. در آن لحظات آقای خانی احساس کرد تیر خورده و منتظر بود که هر لحظه به زمین بخورد. به هر حال هر طور شده به اتفاق دوستان از میدان امام حسین (ع) فرار کردیم.

شهید کریمی در شبانگاه ۲۱ بهمن و در آستانه پیروزی انقلاب چه فعالیتی داشت؟

یکی از کارهای مهم حاج داوود کریمی در روز ۲۱ بهمن که نقش اساسی در آن داشت، تصرف کلاتری



شهید کریمی نفر اول سمت راست به همراه جمعی از بچه‌های مکتب ولی عصر نازی آباد

از دوستان‌مان در دیگر نهادهای انقلاب مسئولیت‌هایی به عهده گرفتند. حاج داوود کریمی ابتدا در واحد هماهنگی دفاتر سپاه پاسداران در استان‌های کشور بیشتر فعال بود. آقای رضا خانی مسئول تعاونی هیئت‌های نازی آباد، مسئولیت کمیته‌های انقلاب مستقر در کلاتری نازی آباد را به عهده گرفت. چون شهربانی بعد از انقلاب از هم پاشیده شده بود، و ما در کلاتری‌ها آمدم بچه‌های پاسگاه‌ها را مسلح کردیم. آن کمیته که آقای رضا خانی مسئولیت آن را به عهده داشت، زیر مجموعه کمیته نازی آباد بود. نظر به این که در روزهای بعد از پیروزی انقلاب، مردم کشور برای حل مشکلات‌شان به کمیته‌های انقلاب رجوع می‌کردند، کمیته‌ها کارهای زیادی به عهده داشتند. یعنی همه مسئولیت‌های کشور در کمیته‌های انقلاب متمرکز شده بود.

در کمیته نازی آباد به چه نوع مشکلاتی رسیدگی می‌کردید؟

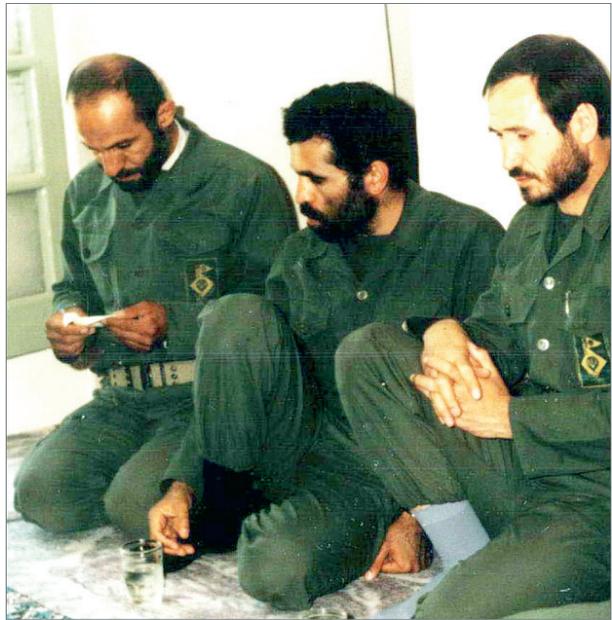
مسئولیت اساسی حفظ امنیت منطقه را به عهده داشتیم. مسئولیت‌های جذب نیرو و آموزش را داشتیم. به اختلافات خانواده‌ها رسیدگی می‌کردیم. به طور مثال بعد از پیروزی انقلاب درهای تیمارستان امین آباد باز شده بود و همه دیوانه‌های آنجا فرار کرده و در سطح شهر پراکنده شده بودند. مجبور بودیم آن‌ها را جمع‌آوری و تحویل امین آباد دهیم. وظیفه برقراری امنیت در جنوب تهران و جمع‌آوری سلاح‌هایی را که به دست مردم افتاده بود، به عهده داشتیم. بحث دستگیری افراد شناخته شده و فراری ساواک هم که مطرح بود.

در زمستان قبل از پیروزی انقلاب، زمانی که مردم با بحران سوخت و کمبود مواد غذایی مواجه بودند، در زمینه تهیه این مواد اساسی چه فعالیتی داشتید؟

توزیع سوخت در نواحی مختلف نازی آباد توسط خودمان انجام می‌گرفت. یک سری از دوستان دوران دانشجویی مثل علی حجابیان، برادر سعید حجابیان مسئول توزیع نفت در منطقه بود. قبل از انقلاب یک سری از بچه‌های گردن کلفت منطقه را در ایستگاه‌های پمپ بنزین مستقر کرده بودیم تا هیچ کسی در توزیع سوخت برای مردم سوء استفاده نکند. در دوران انقلاب واقعا کار زیاد بود. بحث وقوع اتفاقات احتمالی ما را به شدت نگران کرده بود. بعد وقتی از حاج داوود می‌پرسیدند که شما چه مسئولیتی دارید؟ شما چه کاره هستید؟ می‌گفت من مسئول سلام و علیک هستم. در آن برهه هر کسی که کارش مشکلی پیدا می‌کرد، حاج داوود کار او را حل می‌کرد.

نظر به این که حاج داوود کریمی قبل از پیروزی انقلاب عضو سازمان فجر اسلام بود، در هیئت‌های مذهب نازی آباد فعالیت‌های سیاسی هم به عمل می‌آورد؟

اصل جمع شدن بچه‌های ما در هیئت‌های مذهبی نازی آباد، یک نوع فعالیت سیاسی بود. اصولا هدف اولیه ما از جمع شدن در آن هیئت‌ها دستیابی به رشد معنوی و آگاهی اسلامی بود. ضمن این که بچه‌های ما جوانان آگاه و روشنی بودند، که بیدرنگ بعد از پیروزی انقلاب هسته اولیه کمیته انقلاب اسلامی



کار را برای انقلاب انجام دهم. حال هر عنوانی می‌خواهم داشته باشم. ایشان هرگز در پی داشتن پست و مقام نبود. شهید کریمی از نخستین روز پیوستن به سپاه پاسداران، در ابعاد نظامی و مدیریت مردمی برای ما الگو و سرمشق شد. هم از نظر داشتن پایگاه مردمی از ما برتر بود، هم از نظر فکری از جایگاه اجتماعی شایسته‌ای برخوردار بود. همه اعضای هیئت‌های نازی آباد حاج داوود را خیلی قبول داشتند. در هیئت‌مان به طور مرتب سخنرانی می‌کرد. اما زمانی که کمیته انقلاب تشکیل شد، حاج داوود می‌شود مسئول سلام و علیک. نگفت من مسئول کمیته هستم.

به نظر شما حاج داوود کریمی چه ویژگی‌هایی داشت؟

ویژگی‌های شهید داوود کریمی فراوانند. ببینید چند سال بعد، روزی به اتفاق رضا خانی به ملاقات ایشان در خیابان پاستور رفتیم. آن‌جا به من گفت: «ما از اول انقلاب مانند سنگخواری هستیم که ریخته شدند بالا. برخی از این سنگ‌ها پشت دست نشستند و برخی هم به زمین ریختند. ما که اکنون این بالا نشستیم باورمان بود با اینهایی که پایین ریختند فرقی نداریم. اینهایی هم که پایین بودند، باورش‌ان بود که با ما فرقی ندارند. اما هر طور که نظام بگردد هر کسی باید یک مسئولیتی را قبول کند که کاری انجام دهد. آن کسی که پایین نشسته می‌گوید من این کار را انجام می‌دهم. من هم می‌گویم می‌خواهم همین کار را بکنم. من خود را بالاتر از او نمی‌دانم و او هم خود را کمتر از من نمی‌داند». این باور حاج داوود در راهکار خود بود که شما هم بیا باید مسئولیت بپذیرید، بدون این که دنبال عنوان باشید. با این راهکار بنا داشت که باری برداشته شود.

شهید کریمی از نخستین روز پیوستن به سپاه پاسداران، در ابعاد نظامی و مدیریت مردمی برای ما الگو و سرمشق شد. هم از نظر داشتن پایگاه مردمی از ما برتر بود، هم از نظر فکری از جایگاه اجتماعی شایسته‌ای برخوردار بود. همه اعضای هیئت‌های نازی آباد حاج داوود را قبول داشتند

ویژگی دوم حاج داوود این بود که در روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب و در دوران دفاع مقدس در هر کاری در جایگاه مدیریت و رهبری یک سازمان قرار می‌گرفت. یک وقتی که ما فرماندهان سپاه در خدمت مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای بودیم، ایشان فرمودند که بروید فرماندهی‌تان را به

رهبری تبدیل کنید. ایشان در آن دیدار راهکار به ما نشان دادند و گفتند بیشتر از همه کار کنید. بیشتر از دیگران خودتان را در معرض خطر قرار دهید. یعنی ایشار کنید. کمتر از همه به مرخصی بروید. بهره‌مندی‌تان از امکانات کمتر از دیگران باشد. لذا حاج داوود کریمی طبق این دستور العمل همیشه پیشرو بود. همان طور که فرماندهان ما در دفاع مقدس در جایگاه رهبری قرار گرفته بودند. این طور نبود که فرمانده به شخصی دستور دهد که شما بروید این کار را انجام دهید. اصلا به دنبال اسم و رسم نبودند. به خاطر خدا می‌رفتند و هیچ گونه توقعی از این کار نداشتند.

نظر به این که در یک منطقه با همدیگر بزرگ شدید، و حاج داوود را خوب می‌شناسید، کمی از ویژگی‌های اخلاقی، از مردم داری و شیوه عبادت ایشان بگویید...

ببینید، یکی دیگر از ویژگی‌های مهم حاج داوود، خاکی بودن و فروتنی ایشان است. اصولا ما عنوان خاکی به ایشان می‌گفتیم. حاج داوود واقعا برای همه ابراز کوچکی و تواضع می‌کرد. نه برای گردن کلفت‌ها، بلکه برای توده مردم. اصلا حاج داوود نسبت به مردم حد اکثر تواضع را داشت، به خصوص در دوران مدیریت و با زیردستان. یعنی کسی نبود که در زیردست حاج داوود بوده باشد و کوچکترین دلخوری از ایشان را داشته باشد. بهره‌مندی از امکانات هم به شدت کم بود. به راحتی سوار پیکان بسیج می‌شد و دنبال کارهای اداری می‌رفت. هنگام بروز نا امنی در تهران لباس شخصی می‌پوشید، به راحتی با پیکان رانندگی می‌کرد. در حالی که فقط یک محافظ داشت.

یکی دیگر از ویژگی‌های حاج داوود کریمی این بود که نسبت به افراد کم درآمد جامعه حس ترحم داشت. به طور مثال اگر در سر راه خود کشاورزی را می‌دید که شلغم درشت می‌فروشد، از او یک گونی شلغم خریداری می‌کرد تا کمکی به آن کشاورز کرده باشد. شاید استفاده چندانی از آن شلغم‌ها نمی‌کرد، اما این نوع کارها را به عنوان کمک به دیگران می‌کرد. به خیلی از فقرا بیچاره کمک می‌کرد. به خانواده شهدا کمک می‌کرد. از خیابان که رد می‌شد به کوچک و بزرگ سلام می‌کرد.

ارتباط با خدا و عبادت‌های حاج داوود کریمی ناگفتنی است. چون قاعدتا کسانی مثل حاج داوود که دنبال ریاکاری نبودند، امکان ندارد آدم چیزی را در مورد عبادت‌شان مطرح کند. حاج داوود کسی نبود که بگذارد کسی ببیند که ایشان چه کار می‌کند. اما وقتی به اتفاق همدیگر بیرون می‌رفتیم، می‌دیدم که خود را مقید کرده بود که روزانه زیارت عاشورا را بخواند. در ماشین هم که می‌نشستم زیارت عاشورا می‌خواند.

گویا شهید کریمی به جهان پهلوان شهید غلامرضا تختی هم ارادت داشت؟

خانواده شهید کریمی قبل از انقلاب در خانی آباد، خیابان تختی، یک باب حمام داشتند که متعلق به

گروه‌های مختلف نشویم، آمدیم همه‌شان را بررسی و ارزیابی کردیم. خیلی سخت گیری کردیم. دیدیم که خیلی از آن‌ها مو نمی‌دهند. بعد از شکل گیری سپاه پاسداران روزی فریدون سنجقی به من گفت که تو چقدر ما را سنین جیم کردی! ناگفته نماند که حاج داوود نسبت به ارتباط برخی از گروه‌های انقلابی به خارج از کشور که مدعی بودند خیلی نگرانی داشت.

در چارچوب نظام کسی هم وجود داشت که با تشکیل سپاه پاسداران مخالفت کرده باشد؟

به نظرم نمی‌رسد کسی مخالفتی کرده باشد. اما به طور تأکید گروه‌های ضد انقلاب به ویژه منافقین نسبت به این تشکل مخالف بودند. همه نیروهای طرفدار انقلاب به این فکر بودند که سازمانی به منظور دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی شکل بگیرد و سازماندهی بشود. ابراهیم یزدی می‌گفت که نمی‌شود کشور را بدون تشکیلات نظامی رها کرد. تشکیلاتی که به هر جهت بتواند از انقلاب دفاع کند. حال هویت این تشکل چگونه باشد قابل بحث است. اما راجع به اصل تشکیل سپاه پاسداران کسی مخالفت نکرد. به هر حال بحث به وجود آمدن چنین سازمانی در شورای انقلاب مطرح شد، و سرانجام اساسنامه سپاه در دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در شورای انقلاب به تصویب رسید و ابلاغ شد.

حاج داوود کریمی بعد از پیوستن به سپاه در دفتر هماهنگی مراکز سپاه پاسداران در استان‌ها مشغول به خدمت شد، و در این مأموریت نقش و موفقیت خوبی داشت. معمولا برای برخی از افراد جامعه مسئولیت مهم است، که من در این مسئولیتی که به عهده گرفته‌ام چه جایگاهی دارم و تا چه اندازه می‌توانم به جامعه خدمت کنم. برای این افراد کار و خدمت به نفع انقلاب مهم است. ولی برای افراد دیگری فقط جایگاه مهم است. حاج داوود کریمی از آن دسته افرادی بود که می‌گفت من باید این

راه اندازی گشت ثارالله در آن زمان کار مهمی بود که حاج داوود انجام داد. پایان دادن به عملیات تروریستی منافقین کار اساسی بود که توسط ایشان انجام شد. اینها چیزهایی نیست که آدم بتواند به سادگی از آنها بگذرد

ایشان به تهران برگشت و مسئولیت فرماندهی سپاه تهران را به عهده گرفت.

اختلاف نظر ایشان با چه افرادی در سپاه پاسداران بود؟

عمده اختلاف نظر حاج داوود کریمی با محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران بود. همین اختلافات باعث شد که ایشان جنوب را رها کند و به تهران برگردد. البته فراموش نکنیم که حکم رسمی حاج داوود کریمی برای فرماندهی سپاه تهران را آقای محسن رضایی امضا کرد. اصولاً دستور شخص محسن رضایی بود که حاج داوود فرمانده سپاه تهران بشود. از سوی دیگر پذیرش مسئولیت سپاه تهران بازتاب خیلی خوبی میان بچه‌های سپاهی داشت. چون حاج داوود یک آدم مردمدار و فروتن بود. خیلی راحت خود را از موقعیت فرماندهی به جایگاه مدیریت تطبیق می‌داد. همیشه به زیردستان خود احترام می‌گذاشت. این طور فکر نمی‌کرد که من فرمانده هستم و تو فرمانبر هستی. می‌گفت که چرخ این مجموعه باید بگردد و کار مفید تقدیم جامعه کند. ایشان بر اساس این ایده خیلی خوب کار کرد و کارهای زیر بنایی انجام داد. راه اندازی گشت ثارالله در آن زمان کار مهمی بود که حاج داوود انجام داد. پایان دادن به عملیات تروریستی منافقین کار اساسی بود که توسط ایشان انجام شد. اینها چیزهایی نیست که آدم بتواند به سادگی از آنها بگذرد.

گویا پایان دادن به عملیات تروریستی منافقین یکی از مهمترین و بزرگترین دستاوردهای حاج داوود است که در کارنامه ایشان ثبت شده است.

دقیقاً همین طور است. در سال ۱۳۶۰ که محل کارم در ساختمان بسیج بود، منافقین هر روز می‌آمدند و جلوی ساختمان رژه می‌رفتند، و شعار می‌دادند: «امسال سال خون است، بهشتی سرنگون است». روزانه به خیابان‌ها می‌ریختند و تعدادی از شهروندان بیگناه و بی دفاع را به مسلسل می‌بستند، و فرار می‌کردند. کافی بود شخصی کمی ریش داشته باشد یا پیراهن ساده و معمولی به تن کرده باشد، که او را حزب الهی قلمداد می‌کردند، و به رگبار گلوله می‌بستند. حاج داوود به یک چنین وضعیتی پایان داد. بنابر این گشت ثارالله در زمینه سرکوب منافقین

پدرشان بود. روزی که به دیدار حاج داوود رفته بودم، احساس کرده بودم که امکان دارد مأموران دولتی حمام را بازرسی کنند. از من خواست یک سری عکس‌های شهید تختی را با خود بیرون ببرم و جایی پنهان کنم. چون مأموران رژیم پهلوی حمام ایشان را زیر نظر داشتند. گویا حاج داوود از آن زمان جانب احتیاط را رعایت می‌کرد. به این دلیل که ایشان در سال ۱۳۴۶ زمانی که تختی در هتلی که در آن به شهادت رسید، بالای سرش رفت و در مراحل تشییع و خاکسپاری حضور داشت. به هر حال ایشان یکی از عکس‌های تختی را با این جمله زیر نویس کرده بود: «کشته شد، اما نشد تسلیم نامردان».

در چه بخشی با حاج داوود کریمی در سپاه پاسداران همکاری می‌کردید؟

بعد از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، حاج داوود کریمی اولین فعالیت خود را در دفتر هماهنگی مراکز سپاه در استان‌ها آغاز کرد. این دفتر در ستاد مرکزی سپاه قرار داشت. ولی من مسئول سپاه منطقه ۱۳ شدم که محدوده جغرافیایی آن از خیابان شوش تا شمال شهر ری بود. به دلیل وضعیتی که بعد از آغاز جنگ تحمیلی پیش آمد، حاج داوود به جبهه جنگ در خوزستان انتقال یافت و مدتی مسئولیت فرماندهی عملیات جنوب را به عهده گرفت. در آن شرایط از من خواسته شد که مسئولیت پرسنلی بسیج مستضعفین را به عهده بگیرم. شرح وظایف این واحد در آن برهه آموزش، سازماندهی و اعزام نیروهای داوطلب به جبهه‌ها بود. حاج داوود ضمن این‌که در برابر دشمن مردی شجاع و بی‌باک بود، در عین حال کسی بود که به راحتی با همکاران خود می‌جوشید، و کسانی که در جبهه جنوب مسئولیت داشتند، ایشان را قبول داشتند. ولی به علت بروز برخی اختلاف نظرها

شهید کریمی در دوران جوانی هنگام خروج از بانک، ورزشی



خیلی مؤثر عمل کرد.

به عنوان مسئول بسیج مستضعفین در آن برهه برای اعزام نیروهای داوطلب بسیجی به جبهه از نظر آموزش و تدارکات با چه مشکلاتی مواجه بودید؟ زمانی که جنگ تحمیلی شروع شد، مقام معظم رهبری و شهید چمران به عنوان نمایندگان حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع در جنوب استقرار یافتند. مقام معظم رهبری، آقای هادی غفاری را به تهران فرستادند تا به بنی صدر بگویند که اگر مقادیری سلاح‌های سبک به ما بدهید، ما از سقوط خرمشهر جلوگیری می‌کنم. هادی غفاری آمد به من گفت که با بنی صدر هماهنگ شده که دو هزار قبضه سلاح سبک شامل تفنگ ام یک، برنو و یک سری بازوهای ضد زره در اختیار نیروهای بسیج قرار دهد. بازوهای سبک نوع سلاح ساخت آمریکا است که مانند آر. پی. جی. هفت می‌باشد. ولی به راحتی آر. پی. جی نیست و در سیستم ارتش از رده خارج شده بود. برخی از این ام یک‌ها و بازوهای حتی سوزن هم نداشتند. ناگزیر بودیم از این طرف و آن طرف سلاح تهیه کنیم.

سرانجام سلاح‌ها را تحویل گرفتیم و به همراه دو هزار نیرو به وسیله سه قطار به جنوب فرستادیم. در یک قطار هادی غفاری بود. در قطار دوم ابراهیم سنجقی بود. در قطار سوم حسین اخوان بود. در آن شرایط حساس با این وضعیت رو به رو بودیم. امکانات آموزشی مان خیلی زیاد نبود. هنر ما این بود که نیرو جذب کنیم و آموزش بدهیم و به جنگ بفرستیم. دوره‌های آموزشی ۱۵ روزه بود و در هر دوره حدود ۱۳ هزار بسیجی را آموزش می‌دادیم و سازماندهی می‌کردیم. اما به تدریج و به مرور زمان امکانات مان خوب شد. به یاد دارم وقتی امنیت کردستان به هم ریخت امنیت بخشی از سنندج از جمله فرودگاه شهر به عهده بچه‌های کمیته نازی آباد بود. حدود ۲۴ تن از این بچه‌ها فرودگاه را تا پایان غائله سنندج حفظ کردند. یکی از این بچه‌ها عباس رحیمی نام داشت و مسئولیت این ۲۴ نفر را به عهده داشت. او برای من نقل کرده است که غذای مورد نیازمان را از پادگان نظامی سنندج تهیه می‌کردیم. برای سفارش غذا به ارتش آمار ۴۰۰ نفره می‌دادیم تا کسی اطلاع پیدا نکند که تعداد نیروهای محافظ فرودگاه چند نفر است. بعد عباس غذاهای اضافه را میان اهالی روستای پشت فرودگاه توزیع می‌کرد. البته آقای محسن رفیق دوست زمانی که مسئول تدارکات سپاه پاسداران بود، برای تأمین نیازهای جنگ واقعا خیلی کار کرد. ارتباط ما با سوریه و لیبی به منظور تهیه اسلحه توسط حاج محسن بود.

آخرین سخن شما درباره شهید داوود کریمی...

شهید حاج داوود کریمی، مردی ساده زیست و خیلی کم توقع بود، و گاهی با نان و سیب زمینی هم زندگی کرد. در اوج مبارزات سیاسی در یک خانه کوچک ۴۰ متری در محله اتابک در جنوب تهران زندگی می‌کرد. زمانی هم که به شغل تراشکاری اشتغال داشت، بیشتر درآمد خود را به مستمندان کمک می‌کرد. ■



محمد علی فلکی در خرداد سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست، و بعد از تشکیل تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) به این تیپ منتقل شد، که این تیپ بعد از عملیات خیبر به لشکر ارتقا یافت. ایشان در لشکر سید الشهداء (ع) فرماندهی تیپ، سپس جانشینی آموزش و جانشینی ستاد لشکر را در کارنامه خود دارد. پس از طی دوره آموزشی در چین به مسئولیت جانشینی عملیات یکی از تیپ‌های موشکی نیروی هوایی سپاه انتخاب شد. و تا سال ۱۳۷۵ مسئولیت فرماندهی کل عملیات موشکی سپاه را به عهده داشت. در سال ۱۳۷۷ مجدداً به لشکر سید الشهداء (ع) بازگشت و تا زمان بازنشستگی فرماندهی عملیات این لشکر را به عهده داشت. شاهد باران با توجه به شناختی که این پیشکسوت دفاع مقدس از شهید حاج داوود کریمی دارد، پای صحبت‌های او نشست که با هم می‌خوانیم:

افتخار تشکیل لشکر سید الشهداء (ع) را دارد

بررسی نقش شهید حاج داوود کریمی در تشکیل لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع)
در گفت و گو با سردار محمد علی فلکی هم‌رزم شهید

شهید بزرگوار داوود کریمی که در آن زمان فرمانده سپاه تهران بود، و با توجه به سابقه رزمی و حس دورنگری که داشت به این نتیجه رسید که استان تهران که شامل کرج، ساوجبلاغ، رودهن و بومهن و دماوند بود، تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) گنجایش جذب انبوه نیروهای استان را ندارد، و آمد یگان دیگری را به نام تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) تشکیل داد

در خصوص این بحث دو نکته وجود دارد. یکی این که استان تهران برای تأسیس یک تیپ پیشگام، داوطلب و فعال شده بود. اما قاعده کلی این بود که آیا استان تهران، بدون هماهنگی با مقام‌های بالاتر می‌تواند یک ناحیه رزمی را به یگان خود اضافه کند. به هر حال برای تشکیل یک تیپ رزمی حتماً لازم بود

در آن برهه چه نیازی وجود داشت که به موازات تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) تهران، تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) تشکیل گردد، و نقش حاج داوود کریمی در پایه گذاری این یگان چه بوده است؟
بسم الله الرحمن الرحیم: یکی از نیازهای مبرم دوران جنگ که هم‌زمان با آغاز عملیات‌های آزادسازی سرزمین‌های اشغالی احساس شد، ارتقای سازمان یگان‌های رزمی بود. بعد از عملیات ثامن الائمه (ع) که تشکیلات سپاه پاسداران برای شکستن حصر آبادان به صورت گردانی عمل کرد، فرماندهان سپاه اعلام کردند که ما عملیات‌های بزرگتری در آینده در پیش داریم و برای جذب نیروهای بیشتر و بسیج آنان در عملیات‌ها، باید ساختار و سازمان یگان‌های رزمی را از گردان به تیپ تبدیل کنیم. با این وصف در جریان عملیات فتح المبین، گردان‌های تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) به تیپ تبدیل شدند، و بدین سان لشکر ۲۷ به وجود آمد که شامل تیپ امام حسین (ع)، تیپ حضرت رسول (ص)، تیپ المهدی (عج)، و تیپ کربلا بود که در عملیات مزبور به صورت تیپ عمل کردند. خب عملیات فتح المبین به مورد اجرا گذاشته شد، و دستاوردهای خیلی خوبی هم در پی داشت. برای پاسخ به پرسش شما، باید گفت که استان تهران قبل از عملیات بیت المقدس، فقط یک یگان داشت و آن هم تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) بود. شهید بزرگوار حاج داوود کریمی که در آن زمان فرمانده سپاه تهران بود، و با توجه به سابقه رزمی و حس دورنگری که داشت به این نتیجه رسید که کل استان تهران که شامل کرج، ساوجبلاغ، رودهن و بومهن و دماوند بود، تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) گنجایش جذب انبوه نیروهای استان تهران را ندارد. بنابر این آمد یگان دیگری را به نام تیپ سید الشهداء (ع) تشکیل داد. طرح این یگان در فرماندهی سپاه به تصویب رسید، و شهید داوود کریمی کادر فرماندهی آن انتخاب کرد. و یکی از رزمندگان استان تهران به نام شهید محسن وزوایی را طی حکمی به عنوان فرمانده تیپ سید الشهداء منصوب کرد.

قرارگاه خاتم الانبیا حکم صادر کند. نکته دوم این است که هم‌زمان با صدور حکم تشکیل تیپ سید الشهداء (ع)، در آستانه عملیات بیت المقدس برای آزادسازی خرمشهر قرار داشتیم. شهید محسن وزوایی به اتفاق شهید علی اصغر رنجبران جانشین خود و سردار شهید حسین خالقی به عنوان مسئول عملیات و تعداد دیگری از بچه‌های تهران با حکمی که شهید داوود کریمی صادر کرده بود عازم پادگان دو کوهه شدند. در دو کوهه با حاج احمد متوسلیان فرمانده تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) جلسه تشکیل می‌دهند و حاج احمد به آنان می‌گوید که طرح تشکیل تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) طرح خوبی است، ولی چون الان در آستانه عملیات بیت المقدس هستیم، من اگر بخواهم به وسیله نیروهای موجود در دل تیپ ۲۷، تیپ سید الشهداء (ع) را تقویت کنم تا تیپ را سازماندهی کنید، تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) تضعیف می‌شود. اکنون زمان مناسب برای این کار نیست، و این کار را به بعد از عملیات بیت المقدس موکول کنید. حاج احمد متوسلیان پیشنهاد می‌کند که شما در حال حاضر با این ساختاری که دارید و ما هم دو سه گردان نیرو به شما می‌دهیم تا در چارچوب تیپ ۲۷ در عملیات بیت المقدس وارد عمل شوید. با وجودی که حدود دو ماه به عملیات بیت المقدس باقی مانده بود، دوستان مزبور متقاعد می‌شوند که در چارچوب تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) در عملیات آزادسازی خرمشهر شرکت کنند. ولی محسن وزوایی و علی اصغر رنجبران در جریان آن عملیات به شهادت می‌رسند و حسین خالقی به شدت مجروح می‌شود. از طرف دیگر حاج احمد متوسلیان بعد از عملیات آزادسازی خرمشهر بخشی از نیروهای تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را به سوریه منتقل می‌کند. و در این شرایط تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) به صورت غیر فعال راه اندازی می‌شود، و تا ابتدای شهریورماه سال ۱۳۶۱ در میدان رزم کار عملیاتی انجام نمی‌دهد. حال چه



ندارم. ولی تصورم این است که یک نوع هماهنگی وجود داشت.

اولین عملیات رزمی که تیپ ده سید الشهداء در آن شرکت کرد کدام است؟ و آیا در این عملیات موفق بود یا خیر؟

تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) تا قبل از عملیات والفجر مقدماتی در چند مرحله در مناطق پدافندی سومار استقرار یافت، و در مرحله بعدی وارد عملیات والفجر مقدماتی شد. شهید علی موحد دانش قبل از عملیات بنا به دلایلی از فرماندهی تیپ استعفا می‌دهد، و این مسئولیت به شهید حاج کاظم رستگار واگذار می‌گردد. ولی شهید موحد حضور خود را در تیپ بدون داشتن سمت و مسئولیت فرماندهی ادامه می‌دهد. والفجر مقدماتی اولین عملیات رزمی تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) بود، و چون عملیات کوتاه مدت و ناموفق بود، تیپ به صورت یگان ذخیره باقی ماند و عملاً وارد میدان رزم نشد. ولی اولین عملیاتی که نیروهای تیپ به صورت جدی و فعال وارد آن شدند و خط را شکستند و وارد منطقه رزم شدند عملیات والفجر یک بود که از روز ۲۰ تا ۲۶ فروردین سال ۱۳۶۲ در منطقه فکه و شرفانی به مورد اجرا گذاشته شد.

گروه های سیاسی قبل از انقلاب در تاسیس سپاه چه نقشی داشتند؟

سپاه پاسداران از هفت گروه مبارز سیاسی قبل از انقلاب تشکیل شد. حاج داوود کریمی هم از لحاظ بینش سیاسی و سابقه مبارزاتی، مسئول یکی از آن گروه‌ها بود، که سازمان فجر اسلام نام داشت. ایشان در روند جنگ اختلاف نظرهایی با گروه آقا رحیم و محسن رضایی پیدا کرد. آقا رحیم در ابتدای جنگ مسئول سپاه منطقه شش شوری بود که استان‌های خوزستان و کهگیلویه و بویر احمد را در برداشت. در این روند حاج داوود را کنار می‌گذارند و آقا رحیم را جایگزین ایشان می‌کنند. بر اساس اطلاعاتی که در چند سال گذشته به دست آوردم بر این باورم که تأسیس تیپ سید الشهداء (ع) در آن مقطع با حکم داوود کریمی، حرکتی بود در مقابل حرکت محسن رضایی. حاج داوود خوب می‌دانست که صدور حکم تشکیل یگان‌های رزمی را باید فرمانده کل سپاه صادر کند. پس چرا داوود کریمی این کار را کرد؟ افزون بر آن، کادری را هم ایشان برای فرماندهی تیپ انتخاب کرد، آدم‌هایی بودند که هم طیف و هم فکر محسن رضایی نبودند.

درست است که محسن وزوایی قبل از تشکیل تیپ به شهادت رسید، ولی تصورم این است که اگر ایشان شهید نمی‌شد، بعید بود که محسن رضایی با این مجموعه موافقت می‌کرد، تا برای محسن وزوایی حکم صادر کند. اما کاری را که داوود کریمی شروع کرده بود، آقا محسن موج سواری کرد و برای فرماندهی تیپ سید الشهداء (ع) کسی را انتخاب کرد (علی موحد دانش) که تصور می‌کرد نفر اوست. ولی بعد از گذشت سه ماه از تشکیل تیپ، علی موحد مسئولیت خود را واگذار و از تیپ کناره‌گیری کرد.

به چه علت کناره‌گیری کرد؟

داوود کریمی بخش عمده امکانات و ادوات جنگی مورد لزوم تیپ را از منابع گوناگون تأمین می‌کند، و تیپ عملاً به طور عملیاتی راه اندازی می‌شود. اگر بگوییم که فرمانده رزمی تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) پس از تأسیس آن شهید علی موحد دانش بوده و فرمانده‌ای که تیپ را تشکیل داد و از آن حمایت و تجهیز کرد، شهید داوود کریمی بوده، اغراق نگفته‌ایم

طرح اولیه به وجود آمدن چنین تیپی توسط چه کسی ارائه شد؟

در آن مرحله رده مسئولیتی نداشتم که بدانم طرح تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) چگونه ارائه شد، ولی مطلبی را بگویم که می‌تواند پاسخگوی پرسش‌تان باشد. همزمان با صدور حکم تشکیل این تیپ در اوایل شهریورماه سال ۱۳۶۱، مرحوم محمد اویسی فرمانده عملیات سپاه استان تهران جلسه‌ای در مقر سپاه منطقه ۱۰ در خیابان پاستور گذاشت و از تعدادی از بچه‌های پادگان ولی عصر (عج) تهران که قبلاً به سیستان و بلوچستان رفته بودند دعوت به عمل آورد. ببینید در زمانی که که داشتند مقدمات عملیات بزرگ رمضان را تدارک می‌دیدند و از همه مناطق نیرو به جبهه‌ها اعزام می‌کردند، و تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) شکل گرفته بود، محمد اویسی با دید وسیعی در این جلسه صحبت کرد و به حضار گفت که ما باید دو گردان بسیجی تازه نفس به سیستان و بلوچستان اعزام کنیم. چون شما قبلاً در سیستان بودید باید همراه این نیروها به آنجا بروید. فکر می‌کنم که قریب به اتفاق مسئولین در آن برهه به این نتیجه رسیده بودند که ظرفیت استان تهران بیش از یک یگان است که بعدها بر این اساس تیپ رزمی ۲۰ رمضان و تیپ پنج زرهی، تیپ توپخانه ۱۰ محرم تشکیل شد و همیشه از تهران نیرو به قرارگاه‌ها و محورهای عملیاتی اعزام می‌کردند. حال حاج داوود کریمی یا محسن رضایی به این نتیجه رسیده بودند که تیپ سید الشهداء (ع) تشکیل گردد، اطلاع دقیق

رایزنی‌هایی صورت گرفت من اطلاع ندارم. در آن تاریخ حکم محسن رضایی فرمانده قرارگاه خاتم الانبیا (ص) برای شهید علی موحد دانش به عنوان فرمانده تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) صادر می‌شود و ایشان به پادگان امام حسین (ع) تهران می‌آید، و کار جمع‌آوری امکانات و نیروهای رزمنده برای تیپ را آغاز می‌کند. بعد از مدت کوتاهی تشکیلاتی را سازماندهی می‌کند و با هماهنگی شهید داوود کریمی به پادگان ولی عصر (عج) می‌آید. در آن برهه ۹ گردان رزمنده در پادگان وجود داشت که عده‌ای از آنان را به تیپ ده سیدالشهداء (ع) ادغام می‌کند. سپس نیروهای زنده گردان‌ها را به عنوان نیروهای کادر تیپ گزینش می‌کند. به این ترتیب تیپ تشکیل و بیدرنگ به سوی اسلام آباد غرب حرکت می‌کند و در «پادگان الله اکبر» منطقه مستقر می‌شود. و اولین مأموریت تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) نگهداری خط پدافندی عملیات مسلم بن عقیل (ع) در محور سومار در جبهه ایلام می‌شود. از ویژگی‌های تیپ مزبور این است که پشت خودروهای آن شعار معروف «برای سلامتی امام خمینی صلوات» با خط نستعلیق مزین شده بود.

حال که به ضرورت‌های تشکیل تیپ ۱۰ سیدالشهداء (ع) اشاره کردم، لازم می‌دانم به این نکته نیز اشاره کنم که در آن مقطع وقتی تیپ تشکیل شد، تعدادی از فرماندهان و مسئولان تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) از آن تیپ منفک می‌شوند و به تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) می‌پیوندند. با این وصف تیپ ۱۰ بخشی از نیروهای خود را از پادگان ولی عصر و بخشی را هم از تیپ ۲۷ تأمین می‌کند و حاج داوود کریمی بخش عمده امکانات و ادوات جنگی مورد لزوم تیپ را از منابع گوناگون تأمین می‌کند، و تیپ عملاً به طور عملیاتی راه اندازی می‌شود. اگر بگوییم که فرمانده رزمی تیپ ۱۰ سیدالشهداء (ع) در ابتدای تأسیس آن شهید علی موحد دانش بوده و فرمانده‌ای که تیپ را تشکیل داد و از آن حمایت و تجهیز کرد، شهید داوود کریمی بوده، اغراق نگفته‌ایم. حال که به نقش حاج داوود کریمی در راه اندازی تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) اشاره کردید بفرمایید که



عملیات والفجر هشت، شهید کریمی در حال اصلاح پل شناور خضر بر آروند رود



یکی از ویژگی‌های محسن رضایی نخبه‌شناسی است. افراد خوب و نخبه را خیلی زود شناسایی می‌کرد. ویژگی یک شخصیت نخبه هم آینده‌نگری است. نخبه باید دورنگر، تحلیلگر باشد و خوب کار کند. شهیدان علی موحد و کاظم رستگار را انتخاب کرد. ولی علی موحد در ظرف سه ماه فرماندهی بر تیپ سید الشهداء (ع) به این نتیجه رسید که تفکر نظامی‌اش با تفکر نظامی که در قرارگاه خاتم الانبیا حاکم است سازگار نیست. این مسئله درباره داوود کریمی هم صدق می‌کند. سرنوشت داوود کریمی هم به همین شکل بود. او هم یک نخبه بود. او هم در زمان خود یک فرمانده ارشد بود. اما وقتی احساس کرد که تفکر نظامی‌اش در مسیر جنگ و در مسیر هدایت سپاه با تفکر آقا محسن

که شما رفت و آمد می‌کنید خطرناک است. حاجی در جواب به من گفت: ما قطعه‌ایم... قطعات و لوازم یدکی مانند ما فراوان هستند. ملاحظه کنید، ایشان در اوج عملیات تروریستی منافقین با یک خودروی شخصی و بدون همراه رفت و آمد می‌کرد. بعد در قبال اصرار و اظهار نگرانی که کرده بودم به من گفت: «بابا جان ما قطعه اصلی نیستیم. اگر ما نباشیم افراد دیگری هستند». این وضع زندگی حاج داوود و امثال حاج داوود بود.

مقام معظم رهبری در ادامه فرمایشات‌شان می‌فرمایند: «با سربازان و بسیجیان که کنارشان بودند چگونه برخورد می‌کردند». ببینید طرز لباس پوشیدن و غذا خوردن حاج داوود کریمی با سایر نیروهای سپاهی و رزمندگان یکسان بود. در بیمارستانی بستری می‌شد که مردم عادی در آن بستری می‌شدند. چگونه طراحی نظامی می‌کردند؟ فکر و ذکرشان را به کار می‌گرفتند، و طرح ارائه می‌دادند. مرحوم محمد اویسی مسئول عملیات سپاه تهران که توسط آقای داوود کریمی به این سمت انتخاب شده بود، در اوج درگیری‌ها در جبهه‌های جنگ وارد یزد می‌شود و نیروهای تهرانی آموزش دیده را به جای اعزام به جبهه به سیستان و بلوچستان اعزام می‌کند. چرا؟ برای این که همه جبهه‌ها را یکسان می‌دید. ایشان در همان جلسه‌ای که در مقر سپاه تهران تشکیل شد به حضار گفت: «اگر از مرزهای شرقی کشور غافل بشویم، آنچه در تهران اتفاق افتاد در سیستان و بلوچستان هم تکرار خواهد شد. آنچه که در کردستان اتفاق افتاد در سیستان و بلوچستان هم اتفاق خواهد افتاد».

این دورنگری مرحوم محمد اویسی را نشان می‌دهد. چون منافقین که در آن برهه در تهران سرکوب شده بودند، پایگاه اصلی‌شان را به پاکستان انتقال داده بودند. لذا نگاه فرماندهان دوران دفاع مقدس این گونه بوده و اوضاع را این جور می‌دیدند. آنچه در جوهره خودکار وجود دارد، از خودکار تراوش می‌کند. بانوک خودکار که نمی‌توان تیترو نوشت. هر چیزی که در وجود یک فرد ساخته و بارور شده بروز پیدا می‌کند. با این وصف باید بدانیم که فرماندهان چگونه جبهه‌ها را اداره می‌کردند؟ با مردم پشت جبهه چه برخوردی داشتند؟ ارتباط‌شان با روحانیت چگونه بود؟ در خلوت شبانگاهی چه می‌کردند؟ و ما وظیفه داریم این

این مسئله درباره داوود کریمی هم صدق می‌کند. سرنوشت داوود کریمی هم به همین شکل بود. او هم در زمان خود یک فرمانده ارشد بود. اما وقتی احساس کرد که تفکر نظامی‌اش در مسیر جنگ و در مسیر هدایت سپاه با تفکر آقا محسن سازگار نیست، از مسئولیت کناره‌گیری کرد

با آن اشاره کردید، باز ایشان چه ویژگی‌هایی داشت که ناگفته مانده است؟

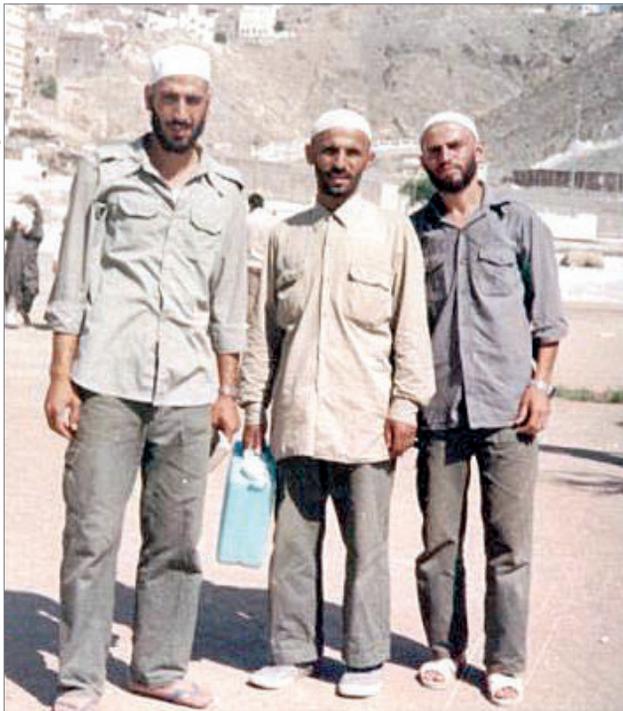
چند روز پیش در دانشگاه امام حسین (ع) سخنرانی داشتم. رئیس دانشکده تربیت پاسدار خواسته بود که ویژگی‌های فرماندهان دوران دفاع مقدس را برای دانشجویان شرح دهم. من با استناد به بیانات مقام معظم رهبری محورهای سخنرانی را تنظیم کردم و به دانشگاه امام حسین (ع) رفتم. این بزرگ مجاهد، بزرگ جانباز و بزرگ مرد رزمی مملکت فرموده‌اند: «این کشور یک روز در معرض سخت‌ترین و تلخ‌ترین تهاجم‌ها قرار گرفت. عده‌ای گریختند. اما عده‌ای رفتند، سینه‌شان را سپر کردند و جلوی دشمن را گرفتند و نگذاشتند هستی، شرف و ناموس این ملت لگدمال شود». مقام معظم رهبری فرمودند که آن عده فقط دفاع کردند. فرمودند: «نگذاشتند ناموس ملت لگدمال شود». ببینید داوود کریمی یک چنین ویژگی داشت که در میان آن عده‌ای که به جبهه رفتند، گل سر سبد نبود. ولی فرمانده و سردمدار آن عده بود. ما باید به نسل آینده بگوییم که این فرماندهان چه افرادی بودند، و از کجا آمدند. اینها در دامن حکومت پهلوی کجا بودند؟ اینها تربیت شده مکتب اسلامی بودند که حکومت پهلوی به مدت ۵۰ سال علیه این دین مبارزه کرد. وضعیت زندگی شخصی آن‌ها چگونه بود؟

در سال ۱۳۶۰ از داوود کریمی برای سخنرانی در مسجد محل مان دعوت کردم. حاج داوود شبانه و به تنهایی، با یک ماشین شخصی به محل آمد. یونیفورم سپاه هم به تن داشت. در پایان مراسم و هنگام بدرقه از ایشان تشکر کردم. هنگام بدرقه هیچ کسی حضور نداشت و این جملات فقط بین من و حاج داوود رد و بدل شد. به ایشان گفتم: حاجی آخه با این وضعیتی

سازگار نیست، از مسئولیت کناره‌گیری کرد. اما آن دو از جنگ و جبهه که تکلیف الهی‌شان بود، و دستور رهبری و امام‌شان بود کناره‌گیری نکردند. شهید علی موحد دانش فرماندهی را تحویل فرد دیگری داد و به عنوان تک تیرانداز و کمک آر. بی جی هفت زن به جبهه رفت. بلکه همه دانسته‌ها و آموخته‌های نظامی خویش را به کار گرفت و در اتاق جنگ تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) پیاده کرد. به طور قطع و یقین حاج داوود کریمی هم همین کار را کرد. اختلاف نظرهایی داشتند، ولی به لحاظ بعد اعتقادی که داشتند، مسئولیت را رها کردند، ولی به صورت بسیجی به جنگ ادامه دادند. وقتی داوود کریمی را در کنار پل خضر دیدم، در آن لحظه بغضم ترکید، و فکر کنم گریه هم کردم. در عملیات والفجر هشت قبل از این که عراقی‌ها پل یا زهرا را بزنند. مهندسین رزمی جهاد سازندگی چند پل فلزی به نام پل خضر روی اروند رود نصب کرده بودند. نمی‌دانم که طراح پل چه کسی بود. دو ستون این طرف و دو ستون آن طرف اروند کار گذاشتند، و با سیم بکسل ستون‌ها را به یکدیگر وصل کردند. بعد دو شناور «دوبه» روی آب در وسط سیم‌ها قرار دادند. یک دستگاه تراکتور را هم کنار ستون‌ها قرار دادند و چرخ‌های آن را جدا کردند. وقتی تراکتور می‌چرخید، سیم بکسل هم به دو طرف اروند چرخش می‌کرد و شناورها را به این طرف و آن طرف رودخانه حرکت می‌داد.

مهندسین جهاد سازندگی با این ابتکار رزمندگان و ادوات جنگی را جا به جا می‌کردند. آیا اطلاع دارید که این طرح ابتکار چه کسی بوده است؟ آیا می‌دانید چه کسی جوشکاری شناورها را انجام می‌داد؟ این ابتکار حاج داوود کریمی بود. در آن چند ساعتی که آنجا بودم حاج داوود را دیدم که ماسک روی چهره گذاشته و مشغول جوشکاری دوبه‌های شناور روی آب اروند بود. ایشان به صورت ناشناس مشغول خدمت به جبهه بود، و برای هیچ کسی آشکار نکرد که من داوود کریمی فرمانده سابق سپاه مناطق هفت و ده هستم. بسیار متواضعانه و خیلی راحت مشغول خدمت به جبهه بود. من واقعا نمی‌توانم خصوصیات، اخلاقی و تواضع بعضی از آدم‌ها را تعریف کنم.

به استثنای تواضع و اخلاص حاج داوود کریمی که



را تقویت کند، کادر سازی کند. ما از کجا نیروهای کیفی مانند حسین اسکندرلو، حسین میر رضی و شهید کلهر را جایگزین کنیم. فرماندهان ما حتی اگر بر فرض محال بر اساس زد و بند، یا بر اساس کار غیر کارشناسی به فرماندهی می‌رسیدند، اما چون آن‌جا میدان کارزار بود، و میدانی بود که می‌بایستی جوهره وجودی خود را وسط می‌گذاشتند. آن‌جا نه میز و نه پست بود و نه پول و مقامی بود. آن‌جا که فقط جانثاری و اخلاص و تلاش بود، فرماندهان ماندگار می‌شدند. وقتی به فرماندهان دوران دفاع مقدس نگاه می‌کنیم، می‌بینیم قاسم سلیمانی تا امروز مانده است. علی فضلی تا امروز مانده است. تمام کسانی را که محسن رضایی در آن روز انتخاب کرده بود، افراد زیادی همچون قالیباف و دیگران بالا آمدند و خود را نشان دادند. در همه یگان‌ها چنین افرادی وجود داشتند. منتها با یک رده پایین‌تر. به طور مثال بعد از شهادت کاظم رستگار، آقای محمد خزاعی به فرماندهی لشکر انتخاب می‌شود. ولی در کوران دفاع مقدس در جریان یک عملیات متوجه می‌شوند که ایشان توانمندی مدیریت عملیات را ندارند، و او را کنار می‌گذارند، و آقای علی فضلی را جایگزین ایشان می‌کنند. البته من اخلاص و صداقت و استعداد آقای خزاعی را نفی نمی‌کنم. سپس آقای فضلی بر اساس باورها و اطلاعاتی که دارد فرمانده گردان انتخاب می‌کند. ولی وقتی می‌بیند که این نفر توانمند نیست، او را کنار می‌گذارد، و دیگری را جایگزین می‌کند. معمولاً فرماندهان مدت دار به سمت فرماندهی نمی‌مانند. اما عده‌ای ما فوق این بحث‌ها بودند، و خیلی خوب رشادت به خرج دادند. در ارتباط با علی موحد این جمله را مطرح کردم که اینها نخبگانی بودند که شرایط زمانه اجازه نداد که جامعه در یک مدت طولانی از خلاقیت‌های آنان بهره‌مند شود، و اوج خلاقیت‌شان را در یک زمان کوتاه پیاده کردند، و مدال و نشان نخبگی‌شان را که نوشیدن جام شهادت بود از دستان حضرت سید الشهدا (ع) دریافت کردند. شهید علی موحد اوج نخبگی‌اش را در عملیات والفجر دو نشان داد. درست است که کاظم رستگار در عملیات بدر به درجه شهادت رسید، ولی اوج نخبگی خود را در عملیات خیبر نشان داده بود. داوود کریمی اوج نخبگی خود را در سپاه منطقه هفت و منطقه ۱۰ نشان داد. اوج اخلاص و تواضع خود را در کار جوشکاری پل خضر در عملیات والفجر هشت نشان داد. بازگو نمودن این بحث برای من سخت و سنگین است. ولی چاره‌ای نیست.

داوود کریمی در میان آن عده‌ای که به جبهه رفتند، گل سر سبد نبود. ولی فرمانده و سردمدار آن عده بود. ما باید به نسل آینده بگوییم که این فرماندهان چه افرادی بودند، و از کجا آمدند. اینها در دامن حکومت پهلوی کجا بودند. اینها تربیت شده مکتب اسلامی بودند که حکومت پهلوی به مدت ۵۰ سال علیه این دین مبارزه کرد. وضعیت زندگی شخصی آن‌ها چگونه بود

مسایل را به نسل آینده منتقل کنیم. اجازه دهید بپردازیم به تحلیل جنابعالی از تعداد آن عده که به جبهه رفتند و سینه سپر کردند و در مقابل تجاوز دشمن ایستادگی کردند، با استناد به فرمایش مقام معظم رهبری که فرموده‌اند عده‌ای رفتند، سینه‌شان را سپر کردند، و جلوی دشمن را گرفتند، و نگذاشتند هستی، شرف و ناموس این ملت لگدمال شود... عده‌ای که سینه سپر کردند، در مقایسه با کل جمعیت

ایران در آن زمان بررسی اجمالی به عمل آوردم، و به شما می‌گویم. در نتیجه آخرین سرشماری سال ۱۳۵۵، آمار جمعیت ایران حدود ۳۶ میلیون نفر اعلام شد. بر اساس نرخ رشد جمعیت، زمانی که جنگ شروع شد، ایران حدود ۴۰ میلیون نفر جمعیت داشت. روزی هم که جنگ تمام شد حدود ۵۰ میلیون جمعیت داشتیم. اگر رقم میانگین را در نظر بگیریم جمعیت ایران ۴۵ میلیون نفر می‌شود. بر اساس این رقم حدود ۲۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر مذکر داشتیم. اگر افراد بالای ۶۰ سال و زیر ۱۶ سال را از این رقم جدا کنیم، حدود ۱۰ میلیون نفر نیروی جوان باقی می‌ماند. بر اساس آمار و ارقام بنیاد شهید و امور ایثارگران، در خصوص تعداد شهدا و جانبازان، از میان این رقم اگر هر فرد یک بار به جبهه اعزام شده باشد، باید حدود یک میلیون رزمنده اعزامی به جبهه داشته باشیم. این آمار نشان می‌دهد که تعداد افرادی که در مراحل مختلف به جبهه اعزام شدند زیر یک میلیون نفر می‌باشند. این تعداد افراد هستند که به جبهه رفتند و سینه سپر کردند. اگر کسی پنج بار به جبهه رفته باشد، او هم در ردیف همان یک میلیون نفر محسوب می‌شود. تعداد بچه‌های سپاه پاسداران چند نفر بود؟ تعداد آن‌ها هم میانگین ۳۰ تا ۳۵ هزار نفر بوده است. داوود کریمی هم جزء آن ده‌ها نفر اول سپاه بود.

در صورت امکان از تعدادی از شهیدان شاخص تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) نام ببرید؟ در اوایل سال ۱۳۶۶ نامه‌ای کتبی به فرمانده وقت لشکر سید الشهداء (ع) نوشتم که آقای فرمانده لشکر تو که پی در پی عملیات انجام می‌دهی و یگان‌های دیگر این کار را نمی‌کنند، این جنگ روزی تمام می‌شود، و شما در استان تهران هیچ عقبه‌ای برای لشکر نخواهی داشت. حال که جنگ طولانی شده بیا برو یک جایی را برای عقبه لشکر دست و پا کن تا نیروهای لشکر

فرماندهان نخبه داشتیم که تعدادی شهید شدند، و تعدادی هم زنده ماندند. آن‌هایی که مانده‌اند اکنون کارهای خوبی انجام می‌دهند. شهدای شاخص لشکر سید الشهداء (ع) هم که مبتکر و صاحب فکر بودند زیاد است. حسین اسکندرلو و حسن حسینیان دو تن از آنان هستند. در سخنانی در جمع بچه‌های طرح و برنامه سپاه محمد رسول الله گفتم که یکی از ویژگی‌های فرهنگ دفاع مقدس این است که فرمانده امکاناتی را تهیه می‌کرد و در اختیار فرمانبر قرار می‌داد. فرمانبر هم بر اساس شرایط و مقتضیات میدان تلاش میکرد، همه نیازها را تأمین کند. عمده نیاز او چه بود؟ حسن تدبیر بود. ولی امروز بر خلاف روزهای دفاع مقدس به هر کسی بگویند این کار را انجام بدهید قبل از هر چیز می‌گوید حکم، اعتبار، بودجه و خودرو می‌خواهم.

کدام یک از فرماندهان لشکرها، تیپ‌ها و گردان‌ها حکم و امکانات داشتند؟ وقتی از علی فضلی خواسته شد فرماندهی تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) را قبول کند. رفت به محمد کوثری گفت که دو ساختمان پادگان دو کوهه را در اختیارم قرار دهید. کوثری هم دو ساختمان را در اختیار او قرار داد تا کارهای ستادی تیپ را انجام دهد. بعد در بیابان‌های اطراف پادگان چادر زد و کارش را شروع کرد.

ارزیابی تان از عملکرد و کارکرد شهید کریمی هنگام فرماندهی سپاه تهران چیست؟

وقتی می‌گویم مشت نمونه خروار است، سرگذشت حاج داوود کریمی هم چنین است. زمانی که ایشان را از فرماندهی عملیات سپاه خوزستان برداشند، خیلی راحت به سپاه منطقه ۱۰ تهران آمد و به خدمت ادامه داد. ایشان ضمن این که آدم با صداقت و با اخلاص بود، شجاعت هم داشت. در سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ که اوج عملیات تروریستی و شرارت منافقین در تهران بود، گشت ثار الله را تشکیل داد، و به سرکوب منافقین پرداخت. ■



درآمد

حمید حاجی عبد الوهاب از مبارزان سیاسی نامدار ضد رژیم پهلوی بوده که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در ارتباط با طرفداری از اندیشه‌های حضرت امام خمینی (ره) توسط سازمان ساواک دستگیر و به مدت ده سال به زندان محکوم شده بود. با پیروزی انقلاب اسلامی در تأسیس سپاه پاسداران نقش اساسی داشت، و مسئولیت‌های کلیدی در این نهاد نوپا به عهده گرفت. از جمله عضویت در شورای فرماندهی کل سپاه پاسداران مستقر در ستاد مرکزی، فعالیت در مرکز تحقیقات و بازرسی سپاه، مسئولیت آموزش تئوریک کل نیروهای سپاه، فرماندهی سپاه منطقه سه شمال کشور و نیز فرماندهی سپاه تهران. سرهنگ بازنشسته حمید حاجی عبد الوهاب در گفت و گو با شاهد یاران، موقعیت‌ها و مسئولیت‌های شهید بزرگوار حاج داوود کریمی در سپاه و فراز و نشیب‌های مراحل اولیه تأسیس این نهاد مقدس را تشریح کرده است

یک فرد بی‌نظیر بود

تشریح و ویژگی‌های شخصی شهید داوود کریمی
در گفت و گو با سرهنگ بازنشسته سپاه حمید حاجی عبد الوهاب هم‌رزم شهید

بود که پس از پیوستن به تشکیلات نوپای سپاه پاسداران، سپاه تهران را تشکیل داد. در واقع به طور مستقیم از کمیته انقلاب اسلامی به سپاه تهران آمد. معمولاً پس از شکل‌گیری ستاد مرکزی سپاه پاسداران، سایر مراکز و نواحی سپاه از جمله سپاه تهران به این صورت شکل می‌گرفتند که عناصر زیده و شناخته شده و معتقد به نظام جمهوری اسلامی و مبارز قبل از پیروزی انقلاب در سپاه گزینش می‌شدند، و به عضویت شورای فرماندهی ستاد مرکزی یا شورای فرماندهی مراکز سپاه در استان‌ها انتخاب می‌شدند. در واقع شهید کریمی از همان ابتدای شکل‌گیری سپاه به فرماندهی سپاه تهران انتخاب شد، و این مسئولیت را به عهده گرفت.

سپاه تهران تحت فرماندهی حاج داوود کریمی هم‌زمان با تشکیل ستاد مرکزی سپاه به طرز گسترده فعال گردید، و ایشان طبیعتاً نیروهای قابل توجه و خیلی خوبی را جذب کرد. در اوایل تشکیل سپاه پاسداران برخی از گروه‌های سیاسی مانند مجاهدین انقلاب اسلامی، فجر اسلام، سازمان نصر و سایر گروه‌های فعال، سپاه را به عنوان مجموعه‌ای که می‌تواند آن‌ها را در ادامه مبارزات‌شان با ضد انقلاب و دشمنان اسلام و تثبیت پایه‌های نظام نوپای جمهوری اسلامی رهنمون سازد، وارد مجموعه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شدند. البته حضرت امام (ره) بعد از گذشت مدتی فتوای ممنوعیت فعالیت سیاسی در نیروهای مسلح را صادر کردند، و اظهار داشتند که نیروهای مسلح نباید وابسته به گروه‌های سیاسی باشند. بدین ترتیب تعدادی از این افراد از سپاه بیرون آمدند و به فعالیت سیاسی‌شان در خارج از سپاه ادامه دادند. مانند آقایان الویری و بهزاد نبوی و دیگران. ولی افراد زیادی در سپاه ماندند و از ادامه عضویت و فعالیت در گروه‌های سیاسی سابق خودداری کردند و استعفا دادند، و به حضورشان در سپاه پاسداران ادامه دادند.

کردند. بعد از استعفای آقای منصوری، مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای در آن مقطع فرماندهی سپاه را برای مدت کوتاهی به عهده گرفتند. بعد از ایشان آقای عباس دوزدوزانی که مسئول کل آموزش سپاه بود، بنده را خدمت مقام معظم رهبری معرفی کرد و ایشان بنده را به عنوان مسئول آموزش تئوریک کل سپاه منصوب کردند. در آن موقع سروان رادمنش (در حال حاضر درجه سرتیپی دارد) مسئول آموزش نظامی بچه‌های سپاه در ستاد مرکزی سپاه پاسداران شده بود.

فرماندهی مقام معظم رهبری در سپاه چند مدت ادامه داشت؟

مقام معظم رهبری مدت کوتاهی فرماندهی سپاه پاسداران را به عهده گرفتند که بعد از ایشان این مسئولیت به آقای عباس دوزدوزانی واگذار گردید. بنده در پی فرماندهی آقای دوزدوزانی، سرپرستی کل واحد آموزش سپاه را به عهده گرفتم و در واقع آشنایی بنده با شهید حاج داوود کریمی از همان‌جا شکل گرفت و از آن مرحله همکاری‌مان با یکدیگر در کوران مسایل مبارزه با ضد انقلاب و نیز در حضور همه جانبه در جنگ تحمیلی آغاز گشت، و سپاه پاسداران از وجود ایشان خیلی بهره برد.

قبل از ورود به بحث جنگ تحمیلی، بفرمایید که شهید داوود کریمی که یکی از مبارزان قبل از انقلاب بود، چگونه از کمیته انقلاب به سپاه پاسداران راه یافت.

همانگونه که می‌دانید کمیته‌های انقلاب اسلامی زودتر از سپاه پاسداران تشکیل شده بودند، و به صورت هسته‌های مردمی در سطح تهران فعالیت می‌کردند. حاج داوود کریمی هم مسئولیت کمیته ناحیه نازی آباد را به عهده داشت. ولی در مقطعی که سپاه پاسداران شکل گرفت و به طور رسمی موجودیت یافت، تعداد زیادی از نیروهای زیده کمیته‌های انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوستند و حاج داوود کریمی هم یکی از کسانی

جنابعالی یکی از بنیانگذاران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده‌اید. بفرمایید که روند شکل‌گیری و آمدن شهید داوود کریمی به سپاه و نحوه آشنایی‌تان با ایشان چگونه بوده است؟

بسم الله الرحمن الرحیم: در ابتدای ورود حضرت امام (ره) به کشور و استقرارشان در مدرسه علوی بنده جزء تیم حفاظت از آن مکان و نگهداری عناصر رژیم پهلوی بودم. در همان حال که دولت موقت کشور را اداره می‌کرد، شهید محمد منتظری روزی به مدرسه علوی آمد و اظهار داشت که نهضت آزادی برای حفاظت از انقلاب در صدد ایجاد گارد ملی بر آمده و اگر چنین تشکیلاتی شکل بگیرد، احتمال مصادره انقلاب وجود دارد. لذا بچه‌های انقلابی باید به سرعت دست به کار شوند، و برای حفاظت از دستاوردهای انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب را مهندسی کنند. بر این اساس به ایشان لبیک گفتم و بنده یکی از افراد تشکیل دهنده هسته اولیه سپاه پاسداران شدم. این هسته تحت عنوان «پاساب» شکل گرفت و کارش را در ساختمان اداره گذرنامه فعلی در خیابان شهید ستارخان شروع کرد. در آن زمان برخی از گروه‌های سیاسی و شخصیت‌هایی انقلابی مانند آیت الله موسوی اردبیلی، مهندس محمد غرضی، دکتر جواد منصوری و آقای یوسف فروتن و سایر عزیزانی که در مبارزه با رژیم پهلوی نقش داشتند، چنین کاری را انجام دادند. در نهایت امر این کار با نظر حضرت امام (ره) به ادغام این گروه‌ها منجر گردید، و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ رسماً تأسیس شد، و بنده فعالیتیم را در سپاه شروع کردم، و از آن موقع دوره‌های آموزش عقیدتی و سیاسی نیروهای سپاه پاسداران آغاز شد.

بفرمایید حضرت امام (ره) اولین حکم فرماندهی سپاه پاسداران را برای چه کسی صادر کردند؟
حضرت امام (ره) اولین حکم فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب را برای دکتر جواد منصوری صادر

به خوبی ادامه دادند و به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت، شهید محمد بروجردی و شهید کاظمی و تعداد زیادی از این بزرگواران بودند. عمده فرماندهان سپاه در استان‌های کردستان و آذربایجان غربی از خارج از این دو استان انتخاب می‌شدند.

گویا شهید بروجردی هم برای فرماندهی قرارگاه غرب کشور توسط شهید کریمی معرفی شد؟

در واقع شهیدان محمد بروجردی و داوود کریمی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشتند. چون شهید بروجردی ابتدا با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ارتباط داشت، گمان کنم که آقای محسن رضایی انتصاب این شهید بزرگوار به فرماندهی سپاه غرب کشور را تأیید کرد. ولی از معرفی ایشان توسط

چون حاج داوود به نوعی نیروی فعال و پر جنب و جوش بود، و همیشه ایده‌ها و طرح‌های جدید ارائه می‌کرد، به نظرم یک فرد بی‌نظیر بود. به دلیل شناختی که از مشکلات مناطق غرب کشور داشت، بچه‌های خیلی مؤثر سپاه تهران را برای تصدی مسئولیت فرماندهی در آن مناطق معرفی می‌کرد

شهید کریمی اطلاع کافی ندارم. مطمئن باشید که سازماندهی مراکز سپاه در کردستان و آذربایجان غربی به طور عمده توسط دفتر تحقیقات و بازرسی سپاه پاسداران مستقر در ستاد مرکزی به عمل آمد که حاج داوود کریمی یکی از اعضای آن دفتر بود، و در آن نقش کلیدی داشت. مسئولان و فرماندهان مراکز سپاه در استان خوزستان هم با همان روش انتخاب شدند.

آیا شهید حاج داوود کریمی برای فرماندهی کل سپاه پاسداران یا عضویت در شورای فرماندهی هم مطرح شده بود؟

بعد از استعفای آقای عباس دوزدوزانی از فرماندهی کل سپاه پاسداران، بنی صدر که به تازگی فرمانده کل قوا شده بود، تمایل داشت آقای ابو شریف (عباس آقا زمانی) جایگزین دوزدوزانی بشود. چون ابو شریف در آن برهه عضو شورای فرماندهی سپاه بود، و ارتباط خوبی با بنی صدر هم داشت. در همان حال تعدادی از بچه‌های عملیات سپاه تهران از جمله آقای جبروتی که پادگان ولی عصر (عج) را در اختیار داشتند، روابط خوبی با ابو شریف داشتند، و از نیروهای او به شمار می‌رفتند. ولی ما اعضای شورای فرماندهی در برابر خواسته بنی صدر مقاومت می‌کردیم تا کسی انتخاب شود که صد در صد زیر چتر او نبوده باشد. لذا کار به جایی رسید که آقای مرتضی رضایی برای فرماندهی کل سپاه مطرح شد.

گویا مرتضی رضایی یک شخصیت بی‌طرف بود؟

تقریباً بی‌طرف بود. چون ارتباط ایشان با ابو شریف بد نبود، و در عین حال تابع صد در صد بنی

که مراکز سپاه پاسداران هرچه سریعتر در سرتاسر کشور شکل بگیرد. کار راه اندازی این مراکز ابتدا در مراکز استان‌ها و شهرستانهای بزرگ توسط تیمی که در مرکز تحقیقات و بازرسی سپاه پاسداران با گزینش نیروهای معتقد، انقلابی، مبارز و علاقه‌مند به پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی و تابع رهبری انقلاب و ولایت فقیه آغاز گردید.

چون لازم بود افراد انتخاب شده به عضویت شورای فرماندهی سپاه پاسداران در آیند، هر کدام از آن عزیزان با هماهنگی واحد آموزش و مرکز تحقیقات و بازرسی و سایر واحدهای ستادی مثل واحدهای پرسنلی، اطلاعات و عملیات، روابط عمومی و طرح و برنامه حکم قطعی دریافت می‌کردند، و مسئولیت به عهده می‌گرفتند. در حالی که حکم فرماندهان مراکز سپاه در استان‌ها توسط فرمانده کل سپاه صادر می‌شد. بنابر این مسئولان واحدهای ستادی به اتفاق آرای اعضای شورای فرماندهی سپاه به استثنای فرمانده کل را معرفی و منصوب می‌کردند. البته قبل از صدور حکم برای اعضای شورای فرماندهی، با آنان مصاحبه به عمل می‌آمد.

بفرمایید که دامنه فعالیت‌های شهید کریمی در معرفی فرماندهان مراکز سپاه کشوری، شامل کدام استان‌ها بود؟ آیا در معرفی و انتصاب فرماندهان مناطق مرزی غرب کشور مانند خوزستان، ایلام و کردستان نقشی هم داشت؟

آری، نقش داشت. ملاحظه کنید، چون حاج داوود به نوعی نیروی فعال و پر جنب و جوش بود، و همیشه ایده‌ها و طرح‌های جدید ارائه می‌کرد، به نظرم یک فرد بی‌نظیر بود. به دلیل شناختی که از مشکلات مناطق غرب کشور داشت، بچه‌های خیلی مؤثر سپاه تهران را برای تصدی مسئولیت فرماندهی در آن مناطق معرفی می‌کرد. در همان حال به دلیل علاقه‌مندی برای فعال نمودن سپاه در مناطق جنوبی کشور، نقش کلیدی را هم در آن مناطق داشت. همان‌گونه که پیشتر به آن اشاره کردم، معمولاً اعضای شورای فرماندهی سپاه پاسداران در استان‌ها از کسانی انتخاب می‌شدند که سابقه مبارزه در قبل از انقلاب را داشتند. کردستان به دلیل وجود مشکلات متعددی در مقایسه با سایر مناطق کشور، از جمله درگیری سخت و خستگی ناپذیر با عناصر ضد انقلاب وابسته به گروهک‌های کومله، فدایی خلق، حزب دمکرات و جریان مفتی زاده و عزالدین حسینی و دیگران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. این جریان‌ها برانداز از آغاز غائله کردستان توانسته بودند اقشار مردم و بسیاری از جوانان منطقه را جذب خودشان کنند، و از آن‌ها در جنگ علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی استفاده نمایند. لذا در سایر شهرستان‌های استان کردستان امکان راه اندازی مراکز متعدد سپاه به وسیله نیروهای بومی وجود نداشت. لازم بود بخشی از نیروهای سپاه را از میان افراد فداکار و علاقه‌مند از تهران به کردستان اعزام و مستقر کنیم. افرادی که در کردستان استقرار یافتند و مبارزه با ضد انقلاب را

شهید حاج داوود کریمی هم فعالیت سیاسی خود را در سازمان فجر اسلام متوقف کرد؟

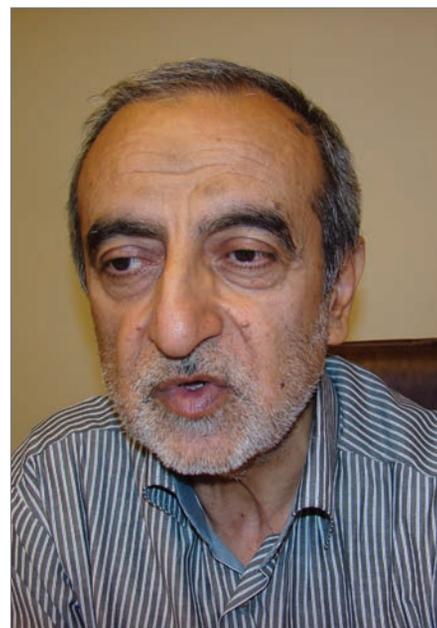
بله، ایشان هم روابط گروهی خود را با فجر اسلام بکلی قطع کرد و به خدمت در سپاه ادامه داد.

از فرمایشات حضرت امام تبعیت کرد؟

همین طور است... همه ارتباطات گروهی خود را قطع کرد. افزون بر آن تعداد زیادی از بچه‌های مبارز و انقلابی را به همراه خود وارد مجموعه سپاه تهران و ستاد مرکزی سپاه پاسداران کرده بود که بسیاری از آن‌ها به مرور زمان به مراکز کلیدی در سپاه دست یافتند. پس از تشکیل سپاه تهران ارتباط و همکاری‌مان با یکدیگر خیلی قوی شد.

بفرمایید که شهید کریمی در زمینه تأسیس مراکز سپاه در شهرستان‌ها و معرفی فرماندهان آن‌ها تا چه اندازه موفق بوده است؟ در این زمینه با یکدیگر همکاری داشتید؟

ببینید مرکز تحقیقات و بازرسی سپاه پاسداران که در ستاد مرکزی شکل گرفت و سردار عبد الله محمود زاده، شهید حاج داوود کریمی، آقای درویش و تعداد دیگری از سرداران عزیز در آن حضور داشتند. بخش اعظم نیروهای این مرکز را دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور که در خط امام (ره) بودند، تشکیل می‌دادند. در آن شرایط با توجه به آغاز درگیری زود هنگام سپاه پاسداران با عناصر ضد انقلاب و نیز آغاز جنگ تحمیلی، اختلافات میان فرماندهان سپاه با بنی صدر رئیس جمهوری وقت شدت گرفت. چون بنی صدر با ورود و دخالت سپاه در جنگ به شدت مخالفت می‌کرد، و فقط به ارتش مأموریت داده بود که در مقابل صدام بایستد. او می‌گفت که وظیفه سپاه پاسداران حضور در مسایل داخلی کشور است. ولی واقعیت این بود که مقاومت اصلی در خرمشهر، آبادان، اهواز و سایر مناطق خوزستان در برابر تجاوز صدام را بچه‌های سپاه پاسداران به عهده داشتند. لذا بعد از پیروزی انقلاب شرایط داخلی اقتضا کرد



صدر هم نبود، و سرانجام به فرماندهی کل سپاه پاسداران انتخاب گشت. پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا و سپس خلع ید از ریاست جمهوری، آقای مرتضی رضایی از فرماندهی سپاه استعفا داد، و موضوع انتخاب فرمانده جدید دوباره مطرح شد. در همان شرایط شهید کلاهدوز هم در یک مرحله کوتاهی سرپرستی سپاه را به عهده گرفت. با این وصف در چنین شرایطی میان اعضای شورای فرماندهی سپاه پاسداران بحث شد که چه کسی برای فرماندهی کل سپاه انتخاب شود. در نتیجه دو نفر مطرح شدند که یکی شان شهید حاج داوود کریمی و دیگری آقای محسن رضایی بودند. اصولاً بحث عمده پیرامون این دو نفر جریان داشت. گرچه برخی از افراد بحث فرماندهی شهید کلاهدوز و دیگران را هم مطرح کردند. ولی نظرات بیشتر اعضا روی شهید کریمی و آقای محسن رضایی متمرکز بود. اشکال عمده‌ای که از آقای رضایی گرفته شد، این بود که ایشان از بچه‌های مجاهدین انقلاب اسلامی است و امکان دارد به جریانات گروه‌گرایی در سپاه دامن بزند. چون در آن مرحله فرمان حضرت امام (ره) در خصوص ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی در نیروهای مسلح صادر نشده بود.

آقای حاج داوود کریمی بیشتر به عنوان یک نیروی مستقل شناخته شده بود. به یاد دارم که در آن روزها بحث‌های زیادی درباره بهترین گزینه برای فرماندهی سپاه مطرح شده بود. در نهایت به این شرط که آقای محسن رضایی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کناره‌گیری کند امکان انتخاب او به فرماندهی کل سپاه وجود دارد. برخی از افراد هم به این نکته اشاره کردند که ایشان خیرالموجودین است، و سرانجام اغلب اعضای شورای فرماندهی به انتخاب آقای محسن رضایی نظر مثبت دادند، و ایشان به عنوان فرمانده معرفی شد. البته فراموش نشود که ایشان در سپاه یکسری مخالف هم داشت. گمان کنم با آغاز این مرحله یک نوع بی‌مهری نسبت به حاج داوود به عمل آمد، و از وجود ایشان به نحو مطلوب استفاده نشد. زمانی که بنده سرپرست آموزش سپاه پاسداران بودم از ایده‌های ایشان در ارتباط با استفاده از امکانات پادگان‌های نظامی ارتش و ژاندارمری و تعاملاتی که ایشان با شهید علی صیاد شیرازی داشت خیلی بهره‌بردم و این ایده‌ها در تسریع فرآیند آموزش نیروهای بسیار زیادی خیلی کمک کرد. در عین حال شهید صیاد هم کمک‌های شایان توجهی به آموزش نیروهای سپاه ارائه داد. چون امکانات آموزشی و مکانی سپاه در آن مرحله بسیار اندک بود. حتی مربی به اندازه کافی وجود نداشت.

حاج داوود کریمی به دلیل ارتباط و همکاری که با شهید علی صیاد شیرازی داشت، ایده استفاده از امکانات ارتش و ژاندارمری را مطرح کرد، و بسیاری از ایده‌های ایشان را به مورد اجرا گذاشتیم. در کنار فعالیت‌های آموزشی در مراکز نظامی، از مریان

ارتشی هم برای آموزش بچه‌های سپاه به خوبی استفاده کردیم. افزون بر آموزش نظامی، دوره‌های آموزش عقیدتی - سیاسی هم برای بچه‌های سپاهی دایر کرده بودیم. معمولاً این دوره‌ها ۱۵ روزه تشکیل می‌شد. افزون بر آن، آقای داوود کریمی در ارتباط با مسایل جبهه و جنگ و در ارتباط با مهندسی یگان‌های رزمی و نیز در تحولات بحران غرب کشور یک آدم صاحب نظر بود. در ارتباط با مسایل آموزش هم یک آدم بسیار خلاق، کاردان، صاحب نظر و مصمم بود.

گویا بعد از آغاز جنگ تحمیلی یک نوع اختلاف نظرهایی میان شهید کریمی و آقای محسن رضایی بروز کرد. بفرمایید که ریشه این اختلافات چه بوده است؟

شاید یکی از دلایل بروز اختلافات، بحث فرماندهی آقای رضایی بر سپاه بود که بعضی از افراد با فرماندهی ایشان موافق نبودند. چون سپاه تهران همزمان با تشکیل ستاد مرکزی سپاه شکل گرفته بود، اصولاً بچه‌های سپاه تهران، خیلی معتقد نبودند که ستاد مرکزی در مقایسه با کیفیت و توانمندی نیروهای سپاه تهران، بالا دست سپاه تهران قرار گرفته است. اصولاً یک نوع عدم تمکین عمومی در بین بچه‌های زنده سپاه تهران در ارتباط با ستاد مرکزی وجود داشت. اما در عین حال حاج داوود کریمی را به شدت قبول داشتند. به همین خاطر در یک مرحله که اختلاف نظرها اوج گرفت،

شهید داوود کریمی به دلیل ارتباط و همکاری که با شهید علی صیاد شیرازی داشت، ایده استفاده از امکانات ارتش و ژاندارمری را مطرح کرد، و بسیاری از ایده‌های ایشان را به مورد اجرا گذاشتیم. در کنار فعالیت‌های آموزشی در مراکز نظامی، از مریان ارتشی هم برای آموزش بچه‌های سپاه به خوبی استفاده کردیم

از بنده خواستند که فرماندهی سپاه تهران را بعد از استعفا از سپاه منطقه ۳ به دلیل شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی بپذیرم.

در آن برهه مأمور شدم که زمینه تعامل و همکاری بین سپاه تهران و ستاد مرکزی را فراهم کنم و مخالفت‌هایی که با سردار مبلغ به عنوان فرمانده سپاه تهران که از سوی آقای محسن رضایی به این سمت منصوب شده بود، برطرف کنم. این اختلافات در آن برهه اوج گرفته بود، و حتی در روند جنگ هم تاثیر گذاشته بود. یعنی در زمینه حضور و آمادگی نیروهای رزمی لشکر ۲۷ حضرت محمد رسول الله (ص) تأثیر بسزایی بر جای گذاشته بود. در این زمینه تیپ سید الشهداء (ع) تهران هم تا حدودی از فعالیت خود خارج شده بود. لذا بنده در آن فاصله بسیار کوتاه خیلی تلاش کردم که هم ذهنیت بچه‌های سپاه تهران را برطرف کنم تا از نیروهای این یگان در برخورد با عناصر

ضد انقلاب و در تجاوز ارتش رژیم بعثی، حد اکثر استفاده به عمل آید، و اجازه ندهیم این توان به هدر برود.

چند مدت فرماندهی سپاه تهران را به عهده داشتید؟

مدت فرماندهی بنده بر سپاه تهران بیش از دو ماه طول نکشید. در واقع پذیرفتن این مسئولیت بر اساس تعیین تکلیف مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای رئیس جمهوری وقت صورت گرفت. چون شرط کرده بودم که اگر ایشان تأیید کنند بنده فرماندهی سپاه تهران را قبول خواهم کرد. بخش دوم این اختلافات به نحوه مدیریت جنگ ارتباط داشت. در واقع آقای رضایی در ارتباط با بحث جنگ به تئوری و روش ویتنامی‌ها در جنگ با آمریکا معتقد بود. بر این باور بود که ما در جنگ با عراق و زمینگیر کردن ارتش دشمن متجاوز باید از امواج نیروی انسانی استفاده کنیم. بنده و خیلی از فرماندهان لشکرهای سپاه با این نظریه موافق نبودیم. چون احساس میکردیم که تلفات ما در جنگ خیلی زیاد شده است. تأکید داشتیم که نیروهای خودی حتماً با آموزش و با شناسایی مناطق جنگی وارد نبرد شوند. در آن مرحله یکسری عملیات‌ها برای فریب دشمن انجام می‌گرفت که از شناسایی لازم برخوردار نبود. یعنی به فرماندهان لشکرها، تیپ‌ها و گردان‌های ما مأموریت داده می‌شد تا در ظرف ۴۸ ساعت در فلان منطقه مستقر شوند. خب در این فاصله کوتاه امکان شناسایی مواضع دشمن به نحو مطلوب فراهم نمی‌شد.

گویا شهید حسن باقری هم با این روش مخالف بود...

در این خصوص چیزی به یاد ندارم، ولی به هر حال همین ایده سبب می‌شد که شهیدان بسیار زیادی در جبهه‌ها داشته باشیم. شهید داوود کریمی با این دیدگاه مخالف بود. حتی سردار عبد الله محمود زاده و تعداد دیگری از اعضای شورای فرماندهی سپاه هم با این روش جنگی مخالف بودند. معتقد بودند که نیروهای سپاهی و بسیجی در دست ما امانت هستند، و باید حد اکثر تلاش خودمان را برای کاهش میزان تلفات به عمل بیاوریم. ولی آقای محسن رضایی معتقد بود که نباید به قوای دشمن فرصت بازسازی و تجدید قوا بدهیم، و عملیات‌های خود را پی در پی ادامه دهیم. بر این اساس عملیات‌های بیت المقدس و فتح المبین هم که در یک فاصله کوتاه به مورد اجرا گذاشته شدند، بر اساس این دیدگاه بود. عملیات‌های بعدی هم به همین شکل ادامه پیدا کردند. ولی به هر حال با گذشت زمان برای آقای رضایی مشخص شد که تلفات ما در جبهه‌ها خیلی زیاد شده و در برخی از عملیات‌ها هم به دلیل آرایش‌های جدیدی که دشمن به کار گرفت، شکست خوردیم و سرانجام آقای رضایی در نظریه خود تجدید نظر به عمل آورد. یکی از روش‌های

مسئولیت را پذیرفتم، و حاج داوود کریمی در این فاصله کوتاه خیلی به من کمک کرد. بعد از اینکه حضرت آقا تأیید کردند که بنده در سپاه تهران مشغول کار شوم، این مسئولیت را به عهده گرفتم و در همان فاصله کوتاه دو ماهه توانستیم سپاه تهران را سازماندهی کنم تا در جبهه حضور قوی داشته باشد و در عملیات جنگی شرکت کند. با وجودی که سستی و عدم کارایی سپاه تهران کمی برطرف شد، ولی نارضایتی قریب به اتفاق نیروهای زنده سپاه تهران از ستاد مرکزی همچنان ادامه داشت. من هم سعی کردم با ایجاد یک نوع تفاهم و همدلی، توجه طرفین را به مسئله اصلی که همانا جنگ با دشمن متجاوز بود متمرکز کنم. به آقایان گفتم که اکنون وقت طرح این نوع اختلافات نیست و ما باید به سمتی حرکت کنیم که به یاری خدا و با تمام وجود بتوانیم در مقابل دشمن خارجی و گروهک‌های ضد انقلاب داخلی بایستیم.

در این مأموریت دو ماهه تا چه اندازه موفق بودید؟

به طور نسبی موفق بودم، و کارها خوب پیشرفت کرد.

یکی دیگر از فراز و نشیبهای لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) پس از آزادی خرمشهر، اعزام بخشی از نیروهای آن به سوریه و لبنان بود. بفرمایید که طرح اعزام چند تیپ این لشکر و سپس بازگرداندن آن‌ها چه بوده است؟

به یاد دارم که طرح اعزام نیرو به سوریه و لبنان هم در شورای فرماندهی ستاد مرکزی و هم در سپاه تهران طرفداران قابل توجهی داشت. بحث اساسی این بود که ما در تقابل با اسرائیل حتما باید حضور قوی داشته باشیم. چون جمع بندی بچه‌ها بر این دیدگاه استوار بود که اسرائیل به نوعی در جنگ تحمیلی نقش آفرینی می‌کند. ولی وقتی حضرت امام (ره) فرمودند که فتح بیت المقدس از کربلا می‌گذرد، نقطه نظرات فرماندهان سپاه پاسداران را تغییر دادند. اصلا بخش قابل توجهی از بچه‌های سپاه تهران داوطلب شده بودند که اعزام سوریه و لبنان شوند و با اسرائیل بجنگند. با این وصف مسئله اعزام نیرو به مرز فلسطین اشغالی نظر جمعی بود و ستاد مرکزی و سپاه تهران به دلیل شناختی که از ماهیت اسرائیل داشتند در این موضع اتفاق نظر داشتند.

حاج داوود هم با اعزام نیروهای لشکر محمد رسول الله موافق بود؟

آری، ایشان طرفدار اعزام نیرو بود. اصولا فضای کلی حاکم بر سپاه پاسداران در آن برهه بر لزوم اعزام نیرو برای جنگ با اسرائیل بود، و هیچ کس هم با این طرح مخالفت نمی‌کرد. در ضمن نباید فراموش کرد که بنی صدر در آن زمان اجازه نمی‌داد که سپاه پاسداران در جنگ با دشمن متجاوز نقش اساسی و جدی داشته باشد. سپاه بعد از عزل بنی صدر به طور چشمگیر در جبهه‌ها حضور فعال یافت.

این یگان همچون شهیدان رستگار و دستواره و سایر شهدای گرانقدر سپاه ۲۷ محمد رسول الله (ص) اقدام نمایم و در این مأموریت موفق باشم. همه روی دادهای آن روز سپاه تهران را یادداشت کردم و اکنون که به آن‌ها رجوع می‌کنم، می‌بینم که این یگان در آن برهه چه وضعیتی داشت. چه نوع مشکلاتی در اجرای عملیات جنگی داشت؟ چه مشکلاتی در پشت جبهه داشت؟ با تک تک فرماندهان سپاه تهران در شهرستان‌های اطراف نشستیم و صحبت کردم. چون توصیه حضرت آقا چنین بود که به آن‌ها ارتباط برقرار کنم. اگر هم قرار است تغییراتی صورت گیرد، باید مبتنی بر شناخت جامع انجام گرفته شود. بنابر این به یک مرحله قابل قبولی رسیده بودم که مسئولان اعلام کردند که قرار است سپاه تهران به منطقه ۱۰ تبدیل بشود، و از آن زمان مسئولیت فرماندهی سپاه تهران را به سردار حسین دهقان (وزیر دفاع کنونی) واگذار کردم.

به طور کل حاج داوود کریمی طرفدار شهید بهشتی بود. ایشان به شدت مخالف جریان ابو شریف و جبروتی در سپاه بود. حتی تعدادی از بچه‌های خوش فکر در بدنه سپاه هم با شهید کریمی ارتباط قوی داشتند. لذا وقتی به فرماندهی سپاه تهران منصوب شدم، در آن فاصله کوتاه که توانستم خلایی را که برای حضور نیروها در جبهه‌های جنگ به وجود آمده بود برطرف کنم، این کار با حمایت شهید حاج داوود کریمی صورت گرفت

زمانی که سپاه تهران به فرماندهی شهید کریمی، گشت ثار الله و طرح القاره را راه اندازی کرد، در آن برهه با ایشان هم همکاری کردید، یا به ستاد مرکزی بازگشتید؟

آری، مدتی با ایشان همکاری کردم. ولی زمانی که آشوبگری‌ها و عملیات تروریستی منافقین در شمال کشور شدت یافت، ابتدا از ستاد مرکزی به فرماندهی سپاه منطقه ۳ که استان‌های گیلان و مازندران را شامل می‌شد، منصوب شدم، و شمال کشور در آن مدت به خوبی از لوٹ وجود منافقین پاکسازی شد. پس از گذشت دو سال دوباره به تهران بازگشتم و در آن برهه اختلافات بین سپاه تهران و ستاد مرکزی سپاه پاسداران بالا کشیده بود. افزون بر آن در آن شرایط اغلب بچه‌های زنده سپاه تهران با آقای مبلغ که از سوی آقای محسن رضایی منصوب شده بود همکاری نمی‌کردند. این عدم همکاری سبب شده بود که سپاه تهران که یک سپاه قوی در سطح کشور هم در جنگ و هم در مقابله با ضد انقلاب شناخته شده بود، دچار مشکل و افت کاری شود. بر این اساس از بنده خواسته شد که مسئولیت فرماندهی سپاه تهران را که هنوز منطقه ۱۰ نشده بود به عهده بگیرم، و این

جدیدی که دشمن به کار برد، ریختن آتش سنگین و پر حجم بر سر رزمندگان ما بود که به هر حال فوق طاقت نیروی انسانی ما بود. سرانجام از آن پس به دیدگاهی که بنده و اغلب فرماندهان سپاه به آن اعتقاد داشتند، توجه به عمل آمد.

گویا سازمان فجر اسلام که شهید داوود کریمی یکی از بنیانگذاران آن بود با شهید مظلوم آیت الله بهشتی ارتباط داشت. آیا اطلاع دارید که شهید بهشتی تا چه اندازه از شهید کریمی حمایت می‌کرد؟

شهید بهشتی واقعا یک انسان استثنایی بود. برای پاسخ به پرسش‌تان به یک خاطره اشاره می‌کنم. در اوج جوسازی‌ها علیه شهید بهشتی و تقابل بنی صدر با ایشان، اعضای شورای فرماندهی سپاه پاسداران تقاضای ملاقات با شهید بهشتی را کردند. چون ایشان ظاهرا در آن مقطع به حمایت سپاه احتیاج داشت. نظر به این که با نیم ساعت تأخیر به محل کار شهید بهشتی رسیدیم، ایشان به ساعت مچی خود نگاه کرد و به ما گفت: چون قرار ملاقات‌مان از ساعت ۹ تا ۱۰ صبح بود، و شما ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه به اینجا آمده‌اید، نیم ساعت از وقت ملاقات‌تان گذشته است و می‌توانید به مدت نیم ساعت صحبت کنید. این برخورد شهید بهشتی کاملا منطقی و استثنایی بود. اگرچه ایشان از قبل از شهید داوود کریمی و شهید بروجردی و سایر مبارزان دوران قبل از انقلاب شناخت داشت، ولی در آن جلسه شاهد بودم که شهید بهشتی هرگونه شناخت قبلی و روابط دوستانه را وارد حوزه مسئولیت خود نمی‌کرد. یعنی ضوابط را به شدت رعایت می‌کرد. در همه جریان‌ها می‌کوشید جایگاه وزین و بیطرفی خود را حفظ کند.

بفرمایید در جریان جوسازی‌های منافقین و بنی صدر علیه شهید بهشتی حاج داوود تا چه اندازه از دیدگاه‌های شهید بهشتی حمایت کرد؟

به طور کل حاج داوود کریمی طرفدار شهید بهشتی بود. ایشان به شدت مخالف جریان ابو شریف و جبروتی در سپاه بود. حتی تعدادی از بچه‌های خوش فکر در بدنه سپاه هم با شهید کریمی ارتباط قوی داشتند. لذا وقتی به فرماندهی سپاه تهران منصوب شدم، در آن فاصله کوتاه که توانستم خلایی را که برای حضور نیروها در جبهه‌های جنگ به وجود آمده بود برطرف کنم، این کار با حمایت شهید حاج داوود کریمی صورت گرفت. به نظر من اگر شهید کریمی از انتصاب بنده حمایت نمی‌کرد، نمی‌توانستم کار مفیدی انجام دهم. چون بنده قبل از آن در ستاد مرکزی سپاه بودم و بچه‌های سپاه تهران شناخت کافی از من نداشتند. البته چنین ارتباطاتی با سپاه تهران از زمان برگزاری دوره‌های آموزش نظامی وجود داشت، ولی این ارتباطات خیلی قوی نبود. در واقع سفارش‌ها و پیگیری‌های حاج داوود سبب شد که بنده پس از آقای مبلغ فرمانده قبلی سپاه تهران، به سرعت بتوانم نسبت به بازسازی روحیه فرماندهان مختلف

یاد دارم، صبح روزی که بر سر کار آمد گفت: می‌خواهم خانه بخرم. پرسیدم کجا خانه دیده‌اید؟ گفت منطقه اتابک.

فقط بیست هزار تومان پول نقد در اختیار داشت. به همراه همدیگر رفتیم خانه را دیدیم. یک خانه ۳۵ متری تک خوابه با یک آشپزخانه کوچک. ببینید زمانی که آنقدر کار می‌کرد، پول کافی برای خرید خانه نداشت. به ایشان گفتم مشکلی نیست، و بقیه مبلغ مورد نیاز را فراهم می‌کنیم. رفتیم و پنج هزار تومان از یک بنده خدایی گرفتیم. مقداری هم پدر همسرشان به ایشان کمک کردند، و رفتیم خانه را ثبت کردیم. بعد وقتی دوستان از حاج داوود می‌پرسیدند کجا خانه خریده‌اید؟ می‌گفت در شهر اتابک. اگر خواستید به خانه‌ام بیایید و کسی مانع آمدن‌تان شد، بگویید می‌خواهیم به شهر اتابک برویم. بعد یکی از دوستان از حاج داوود آدرس خواسته و پرسیده بود که اتابک در کدام منطقه تهران قرار دارد؟ ایشان به شوخی چنین جواب داده بود که در جنوب تهران پارس واقع شده است! می‌خواهم بگویم که این شهید بزرگوار واقعا از زندگی خود راضی بود، و همسرشان هم پا به پای ایشان زحمت می‌کشید، و هر دو این زندگی را می‌چرخاندند.



شیفته امام خمینی (ره) و انقلاب بود

مروزی بر خصوصیات اخلاقی کم نظیر شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با احمد نیکزاد همکار صنفی شهید

حاج داوود شیفته امام خمینی (ره) بود. اعلامیه‌های امام را تکتیر می‌کرد، و با هم بخش می‌کردیم. زمانی که آقا مصطفی پسر امام به شهادت رسید و اولین حرکت برای انقلاب در محله آبنمگل در جنوب تهران شروع شد. ایشان یکی از اولین کسانی بود که در مجلس ترحمیم آقا مصطفی شرکت کرد

اظهارات شما نشان می‌دهد که حاج داوود در پرتو مبارزات سیاسی، مردمدار هم بوده است. بفرمایید که رفتار ایشان با مردم چگونه بوده است؟

ایشان در رفتار با مردم الگوی خاصی داشت. با مشتری‌ها یک جور برخورد می‌کرد، و با دوستان جور دیگر. هر روز صبح اول وقت که بر سرکار می‌آمد، آیه‌ای از قرآن کریم، یک حدیث یا روایتی را روی کاغذ می‌نوشت و روی دستگاه قرار می‌داد، و در حال کار کردن آن‌ها را می‌خواند و حفظ می‌کرد. در کنار کار به قدری با کسبه محل خوش اخلاق و خوش برخورد بود که همه مرید و دوستدار ایشان شده بودند. چون حاج داوود کریمی در اغلب روزها، روزه دار بود، چند روز در هفته ساعت شش بعد از ظهر که کارمان تمام می‌شد به باشگاه انبار گندم، در نزدیکی میدان شوش می‌رفتیم و با هم کشتی می‌گرفتیم. در آن برهه که با حاج داوود آشنا شدید، ایشان

خیابان آبخار داشتیم. ابتدا با ایشان دوست شدم و پس از گذشت مدت کوتاهی در کار تراش و مونتاژ فلزات شریک شدیم. در مدت شراکت‌مان اطلاع پیدا کردم که ایشان از سال‌ها پیش فعالیت‌های انقلابی دارد. از جمله چاپ و توزیع اعلامیه‌های امام (ره) و نشریات مذهبی برای جوانان. در آن شرایط گاهی روزها من مغازه را می‌گرداندم و ایشان به دنبال مبارزات سیاسی و فعالیت‌های فرهنگی خود می‌رفت. در حقیقت حاج داوود برای پیروزی انقلاب و نیز بعد از پیروزی انقلاب برای پاسداری از دستاوردهای انقلاب زحمات زیادی کشید و خدمات فراوانی انجام داد. به یاد دارم قبل از ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ حدود ۸۰ درصد از مجموع درآمد کار خود را صرف انقلاب و کمک به نیازمندان می‌کرد. با وجودی که هنوز انقلاب شروع نشده بود، ایشان دوستانی داشت که فعالیت‌های سیاسی داشتند، و به خانواده‌های آنان هم کمک می‌کرد. از جمله دو طلبه علوم دینی وجود داشتند که به آن‌ها هم کمک مالی می‌کرد. دوست داشت هر چه در توان دارد، برای حراست از انقلاب در طبق اخلاص بگذارد.

صنعت قالب سازی، در آن برهه کار پر درآمدی بود، و ایشان خیلی به این صنعت تسلط داشت. ولی با وجودی که اغلب در آمد خود را خرج کمک به مستمندان و نیروهای انقلابی می‌کرد، تا چند سال قبل از پیروزی انقلاب مستاجر بود. به



درآمد

از اظهارات احمد نیکزاد، همکار صنفی و هم‌زم جبهه‌ای حاج داوود کریمی چنین استنباط می‌شود، که این شهید بزرگوار ضمن برخورداری از شاخصه‌های گوناگون فکری و مبارزاتی، مرد مأموریت‌های سخت و دشوار بوده است. چه انسانی مخلص، ساده زیست و خود ساخته و فرمانده عملیاتی بود، و همان‌گونه که به زیر دستان دستور می‌داد، خود نیز در اجرای همان دستورات پیشقدم می‌شد. چه حاج داوود، مجروحیت با سلاح شیمیایی را پاداش الهی تعبیر می‌کرد، و همیشه خود را برای شهادت آماده کرده بود، تا سرانجام به آرزوی خود رسید و به سوی معبود خویش شتافت. شاهد باران با توجه به شناختی که احمد نیکزاد از نزدیک با حاج داوود کریمی دارد، به گفت و گو با او نشست که با هم می‌خوانیم:

از چه سالی با شهید حاج داوود کریمی آشنا شدید و با یکدیگر در کار تراشکاری و قالب سازی همکاری کردید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: من و شهید حاج داوود کریمی در سال ۱۳۵۰ دو مغازه تراشکاری و قالب سازی نزدیک یکدیگر در خیابان ری، تقاطع

فاصله ۵۰ متری یک خودروی پژوی قدیمی پارک کرده و دو نفر درون آن نشستند و به کارگاه من خیره شده‌اند. اعلامیه‌ها را برداشتم و ریز ریز کردم و داخل جوی آب ریختم. سپس کرکره را بالا زدم و کارم را شروع کردم. روز بعد داستان را برای حاج داوود کریمی تعریف کردم و به ایشان گفتم که امکان دارد لو رفته باشیم و شما مواظب باشید که مورد تعقیب عوامل ساواک قرار داریم.

زمانی که حاج داوود در نازی آباد جوان فعال بود، دروس عقاید و مفاهیم قرآنی را از یک روحانی به نام آقای جوهری زاده آموخت. در حقیقت ایشان در نازی آباد برای گسترش آگاهی جوانان کلاس دایر می‌کرد، و حاج داوود یکی از شاگردان ایشان به شمار می‌رفت

شهید کریمی در برنامه‌ریزی تظاهرات دوران انقلاب هم فعال بود؟

اصولاً اولین تظاهراتی که بعد از شهادت آقا مصطفی خمینی در تهران برگزار شد، توسط روحانیون انقلابی و مبارزین ضد رژیم پهلوی برنامه‌ریزی شد. شرکت کنندگان تظاهرات از خیابان ایران و کوچه آشپز به سمت چهار راه سرچشمه حرکت کردند که در آنجا به سوی مردم تیراندازی شد، و تعدادی هم به شهادت رسیدند. در آن تظاهرات من و حاج داوود کریمی در کوچه ذغالی‌ها در کنار چهار سرچشمه بسر می‌بردیم. در حقیقت سرچشمه در مرکز تهران قرار دارد، و فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی فراوانی در آنجا صورت می‌گیرد. حاج داوود با تعدادی از روحانیون منطقه سرچشمه هم ارتباط داشت.

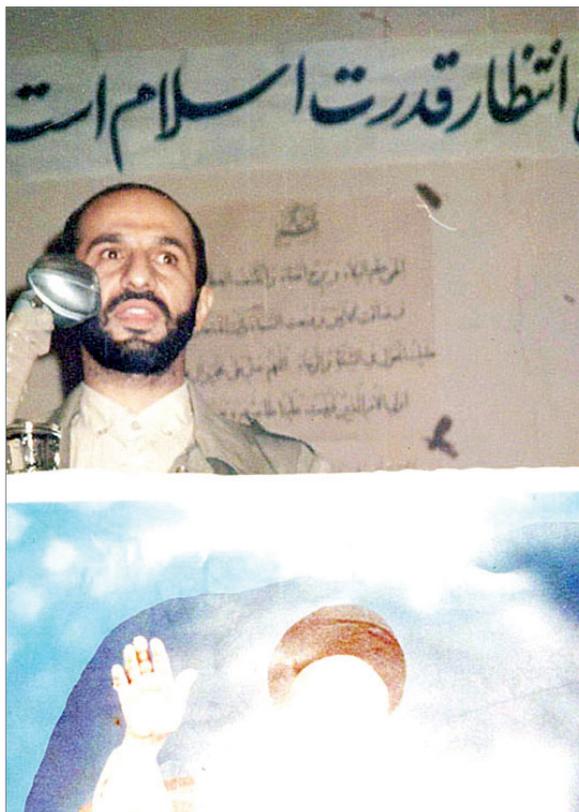
گویا حاج داوود کریمی یک باب حمام در خانی آباد نو داشته است. زمانی که با هم شریک شدید، حمام را رها کرد؟

بعد از این که با حاج داوود در کار تراشکاری شریک شدم، برای من تعریف کرد که حمامی را که از پدرش به ارث مانده بود اداره می‌کرده است. ولی گویا چند سال بعد از فوت پدر با صاحب ملک اختلاف پیدا کرد، و حمام بسته شد و تا چند سال بعد از پیروزی انقلاب هم بسته ماند. وقتی هم که جنگ شروع شد و حاج داوود کریمی به جبهه رفت، وصیت کرد که سرقفلی حمام را هزینه تأسیس یک کتابخانه کنند. اطلاع بیشتری از این موضوع ندارم. همچنین پدر شهید کریمی چند قطعه زمین کشاورزی در شمال داشت که قبل از فوت همه آن زمین‌ها را به کشاورزان بخشید، و ارثی برای فرزندان خویش باقی نگذاشت. حاج داوود هم مانند پدر یک آدم چشم و

اعلامیه چه نوع فعالیت‌های دیگری داشت؟
بعد از شهادت آقا مصطفی، زمانی که انقلاب اسلامی شروع شد، حاج داوود با تعدادی از بچه‌ها یک سری مواد منفجره ساخته بودند، تا در صورت لزوم خود را برای فعالیت‌های مسلحانه آماده نمایند. به ساخت سلاح‌های دست‌ساز اقدام کرده بودند. آنچه شخصاً روزی دیدم این است که به وسیله میله‌های ورزشی ابزار استتار ساخته بود تا اگر بخواهد موادی منفجره‌ای را به جایی ببرد، برای کسی معلوم نباشد. بعد زمانی که تظاهرات مردمی اوج گرفت و سرکوب مردم شدت یافت، کار ساخت یک سری بمب دست‌ساز «سه راهی» را شروع کرد. در آن مرحله کار به جایی رسیده بود که هر کسی برای خود یک ابتکار جدیدی انجام می‌داد.

مأموران ساواک در دوران انقلاب به فعالیت‌های حاج داوود مشکوک هم شده بودند؟

ساواک تا حدودی به فعالیت‌های ایشان پی برده بود. به طور مثال در آن زمان دو کارگاه یکی در خیابان ری و دومی در خیابان آشپز داشتیم. کارگاه خیابان ری به حاج داوود تعلق داشت، و کارگاه خیابان آشپز به من تعلق داشت. ولی در کار و تولید با هم شریک بودیم. صبح روزی که برای آغاز کار به کارگاه خود رفتم دیدم قفل کارگاه بریده شده و در جوی آب افتاده است. کرکره را بالا زدم و وارد کارگاه شدم، دیدم که در گاو صندوق باز است و یکسری اعلامیه داخل گاو صندوق وجود دارد. مشکوک شدم که جریان چیست؟ چه کسی آمده و این همه اعلامیه را درون گاو صندوق قرار داده است؟ آدمم بیرون دیدم در



در دوران جوانی از نظر فکری و تربیتی تحت تاثیر چه افرادی قرار داشت و چه کتاب‌هایی را مطالعه می‌کرد؟

زمانی که حاج داوود در نازی آباد جوان فعال بود، دروس عقاید و مفاهیم قرآنی را از یک روحانی به نام آقای جوهری زاده آموخت. در حقیقت ایشان در نازی آباد برای گسترش آگاهی جوانان کلاس دایر می‌کرد، و حاج داوود یکی از شاگردان ایشان به شمار می‌رفت. پسر آقای جوهری زاده هم که آدم خیلی زرنگ و فعال بود، پس از فوت پدر در کارگاه شهید کریمی به کار تراشکاری مشغول می‌شود و زیر پوشش ایشان قرار می‌گیرد. در واقع حاج داوود برای او پدری می‌کرد.

بعد وقتی که جنگ تحمیلی شروع شد پسر مرحوم جوهری زاده به نیروهای بسیج پیوست و ابتدا در قالب نیروهای شهید چمران با دشمن بعثی جنگید، و تا روزهای آخر جنگ هم در جبهه ماندگار بود. **گویا شهید کریمی از نهضت ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در صحنه مبارزه حضور داشته و با دیدگاه‌های امام خمینی هم آشنا بوده است. در این خصوص چیزی به یاد دارید؟**

حاج داوود شیفته امام خمینی (ره) بود. اعلامیه‌های امام را تکثیر می‌کرد، و با هم پخش می‌کردیم. زمانی که آقا مصطفی خمینی پسر امام (ره) به شهادت رسید و اولین حرکت برای انقلاب در محله آبنمگل در جنوب تهران شروع شد. حاج داوود یکی از اولین کسانی بود که در مجلس ترحیم آقا مصطفی شرکت کرد. دومین مجلس ترحیم برای پسر امام در مسجد قبا در خیابان دکتر شریعتی برگزار شد. باز به همراه حاج داوود در آن مجلس شرکت کردیم. وقتی از مسجد بیرون آمدیم دیدم که مأموران گارد شاهنشاهی، مسجد قبا و اطراف آن را محاصره کرده‌اند. چون حاج داوود قبل از من از مسجد بیرون آمده بود، موفق شد از محاصره مأموران بگریزد و من چون با موتورسیکلت به آنجا رفته بودم گرفتار شدم و کلی کتک خوردم، و کارم به بیمارستان سینا کشید. صبح روز بعد از بیمارستان فرار کردم و به حاج داوود کریمی زندگ زدم و جریان بازداشت را بازگو کردم. ایشان بیدرنگ به عیادت من آمد، و یک نفر را به کلانتری میدان بهارستان فرستاد و موتورسیکلت مرا آورد.

آیا حاج داوود کریمی قبل از پیروزی انقلاب همیشه در سخنرانی‌های حسینیه ارشاد شرکت می‌کرد؟

آری، ایشان قبل از انقلاب در اغلب شب‌ها به حسینیه ارشاد می‌رفت و در سخنرانی‌های دکتر شریعتی و استاد مطهری شرکت می‌کرد. شاید بیش از ده سال از قبل از این که با من شریک شود و از زمان نازی آباد فعالیت سیاسی داشت.

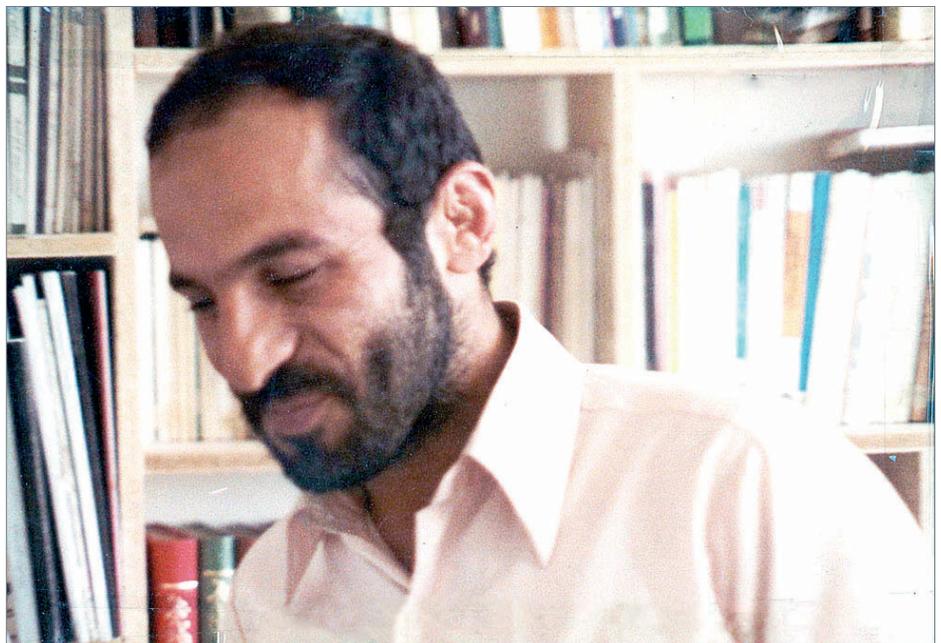
حاج داوود کریمی غیر از تکثیر و توزیع

داده‌ام. ناراضی هم نبودم و خوشحال هم بودم که من هم یک قدمی برای انقلاب برداشته‌ام. حاج داوود کریمی تا چه اندازه ولایت‌مدار بود؟ دیدگاه ایشان درباره امام خمینی (ره) چه گونه بود؟ اگر خاطره‌ای در این زمینه دارید بفرمایید؟ ایشان واقعا مرید حضرت امام (ره) و انقلاب بود، و همیشه تأکید می‌کرد که من باید خط امام را بروم. با شهیدان بهشتی و صیاد شیرازی دوست صمیمی بود. در آن زمان همه بچه‌هایی که در سپاه و بسیج در کنار حاج داوود کریمی بودند واقعا همه مخلص و خالص بودند. هرگز فراموش نمی‌کنم زمانی که ایشان فرمانده سپاه تهران شده بود، اغلب بچه‌ها حقوق رسمی نمی‌گرفتند. آن‌جا کاسه‌ای پر از پول قرار داده بودند که هر کسی می‌آمد به اندازه نیاز خود از آن کاسه پول برمی‌داشت. به طور مثال من شخصا حدود ده سال در بسیج فعالیت کردم. اما یک ریال دریافت حقوق در پرونده‌ام ندارم. گاهی زنگ می‌زدند که فلانی بیا باید حقوق بگیرد، اما نمی‌رفتم. به عنوان بسیجی داوطلب، و بدون پرونده حدود ۲۰ بار به همراه حاج داوود به جبهه رفتم. در آن زمان بچه‌ها واقعا ساده و مخلص بودند.

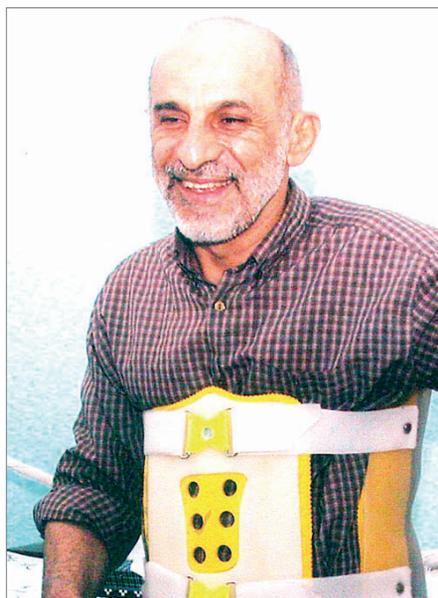
ایشان قبل از انقلاب چند هیئت عزاداری را در نازی آباد اداره می‌کرد. ولی از روزی که انقلاب به پیروزی رسید و کمیته‌های انقلاب تشکیل شد، حاج داوود دیگر به هیچ کاری نمی‌رسید. حتی در اغلب شب‌ها به خانه نمی‌رفت و در همان کمیته نازی آباد می‌خوابید

در مجالس سخنرانی شهید کریمی در مساجد شرکت می‌کردید؟ اگر شرکت می‌کردید، ایشان چه مسایلی را مطرح می‌کرد؟

آری، گاهی در سخنرانی‌های حاج داوود شرکت می‌کردم. به طور مثال روزی به همراه ایشان رفتیم قم. قرار بود قبل از خطبه نماز جمعه سخنرانی کند. وقتی ایشان می‌رود وضو بگیرد، می‌بینند سرویس بهداشتی آن‌جا خیلی کثیف است. پاچه‌های شلوار و آستین را بالا می‌زند و کار نظافت و تمیز کردن سرویس بهداشتی را شروع می‌کند. همه توالت‌ها را تمیز می‌کند و بیرون می‌آید. در آن لحظه که به جایگاه می‌رود تا سخنرانی کند، مأموران انتظامی نماز جمعه تازه متوجه می‌شوند که این آقا که سرویس‌های بهداشتی محل نماز جمعه را تمیز کرده فرمانده سپاه تهران بوده است. حاج داوود در چنین کارهایی همیشه پیشقدم بود. این کارها را عار و ننگ نمی‌دانست. واقعا سعی می‌کرد کار انجام دهد. حال شما قضاوت کنید که ایشان فرمانده سپاه تهران بوده و برای سخنرانی قبل از



که به نظر من ثواب آن از رفتن به بسیج خیلی بیشتر است. گفتم حاجی چه کاری بهتر از این؟ چه کاریست که باید انجام دهم؟ گفت یک سری از عناصر ضد انقلاب را در کردستان دستگیر کردیم، و هنگام انتقال آنان به تهران چون دستبند نداشتیم، دست‌شان را با طناب بستیم. اینها در میان راه طناب‌های دست‌شان را باز کردند و راننده را کشتند و ماشین را برداشتند و رفتند. پس شما بیا باید مقداری شصت بندهای فلزی بسازید تا عناصر ضد انقلاب از این پس نتوانند فرار کنند. شما بیا باید از این نوع شصت بندها تولید کنید تا جوان‌های ما از بین نروند، و ثواب این کار بیشتر است. لذا من در طول دو سال نشستم کار کردم و برای سپاه شصت بند تولید کردم. سرانجام در پایان کار نشستم حساب کردم و دیدم این کار هیچ سودی نداشته، و تمام هزینه‌های مغازه را از جیب



دل سیر و بخشنده بود. از روزی که وارد سپاه پاسداران شد تا روزی که از سپاه کناری گیری کرد، هیچ حقوق و دستمزدی دریافت نکرد. وقتی از سپاه بیرون آمد، کلی بدهی بار آورده بود. به هر حال هر چه درآمد داشت، باید خرج بچه‌ها می‌کرد. از همه این مسایل اطلاع دارم. چون وقتی از جبهه برگشت، دوباره حدود یک سالی با هم کار کردیم.

بعد از پیروزی انقلاب، زمانی که حاج داوود کریمی کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۱۳ در نازی آباد را تأسیس کرد، رفتار ایشان چگونه شده بود؟

ایشان قبل از انقلاب چند هیئت عزاداری را در نازی آباد اداره می‌کرد. ولی از روزی که انقلاب به پیروزی رسید و کمیته‌های انقلاب تشکیل شد، حاج داوود دیگر به هیچ کاری نمی‌رسید. حتی در اغلب شب‌ها خانه نمی‌رفت و در همان کمیته نازی آباد می‌خوابید. آن زمان تازه انقلاب می‌خواست پا بگیرد که تهران و برخی از مناطق کشور خیلی شلوغ شد، و حاج داوود سرگرم جمع آوری نیرو برای رویارویی با عناصر ضد انقلاب شد. بعد در همان شرایط سرنوشت ساز جزء کسانی شد که سپاه پاسداران را تشکیل دادند، و دیری نپایید که فرمانده سپاه تهران شد.

با توجه به این که یک مدت طولانی با هم شریک بودید، حاج داوود در این گونه فعالیت‌ها به شما پیشنهاد همکاری ارائه نکرد؟

چرا حاجی مرا به همکاری دعوت کرد. ولی چون سواد کافی نداشتم علاقه نشان ندادم که به سپاه بپیوندم. ولی چند بار توسط بسیج به جبهه اعزام شدم. به یاد دارم روزی حاج داوود کریمی به من گفت ثوابی که با رفتن به بسیج می‌خواهید به دست بیاورید، بیا باید کار دیگری انجام دهید

افزون بر این که سال‌های طولانی با حاج داوود کریمی در کار تراشکاری و قالب سازی شریک بوده‌ام، در عین حال با یکدیگر روابط خانوادگی خیلی نزدیک با هم داشتیم. فراموش نمی‌کنم زمانی که میثم اولین فرزند ایشان به دنیا آمد، من و حاج داوود با همدیگر به ثبت احوال رفتیم تا برای او شناسنامه تهیه کنیم. چون زندگی مان با هم بوده است. شاید برای شیمیایی شدن حاج داوود که به شهادت ایشان منجر شد، افسوس بخورم و احساس اندوه کنم. اما شکی ندارم که ایشان قطعاً به آن چیزی که علاقه داشت رسید. و از این نظر ناراحت نیستیم. چون واقعا بعد از شیمیایی شدن از شهادت خود لذت می‌برد، و منتظر شهادت بود. می‌دانست که بازگشت همه بندگان به سوی آفریدگار است، و نفس خود را بر این اساس آماده کرده بود. می‌خواست به نزد معبودش بشتابد، و عمر و جان خود را در راه خدا در طبق اخلاص گذاشت. ایشان با افتخار از دنیا رفت. شهادت افتخاری بزرگ برای حاج داوود کریمی و برای خانواده اوست. شرمنده خدا نبود و هر کاری که انجام داد برای بندگان خدا بود، و این بزرگترین لذت زندگی است و من هم از دوستی و همراهی با ایشان لذت می‌بردم. در آخرین روزهای حیات شهید کریمی شبی را تا صبح در کنار ایشان ماندم، و تا صبح با همدیگر درد دل کردیم و از روزهایی که با هم گذرانیدیم، خاطره گفتیم. هرگاه به عیادت حاج داوود می‌رفتم، و حال عمومی ایشان را جویا می‌شدم می‌گفت هیچ دردی ندارم. دوست نداشت دردش را به کسی بگوید. چند شب بعد میثم از بیمارستان زنگ زد و خیر شهادت پدر را به من داد. اکنون احساس می‌کنم بهترین دوست و یاورم را برای همیشه از دست داده‌ام.

آخرین سخن شما درباره زنده یاد حاج داوود کریمی...

حتماً اطلاع دارید که حاج داوود نقش بسزایی در سرکوب گروهک‌های ضد انقلاب در تهران و برخی از استان‌های کشور داشت، و برای این که شناسایی نشود، چند بار محل سکونت و مغازه تراشکاری خود را تغییر داد. در دوران جنگ تحمیلی تعدادی از خانواده‌های شهدای نازی آباد از ایشان دعوت کردند تا در مراسم گرامیداشت فرزندان شهیدشان سخنرانی کند. حاج داوود این دعوت را پذیرفت و طی سخنانی ضمن تشریح خصوصیات و اهداف انقلاب اسلامی تأکید کرد که مردم شهیدان زیادی تقدیم کشور کرده‌اند، و ما وظیفه داریم در هر شرایطی مدافع انقلاب و نظام باشیم. ایشان بر این عقیده بود که پست و مقام از دست رفتنی است، و مسئولیت دولتی هر فردی روزی به پایان می‌رسد و نباید به آن دل خوش کرد. حاج داوود بر اساس این عقیده همیشه نسبت به پست و مقام بی توجه بود و دنیا برای او ارزش نداشت. ■

روزی به همراه حاج داوود کریمی رفتیم قم. قرار بود قبل از خطبه نماز جمعه سخنرانی کند. وقتی ایشان می‌رود وضو بگیرد، می‌بینند سرویس بهداشتی آن‌جا خیلی کثیف است. پاچه‌های شلوار و آستین را بالا می‌زند و کار نظافت و تمییز کردن سرویس بهداشتی را شروع می‌کند. همه را تمییز می‌کند و بیرون می‌آید

برای شما امکان نداشت که به مدت ده دقیقه پای صحبت‌های حاج داوود کریمی بنشینید، و شیفته اخلاق او نشوید. به قول یکی از دوستان، ایشان از نظر اخلاق نظیر نداشت. هم شما را می‌خنداند و هم صحبت‌هایی که می‌کرد، برای شما مفید و آموزنده بود. از نظر کار، شما هر جایی که می‌رفتید و می‌دیدید که یک جای کار لنگ است، حالا هر کاری که باشد، حاج داوود می‌آمد و گره کار را باز می‌کرد. فرض کنید که کسی بیلی در دست دارد و مشغول کاری است. بیل را از دست طرف می‌گرفت و به او کمک می‌کرد. حاج داوود هرگز آرامش و راحتی نداشت. قبل از انقلاب شب‌ها را به مطالعه می‌گذراند، و روزها در کارگاه کار می‌کرد. به قدری کتاب داشت که یک بار به من گفت فلانی من دیشب ۴۰۰ جلد از کتاب‌هایم را به یکی از کتابخانه‌ها هدیه کردم. از همه مسایل سیاسی و اعتقادی اطلاعات کافی داشت. اغلب مردم هم ایشان را دوست داشتند. چون از نظر اخلاقی نمونه بود.

شما عمری را با حاج داوود کریمی گذرانید. دوست صمیمی و شریک یکدیگر بودید. زمانی که خبر شهادت ایشان را شنیدید چه واکنشی نشان دادید؟



خطبه نماز جمعه به آن‌جا رفته است! شهید کریمی در مناسبت دیگری برای سخنرانی در جمع فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان خراسان به مشهد مقدس رفته بود. آن‌جا با زبان خیلی ساده با آن‌ها صحبت کرد و به این مضمون گفت که هدف اصلی‌تان در هر مقامی که هستید، حفظ انقلاب و دستاوردهای انقلاب باشد. اشاره کردید که به عنوان یک بسیجی چند بار با شهید کریمی به جبهه جنوب رفتید. خواستم بدانم که چه تپ افرادی در کنار ایشان در قرارگاه عملیات جنوب بودند و بر اساس چه ملاکی فرماندهان را گزینش و منصوب می‌کرده است؟ همان‌گونه که پیشتر به این نکته اشاره کردم، دوستان حاج داوود، آدم‌های مخلص و انقلابی بودند. به عنوان نمونه سردار جانباز رضا خانی و سردار علایی دو تن از دوستان شهید کریمی بودند. به یاد دارم شبی با حاج داوود کریمی در خانام در خیابان افسریه نشسته بودیم که آقای حسین علایی هم به جمع ما پیوست. شهید کریمی از قبل سردار علایی را به فرماندهی جبهه شوش منصوب کرده بود که در عملیات بیت المقدس خیلی خوب درخشید. سردار رضا خانی در سپاه به قدری قدرت فعالیت داشت که صبح یکی از عملیات‌ها مرا احضار کرد و گفت که ما ۱۲۰ عراده توپ از دشمن غنیمت گرفتیم. شما برو ۱۲۰ کامیون فراهم کن تا توپ‌ها را بکسل کنیم و به پشت جبهه انتقال دهیم. من بیدرنگ به شوش رفتم و یکی از دوستان برادرم را دیدم. پرسیدم داداشم کجاست؟ گفت دیشب شهید شد. هر طور شده من کامیون‌ها را به سمت جبهه راه انداختم و روز بعد آمدم تهران تا در تشییع جنازه برادرم شرکت کنم.



درآمد

شکی نیست که مادران و همسران معزز شهدای دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نقش برجسته و بسیاری ارزنده‌ای در پرورش فکر و استعداد فرزندان و همسران‌شان داشته‌اند. چرا که پایداری و استقامت شهدای گرانقدر در سخت‌ترین شرایط از ایمان راسخ خانواده‌های آنان ناشی بوده است. مقام معظم رهبری در این خصوص فرموده‌اند: «آن چه ما را در انقلاب و جنگ تحمیلی پیروز کرد و موجب سربلندی اسلام و قرآن در دنیا شد، و جمهوری اسلامی را به عزت و عظمت رسانید. ایمان، صبر و استقامت خانواده‌های شهداست». با این وصف خانواده شهید حاج داوود کریمی نیز یکی از این خانواده‌هاست که از دوران انقلاب تا زمان شهادت او سختی‌های فراوانی را متحمل شده است. گفت و گو با همسر ایشان را با هم می‌خوانیم:

به امام حسین (ع) ارادت خاص داشت

نگاهی به دورنمای زندگی یک شهید انقلابی
در گفت و گو با مهر انگیز فجر که همسر شهید حاج داوود کریمی

ستود. آقای کریمی در آن برهه حدود ۲۲ - ۲۳ سال سن داشت. به من گفت که پسر مؤمن و خوبی است، و با درآمد خود هزینه زندگی خانواده‌اش را تأمین می‌کند. چون از سن هشت سالگی یتیم شده بود، وقتی با حاج داوود ازدواج کردم، و به خانه ایشان رفتم مادر، خواهر و برادر ایشان هم در همان خانه با ما زندگی می‌کردند. در واقع ایشان برای سرپرستی خانواده خود، خیلی فداکاری کرد، تا خواهر و برادران ایشان در شان را ادامه دهند، و سرانجام به مراحل دانشگاهی رسیدند.

شهید حاج داوود کریمی تا چه مرحله درس خواند؟

ایشان تا مرحله دبیرستان درس خواند.

کمی از دوران جوانی شهید داوود کریمی بگوئید، ایشان همزمان درس می‌خواند، ورزش و کار و مبارزه هم می‌کرده است...

حاجی از دوران جوانی که در گروه «فجر اسلام» یا گروه‌های دیگری فعالیت می‌کرد، هیچ چیزی را برای من فاش نمی‌کرد. نمی‌دانم... شاید فکر می‌کرد امکان دارد این مسائل را با افتخار برای دیگران بازگو کنم، که در آن حال امکان لو رفتن آنان وجود دارد. لذا حاج آقا در این گونه مسائل خیلی با من صحبت نمی‌کرد.

اولین بار که حاج داوود را دیدم، احساس کردم مرد بسیار معتقد و متدین است. چون از همان موقع دنبال مسائل سیاسی و مبارزه بر ضد رژیم پهلوی بود. سعی می‌کرد از هر طریقی که شده به اعلامیه‌های حضرت امام (ره) دسترسی پیدا کند، و آن‌ها را تکثیر و میان مردم پخش کند

تکثیر و میان مردم پخش کند.

موقعی که شهید حاج داوود کریمی به خواستگاری تان آمد، برای شناخت بیشتر ایشان تحقیق و بررسی هم کردید؟

حاج آقا از همان برهه از خصوصیات اخلاقی خوبی برخوردار بود. اخلاق و مرام خاصی داشت، و اغلب ساکنان محل ایشان را می‌شناختند. من با فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی ایشان مخالفت نمی‌کردم. آدم مؤمن و بی نهایت مهربان و دلسوز و یتیم نواز بود. حاج خانمی که در جلسات مذهبی ایشان شرکت می‌کردیم، خانم همایون مقدم نام داشت، وقتی اطلاع یافت که آقای کریمی به خواستگاری‌ام آمده است، از ایشان خیلی تعریف کرد و اخلاق او را

در آغاز بفرمایید چگونه با شهید بزرگوار حاج داوود کریمی آشنا شدید و زمینه ازدواج شما با ایشان فراهم گردید، به طور کل ایشان را چگونه انسانی یافتید؟

به نام خدا، در سن جوانی با خانم نرگس کریمی خواهر شهید حاج داوود کریمی دوست بودم، و همراه یکدیگر در جلسات آموزش مسایل دینی و اعتقادی شرکت می‌کردیم. در آن برهه حدود ۱۶ سال سن داشتم و خواهر حاج داوود چهار سال از من بزرگتر بود. وقتی آقای کریمی تصمیم به ازدواج گرفت، خواهر ایشان مرا به خانواده‌شان پیشنهاد داد، و دیری نپایید که ایشان به همراه خانواده به خواستگاری آمدند، و من و خانواده‌ام موافقت کردیم، و سرانجام در روز ششم شهریور سال ۱۳۴۹ با هم ازدواج کردیم. ثمره زندگی ما یک دختر به نام مریم و سه پسر به نام‌های میثم، محمد صادق و محمد محمود است. مراسم ازدواج مان هم خیلی ساده و بدون تشریفات برگزار شد. اولین بار که حاج داوود را دیدم، احساس کردم مرد بسیار معتقد و متدین است. چون از همان موقع دنبال مسائل سیاسی و مبارزه بر ضد رژیم پهلوی بود. سعی می‌کرد از هر طریقی که شده به اعلامیه‌های حضرت امام (ره) دسترسی پیدا کند، و آن‌ها را

شهید تختی را خیلی دوست داشت و تحت تأثیر ایشان هم بود. چون محل کار حاج داوود، و زادگاه شادروان تختی در خانی آباد قدیم بود.

حاجی آقا از سن ۱۴ سالگی با یک روحانی به نام آقای جوهری زاده آشنا شده بود. از سن نوجوانی در دامان روحانیت پرورش یافت، و خیلی به مسائل دینی و شرعی پایبند بود. اصولاً حاج داوود کریمی از قبل از پیروزی انقلاب یک برنامه خودسازی از امام یاد گرفته بود که روزهای دو شنبه و پنج شنبه را روزه می گرفت

حاج داوود کریمی که یک آدم خودساخته و متدین بود، روش تربیتی، اخلاق و رفتار ایشان در خانه و فرزندان چگونه بود؟

شهید کریمی همیشه با افراد جامعه و به خصوص فرزندان با احترام رفتار می کرد. یعنی وقتی انسان با دیگران با احترام برخورد کند، متقابلاً احترام دیگران را هم به دست می آورد. به طور مثال همیشه جلوی پای فرزندان از جا بلند می شد. فکر نمی کنم کسی چنین رفتاری داشته باشد. وقتی بچه‌ها از بیرون وارد منزل می شدند، جلوی پای آن‌ها بلند می شد و به آن‌ها دست می داد و احوالپرسی می کرد. وقتی هم آن‌ها را صدا می کرد، می گفت آقا میثم. به فرزند دوم می گفت حاج محمد صادق. به محمود که آخرین فرزند خانواده است، می گفت داش محمود. به مریم هم می گفت مریم خانم. گاهی اعتراض می کردم که چرا جلوی پای بچه‌ها بلند می شوید؟ حاجی در جواب می گفت که من پدر هستم و باید به فرزندانم احترام بگذارم.

گویا حاج داوود اخلاق و رفتار متواضعانه در جامعه داشت. در این زمینه مطلبی به یاد دارید؟

خب یکی از فضیلت‌های حسنه شهید کریمی همین اخلاق متواضعانه ایشان بود. به همین دلیل جوانان جذب ایشان می شدند. به امام حسین (ع) ارادت خاصی داشت، و اولین هیئت‌های عزاداری به مناسبت دهه عاشورا را در نازی آباد به راه انداخت. این مجالس به صورت مرکزیت و حلقه ارتباط دوستان مبارز و همزمان با ایشان شده بود.

نظر به این که حاج داوود کریمی از مبارزان قبل از انقلاب بود، روحیه ایشان را در شب ۲۲ بهمن و بعد از پیروزی انقلاب چه گونه یافتید؟

نسبت به پیروزی انقلاب خیلی خوشحال شده بود. بیدرنگ بعد از این تحول کمیته منطقه ۱۳ در نازی آباد را تشکیل داد، و مسئول آن شد. حاج داوود با توجه به آشنایی قبلی که با برخی از انقلابیون همچون شهید کلاهدوز، محسن رضایی و محمود زاده (سردار عبد الله محمود زاده) داشت، همکاری با آنان را برای تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آغاز کرد. ایشان همیشه به من می گفت که عاشق

آن را از مکه مکرمه برای من سوغات آورده بود. حاجی از من خواست زنبیل را در اختیار ایشان قرار دهم تا درون آن اعلامیه جاسازی کند. درون زنبیل اعلامیه جاسازی کرد و به اتفاق همدیگر به کاشان رفتیم. وقتی وارد کاشان شدیم من آگاه نشدم که اعلامیه‌ها را تحویل چه افرادی داده است.

افراد مبارز معمولاً اهل مطالعه هستند. ایشان چه نوع کتاب‌هایی را مطالعه می کرد، و با چه تیپ افراد روحانی ارتباط داشت؟

حاجی آقا از سن ۱۴ سالگی با یک روحانی به نام آقای جوهری زاده آشنا شده بود. یعنی از سن نوجوانی در دامان روحانیت پرورش یافته بود، و از همان سن خیلی به مسائل دینی و شرعی پایبند بود. اصولاً حاج داوود کریمی از قبل از پیروزی انقلاب یک برنامه خودسازی از امام یاد گرفته بود که روزهای دو شنبه و پنج شنبه را روزه می گرفت.

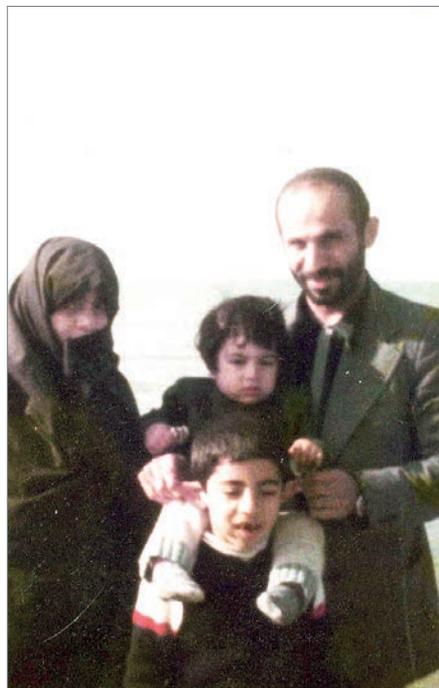
آقای جوهری زاده هنوز زنده است؟

خیر، چند سال پیش فوت کرد و پیکر او را در خواجه ربیع مشهد به خاک سپردند. ایشان تالیفات متعددی داشت که یکی از آن‌ها «موسیقی در اسلام» نام دارد.

به یاد دارید که شهید کریمی چه نوع کتاب‌هایی را مطالعه می کرد؟

حاجی آقا کتاب خوان بود. همیشه کتاب «نهج البلاغه» حضرت امیر مؤمنان (ع) را می خواند. کتاب «مادر» ماکسیم گورکی را خوانده بود. کتاب‌های دکتر شریعتی و شهید مطهری را هم زیاد می خواند. **گویا شهید کریمی متأثر از جهان پهلوان تختی بوده و به باشگاه ورزشی هم می رفته است؟**

حاجی آقا قبل از ازدواج به باشگاه می رفت، و به ورزش کشتی علاقه داشت. وقتی به خانه ایشان آمدم، دیدم که تعدادی کاپ استیل زیبا دارد که در مسابقات ورزشی به دست آورده بود. می دانم که



داستان سفر به لبنان را با شما درمیان گذاشت؟

البته... ناگزیر بود جریان سفر به لبنان را به من بگوید. شبی به خانه آمد و گفت که تصمیم گرفته به اتفاق تعدادی از دوستان مبارز برای مدت چند ماه به لبنان سفر کند، تا در اردوگاه‌های انقلابیون جنوب لبنان آموزش نظامی و دوره‌های چریکی ببینند. در اوایل سال ۱۳۵۷ پس از بازگشت به تهران به من گفت که آن‌جا با شهید چمران و خانم مرضیه دباغ بوده است.

پس از بازگشت از لبنان، سوغات چه چیزی برای شما آورد؟

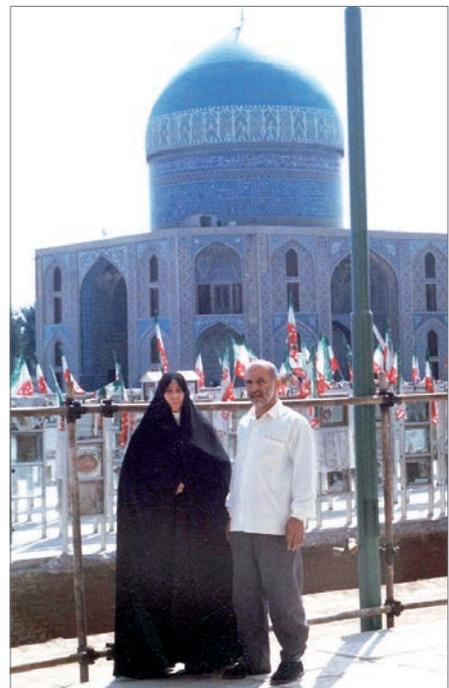
حاجی آقا یک مشت کفش صندل از لبنان آورد. بعد کفش‌ها را روی کف اتاق ریخت و از پاشنه آن‌ها یک مشت کاغذ پاره شده درآورد. روی کاغذ پاره‌ها دستور ساخت مواد اولیه بمب و تهیه مواد منفجره نوشته شده بود. این نوع کارها در آن مرحله برای مبارزان قبل از انقلاب خیلی مهم بود.

تا چه اندازه از فعالیت‌های مبارزاتی همسر شهیدتان آگاهی داشتید؟

در همین سطح که اعلامیه‌های حضرت امام (ره) را به دست می آورد، و آن‌ها را تکثیر و میان مردم پخش می کرد. البته به مسائل مذهبی و تحولات سیاسی کشور بسیار اهمیت می داد. قبل از پیروزی انقلاب یک دستگاه استانسل و یک دستگاه تایپ قدیمی خریداری کرد و در خانه‌مان در اطراف منطقه اتابک قرار داده بود که من اعلامیه‌های امام را تایپ می کردم و حاجی آن‌ها را تکثیر و بعد با همکاری برخی از دوستان به شهرهای مختلف می فرستاد تا میان مردم توزیع شود.

یعنی با انقلابیون شهرهای کشور هم ارتباط داشت؟

آری، ارتباط داشت. ارتباط حاجی با کاشان را اطلاع داشتیم. در آن برهه یک زنبیل زیبایی داشتیم که مادرم





کنم. اگر بتوانم چهار خانواده را هم از سختی نجات بدهم برایم کافی است». حاج داوود همه آموخته‌های خود را در اختیار دوستان و آشنایان می‌گذاشت و از انتقال تجربیات خود به کسی دریغ نمی‌کرد. گویا موقعی که حاج داوود در جبهه فو دچار آسیب دیدگی از سلاح شیمیایی شد، از شما پنهان کرد؟ به چه دلیل از شما پنهان کرد؟ حاج آقای کریمی همیشه از مراجعه به

دو فرزندمان محمد صادق و محمد محمود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دنیا آمدند. حاج آقای کریمی بعد از ترخیص ما از زایشگاه، محمد صادق نوزاد یک روزه را به مسجدی در خیابان ابو سعید ابو الخیر برد، و او را در شبستان مسجد قرار داد و در برابر او نماز شکر بجای آورد. این در حالی است که من در داخل خودروی شخصی ایشان نشسته و منتظر بازگشت‌شان بودم. مردمی که این صحنه را می‌دیدند از حاجی می‌پرسیدند آیا نوزاد فوت کرده است؟ حاج داوود در جواب می‌گفت خیر تازه به دنیا آمده است. یکسال بعد وقتی محمد محمود به دنیا آمد ما را یکسره بر سر قبر شهید بهشتی در بهشت زهرا (س) برد. آن‌جا به من گفت که نام اول محمد محمود را از نام شهید بهشتی (محمد حسین) انتخاب کردم و محمود را از نام شوهر خواهرش محمود آقا (شهید محمود بشر حق) انتخاب کردم. چون محمود آقا را خیلی دوست داشت.

گویا شهید محمود هم از اعضای سازمان فجر اسلام بود.

همین طور است.

دوستان و همزمان حاج داوود هنگام بیماری به ملاقات ایشان هم می‌آمدند؟

هیچ کسی حاجی را تنها نگذاشت. حتی آن دسته از فرماندهان و سرداران سپاه پاسداران هم که با حاجی اختلاف نظر داشتند، به ملاقات ایشان آمدند.

وقتی خبر شهادت همسران را شنیدید چه واکنشی نشان دادید؟

وقتی این خبر را شنیدم با شجاعت تمام با آن برخورد کردم و احساس کردم که باید به فکر بچه‌ها باشم. روزی که پیکر حاجی را به خانه آوردند، روی تخت خواباندیم و بچه‌ها برای آخرین بار با پدرشان خدا حافظی کردند. خیلی سخت بود و من راضی به رضای خدا هستم و همیشه سعی می‌کنم جای خالی همسر را با فرزندانم پر کنم، چرا که بسیاری از خصوصیات حاج داوود در فرزندانم وجود دارد. ■

پزشک خودداری می‌کرد. زمانی هم که شیمیایی شده بود به ما چیزی نمی‌گفت. بعد از مدتی سردردهای عجیبی گرفت، تا این‌که بیماری ایشان در سال ۱۳۸۰ شدت یافت و از بدن‌شان غده بیرون می‌زد. هر غده ای را که عمل می‌کردند، دوباره از جای دیگر سر در می‌آورد، تا این‌که ایشان را به آلمان اعزام کردند و آن‌جا متوجه شدند که اثر گازهای شیمیایی است. از سال ۱۳۷۹ حال حاجی رو به وخامت گرایید و در آخرین سال حیات بسیار درد می‌کشید. دکتر قدسی پور در بیمارستان سینا برای کم کردن درد حاج داوود پمپ مورفین در داخل نخاع ایشان تزریق کرد، و این نشاندهنده این بود که دیگر حاجی زیاد کنار ما نخواهد بود. با این وصف در بامداد روز ۱۶ شهریور سال ۱۳۸۳ خبر شهادت ایشان را شنیدیم.

شهید کریمی چند مدت زمینگیر شده بود؟

از آبان سال ۱۳۸۲ تا روز شهادت زمینگیر شده بود. معالجاتی هم که به مدت دو ماه در آلمان انجام شد، سودمند نبود.

از مبارزات قبل از انقلاب حاج داوود چه خاطره‌ای دارید؟

در آستانه دهه محرم سال ۱۳۵۷ حاجی مرا به خانه یکی از دوستانم فرستاد و گفت که با دوستانش در خانه جلسه دارد. گویا می‌خواست با همکاری دوستان در خانه بمب و کوکتل مولوتوف بسازد، و در صورت لزوم در تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا از آن‌ها استفاده کند. وقتی مشغول ساختن کوکتل مولوتوف می‌شوند یکی از آن‌ها می‌ترکد و سرانجام فرش و پرده‌های خانه می‌سوزند. حاج داوود برای اینکه کسی متوجه نشود، روی اجاق گاز ظرفی را قرار می‌دهد تا وانمود کند اجاق آتش گرفته است.

از دوران زندگی تان با شهید کریمی چه چیزی به یاد دارید؟

سپاه است و از این نهاد حقوق دریافت نمی‌کند. در مدت خدمت در سپاه پاسداران هیچ حقوق دریافت نکرد؟

هرگز حقوقی دریافت نکرد، خدا گواه است که در زندگی به ما سختی و فشار وارد می‌آورد تا از سپاه حقوق دریافت نکنند. من که از کار ایشان سر در نمی‌آوردم، گاهی از خود می‌پرسیدم خدایا این چه جور عشقی است که حاج داوود به سپاه دارد؟ یک منزل دو طبقه داشتیم که آقای عطایی طبقه دوم آن را اجاره کرده بود، و ما هزینه زندگی روزمره مان را از طریق دریافت اجاره طبقه بالا تأمین می‌کردیم. بعد از مدتی هم جنگ تحمیلی شروع شد و ایشان عاشق جبهه شد، و جبهه را رها نمی‌کرد.

موقعی که در کردستان یا جبهه جنوب حضور داشت، هرچند مدت یکبار به دیدن خانواده می‌آمد؟

معمولا دو ماه یکبار به خانه می‌آمد.

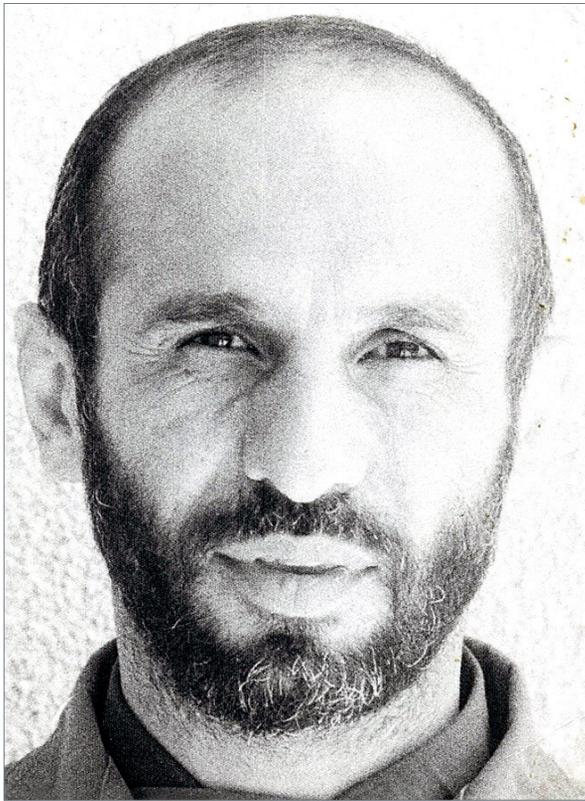
با این وصف بار زندگی و تربیت فرزندان روی دوش شما بود؟

شکی نیست که مربی اصلی فرزندان، خداوند متعال است. ولی در نبود ایشان بزرگ کردن بچه‌ها سخت بود. من همیشه می‌گویم که خدا در آن روزها به من کمک کرد تا توانستم بچه‌ها را بزرگ کنم. امروزه از لطف و کرم خدا همین بس که فرزندان شهیدا با ارزشمندترین جوانان جامعه هستند و می‌کوشند باری را از دوش مادران و خانواده‌های خود بردارند. به طور مثال آقا میثم کریمی فرزند شهید کریمی هر گاه مشکلی برای من پیش می‌آید، بیدرنگ به سراغ من می‌آید و مشکل را برطرف می‌کند. خدا را سپاس که اغلب فرزندان شهیدا تحصیلات بالا دارند و خدمتگذار جامعه هستند. این رفتار از لطف و عنایت خداست. هرگز فرزند شهید را سراغ ندارم که معتاد بوده باشد.

شهید همیشه از مراجعه به پزشک خودداری می‌کرد. زمانی هم که شیمیایی شده بود به ما چیزی نمی‌گفت. بعد از مدتی سردردهای عجیبی گرفت و از بدن‌شان غده بیرون می‌زد. هر غده ای را که عمل می‌کردند، دوباره از جای دیگر سر در می‌آورد، تا این‌که ایشان را به آلمان اعزام کردند و آن‌جا متوجه شدند که اثر گازهای شیمیایی است

زندگی حاج داوود کریمی بعد از جنگ چگونه گذشت؟

جنگ که تمام شد همسر من به کار قبلی خود، یعنی تراشکاری مشغول شد و همیشه می‌گفت که جامعه به صنعت هم نیاز دارد. شاگردان ایشان یا بیکار بودند و یا بچه‌های یتیم و فقیر جامعه بودند. همیشه می‌گفت: «وظیفه من است که به اینها خدمت



اهل دنیا و درجه و مقام نبود

بازخوانی مبارزات خستگی ناپذیر شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با محمد کریمی برادر شهید

بازگو نمودن خاطرات دوران انقلاب شکوهمند اسلامی شیرین است، و شیرین تر از آن خاطرات همه پیروزی‌هایی که در مبارزه با ضد انقلاب و عوامل استکبار جهانی در کردستان و در دوران هشت ساله دفاع مقدس به دست آمده است. نشستن پای صحبت‌های پیشکسوتان آن مرحله سرنوشت ساز نیز خاطره انگیز است. به ویژه روزگاری که جوانان کشور گروه گروه به جبهه‌های نبرد در خوزستان و ایلام همیشه سربلند می‌شناختند و بر خاک میهن بوسه می‌زدند. محمد کریمی برادر شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با شاهد باران خاطرات همه آن روزهای به یاد ماندنی را بازگو کرده است:

درآمد

مان سیاه پوش می‌کرد، و روی حیاط چادر می‌زد، و مراسم عزاداری بر پا می‌کرد، و اغلب هیئت‌های محل در آن شرکت می‌کردند. حاج داوود علاوه بر حضور در هیئت‌های مذهبی و عزاداری سالار شهیدان (ع)، در آن برهه دوستان مبارز و انقلابی زیادی هم داشت که با آن‌ها همفکری می‌کرد. مانند آقای علی عزیزی و آقای تقویان بودند. تقویان از روحانیون مبارز بود که توسط ساواک دستگیر و به شدت شکنجه شد. استاد و آموزگار اصلی شهید کریمی، حجت الاسلام و المسلمین مرحوم سید محمد رضا جوهری زاده بود. اصولاً همه بچه‌هایی مذهبی و همفکر حاج داوود که در نازی آباد زندگی می‌کردند، تحت تأثیر جوهری زاده قرار داشتند.

هیئت‌ها و مساجدی را که حاج داوود کریمی در نازی آباد اداره می‌کرد، بعد از پیروزی انقلاب چه سرنوشتی داشتند؟

هیئت قدیمی‌مان در ایستگاه ورزشگاه نازی آباد همچنان پا برجاست. هنوز بچه‌ها مراسم دهه محرم را همه ساله برگزار می‌کنند. برنامه‌های مذهبی مسجد الرسول (ص) که روزگاری پاتوق بچه‌های انقلابی بود، به همت دوستان حاج داوود ادامه دارد. هنوز با خیلی از بچه‌های نازی آباد ارتباط دارم و همه اذعان دارند که دینداری و نماز خوان شدن‌شان را مدیون حاج داوود کریمی می‌دانند. اکنون قرآن پژوهان مسجد الرسول (ص)، محفلی را برای آموزش و حفظ قرآن کریم به نام «دار القرآن شهید حاج داوود کریمی» تشکیل داده‌اند.

میدان قیام تظاهرات کرده بودند و در نتیجه درگیری‌هایی شدیدی روی داد. مردم که شعار «یا مرگ یا خمینی» می‌گفتند، توسط مأموران امنیتی به شدت قلع و قمع شدند، و کشتار عجیبی روی داد. صحنه صحبت‌های برادرم را هنوز به یاد دارم. حاج داوود با همان ذهنیت معصومانه‌ای که داشت می‌گفت من در عمرم چنین کشتاری ندیده‌ام. به هر حال سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد، در ذهن شهید کریمی نقش بست، و از آن روز به مخالفت با رژیم پهلوی گرایش پیدا کرد.

حاج داوود به تدریج در مساجد و تکایای مذهبی نازی آباد فعالانه حضور یافت، تا جایی که هزینه‌های یک هیئت هفتگی را از جیب خود پرداخت می‌کرد. همچنین به منظور تشویق بچه‌های هیئت کتاب و نهج البلاغه، یا جایزه می‌خرید، و سعی می‌کرد آن‌ها را به لحاظ فرهنگی به سمت نماز و حضور مستمر در هیئت هدایت کند. ضمن این‌که همه ساله در دهه اول محرم خانه

ایشان پس از مرگ پدر، آموزگار خانواده بود، و همواره برادران و یگانه خواهرمان را به اقامه نماز در اول وقت و احترام به مادر توصیه می‌کرد. من از دوران کودکی تا روز شهادت برادرم، چیزهای زیادی از ایشان آموختم

در آغاز گفت و گو بفرمایید که برادران شهید حاج داوود کریمی در چه خانواده‌ای بزرگ شد و نقش مادر در پرورش استعداد‌های مختلف ایشان چه میزان بوده است؟

بخشی از خاطراتی که از دوران کودکی خود، از برادرم شهید حاج داوود کریمی به یاد دارم، این است که وقتی به منطقه نازی آباد نقل مکان کردیم، ایشان از سن ۱۵-۱۶ سالگی وارد فعالیت‌های مذهبی شد. همیشه به هیئت‌های عزاداری و مساجد محل رفت و آمد داشت. در دوران نوجوانی روزها کار کرد، و شب‌ها هم در یک مدرسه شبانه درس خواند و دیپلم گرفت. افزون بر آن اهل مطالعه و تحقیق هم بود. تا جایی که بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه را حفظ کرد. در حقیقت ایشان پس از مرگ پدر، آموزگار خانواده بود، و همواره برادران و یگانه خواهرمان را به اقامه نماز در اول وقت و احترام به مادر توصیه می‌کرد. من از دوران کودکی تا روز شهادت برادرم، چیزهای زیادی از ایشان آموختم. سجایای اخلاقی داوود فراوانند و به همین دلیل محبوب مردم بود.

از چه سالی وارد فعالیت‌های سیاسی شد؟

فراموش نمی‌کنم که در روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ حدود هشت یا نه سال سن داشتم. حاج داوود غروب روز ۱۵ خرداد به خانه آمد، و مادرم به شدت نگران شده بود. ایشان دیر وقت با لباس آغشته به خون به خانه آمد و مادر پرسید که این چه وضعی است؟ چرا لباس‌هایت خونی است؟ داوود نشست تعریف کرد و گفت که مردم در



به اشغال متجاوزین بعثی درآمد. وقتی جنگ به طور رسمی در روز اول مهرماه سال ۱۳۵۹ شروع شد، حاج داوود کریمی بیدرتان در اهواز استقرار یافت، و فرماندهی عملیات جنوب را به عهده گرفت. در آن برهه بنی صدر به عنوان رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا به ارتش دستور داده بود که هیچ گونه اسلحه و مهمات در اختیار سپاه پاسداران قرار ندهد. بر این اساس حاج داوود از اهواز با من تماس گرفت و درخواست کمک کرد. در پی این تماس هر چه اسلحه و مهمات در استان ایلام داشتیم بارگیری کردیم و به جبهه جنوب فرستادیم. اصلاً به چنین چیزی فکر نمی‌کردیم که الان چه اتفاقی در ایلام می‌افتد. چون از یک طرف وضع مان خوب بود و با کمک آقای اصغر ابراهیمی استاندار وقت ایلام کلی سلاح و مهمات در اختیارمان قرار داده بودند. از طرف دیگر در جبهه جنوب، خوزستان در آستانه سقوط قرار داشت و نیروهای متجاوز تا نورد اهواز و انرژی اتمی پیشروی کرده بودند. با این وصف حاج داوود همیشه تماس می‌گرفت و به من می‌گفت هرگونه کمکی که می‌توانید به جبهه جنوب بکنید، دریغ نکنید. گاهی فرماندهان سپاه در استان‌ها در قرارگاه جنوب در پادگان گلف با حاج داوود جلسات مشترک تشکیل می‌دادند، و راه‌های کمک رسانی به جبهه را بررسی می‌کردند.

شما و برادران شهید کریمی همزمان به سپاه پاسداران پیوستید یا فاصله زمانی وجود داشت؟ ببیند، بعد از پیروزی انقلاب با هم وارد کمیته انقلاب نازی آباد شدیم. حاج داوود در آنجا عملیات مبارزه با مواد مخدر، برخورد با اراذل و اوباش، درگیری با منافقین را اداره می‌کرد. زمانی که به عضویت سپاه پاسداران درآمد و کارش را شروع کرد، من هنوز در کمیته انقلاب نازی آباد

هم بیدرتان با تعدادی نیرو به پایه اعزام شد، و در عملیات سرکوب ضد انقلاب در پایه، و در منطقه باویسی و جدار مرزی شرکت کرد. در بحران کردستان چون مسئله شهادت در کار بود، هیچ کسی اعتراض نمی‌کرد که سن شما برای فرماندهی مناسب است یا مناسب نیست. بعد از مدتی که محاصره پایه شکسته شد، حاج داوود حکم مسئولیت هماهنگی نیروها در کردستان را دریافت کرد، و مدتی زیادی به عنوان فرمانده سپاه منطقه هفت در کردستان ماندگار شد. ایشان بعد از گذشت یک سال و چند ماه، حدود یک مان قبل از آغاز جنگ تحمیلی برای من حکم فرماندهی سپاه ایلام را صادر کرد. با این وصف پس از یک سال و چند ماه حضور در سنج عازم ایلام شدم. وقتی به ایلام منتقل شدم، اوضاع در کردستان به طور نسبی آرام شده بود، و شهید محمد بروجردی به عنوان مسئول عملیات غرب کشور به جانشینی حاج داوود منصوب شد. اوضاع ایلام قبل از آغاز جنگ طوری بود که حدود ۵۰ تن از بچه‌های سپاه آبادان و ۳۰ تن از بچه‌های سپاه خرمشهر در ایلام مستقر بودند. چون منطقه مرکزی اولین محوری بود که قبل از مهرماه سال ۱۳۵۹ جنگ در آن شروع شد، و منطقه مهران و تپه ۳۴۳ و میمک

حاج داوود کریمی در آن برهه جزء کادر مرکزی سازمان فجر اسلام بود. وقتی از لبنان برگشت کار آموزش نظامی نیروهای انقلابی را ابتدا از خانواده خود شروع کرد، و آموزش تا قبل از پیروزی انقلاب ادامه داشت

از سوی دیگر اعضای هیئت امنای آن مسجد، همه ساله مراسم بزرگداشتی را در سالگرد عروج شهید کریمی در بهشت زهرا (س) با همکاری خانواده ایشان برگزار می‌کنند و یاد و خاطره او را گرامی می‌دارند.

برادران شهید کریمی قبل از انقلاب برای آموزش نظامی مدتی به لبنان رفت و در اوایل سال ۱۳۵۷ به تهران برگشت. ایشان با هماهنگی کدام یک از جریان‌های انقلابی آن زمان به لبنان اعزام شده بود؟

حاج داوود کریمی در آن برهه جزء کادر مرکزی سازمان فجر اسلام بود. وقتی از لبنان برگشت کار آموزش نظامی نیروهای انقلابی را ابتدا از خانواده خود شروع کرد، و آموزش تا قبل از پیروزی انقلاب ادامه داشت. به یاد دارم که در آن زمان به دنبال طرح ترور یک تیمسار خیلی خشن بودیم که در هنگ جوانان پایتخت فرماندهی می‌کرد. او کسی بود که روی دست و پای محمد رضا شاه افتاد و به او التماس کرد که از ایران نرود.

نام تیمسار را به یاد ندارید؟

خیر فراموش کرده‌ام. به هر حال حاج داوود در آن برهه به دنبال چنین اقداماتی بود که انقلاب به پیروزی رسید و اسلحه پادگان‌ها به دست مردم افتاد. آخرین جایی که تصرف کردیم قبر رضا خان در شهر ری بود. گردانی از نیروهای گارد شاهنشاهی از قبر رضا خان محافظت می‌کرد. حاج داوود پس از خلع سلاح نیروهای محافظ قبر رضا خان بیدرتان به باشگاه تاج سابق در نازی آباد آمد، و کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۱۳ نازی آباد را زیر نظر آقای دشتیانی تشکیل داد. بعد از گذشت حدود دو ماه مسئله تشکیل سپاه پاسداران مطرح شد، و حاج داوود به عضویت در سپاه فراخوانده شد، و کارش را در دفتر هماهنگی دفاتر سپاه در شهرستان‌ها شروع کرد.

چه کسی حاج داوود را به عضویت در سپاه فراخواند؟

اغلب شخصیت‌های انقلاب همچون شهیدان بهشتی، مطهری و رجایی ایشان را می‌شناختند. رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای ایشان را می‌شناختند. آقایان دکتر جواد منصوری و سید محمد غرضی که از فرماندهان اولیه سپاه پاسداران بودند، حاج داوود را خوب می‌شناختند. همه این آقایان مخصوصاً شهید بهشتی از قبل از انقلاب از حاج داوود شناخت داشتند. آن‌ها در عضوگیری برای سپاه بچه‌های خوب و مذهبی را گزینش می‌کردند. وقتی بحران کردستان به وجود آمد و شهر پایه در محاصره عوامل ضد انقلاب قرار گرفت، به من حکم بسیج نیرو برای اعزام به پایه دادند، و حدود ۲۰۰ تن از نیروهای سپاهی را از تهران به کردستان بردم و در باشگاه افسران سنج مستقر کردم. حاج داوود کریمی

می‌کردم که چه قدر ذهن ایشان روشن و فعال است. به مسائل مذهبی مخصوصاً به نماز اول وقت به شدت پایبند بود. با دوستانی که می‌شناسم به لحاظ پاک دستی و ساده زیستی هرگز قابل قیاس نبود. هیچ وقت به دنبال مسائل دنیوی و ثروت اندوزی نبود. برای مادر احترام خاصی قائل بود. گاهی برای نشان دادن میزان محبت و علاقه به مادر، پای او را می‌بوسید و از او می‌خواست تا برایش دعای شهادت کند، و سرانجام به آرزوی خود رسید.

شهید محمود بشر حق چگونه با خانواده شهید کریمی آشنا شد؟ و با خواهرتان ازدواج کرد و چگونه به شهادت رسید؟

شوهر خواهرم شهید محمود بشر حق، یکی از انقلابیون فعال سازمان فجر اسلام بود. ایشان در دوران انقلاب در یکی از دبیرستان‌های تهران تدریس می‌کرد، و ضمن تشویق دانش آموزان به شرکت در تظاهرات مردمی، در آسیب رسانی به منافع رژیم پهلوی و حمله به مراکز مشروب فروشی و فعالیت‌های مسلحانه هم فعال بود. شهید بشر حق چون دبیر دبیرستان بود، بخشی از مواد اشتعال را از آزمایشگاه دبیرستان تهیه می‌کرد. وقتی انقلاب به اوج رسید، مواد اولیه را از بازار خریداری می‌کردیم و با ترکیب آن‌ها انواع بمب و نارنجک و سه راهی می‌ساختیم، این فعالیت‌ها همچنان ادامه داشت، تا دامادمان در روز ۲۰ بهمن سال ۱۳۵۷ به شهادت رسید، و سرانجام انقلاب اسلامی هم به برکت خون هزاران شهید به ثمر نشست.

به یاد دارم آخرین یادگانی که در آستانه پیروزی انقلاب به تصرف مردم درآمد، پادگان شاهپور در خیابان فعلی وحدت اسلامی بود. زمانی که مردم به پادگان حمله کردند، تا آن را تصرف کنند، تعداد زیادی از آنان به شهادت رسیدند، و تعداد زیادی هم زخمی شدند. حاج داوود کریمی در آن لحظات به پادگان آمده بود و برای جا به جایی زخمی‌ها کمک می‌کرد. هرگز دنبال جمع آوری اسلحه نبود. بیشتر به مسائل انسانی و اخلاقی اهمیت می‌داد. ایشان روحیه عجیبی داشت که به پدر خدا بیمارزمان رفته بود. به هر حال سردار شهید حاج داوود کریمی انسانی استوار و پرهیزکار بود و از مرگ هراس نداشت. در طول حیات هرگز دروغ و غیبتی از ایشان نشنیدم. هر موقع اسم شهید رجایی را می‌شنوم، به یاد برادرم حاج داوود می‌افتم. زمانی که فرمانده منطقه ده سپاه تهران شده بود، گروهک منافقین اقدامات تروریستی زیادی را در سطح کشور به عمل می‌آورد. حاج داوود در آن شرایط حساس، مسئولیت یگان حفاظت از شخصیت‌های سیاسی را به عهده گرفت و گشت ثارالله را به وجود آورد، و با تشکیل گردان‌های رزمی، به فعالیت سپاه در برابر عناصر تروریست خود فروخته انسجام بیشتری بخشید. ■

سردار شهید حاج داوود کریمی انسانی استوار و پرهیزکار بود و از مرگ هراس نداشت. در طول حیات هرگز دروغ و غیبتی از ایشان نشنیدم. هر موقع اسم شهید رجایی را می‌شنوم، به یاد برادرم حاج داوود می‌افتم

و دولتی پراکنده کاری می‌کرد و در یک جا ماندگار نبود. علت این چیست؟

در واقع حاج داوود تفکر خاص خود را داشت. هیچ وقت اهل دنیا و درجه و مقام نبود. بیشتر دنبال این بود که کار کشور با بهترین شیوه و با کمترین تلفات پیش برود. به همین خاطر با خیلی از دوستان اختلاف نظر پیدا کرد و سرانجام کنار گذاشته شد.

با عملکرد فرماندهان سپاه پاسداران در جنگ اختلاف نظر هم داشت؟

یک سری اختلاف نظرها وجود داشت. چون نقطه نظرات حاج داوود با نظرات شهید صیاد شیرازی خیلی نزدیک بود. ایشان معتقد بود که زخمی شدن یک نفر هم یک نفر است، و چه بهتر که بتوان از زخمی شدن یک نفر جلوگیری به عمل آورد. خیلی روی این مسائل دقت داشت، حال خواسته باشد تاکتیک بهتری را پیش ببرد.

این پاسخ شما، ما را ناگزیر می‌کند بیشتر درباره اخلاق دینی و رفتار شهید کریمی بحث کنیم. کمی از خصوصیات مذهبی ایشان بفرمایید؟

هرگاه با حاج داوود کریمی به مسافرت می‌رفتم، برای من نهج البلاغه می‌خواند و شرح می‌داد. زیارت عاشورا را به راحتی حفظ بود. من تعجب

فعالیت می‌کردم و مشغول نیرو گرفتن بودم. اما موقعی که بحران کردستان حاد شد، من هم فرم پر کردم و سپاهی شدم. شهید کریمی در آن زمان فرمانده سپاه منطقه هفت غرب کشور شده بود، که با آغاز جنگ تحمیلی، شهید بروجردی را جایگزین خود کرد و عازم جبهه جنوب شد، و در اهواز استقرار یافت. در ضمن ایشان به همراه شهید صیاد شیرازی در عملیات فتح المبین در جبهه دزفول نقش کلیدی داشت که متأسفانه کسی به آن اشاره نمی‌کند. این اولین عملیات مشترک ارتش و سپاه بود که به آزاد سازی سایت‌های منطقه منجر شد.

دلایل مخالفت شهید کریمی با بنی صدر چه بود؟

بنی صدر که فریب منافقین را خورده بود، به هیچ وجه موجودیت سپاه را قبول نداشت. در عین حال حاج داوود کریمی سازمانی را پشت سر داشت که تقویت کننده سپاه بود. ولی بنی صدر و گروهک منافقین دنبال این نبودند که سپاه تقویت شود. لذا اختلاف اساسی بین حاج داوود و بنی صدر سر این مسئله بود. در جلسه‌ای که در پادگان خلیج در تهران داشتیم، حاج داوود قاطعانه در مقابل بنی صدر ایستاد و از سپاه دفاع کرد. در پی آن جلسه جوسازی‌ها بر ضد حاج داوود شروع که ایشان ضد فرمانده کل قوا ایستادگی کرده است. فراموش نکنید که بنی صدر دستور داده بود که هیچ گونه امکانات و تجهیزات نظامی در اختیار بچه‌های سپاه در جبهه جنوب قرار ندهند. حاج داوود هم که در آن زمان فرمانده عملیات جنوب بود، اصلاً به پیامدهای این مسائل فکر نمی‌کرد. فقط منافع ملی و کشور و منافع جنگ و سپاه را در نظر می‌گرفت.

گویا حاج داوود کریمی در کارهای اداری



در پی پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز توطئه‌های عوامل استکبار جهانی در مناطق گوناگون کشور، افراد دلسوز بسیاری همچون هنرمندان، صنعتگران، مبتکران و دانشجویان کار وزندگی‌شان را رها کرده و به نجات میهن و دفاع از دستاوردهای انقلاب شتافتند. حاج داوود کریمی که از مبارزان و صنعتگران نامدار کشور بود، از اولین لحظات شکوهمند پیروزی، خود و زندگی ساده خود را وقف مجاهدت‌های حق جویانه با دشمنان قسم خورده داخلی و خارجی انقلاب کرد. میثم کریمی فرزند ارشد ایشان در گفت و گو با شاهد باران بخشی از راهکارهای آرمان گرایانه این شهید گرانقدر را تشریح کرده است.



آرمان خواه واقعی بود

بررسی دیدگاه‌ها و مواضع آرمان خواهانه شهید حاج داوود کریمی در گفت و گو با میثم کریمی فرزند ارشد شهید



پدر مرا سرزنش می‌کرد و می‌گفت: شما مثل آن‌ها کارگر هستید. شما فقط در تعطیلات تابستان اینجا کار می‌کنید و سابقه آن‌ها از شما بیشتر است، و حق دستور دادن به آنان را ندارید. می‌خواهم بگویم که پدر نسبت به ایتم خیلی اظهار محبت می‌کرد و مهربان بود. به طور مثال پسر عمه‌ام فرزند شهید است. وقتی به خانه آن‌ها می‌رفتیم، پدر توصیه می‌کرد مرا در حضور او با صدا نزنید. چون ممکن است غم و اندوه نداشتن پدر در دل او تازه شود. وقتی پدرم شهید شد، پسر عمه‌ام گفت که من دوباره یتیم شدم.

رفتار و برخورد پدرتان با شما به عنوان فرزند ارشد چه گونه بود؟

پدرم به هر کسی که در کارگاه ایشان مشغول به کار می‌شد، و می‌خواست کار یاد بگیرد، دستگاه تراشکاری در اختیار او قرار می‌داد. در حالی که این روش در کارگاه‌های دیگران کمتر رایج است. معمولاً کار آفرینان برای جلوگیری از خراب شدن دستگاه‌های صنعتی آن را به دست افراد ناشی نمی‌سپارند. به یاد دارم در تابستان سال ۱۳۷۰ که برای کار به کارگاه پدر رفتم. از اولین لحظه با ژست آفازده‌ها کارم را شروع کردم. به سایر همکاران دستور می‌دادم. پدر متوجه شد و مرا صدا کرد و گفت آقا میثم شما این‌جا از لحاظ کاری خیلی قابل احترام باشی یک شاگرد پادو و تازه کار هستی. کسانی را که شما این‌جا می‌بینید نسبت به شما ارشد هستند. پس لطف کنید و از آن‌ها کار یاد بگیرید. دستور دادن هنوز برای شما زود است. خیلی تعجب کردم و گمان کردم که پدرم با من دشمنی دارد. اما اکنون این تجربه برای من یک نکته مدیریتی شده است.

طیف دوستان پدر هم به خاطر حسن خلقی که داشت خیلی گسترده بود. شاهد این موضوع هم مراسم ختمی است که برای پدر برگزار کردیم. همه نوع افرادی در آن مراسم حاضر بودند. در مراسم تشییع پیکر ایشان نیز افراد زیادی از طبقات مختلف فکری و عقیدتی حضور داشتند و این نشانه اخلاق خاص او بود. رفتار پدر در زندگی طوری بود که کسی را فراری نمی‌داد. هر جا و در هر وضعیتی که بود اجازه اشتباه کردن و بزرگ شدن می‌داد،

از حضرت امام (ره) از محله نازی آباد حضور یافت، و دیری نپایید که با پیروزی انقلاب از دل همین گروه‌های استقبال، کمیته‌های انقلاب در تهران شکل گرفت، کمیته انقلاب منطقه ۱۳ نازی آباد هم توسط ایشان و تعدادی از دوستان‌شان تشکیل شد، و مسئولیت قائم مقامی این کمیته به پدرم واگذار گردید. بعد از گذشت سه ماه از پیروزی انقلاب شخصیت‌ها و گروه‌های مختلف انقلابی مانند منصورون، فجر اسلام و حزب بین الملل اسلامی در زیر زمین مدرسه رفاه گردهم آمدند، و طرح تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را پایه ریزی کردند.

یکی از دوستان پدرم خاطره‌ای را چنین نقل کرده است: «حاج داوود کریمی پس از پیروزی انقلاب کارگاه قالب سازی خود را فروخت و سرگرم فعالیت‌های انقلابی و نظامی شد. در اوایل سال ۱۳۵۹ به بچه‌های عضو سپاه پاسداران سهام شرکت ایران ناسیونال واگذار کردند، ولی حاج داوود سهام خود را پس داد. به او گفتم این سهام است و کمک حال خانواده شما می‌شود. ایشان در جواب گفت: حاج مهدی من حقوقی را که در حال حاضر از سپاه دریافت می‌کنم به صورت قرض دریافت می‌کنم». اتفاقاً پدرم بعد از کناره گیری از سپاه همه حقوقی را که گرفته بود، برگرداند و فیش‌های واریزی آن وجود دارد.

کمی از اخلاق و رفتار اجتماعی پدرتان در جامعه و نیز در میان خانواده بگویید...

در تعطیلات تابستان در کارگاه تراشکاری پدر کار می‌کردم. کارگران اغلب از فرزندان شهدا یا از ایتم بودند. گاهی که در شیوه کار از آن‌ها عصبانی می‌شدم،

پدرم به مرور زمان توسط شهید عراقی با اندیشه‌های امام خمینی (ره) آشنا شد، و در سال ۱۳۵۲ با همکاری گروهی از دانشجویان مبارز سازمان فجر اسلام را تشکیل داد. که شهید محمد بروجدی یکی از چهره‌های آن بود. این سازمان یک شاخه نظامی به نام «صف» داشت، و زیر نظر مستقیم شهید بهشتی عمل می‌کرد

حاج داوود کریمی یکی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. در ابتدای گفت و گو خواستم بدانم که شخصیت ایشان چه گونه شکل گرفت؟

اساس شکل‌گیری شخصیت حاج داوود کریمی و افتخاراتی که از ایشان به یادگار مانده یک شبه رخ نداده است. با وجودی که از سن هشت سالگی پدرش را از دست داد، روزها کار می‌کرد و شبانه به تحصیل می‌پرداخت، تا مخارج زندگی خانواده را تأمین کند. پدرم در سن جوانی و در حالی که مرحله دبیرستان را می‌گذراند، در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شرکت کرد، و توسط مأموران امنیتی رژیم پهلوی زخمی شد. در آن موقع در یک کارگاه قالب سازی در میدان قیام شاگردی می‌کرد، که با دیدن مردم معترض و تظاهرکننده به صفوف آنان پیوست. سپس به مرور زمان توسط شهید عراقی با اندیشه‌های امام خمینی (ره) آشنا شد، و در سال ۱۳۵۲ با همکاری گروهی از دانشجویان مبارز سازمان فجر اسلام را تشکیل داد، که شهید محمد بروجدی یکی از چهره‌های شاخص این سازمان بود. این سازمان همچنین یک شاخه نظامی به نام «صف» داشت، و زیر نظر مستقیم شهید بهشتی عمل می‌کرد.

مادرم در این خصوص چنین تعریف کرده که پدرم در اواخر سال ۱۳۵۵ تحت تعقیب مأموران ساواک قرار گرفت و به همین دلیل عازم جنوب لبنان شد. در آن موقع آقای ابو شریف (یکی از فرماندهان پیشین سپاه پاسداران) در آن جا به نیروهای انقلابی ایرانی آموزش نظامی می‌داد. پدر در سال ۱۳۵۶ با یک چمدان بزرگ کفش پاشنه بلند زنانه به تهران بازگشت. من که کفش پاشنه بلند نمی‌پوشیدم با تعجب پرسیدم داوود این کفش‌ها چیست که سوغاتی آورده‌اید؟ حاج داوود پاسخی نداد. ولی مدتی بعد اطلاع پیدا کردم که در پاشنه این کفش‌ها دستور ساخت مواد منفجره و بمب دستی جاسازی شده است.

پدرم تا سال ۱۳۵۷ کارگاه قالب سازی و تراشکاری در خیابان ری داشت که علاوه بر تأمین مخارج زندگی، آن را پوششی برای فعالیت‌های ضد رژیم پهلوی قرار داده بود. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، در کمیته استقبال

دوباره شغل اصلی قالب سازی و تراشکاری را از سرگرفت...

پدرم از سال ۱۳۳۸ و بعد از پایان جنگ در یکی از اتاق‌های خانه کارگاه قالب سازی راه انداخت. بعد از گذشت مدتی که وضعیت مالی ایشان بهتر شد، یک کارگاه در صالح آباد اجاره کرد، و ابزارهای کار خود را به آنجا انتقال داد. در مدتی که در کارگاه خود مشغول کار بود پیشنهادهای مختلفی به ایشان می‌شد. اما به دلیل آرمان‌هایسی که به آن اعتقاد داشت آن‌ها را نپذیرفت. زیبایی راهکار پدر در این است که بر سر آرمان‌های خود پایدار ماند. البته گاهی تاکتیک و روش کار خود را عوض می‌کرد. به طور مثال همیشه با بعضی از بستگان که بد حجاب بودند، خیلی دوستانه برخورد می‌کرد. پدرم در پاسخ به اعتراض برخی از اعضای فامیل به

کسی که آرمان گراست هر جایی که برای او مشکلی به وجود می‌آید، نباید قهر کند. حاج داوود کریمی در هر شرایطی محکم ایستاد و از نظام جمهوری اسلامی دفاع کرد، و این چیزی است که ما اکنون به آن نیاز داریم و باید از حاج داوود کریمی بیاموزیم

آن‌ها می‌گفت که بچه‌های نسل دوم و سوم بیش از این که رفتار و کردار مرا ببینند، دین مرا می‌بینند. می‌خواهم بگویم که فرزند زمان خود بودن هنری است که اگر نداشته باشیم بازنده هستیم. پدر به ما کمک می‌کرد تا اشتباهات خودمان را تکرار نکنیم.

بعد از کناره گیری حاج داوود کریمی از سپاه پاسداران وفاداری و پایبندی ایشان به نظام جمهوری اسلامی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

ببینید کسی که آرمان گراست هر جایی که برای او مشکلی به وجود می‌آید، نباید قهر کند. حاج داوود کریمی در هر شرایطی محکم ایستاد و از نظام جمهوری اسلامی دفاع کرد. در این خصوص نکته مهم وجود دارد که خیلی باید به آن توجه کرد. وقتی کسی کنار گذاشته می‌شود، نباید قید همه چیز را بزند و به دنبال کار خود برود. نباید راه خود را از راه نظام جدا کند. این چیزی است که ما الان نیاز داریم و باید از حاج داوود کریمی بیاموزیم.

به یاد دارم در سال ۱۳۷۸ گروهی خارجی برای ساخت مستندی از زندگی پدرم به کارگاه قالب سازی ایشان آمدند. موضوع مستندشان هم این بود که چرا ایشان از نظام اسلامی جدا شده است. پدرم به آن‌ها گفت مگر ما در اختلافات شما دخالت می‌کنیم که شما این کار را می‌کنید؟ بعد به آن‌ها گفت که من با شما حرفی ندارم، و همین الان اگر بحث جنگ با طالبان جدی شود مطمئن باشید کارگاهم را تعطیل کرده و به جنگ با طالبان می‌روم. بنابر این حاج داوود به رغم اختلاف نظرهایی که با برخی افراد داشت، هیچ گاه دست از آرمان‌های اصولی خود برنداشت. ایشان ضمن تأکید بر لزوم حفظ وحدت، همیشه در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی شرکت کرد. چون کشور و انقلاب را از آن خود می‌دید. ■

پدرم پس از عمل جراحی قطع نخاع، طنابی را به تخت بسته بود تا وقتی میهمان به عیادت‌شان می‌آید آن را بگیرد و از جا بلند شود. هنگامی که دوستان به عیادت ایشان می‌آمدند، درباره مسایل اجتماعی و مذهبی برای آنان صحبت می‌کرد. همیشه خود را شاد و خندان نشان می‌داد، و عیادت کنندگان احساس می‌کردند که پدر هیچ دردی نمی‌کشد. حتی در زمانی که مسئولیت‌های سنگین بر عهده داشت، در عین نرم خویی و انعطاف پذیری بسیار قاطع بود، و هیچ نوع کم کاری را نمی‌پذیرفت. در حقیقت توصیف مردانی مثل پدرم کار سختی است. چون زندگی خود را برای مردم صرف کرد و توقعی هم از هیچ کس نداشت. تنها انتظاری که از فرزندان خود داشت، این بود که راهش را ادامه دهیم. گاهی احساس می‌کنم که فقط نسبت شناسنامه‌ای با پدرم دارم. افتخار فرزندی چنین مردی، برای من واقعا سنگین است. امیدوارم بتوانم راه او را ادامه دهم.

با توصیفی که از خلق و خوی انعطاف پذیر پدرتان حاج داوود کریمی ارائه کردید، خواستم بدانم چه دلایلی باعث شد که از سپاه پاسداران کناره گیری کند؟

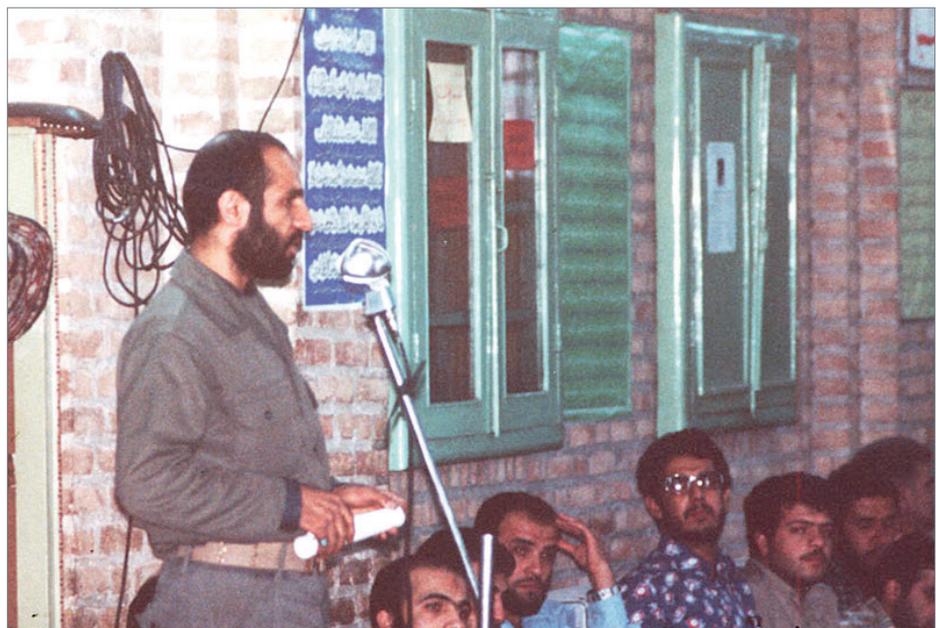
حاج داوود کریمی در آن موقع با برخی از فرماندهان سپاه بر سر نگاه به نحوه اداره جنگ اختلاف نظر داشت. یکسری از بچه‌های خوش فکر سپاه تهران محکم ایستاده بودند که روال جنگیدن در جنوب غلط است و ما باید در محور غرب ادامه عملیات بدهیم. به هر حال جدایی ایشان از سپاه صرفا به خاطر تفاوت نگرش شهید کریمی با فرماندهان ارشد جنگ بود. البته تعداد زیادی از این بچه‌ها که از سپاه انصراف دادند، در قالب بسیجی به جبهه رفتند و شهید شدند. پدرم هم وقتی احساس کرد که جبهه به او نیاز دارد، در قالب یک بسیجی، داوطلبانه به جبهه رفت. امام جماعت مسجدی را پیدا کرد و از او معرفی نامه گرفت و به جبهه رفت، و در همان موقع در جبهه فو شیمیایی شد. خانم دیباغ نقل کرده بود که برای بازدید از جبهه جنگ به جنوب رفته بودیم که داوود کریمی را مشغول جوشکاری دیدیم. گویا شهید حاج داوود کریمی بعد از پایان جنگ

و هیچ وقت فضا را در برابر کسی نمی‌بست. همیشه به همه فرصت جبران می‌داد. این خیلی مهم است.

افزون بر آن، پدر خیلی برای فرزندانش احترام قایل بود. و با استفاده از کلمات «آقا» یا «خانم» ما را صدا می‌زد. وقتی من یا برادرانم وارد خانه می‌شدیم، به احترام مان از جا بلند می‌شد و دست می‌داد. رفتار ایشان در جامعه هم همین طور بود. در مقطعی که فرمانده سپاه تهران شده بود، دوست نداشت فقط دستور دهنده باشد، و شخصا در اجرای دستورات به همراه نیروها اقدام می‌کرد. هرگز دوست نداشت عقاید خود را بر دیگران تحمیل کند. چنانچه اطلاع پیدا می‌کرد که کسی با ایشان هم عقیده نیست با او قطع رابطه نمی‌کرد.

خوش اخلاقی و رفتار خوب پدرتان بعد از مجروحیت شیمیایی و بیماری‌های صعب‌العلاجی که دچار آن شد، ادامه داشت، یا بر روحیه ایشان تأثیر گذاشت؟

آن چه از پدرم می‌توانم بگویم این است که زندگی در کنار ایشان آسایش نداشت، ولی سرشار از آرامش روح و اطمینان قلب بود. مهمترین ویژگی حاج داوود کریمی حسن خلق بود. کسی بود که با همه افراد جامعه صرف نظر از عقیده، سن و مرام آن‌ها، در همه حال با خوش رویی و خوش اخلاقی برخورد می‌کرد. حتی در اوج بیماری، بسیار صبور و خوش خلق بود، و این رفتار ما را به شگفتی و امید داشت. البته فراموش نکنم که در اوایل بیماری قبول نمی‌کرد که دچار عوارض سلاح شیمیایی در جنگ شده است. تا این که پزشکان معالج تشخیص دادند که بیماری ایشان ناشی از سلاح شیمیایی است. غده‌هایی در بدن پدرم به وجود آمده بود که باید عمل جراحی می‌شد. ولی بیماری ایشان بعد از بازگشت از آلمان شدت یافت. به گونه‌ای که زیاد درد می‌کشید، و با این حال همیشه خدا را شکر می‌کرد. پدرم یک بار دیگر در عملیات مرصاد هم مجروح شد و به یکی از بیمارستان‌های ایلام انتقال یافت. در طول دوران دفاع مقدس سختی‌های زیادی کشید، ولی چون دوست نداشت که نگران حال ایشان شویم، تا مدت‌ها از ما پنهان می‌کرد و چیزی به ما نمی‌گفت.





با آغاز یورش زمینی ارتش رژیم بعثی عراق به کشورمان در یکم مهرماه سال ۱۳۵۹، شهید حاج داوود کریمی از معدود کسانی بود که به اهواز شتافت و در «پایگاه منتظران شهادت» در منطقه گلف به ساماندهی جبهه مدافعان اسلام همت گمارد، و در اولین اقدام به تعیین فرماندهان محورهای نبرد با دشمن متجاوز مبادرت ورزید. شهیدان داوود کریمی و حسن باقری در این پایگاه بود که با یکدیگر آشنا شدند، و همکاری‌شان را به منظور دفع تجاوز دشمن به نحو شایسته آغاز کردند. شهید حاج داوود کریمی، خاطرات خود را از روزهای حماسه و ایثار به صورت یادداشت بیان کرده که علاقه‌مندان را به خواندن آن دعوت می‌کنیم:

یادداشت‌های منتشر نشده سردار شهید حاج داوود کریمی

منطقه هشت را معلوم کرد و به گلف انتقال داد. در گلف، یا ستاد جنگ جنوب، آقای طاهری‌فر را به عنوان معاون تعیین کردم. آقای مجید بهرامی مسئول آموزش و آقای سید محمد حجازی مسئول پرسنلی و سازماندهی نیروها شد. همین طور کارها را بین بچه‌ها تقسیم کردیم. الحمدلله با همکاری رفقا کارها خوب اجرا می‌شد. به طوری که یک بار شهید یوسف کلاهدوز به آنجا آمد و نحوه تقسیم نیروها و سازماندهی و آموزش را دید و از آن مجموعه قدردانی کرد. شهید یوسف کلاهدوز در سال ۱۳۲۵ در قوچان متولد شد و پس از دریافت دیپلم به استخدام ارتش در آمد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست و در مناطق جنگی غرب و جنوب فعالیت کرد. او در عملیات ثامن الائمه(ع)، همراه با مرحوم ظهیرنژاد، در قرارگاه مشترک ارتش و سپاه حضور داشت. آقای کلاهدوز در روز ۹ مهر ۱۳۶۰ در پایان همان عملیات، هنگام عزیمت به تهران، به همراه جمعی از فرماندهان از جمله شهید ولی الله فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش در سانحه سقوط هواپیمای «سی - ۱۳۰» به شهادت رسید. شهید کلاهدوز هشتم شهریور همان سال از واقعه انفجار بمب در نخست وزیری جان سالم به در برده بود.

آقای مجید بهرامی سلاح‌های مختلف، از جمله تفنگ ۱۰۶ را که روی خودروی سبک جیب نصب می‌شود، و ضد هوایی‌های مختلف را جمع آوری

معمولاً برای فرماندهی جاهایی که در آن خلاء نیروی کیفی وجود داشت، شخصی را از میان رفقای مرکز انتخاب می‌کردیم. بعد اگر نیروی محلی مناسب پیدا می‌شد، جایگزین می‌کردیم، و این کار در چند استان انجام شده بود

گشتم، و مناسب‌ترین جا همین منطقه گلف بود که «پایگاه منتظران شهادت» نامیده شد. گلف به اداره نفت تعلق داشت. بلافاصله، آن را تخلیه کردند و در اختیار ما قرار دادند. آنجا تبدیل به ستاد جنگ شد. آن‌گاه با آقای علی شمخانی فرمانده وقت سپاه خوزستان تماس گرفتیم. با شناخت قبلی و اطلاعاتی که از وضعیت خوزستان داشتیم، کسی را شایسته‌تر از ایشان برای فرماندهی منطقه هشت سپاه نمی‌شناختم. معمولاً برای فرماندهی جاهایی که در آن خلاء نیروی کیفی وجود داشت، شخصی را از میان رفقای مرکز انتخاب می‌کردیم. بعد اگر نیروی محلی مناسب پیدا می‌شد، جایگزین می‌کردیم، و این کار در چند استان انجام شده بود. به آقای شمخانی گفتم از نظر من، شما فرمانده منطقه هشت هستید، همین الان اعضای شورای خود را مشخص و معرفی کنید تا نام آن‌ها را به مرکز ابلاغ کنم. آقای شمخانی تشکیلات ستادی

در روز اول جنگ برای سازماندهی مجدد سپاه آذربایجان شرقی، در تبریز به سر می‌بردم. در آنجا شهید رحمان دامان از قبل از آغاز جنگ رئیس ستاد سپاه تبریز بود. [او در کابینه دولت هشتم وزارت راه را برعهده گرفت، و روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۰ در مسیر هوایی گرگان که برای افتتاح فرودگاه این شهر به آنجا رفته بود، در سانحه سقوط هواپیمای با همراهان به شهادت رسید]. در تبریز شهید دامان را به فرماندهی جدید سپاه تبریز معرفی کردم و بیدرتنگ به تهران برگشتم، و بلافاصله عازم جنوب شدم، تا به مسائل عملیات و تشکیل سپاه منطقه هشت کشوری بپردازم. زیرا کار منطقه بندی سپاه به صورت تئوریک در آن مرحله تازه شروع شده بود. منطقه هشت کشوری، شامل استان‌های خوزستان و لرستان می‌شد و ما می‌بایستی فرمانده و شورای فرماندهی آن را تعیین می‌کردیم. بنده به همراه پنج نفر از دوستان ستاد مرکزی، شامل حاج طاهر طاهری فر، آقای احمد نکویی، آقای حسن کامران (خلیلیان)، آقای حسن کنگرلو و آقای مجید بهرامی، شبانه به راه افتادیم. صبح که به منطقه رسیدیم، متوجه شدیم جایی برای نیروهای اعزامی نیست. نیروها را در مدارس مستقر می‌کردند و در تیررس توپخانه دشمن قرار داشتند.

در اهواز آقای غفور (حاج سالم) که از واحد برنامه ریزی سپاه مرکز آمده بود، یک سری از کارها را انجام می‌داد. من شهر و اطراف آن را

تیراندازی با آر. پی. جی گذراندیم. در اوایل جنگ در کردستان که فرماندهی اش با بنده بود، شامل جنگ و گریز و تعقیب، تثبیت امنیت شهرها و این جور چیزها بود. پس از سردار رحیم صفوی، شهید ناصر کاظمی فرماندهی جنگ در کردستان، و پس از ایشان سردار مصطفی ایزدی مسئول وقت مخابرات سنندج به دعوت شهید بروجردی، مسئولیت قرارگاه حمزه (ع) را به عهده گرفت، و تشکیلات وسیعی به وجود آورد.

اولین کارمان در جبهه جنوب تقسیم بندی مسئولیت‌ها در خوزستان بین رفقای که هر کدام در سپاه «محور» بودند. افراد یاد شده عناصری بودند که وقتی در سپاه جست و جو می‌کردیم، نظیر آن‌ها را پیدا نمی‌کردیم. حد و مرز خط جبهه ما از دزفول تا خرمشهر بود. آقای غلامعلی رشید دزفول را داشت. شهید سید محمد علی جهان آرا خرمشهر را داشت. (جهان آرا در سال ۱۳۳۳ در خرمشهر به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۱ توسط ساواک دستگیر شد و یک سال در زندان بود. پس از پیروزی انقلاب وارد سپاه شد و نقشی مؤثر در مقابله با گروهک‌های ضد انقلاب داشت. با شروع جنگ تحمیلی در سمت فرماندهی سپاه خرمشهر، مقاومت ۳۴ روزه مردم خرمشهر را هدایت کرد، و در فروردین سال ۱۳۶۰ فرماندهی سپاه اهواز را به عهده گرفت. در هفتم مهر همان سال، پس از عملیات ثامن الائمه (ع) هنگام عزیمت به تهران به همراه چند تن از فرماندهان ارتش بر اثر سقوط هواپیمای «سی - ۱۳۰» در منطقه کهزیک به شهادت رسید). آقای مجید بقایی مدتی به عنوان نماینده سپاه در اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی ارتش بود. او در عملیات فتح المبین، فرماندهی قرارگاه فجر را برعهده گرفت. سپس جانشین شهید حسن باقری در قرارگاه کربلا و پس از عملیات محرم، فرمانده قرارگاه کربلا شد. بقایی و باقری روز ۹ بهمن ۱۳۶۱ در منطقه فکه به شهادت رسیدند.

افزون بر شهدای یاد شده افراد دیگری همچون سردار عبدالمحمد رئوفی فرمانده جبهه دزفول، سردار جعفر اسدی، شهید مرتضی صفاری، شهید حسین بسطامی از دانشجویان پیرو خط امام (ره)، شهید احمد فروغی که فرماندهی جبهه دارخوین به او موکول شد، شهید اسماعیل دقایقی، سردار احمد غلامپور در این تقسیم بندی مسئولیت‌های خطوط دفاعی به هر کدام از آن‌ها واگذار گردید. بعد از این تقسیم بندی عملیات شناسایی را شروع کردیم که بعد از گذشت مدتی واحد «اطلاعات و عملیات» را تشکیل دادیم.

در آغاز بحران کردستان به علت این که واحدی به نام اطلاعات و عملیات نداشتیم. بچه‌ها همین طور می‌رفتند و در کمین ضد انقلاب می‌افتادند. بچه‌های سپاه، دو بار در منطقه دارلک مهاباد در کمین دشمن افتادند و هر بار حدود ۷۰ شهید

را متعالی کند. آمده بود اتساق جنگ و ما لباس، سلاح و تجهیزات نداشتیم تا در اختیار نیروهای او قرار دهیم.

در اوایل جنگ در کردستان که فرماندهی اش با بنده بود، شامل جنگ و گریز و تعقیب، تثبیت امنیت شهرها بود. پس از سردار رحیم صفوی، شهید ناصر کاظمی فرماندهی جنگ در کردستان، و پس از ایشان سردار مصطفی ایزدی مسئول وقت مخابرات سنندج به دعوت شهید بروجردی، مسئولیت قرارگاه حمزه (ع) را به عهده گرفت

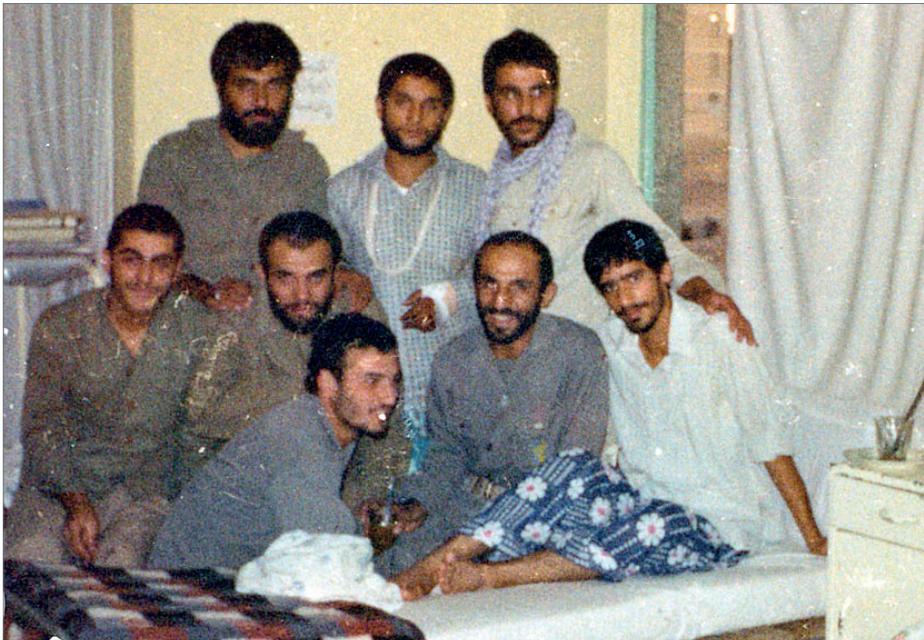
فرمانده لشکر ۹۲ خوزستان گفته بود اگر من ۵۰۰ تن نیرو داشتم، چنین و چنان می‌کردم. گفتیم ما هزار نفر به شما می‌دهیم. آن‌ها به لشکر ۹۲ رفتند و آموزش توپخانه و دیده‌بانی دیدند. زمانی که در سوسنگرد دستور عقب نشینی رسید، گفتند عقب نشینی حرام است و جلوی عقب نشینی عناصری از تیپ ۲ زرهی را تا زمانی که عملیات سوسنگرد شروع شد، گرفته بودند. یعنی تأثیر این بچه‌ها دو طرفه بود. لذا با تجربیات نظامی قبلی به جنوب رفتیم. چون هم در زمان ستم‌شاهی از سربازی فرار کرده بودم و هم در ابتدای درگیری‌های کردستان، قبل از آقا رحیم صفوی، فرماندهی سپاه کردستان با بنده بود. قبل از انقلاب هم مدتی با آقا رحیم در جنبش مقاومت فلسطین در جنوب لبنان آموزش نظامی دیده بودم. ابتدا با آقا رحیم در خانه‌های تیمی، مسائل سیاسی را از آقای علی عرفی یاد می‌گرفتیم، سپس ما را برای آموزش‌های نظامی به اردوگاه‌های افسران فلسطینی اعزام می‌کردند. در آن‌جا دوره آموزش‌های نظامی را در حد خمپاره و

کرده بود و به افرادی که می‌آمدند آموزش می‌داد، اما دست آخر موقع اعزام به آن‌ها کلاشینکف، ام یک، برنو، یا ژ۳ می‌دادیم. اگر هم می‌گفتند این چه بساطی است، می‌گفتیم سلاح‌های بهتر را، خودتان از عراقی‌ها بگیرید و استفاده کنید، خدا کافی المهمات است، و این شعار ما شده بود. ارتباط ما با ستاد مرکزی سپاه به دلیل این که آقای مرتضی رضایی فرمانده وقت سپاه از طرف بنی صدر انتخاب شده بود بسیار ضعیف بود. ولی ما عملاً و قلباً فرماندهی ایشان را قبول داشتیم. چون حکم نهایی را امام (ره) می‌دادند. اما کار فرماندهی از او بر نمی‌آمد، و مرکزیت سپاه انسجام کامل را نداشت. بنابراین نمی‌توانستیم از مرکز درخواست تأمین نیرو و پشتیبانی بکنیم.

از سوی دیگر رابطه ما با فرماندهان استان‌ها طوری بود که در سمینارها با یکدیگر پیدا کرده بودیم و مستقیماً به ما کمک می‌کردند. به طور مثال یک بار شهید سید محمد صنیع خانی مسئول ترابری سنگین سپاه در طول جنگ از طرف آقای غفاری ۷۰۰ تن نیرو برای ما اعزام کرد. (صنیع خانی در فاو و حلبچه مجروح شیمیایی شد و روز ۱۴ شهریور ۱۳۷۴ بر اثر عوارض ناشی از آن به شهادت رسید). به علت این که ما هیچ امکاناتی در اختیار نداشتیم که به آن‌ها بدهیم، ناگزیر به تهران برگشتند. آقای احمد کنعانی فرمانده وقت سپاه خراسان هزار تن نیرو فرستاده بود. شهید بابا محمد رستمی از بنیان‌گذاران سپاه خراسان که در سال ۱۳۵۹ فرمانده سپاه سقز شد دو ماه پس از آغاز جنگ وارد خوزستان شد و مسئولیت محور نورد اهواز را برعهده گرفت. شهید رستمی روز ۱۷ دی ۱۳۵۹ هنگام مراجعت به مشهد، بر اثر سانحه رانندگی به شهادت رسید. فرمانده عملیات خراسان انسان بسیار شجاعی بود، و خدا مقامش



شهید کریمی به همراه تعدادی از نیروهای تیپ محمد رسول الله (ص) در کردستان در سال ۱۳۵۸



آقای علیرضا عندلپ، آقای محمد علی جعفری و آقای علی زحمتکش این گونه به جبهه آمدند. به آقای علی زحمتکش به عنوان فرمانده عملیات سپاه سوسنگرد معرفی نامه دادم.

پرسید: با چه وسیله‌ای بروم؟
گفتم: بروید سر جاده اهواز و دست تکان دهید، هر ماشینی که آمد، سوار شوید و به سوسنگرد بروید.

پرسید: شما هیچ چیزی به من نمی‌دهید؟
گفتم: چیزی نداریم که بدهیم. شما همین طوری بروید و خودتان را معرفی کنید.

هنگام محاصره آبادان سرتیپ ملک به جنوب آمد و به آقای فؤاد کریمی نماینده مردم آبادان در دوره اول مجلس شورای اسلامی گفت که بنی صدر دستور داده است تا دزفول عقب نشینی کنید. برای بررسی پیام بنی صدر با سایر دوستان در شادگان جلسه تشکیل دادیم. در آن جلسه به ذهن مان رسید که موضوع را به حضرت امام (ره) برسانیم. بلافاصله به همراه نوه امام به وسیله یک فروند هواپیمای «سی - ۱۳۰» به تهران رفتیم. چون امام (ره) مرا نمی‌شناختند، نتوانستم خدمت ایشان برسم و گزارش دهم. صبح روز بعد (۱۲ آبان ۱۳۵۹) حضرت آیت الله خامنه‌ای به بیت امام (ره) تشریف آوردند و خدمت‌شان عرض کردم: شما برای چه تشریف آورده‌اید؟

گفتند: آمده‌ام تکلیفم را بفهمم.

سپس از من پرسیدند: داوود تو برای چه آمده‌ای؟
گفتم: من هم برای کسب تکلیف آمده‌ام. این همه نیرو در جنوب خوابیده و از ما می‌خواهند به روش اشکانیان بجنگیم. (نوعی تاکتیک جنگی منسوب به دوره اشکانیان، که عبارت از عقب نشینی مصلحتی برای به تله انداختن دشمن بوده است. بنی صدر از این عبارت برای توجیه عقب نشینی استفاده

به بنی صدر توضیح دهید، و من با آقای فکوری صحبت دارم. چون از ایشان شناخت قبلی داشتم. در آخرین جلسه که در گلف تشکیل شد، به قول معروف عذر من و آقای مجید بقایی و معینان و همه را خواستند. آقای محمد غرضی استاندار خوزستان که برای شرکت در جلسات اتاق جنگ آمده بود، متوجه شدم که با شهید فکوری بگویم می‌کند. من جلو رفتم و به آن دو گفتم: «این جنگ، جنگ شرافت و جنگ ایمان و اعتقادات ملت ماست، چند وقت دیگر هم تمام می‌شود. این چیزها باقی می‌ماند. ما همه یک نیرو در یک جبهه‌ایم». در همان حال برادر فرمانده لجستیک نیروی هوایی از دوستان خیلی صمیمی من بود و مرا می‌شناخت. به گوش سرهنگ شهید فکوری مطلبی را رساند که ایشان دیگر حرفی نزد. لذا با توجه به چنین فضایی که بنی صدر به وجود آورده بود، به مهندس غرضی گفتم: شما از این پس به این جلسات نیایید. چون بنی صدر می‌خواهد در این‌جا غائله به پا کند و هر روز با یکی درگیر بشود. سپس بیدرنگ نزد آقای فکوری رفتم و گفتم: همه ما نظامی هستیم. هدف نهایی این است که از کشورمان دفاع کنیم.

در آن روزگار نیروهای زیادی به منطقه می‌آمدند و با آن‌ها صحبت می‌کردیم، سوابق‌شان را می‌دیدیم، بعد بین رفقا تقسیم می‌کردیم. به طور مثال یک شب در قضایای سوسنگرد شهید حسن باقری به همراه برادرش محمد آمد، و گفت: این پسرخاله من است. یعنی برادرش را به عنوان پسرخاله معرفی کرد. محمد باقری یک نیروی بسیار جوان و تند و تیز بود. بچه‌های زیادی در این سن و سال به جبهه می‌آمدند. به حسن باقری گفتم: بسیار خوب، شما پسرخاله من هم بشوید، پسرخاله‌تان هم پیش خودتان در اطلاعات و عملیات باشد.

دادند. شهید کلاهدوز وقتی قائم مقام سپاه بود به شورای مرکزی آمد، و با ناراحتی و با حالتی پرخاشگرانه گفت: «ما باید گروه شناسایی داشته باشیم. چرا باید این بچه‌ها این طوری کمین بخورند». لذا براساس اظهارات شهید کلاهدوز این واحد را زیر نظر آقای جواد افخمی تشکیل دادیم. ایشان در ابتدای جنگ مدتی نزد شهید حسن باقری در بخش اطلاعات و عملیات سپاه مستقر در گلف اهواز خدمت کرد.

آقا رحیم صفوی در آغاز جنگ تحمیلی مسئولیت خود را در کردستان به آقای رسول یاحی واگذار کرد، و به جبهه جنوب آمد. چون فشار دشمن روی دارخوین خیلی زیاد بود، به ایشان گفتم اگر عراق دارخوین را بگیرد، همه راه‌های ما به سمت جنوب بسته می‌شود. این‌جا منطقه بسیار حساسی است و شما باید این‌جا را نگه دارید، و آقا رحیم به سمت آن‌جا راه افتاد. من به خاطر رفاقت و میانه خوبی که با آقا رحیم از قبل از انقلاب داشتم، شش دستگاه بیسیم «پی. آر. سی ۷۷» ساخت آلمان، با موج کوتاه اف - ام و قابل حمل را در اختیار او گذاشتم، ولی او اعتراض کرد. به او گفتم: «آقارحیم، از رفقا سؤال کنید. در انبارهای ما اصلاً «پی. آر. سی ۷۷» وجود ندارد. شما خیلی نور چشمی سپاه هستید که این‌ها را گرفته‌اید». زمانی که شهید محمد علی رجایی نخست وزیر وقت به گلف آمد، استقبال بزرگی از ایشان به عمل آوردیم. وقتی خواستیم شعار «صل علی محمد، یار امام خوش آمد» بگوییم، ایشان جلوی شعار را گرفت و گفت: «احترام دعا را نگه دارید که از ملت ایران بالاتر است». در شامگاه آن روز مراسم دعای کمیل برگزار شد، و آقای رجایی برای رزمندگان صحبت کرد.

آقای محمد غرضی استاندار خوزستان که برای شرکت در جلسات اتاق جنگ آمده بود، متوجه شدم که با شهید فکوری بگویم می‌کند. من جلو رفتم و به آن دو گفتم: «این جنگ، جنگ شرافت و جنگ ایمان و اعتقادات ملت ماست، چند وقت دیگر هم تمام می‌شود. این چیزها باقی می‌ماند. ما همه یک نیرو در یک جبهه‌ایم»

بعد از گذشت مدتی بنی صدر اعلام کرد که می‌خواهد از گلف بازدید کند، و ما بچه‌ها را برای استقبال از او هماهنگ کردیم. شهیدان ولی الله فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش و جواد فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی و یک سرهنگ دیگر ارتش او را همراهی کردند. به معاون خود طاهر طاهری فر گفتم: شما بروید وضعیت منطقه را از روی نقشه و ترتیب نیروها را

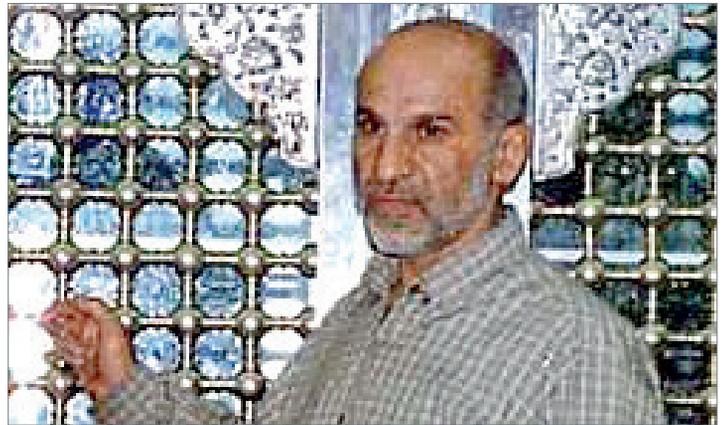
اتاق نشستیم و یک طرح پنج صفحه‌ای نوشتیم. بعد این طرح توسط آقای کنعانی به ۲۷ صفحه افزایش یافت. به موجب آن طرح گفتیم که در مراحل جنگ، ما چگونه باید در خوزستان با عراق برخورد کنیم. به ارتش هم گفتیم شما هم باید طرح کلی بیاورید. این طوری نمی‌شود مسائل جنگ را دنبال کرد.

شناسایی‌ها حساس بود. با شهید حسن باقری دوتایی به شناسایی می‌رفتیم. با فرماندهان محورها هماهنگ می‌کردیم که کجاها می‌شود کار کرد. شبی با شهید باقری به محور دب خردان رفتیم. آن موقع، شهید علی هاشمی فرماندهی محور حمیدیه را به عهده داشت. قرار بود عملیات اجرا کنیم. آر. پی. جی برده بودیم. تعداد زیادی از بچه‌های محور شهید هاشمی همراه ما بودند. به دهی رسیدیم که در آن شاید بیش از ۳۰ سگ ولگرد دنبال‌مان کردند. یکی دو ساعت کار ما این بود که سگ‌ها را می‌رانیدیم. به محض این‌که به سمت عراقی‌ها می‌رفتیم، سگ‌ها دنبال ما می‌آمدند. خلاصه گرفتار شده بودیم. وقتی خودمان را به عراقی‌ها رساندیم، هوا نزدیک سپیده بود. و بچه‌ها را خواب گرفته بود. توی یک خانه متروکه به رفقا گفتیم شما بخوابید من نگرهبانی می‌دهم، بعد نوبتی صدای تان می‌کنم. هوا سرد بود و همه می‌لرزیدیم. بچه‌ها نماز خواندند و خوابیدند. آن شب عملیات نشد. آقای شمخانی هم خیلی منتظر بود که یک طوری طلسم شکسته بشود. صبح در

قوای انتظامی و فرماندهان قوای نظامی که باید این حصر شکسته بشود، در آن مسامحه نشود. حتماً باید شکسته بشود. فکر این نباشند که ما اگر این‌ها هم آمدند بیرون‌شان می‌کنیم. اگر این‌ها آمدند، خسارات بر ما وارد می‌کنند. نگذارید این‌ها بیایند در آبادان وارد بشوند».

آقای حسن باقری به سرعت رشد کرد. استعداد و فراگیری‌اش به حدی بود که من در جلسات اتاق جنگ فقط ایشان را با خود می‌بردم. با سایر رفقا که شاید از ایشان ۱۰ - ۱۲ بیشتر سن داشتند و سابقه بیشتری در سپاه داشتند، نمی‌رفتم. از نکات برجسته شهید باقری این بود که هم حافظه قوی داشت، هم انسان دل و جگردار و شجاعی بود. استعداد شخصی‌اش کمک می‌کرد تا خود را یک سر و گردن بالا بکشد. در جبهه جنوب نیرو کم نداشتیم و نیروها از دزفول تا خرمشهر در ارتباط بودند. چون برای عملیات‌های ایذایی در اتاق جنگ نیاز به جمع آوری اطلاعات بود. شهید باقری محفوظاتش به سرعت جمع می‌شد و می‌دیدیم بدون در نظر گرفتن این‌که در جلسه تعدادی شخصیت‌های سیاسی و سرهنگ و سرتیپ حضور دارند و بدون این‌که خود را باز، در جمع آن بزرگان و عناصر رده بالا، با قاطعیت، موقعیت جنگ و راه‌کارها و ترتیب نیروها را تشریح می‌کرد.

در عین حال بنده خود را موظف می‌دانستم مسائل و مشکلات رفقا و دوستان را پیگیری کنم. با حضرت آیت الله خامنه‌ای صحبت کردم که شما نماینده امام هستید، چرا نه اسلحه به ما می‌دهند، نه تجهیزات، نه پشتیبانی؟ یک بار فرمودند شما بروید و طرح کلی خودتان را در مورد جنگ بنویسید و بیاورید. بر اساس این دستور العمل، من و آقای حاج حسین کنعانی مقدم معاون آقای رحیم صفوی، شاید به مدت دو روز در



می‌کرد) به ما می‌گویند بروید دزفول پدافند کنید؟ حضرت آیت الله خامنه‌ای مرا خدمت حضرت امام (ره) بردند و گفتند که ایشان مورد اعتماد ماست و مسئولیتش این است. بعد به من فرمودند: توضیح بده.

مسائل را دقیق خدمت امام توضیح دادم. امام فرمودند: «خدا شما پاسدارها را حفظ کند. عقب ننشینید. همه سنگ‌های تان را حفظ کنید. حصر آبادان باید شکسته بشود. من فردا صحبت می‌کنم. بروید به آقای رجایی و مجلس هم بگویید».

آقای حسن باقری به سرعت رشد کرد. استعداد و فراگیری‌اش به حدی بود که من در جلسات اتاق جنگ فقط ایشان را با خود می‌بردم. با سایر رفقا که شاید از ایشان ۱۰ - ۱۲ بیشتر سن داشتند و سابقه بیشتری در سپاه داشتند، نمی‌رفتم. از نکات برجسته شهید باقری این بود که هم حافظه قوی داشت، هم انسان دل و جگردار و شجاعی بود

من تند تند حرف‌های امام (ره) را یادداشت کردم. فرمایشات امام را از بیت ایشان به حاج طاهر طاهری فر تلفنگرام کردم. بعد هم خدمت آقای رجایی رفتم. او گفت تا ۱۰ دقیقه دیگر باید به کابینه بروم. آشنایی دیرینه با شهید رجایی داشتم و او را در حال صرف ناهار یافتیم. به حرف‌های من گوش داد و گفت: به مجلس شورای اسلامی هم اطلاع دهید. به آقای علی محمد بشارتی در مجلس زنگ زد، و ایشان نماینده‌ها را جمع کرد. توضیحات لازم و نظر حضرت امام (ره) را به آن‌ها اطلاع دادم و بلافاصله به سمت جنوب حرکت کردم. حضرت امام فردای روز بعد راجع به لزوم شکستن حصر آبادان صحبت کردند. (حضرت امام خمینی (ره) روز ۱۴ آبان ۱۳۵۹ در آستانه ماه محرم در جمع وعاظ سخنرانی کردند و با اشاره به محاصره آبادان فرمودند: «من منتظرم که این حصر آبادان از بین برود. هشدار می‌دهم به پاسداران،



جلسه گزارش دادیم: «سگ‌ها مزاحم ما بودند، ما را تا نیمه شب اسیر کردند، گویا با عراقی‌ها ساخته بودند!» به هر حال قرار شد فردا شب برویم، که رفتیم و ماجرای بود.

قبل از محاصره سوسنگرد، من با آقای حسن باقری بارها به محورهای مختلف رفته و شناسایی کرده بودیم. آن شب آقای اسماعیل دقایقی به من زنگ زد و گفت: «ما ساختمان سپاه را منفجر کردیم و از شما خدا حافظی می‌کنیم. حلال‌مان کنید. عراق بیشتر شهر را گرفته و ما الان مجروحین را داخل مسجد جامع گذاشته‌ایم»

می‌خواهم بگویم که خود را موظف می‌دانستم در کارهایی که انجام می‌شود شرکت داشته باشم. چون اصلاً فرهنگ آن موقع این طوری بود. در محورهای شناسایی به اتفاق آقای حسن باقری خیلی جاها می‌رفتیم. از سوسنگرد و بستان گرفته تا خرمشهر. همه را هماهنگ می‌کردیم. هر ۱۵ روز یک بار، همه فرماندهان: آقای جعفر اسدی، آقای رحیم صفوی، شهید محمد علی جهان‌آرا، آقای غلامعلی رشید، شهیدان مجید بقایی، مرتضی صفاری، اسماعیل دقایقی و آقای احمد غلامپور جمع می‌شدیم و هر چیزی را که در محور خودمان گذشته بود به همدیگر می‌گفتم. آن موقع، چون محور کار ما بر اساس عملیات‌های ایذایی بود، به همدیگر سلاح و نیرو قرض می‌دادیم. ۱۵ روز یک بار هم شهید محمد بروجردی، آقای رسول یاحی و اخوی کوچک من، حاج محمد که فرمانده سپاه ایلام بود، می‌آمدند و ما را از وضعیت جنگ در غرب باخبر می‌کردند. ما هم آن‌ها را از وضعیت

جبهه جنوب مطلع می‌کردیم. این‌ها را در بولتن هم منعکس می‌کردیم. این اولین بولتنی بود که در جنگ منتشر شد. بولتن ما به ارتش، بیت حضرت امام، ریاست جمهوری و مسئولین می‌رسید و تأثیر خیلی خوبی گذاشته بود. شهید یوسف کلاهدوز آمد و خیلی از تهیه این بولتن قدردانی کرد. قبل از محاصره سوسنگرد، من با آقای حسن باقری بارها به محورهای مختلف رفته و شناسایی کرده بودیم. آن شب آقای اسماعیل دقایقی به من زنگ زد و گفت: «ما ساختمان سپاه را منفجر کردیم و از شما خدا حافظی می‌کنیم. حلال‌مان کنید. عراق بیشتر شهر را گرفته و ما الان مجروحین را داخل مسجد جامع گذاشته‌ایم و دور و بر مسجد و خانه‌های اطراف داریم می‌جنگیم. اگر توانستید به ما کمک کنید. نتوانستید هم ما را حلال کنید.»

پیام واحد اطلاعات و عملیات سوسنگرد به حسن باقری

واحد اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران شهر سوسنگرد در روز ۲۳ آبان سال ۱۳۵۹ با ارسال گزارشی برای شهید حسن باقری، مسئول اطلاعات و عملیات جبهه جنوب از نزدیک شدن نیروهای عراقی به سوسنگرد خبر داد:

گزارش عملیات شناسایی از جبهه کرخه کور تاریخ: ۱۳۵۹/۸/۲۳
تانک‌های ارتش مزدور از طرف روستای جلالیه به طرف روستای ابوحمیظه همچنان به پیشروی خود ادامه می‌دهند. روستای جلالیه و ابوحمیظه شدیداً زیر آتش خمپاره و توپ دشمن قرار می‌گرفت و تیربار کالیبر ۷۵ که بر روی نفربرها بوده با شدت، منازل مسکونی مردم ابوحمیظه را مورد هدف قرار می‌داد و حتی ساختمان‌های

آجری را منهدم می‌کرد. بنا به گفته یک شاهد عینی، تعدادی در حدود ۵۰ نفر از مردم ابوحمیظه در اثر ترکش گلوله‌ها و تیربارها شهید و مجروح شده‌اند. مردم به سرعت منازل خود را تخلیه می‌کردند و به طرف رودخانه کرخه متواری می‌شدند. نیروی مزدور همچنان با تانک، نفربر و گروه‌های پیاده، اطراف روستای ابوحمیظه را در محاصره کامل خود قرار داده است و تعدادی بالغ بر ۵۰ نفر از جوانان این روستا را دستگیر کرده است. تعداد شش نفر از برادران پاسدار که در کمین تانک، مسلح به آر. پی. جی ۷ نشسته بودند، به تانک دشمن که در حال حرکت بود حمله می‌کنند و پس از سوزاندن آن، به وسیله عمال سرسپرده، هدف رگبار مسلسل قرار می‌گیرند و شربت شهادت را می‌نوشند. نیروی پیشرو دشمن به سرعت از ابوحمیظه به طرف شهر سوسنگرد پیشروی می‌کند و در فاصله چهار کیلومتری جنوب سوسنگرد، واقع در یک کیلومتری روستای ابوحمیظه، مستقر می‌شود و مرتب شهر سوسنگرد و اطراف را زیر آتش خود قرار می‌دهد.

ساعت ۲ بعد از ظهر
واحد اطلاعات و عملیات سپاه سوسنگرد

تلگرام شهید باقری به فرماندهی سپاه

شهید حسن باقری در پی دریافت گزارش واحد اطلاعات و عملیات سوسنگرد، در خصوص به محاصره درآمدن این شهر توسط نیروهای دشمن بعثی، روز بعد تلفنگرام فوری برای فرماندهی سپاه پاسداران ارسال کرد:

از اطلاعات: تلفنگرام

به: فرماندهی

تاریخ: ۱۳۵۹/۸/۲۴

آخرین خبرهای رسیده از سوسنگرد حاکی است که جاده سوسنگرد - هویزه در تصرف نیروهای عراقی درآمد و بسته شده و شهر در محاصره کامل قرار دارد. نیروی مدافع شهر سوسنگرد از نظر مهمات در مضیقه هستند، شهربانی از شهر بیرون رفته است و بهداری هم تخلیه شده است. تانک‌های عراقی به مدخل شهر رسیده‌اند و احتمالاً تا هنگام ارسال خبر وارد شده‌اند. تعداد شهدا و مجروحین بسیار زیاد است. برای برادرانی که زخمی می‌شوند، در شهر، نه امکان معالجه وجود دارد و نه امکان خروج از شهر. نیروهای ژاندارمری و برادران سپاه در هویزه هم در محاصره قرار گرفته‌اند. نیروهای زرهی حاضر در منطقه هم تاکنون دخالتی به نفع مدافعان شهر سوسنگرد نکرده‌اند.

ساعت مخابره خبر: ۱۸:۰۰



شهید کریمی و فرزندان در سال ۱۳۷۵

از حاج طاهر طاهری فر پرسیدم: چقدر نیرو داریم؟ او رفت با آقای سید محمد حجازی صحبت کرد. ۱۳ نفر نیروی ذخیره در پایگاه منتظران شهادت داشتیم. مانده بودم که خدایا چه کنم؟ ساعت ۱۱ شب به سمت تپه‌های گلف به راه افتادم. نشستم دعای توسل خواندم. خیلی گریه کردم: خدایا... چرا مرا این‌جا آوردی، چه کار بکنم؟ گفتم می‌روم و به حاج طاهر می‌گویم این ۱۳ نفر را جمع کند تا قبل از روشنایی صبح برویم سوسنگرد تا به بچه‌ها کمک کنیم. کار دیگری از ما برنمی‌آید. تکلیف ما همین است. در همین لحظات ناگهان به ذهنم رسید بیایم امام جمعه‌های ایران را توسط فرماندهان مراکز سپاه مطلع کنیم و بگوییم وضعیت به چه صورت است. در آن موقع بچه‌ها گزارش آورده بودند که عراقی‌ها در یکی از روستاهای سوسنگرد به ۱۲ زن ایرانی تجاوز کرده بودند. نه سطر تلفنگرام نوشتم. بعد آقای حسن، باجناب آقای یزدانی را گذاشتم پای تلفن. شماره‌گیر تلفن هم انگشتی بود. تا ۳ نیمه شب آن‌قدر شماره گرفته بود که انگشت‌هایش درد می‌کرد. همه امام جمعه‌های ایران، از جمله شهید آیت الله عبدالحسین دستغیب امام جمعه شیراز به همراه امام جمعه وقت اصفهان، شهید آیت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی امام جمعه کرمانشاه را بیدار کرده بود. مرحوم رحمان دادمان ساعت شش صبح به همراه شهید آیت الله سید اسد الله مدنی امام جمعه تبریز عازم تهران می‌شوند. عین تلفنگرام را صبح ساعت هشت خدمت امام (ره) می‌برند. امام قضایا را که می‌شنوند، بلافاصله به تیمسار ولی الله فلاحی و تیمسار ظهیر نژاد اعلام می‌کنند که من سوسنگرد را می‌خواهم. من بعداً شنیدم که امام به آن دو فرموده بودند که اگر بشود، من خودم به آن‌جا می‌آیم. صبح دیدم همه در بدر دنبال ما

می‌گردند تا به اتاق جنگ برویم. خدایا، مدتی ما را راه نمی‌دادند، حالا دنبال‌مان می‌گردند! به اتاق جنگ رفتم. چشم‌هایم از گریه و توسل سرخ شده بود. بچه‌ها پرسیدند: کجا بودی؟ گفتم: من این‌جا توسل می‌خواندم و گریه می‌کردم. حتماً آواکس‌ها عکس گرفته‌اند، گفته‌اند این فرمانده عملیات نشسته گریه می‌کند و مادرش را می‌خواهد. من و شهید باقری به اتاق جنگ رفتیم. یعنی به قدری به اطلاعات و مجموعه داشته‌های ذهنی او متکی بودم که نیاز ندیدم هفت، هشت نفر، یا حتی مسئولین اصلی عملیات را به همراه خود ببرم.

عصر همان روز شهید چمران، حضرت آیت الله خامنه‌ای، سرهنگ غلامرضا قاسمی و آقای غرضی با یک نفربر ام ۱۱۳ به عنوان خودروی فرماندهی آمدند و وضعیت را دیدند. صبح روز بعد لشکر ۱۶ زرهی قزوین، یک لشکر بی‌دفاع شده بود. ساعت ۹ صبح عملیات ارتش عراق شروع شد. آدم نمی‌دانست از کدام طرف می‌آیند

دیدم همه نشسته‌اند و شخص حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز تشریف دارند. من بغل دست‌شان نشستم. شهید چمران، آقای غرضی، تیمسار فلاحی، ظهیر نژاد، سرهنگ قاسمی، تمام فرماندهان ارتش، آن‌جا جمع شده بودند. آقای ظهیر نژاد وسط اتاق قدم می‌زد. همه‌اش در فکر بود. چند دقیقه قدم زد. همه منتظر تصمیم‌گیری ایشان بودیم. یک مرتبه با صدای بلند داد زد: رکن دو! یک سرگرد وارد اتاق شد و احترام نظامی گذاشت و گفت: بله قربان. ظهیر نژاد گفت: برو پای نقشه وضعیت دشمن را

برای ما بگو. سرگرد مزبور در سخنان خود فقط از اطلاعات طرف خودی می‌گفت. آقای ظهیر نژاد هر چه به او می‌گفت برو جلوتر، این شخص جلو نمی‌رفت! آن‌قدر که آقای ظهیر نژاد عصبانی شد و به او گفت: برو بنشین.

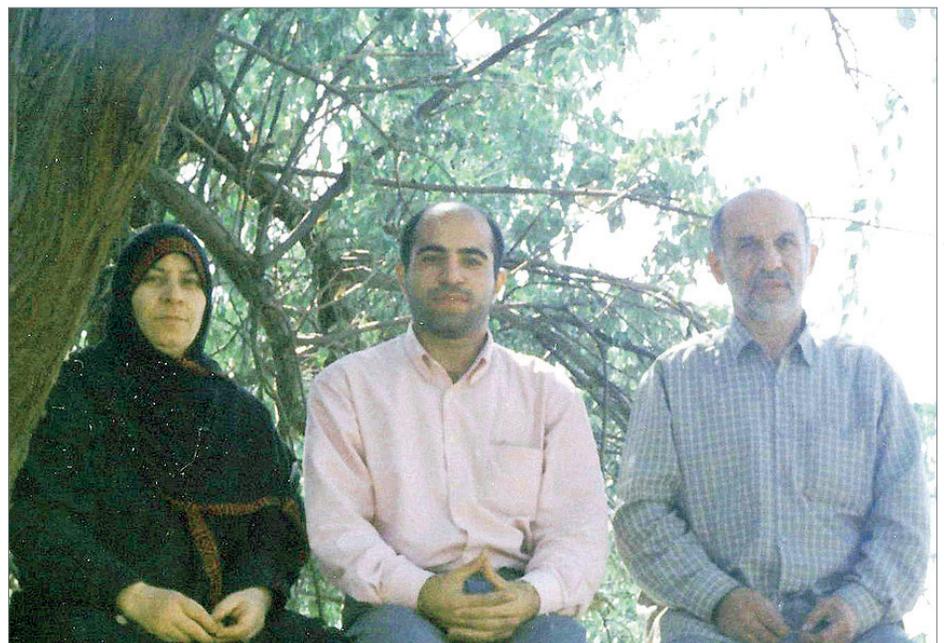
در این لحظه، من داد زدم: رکن ۲ و ۲۰ دقیقه! شهید حسن باقری گفت: بله، حاجی؟ گفتم: برو پای نقشه.

حسن همیشه شلوار سپاه می‌پوشید و پیراهن سفید روی آن می‌انداخت. چون همیشه در منطقه رفت و آمد می‌کرد. حالا یک جوان ۲۳-۲۴ ساله با همان پیراهن و شلوار رفت پای نقشه. در جلسه‌ای که نماینده حضرت امام (ره) و همه سران نظامی حضور دارند، برای انسانی در این سن، آن‌قدر باید اتکاء به نفس، روحیه و اندوخته‌های ذهنی و اطلاعاتی داشته باشد، تا بتواند حرف بزند. حسن شروع به توضیح دادن تک‌تک محورها کرد. به سرعت از نیروهای خودمان گذشت و سراغ اطلاعات عراقی‌ها رفت. این‌که چه کارهایی باید کرد و چه کارهایی نباید کرد. قشنگ همه این‌ها را شرح داد. جو جلسه چنان عوض شده بود که باید می‌دیدید. مسئولین، بندگان خدا، خوشحال شدند. همه توضیحات و اطلاعات را کامل و مفصل داد. قرار شد عملیات شروع بشود. در آن جلسه، حضرت آیت الله خامنه‌ای فرمودند: سپاه عجب نیروهایی دارد.

پرسیدند: این رکن ۲ و ۲۰ دقیقه دیگر چه بود؟ من هم بلند گفتم: از این خاکریز تا آن خاکریز بخواهیم پیاده برویم، می‌شود ۲۰ دقیقه. این بنده خداها زحمت می‌کشند، ولی ارتش محدودیت‌ها و قانون‌مندی‌هایی دارد. من در آن جلسه امضای دریافت صد دستگاه نفر بر زرهی رزمی «بی. ام. پی. یک» ساخت روسیه را از ظهیر نژاد گرفتم. البته این دستور در حد امضاء ماند. شرایط آن زمان، طوری بود که در اختیار ما نگذاشتند. یکی از نقاط عطف تأثیرگذاری شهید باقری در آن جلسه، تصمیم‌گیری سرنوشت‌ساز جنگ بود که بر مبنای اطلاعات او به وجود آمد. فردای آن روز ما برای عملیات رفتیم. تیمسار فلاحی، خدا مقامش را متعالی کند، یک سرباز داشت با یک بی‌سیم «پی. آر. سی ۷۷» آقای غرضی هم در مدرسه روستای ابوحمیظه سوسنگرد ایستاده بود. آتش خیلی شدید بود. من هر چه اصرار کردم: تیمسار کمی برگردیم، شما کشته می‌شوید.

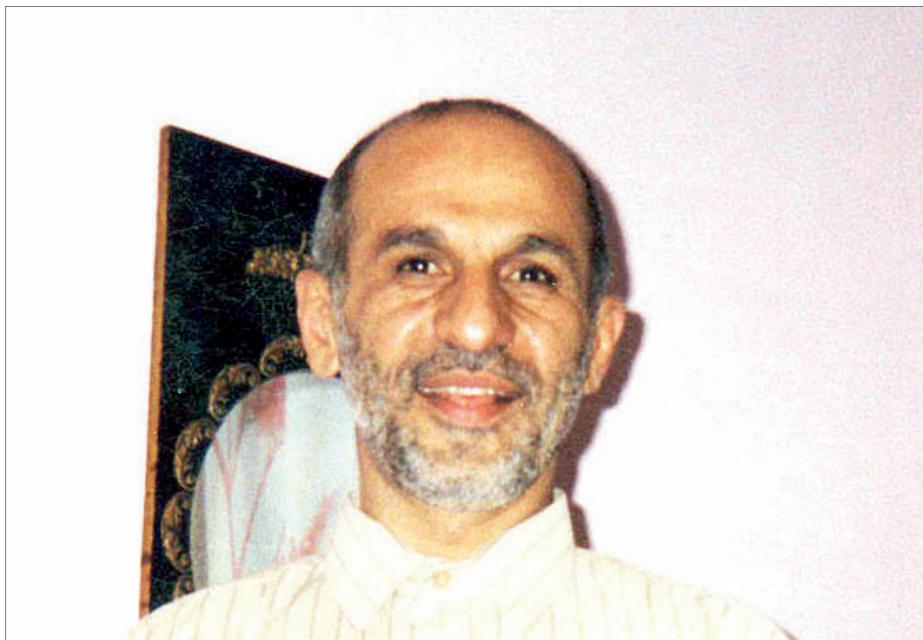
شهید فلاحی گفت: من، تا این‌جا نایستم و نیروها را پای کار نیاورم، از این‌جا نمی‌روم. امام سوسنگرد را از من خواسته است.

من آن روز شجاعت را در تیمسار فلاحی دیدم. قرار بود برای سوسنگرد فرمانده انتخاب بشود. یک سرهنگ تکاور را آوردند که ظاهراً مسئول



شهید کریمی و فرزندان شهید و همسرش به همراه دیگر نیکوکاران

دیدم همه نشست‌اند و شخص حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز تشریف دارند. من بغل دست‌شان نشستم. شهید چمران، آقای غرضی، تیمسار فلاحی، ظهیرنژاد، سرهنگ قاسمی، تمام فرماندهان ارتش، آن‌جا جمع شده بودند. آقای ظهیرنژاد وسط اتاق قدم می‌زد. همه‌اش در فکر بود. چند دقیقه قدم زد. همه منتظر تصمیم‌گیری ایشان بودیم



خامنه‌ای شدم و نسبت به حذف تیپ دو برای شرکت در عملیات، شدیداً اعتراض نمودم و اظهار داشتم چنانچه مسئله از طرف بنی صدر به این صورت عمل شود، مطالب را به اطلاع تمام فرماندهان سپاه ایران و علما خواهم رساند. آقای بنی صدر با این وضع، حتی نماز جمعه تهران را متلاشی و خط امام را از بین خواهد برد. حضرت آیت الله خامنه‌ای و دکتر چمران، با بنی صدر و ظهیرنژاد صحبت کردند و مسئله منتفی شد و نیز با سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر صحبت کردم و ایشان طی تماس تلفنی با ظهیرنژاد مسئله را این طور به من جواب داد که ظهیرنژاد می‌گوید: با رئیس جمهور صحبت شد که اگر لازم باشد، از تیپ سه استفاده شود و مسئله منتفی شده است و لشکر می‌بایستی طرح تصویب شده را اجرا کند. با این‌که فلاحی و ظهیرنژاد که خود ظهیرنژاد، طراح عملیات مذکور نبود و بنی صدر متخصص نظامی نیست، چنین تصمیم‌گیری‌ها برای ما مورد سؤال و قابل پیگیری است.



گزارش شهید داود کریمی از اجلاس ستاد جنگ جبه جنوب در خصوص تلاش برای شکستن محاصره سوسنگرد، و کارشکنی بنی صدر به رغم تأکیدات حضرت امام (ره) برای تحقق این امر

در ساعت ۱۶ تا ۱۸ روز ششم آبان ماه سال ۱۳۵۹ در ستاد جنگ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان با حضور آقایان حضرت آیت الله خامنه‌ای، تیمسار فلاحی، تیمسار ظهیرنژاد، سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی و سرهنگ سلیمی معاون دکتر چمران، داوود کریمی فرمانده عملیات سپاه خوزستان، مسئولین ارگان‌ها و سپاه، جهت شکستن محاصره

سوسنگرد تصویب شد که تیپ‌های دو و سه و گردان ۱۴۸ با هماهنگی سپاه، خط محاصره را شکسته و اطراف شهر را پاکسازی کند. در این طرح، نیروهای دکتر چمران و بسیج تأمین راه تدارکاتی، حفاظت عقبه و پهلوئی جبهه را برعهده خواهند داشت.

در ساعت ۲۴ شب، طی تماس تلفنی با برادر غرضی، استنادار خوزستان مطلع شدم که به دستور رئیس جمهور از شرکت تیپ دو در عملیات جلوگیری شده و به بهانه شرکت تیپ مذکور در شکستن محاصره آبادان، تیپ نمی‌بایستی (در عملیات سوسنگرد) شرکت کند. با توجه به کمبود نیروی ارتش در مقابله با دولت مزدور عراق، حذف نیروی مذکور، تمامی ارتش و سپاه را ضربه پذیر می‌کند و با توجه به قتل عام روز گذشته از سپاه، مردم و ارتش و سهل انگاری مسئولین، تلفنی موفق به تماس با حضرت آیت الله

آموزش بود. حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز به عنوان نماینده امام به او پیشنهاد دادند. در این فاصله، آقای شیخ صادق خلخالی آمد و برخوردی با این سرهنگ کرد. او هم گذاشت و رفت. حسن باقری پیشنهاد داد آقای شمخانی کسی را معرفی کند. گفت: اسماعیل دقایقی و حسین علم الهدی هر دو خوبند.

گفتم: آخر سن علم الهدی پایین است. حسن گفت: با این منطقه آشناست، بچه شجاعی است و همه قبولش دارند.

هر دو را معرفی کردیم. آن‌ها به جلسه آمدند، بلافاصله پذیرفتند و اعزام شدند. دقایقی و علم الهدی، فرماندهی نیروهای شهربانی، ژاندارمری، کمیته، بسیج و سپاه سوسنگرد را به عهده گرفتند. آن اتاق جنگ باعث شد که ما به ارتش نزدیک‌تر شویم. ارتش در خوزستان کاری با مسائل سیاسی و دسته بندی‌ها نداشت. از لحاظ توپخانه و تجهیزات و مهمات کمکی می‌کرد. به طور مثال سرهنگ سهرابی که بعداً تیمسار و فرمانده ستاد مشترک ارتش شد، برای ما در غرب تربیلی‌های مهمات می‌فرستاد. اخوی هم در این رابطه با ایشان صحبت می‌کرد. مهمات ارتش که به غرب می‌آمد، در تمام جبهه‌های ما تقسیم می‌شد. برای سلامتی جان تیمسار سهرابی دعا می‌کردیم. سرهنگ ساعی هم بود و همکاری می‌کرد. ولی وقتی جریان سیاسی سایه می‌انداخت این انسجام را از بین می‌برد. آن زمان در مجلس، در دیدار با مسئولین یا مراجع تقلید، هر جا می‌رفتیم، فرماندهان مناطق مرا به عنوان سخنگو انتخاب می‌کردند. من همیشه از دو چیز دم می‌زدیم: یکی این‌که سپاه سلاح‌های سنگین می‌خواهد، دیگر این‌که ما در جنگ استراتژی می‌خواهیم.

از آن استفاده می‌شد، آمدند و وضعیت را دیدند. صبح روز بعد لشکر ۱۶ زرهی قزوین، یک لشکر بی‌دفاع بود. ساعت ۹ صبح عملیات ارتش عراق شروع شد. آدم نمی‌دانست از کدام طرف می‌آیند. هلی‌کوپتر، گلوله مستقیم تانک، موشک‌های ضد تانک مالیوتکای هدایت شونده روسی به شدت یکی یکی تانک‌های ما را می‌زدند. خیلی از بچه‌هایی که نیروی پیاده سپاه بودند، آسیب دیدند. بچه‌ها دنبال من آمدند که یک کار ضروری هست. گفتم اگر من بیایم، می‌گویند دارد فرار می‌کند، پس شما بیایید. ما تا عصر آن‌جا ماندیم، که شاید بیش از ۶-۷ دستگاه تانک از لشکر زرهی باقی نمانده بود. همین سرهنگ قاسمی بزرگوار که فرمانده تیپ بود، خط پدافندی‌اش را روی جاده حمیدیه - سوسنگرد قرار داد و تانک‌های سالم را عقب کشید تا آن‌جا را حفظ کند. تیمسار سیروس لطفی فرمانده لشکر ۱۶ قزوین هر چه پشت بی‌سیم به سرهنگ جمشیدی می‌گفت بیا عقب، ایشان عقب نمی‌آمد. بعد حضرت آیت الله خامنه‌ای تشریف آوردند، شهید چمران و آقای غرضی آمدند و به او اصرار کردند. سرهنگ جمشیدی مرا می‌شناخت. به من گفت: شرافت سربازی‌ام اجازه نمی‌دهد عقب بنشینم.

بار اول و دوم فکر کردم این بنده خدا شعار می‌دهد. یکی دو ساعت گذشت، یکی از تانک‌های شان رفت روی هوا و تانک‌های عراق جلو می‌آمدند. مبارزان هواپیماها خیلی شدید بود. من هم یک کلاشینکف داشتم. یک قبضه موشک سهند ضد هوایی روسی هم گیرمان آمده بود. هی شلیک می‌کردیم. نمی‌دانستیم این هواپیما خودی است یا دشمن، چون آشنایی زیادی با شکل هواپیماها نداشتیم. یک مرتبه دیدم این بزرگوارها آمدند. به آن‌ها گفتیم تو را به حضرت عباس (ع) به این سرهنگ بگویند تانک‌های باقی‌مانده را بردارد و بیاورد عقب. تا این‌که تیمسار لطفی به یک گروهبان دستور داد برود و هر طوری هست آن‌ها را به عقب بیاورد. در قضیه هویزه متأسفانه لشکر ۱۶ قزوین که روز قبل، عالی و با سرعت و قدرت عمل کرده بود، به یک لشکر متلاشی شده تبدیل شد. وقتی قضیه هویزه پیش آمد، تمام مسئولین کشوری می‌آمدند، آن‌ها را دقیقاً توجیه می‌کردیم تا اطلاعات لازم را داشته باشند. بعد، می‌فرستادیم از محورها بازدید کنند. حضور آن‌ها موجب شد مسائل هویزه در مجلس مطرح بشود. بعد از عملیات هویزه من با آقای شمخانی و کاظم علم الهدی اخوی بزرگتر شهید علم الهدی، که از نیروهای اطلاعات و عملیات تحت امر شهید حسن باقری بود به مجلس شورای اسلامی رفتیم. آن‌جا به آقای شمخانی گفتم شما صحبت کنید. ایشان گردن من انداخت، بنده یک ساعت و نیم به طور مفصل درباره مسائل جنگ صحبت کردم... ■



پیشروی بسیار خوبی بود. لشکر ۱۶ زرهی بسیار خوب عمل کرد. تانک‌های عراقی را پشت سر هم می‌زدند. ۲۰ کیلومتر پیشروی صورت گرفت، و شب در سنگرهای عراقی‌ها خوابیدیم، غافل از این‌که در محورهای دیگر عمل نشده بود. از طرفی، تیپ معروف ۱۰ زرهی گارد ریاست جمهوری عراق به تانک‌های تی - ۷۲ مجهز بود و به سمت لشکر ۱۶ حمله‌ور شد. یعنی لشکر ۱۶ در مقابل همه آن تانک‌ها قرار گرفت. عصر آن روز بعضی بچه‌ها نذر کرده بودند تا در روزهای عملیات روزه بگیرند. من هم جزء آن‌ها بودم. شکمم از گرسنگی درد می‌کرد. خبرنگاران تلویزیون هم که برای مصاحبه می‌آمدند، ردشان می‌کردیم. یکی‌شان میکروفن آورد و گفت: شما یک چیزی بگویید. گفتم: بروید سراغ کس دیگر. گفت: کس دیگری این‌جا نیست. من هم گفتم: «وما رمیت اذ رمیت، ولكن الله رمی». خدا قاتل این‌هاست، خدا تیر انداخت، به کسی هم مربوط نیست، خدا حافظ شما.

تیمسار (سیروس) لطفی فرمانده لشکر ۱۶ قزوین و سرهنگ ایرج جمشیدی فرمانده تیپ یکم آن لشکر بودند. آن دو شجاعت‌شان را در هویزه نشان دادند. من شاهد بودم و کلاً افکارم عوض شد. لشکر ۱۶ زرهی بسیار خوب عمل کرد. ۲۰ کیلومتر پیشروی صورت گرفت، و شب در سنگرهای عراقی‌ها خوابیدیم

عصر همان روز شهید چمران، حضرت آیت الله خامنه‌ای، سرهنگ غلامرضا قاسمی و آقای غرضی با یک نفر برام ۱۱۳ که به عنوان خودروی فرماندهی

وضعیت ارتش به گونه‌ای بود که به لحاظ سیاسی تجزیه شده بود. یعنی در جنوب سرهنگ فروزان و سرهنگ شکرریز، در اهواز تیمسار شهید فلاحی، در دزفول تیمسار ظهیرنژاد، در غرب هم سرهنگ عطاران (بنی صدر در سال ۱۳۵۹ پس از برکناری شهید صیاد شیرازی، عطاران را به فرماندهی مناطق کرمانشاه و کردستان منصوب کرد. سرهنگ عطاران بعدها در حین جاسوسی برای بیگانگان دستگیر شد) و آقای صیاد شیرازی هم در کردستان در حاشیه بود. همه از هم جدا بودند که علت آن مسئله سیاسی مرکز بود. یعنی ارتش ما یکدست نبود و این عامل موجب شکست عملیات نصر در هویزه شد. در عملیات هویزه در اتاق جنگ، همه همکاری‌ها انجام شد. ما همه اطلاعات لازم را در اختیار ارتش گذاشته بودیم. نفرات ما شبانه با موتور می‌رفتند و از دشمن اطلاعات می‌آوردند و به لشکرهای ارتش می‌دادیم. در روز اول عملیات بنده حضور داشتم. ما جزء نیروهای پیاده لشکر ۱۶ قزوین بودیم. آقای جعفر اسدی هم در یک محور با یک تیپ زرهی از لشکر ۹۲ همکاری می‌کرد. اما در خیلی از محورها مثل فارسیات و دارخوین عمل نکردند. لشکر ۱۶ در آن روز حماسه‌ای آفرید که شاید در جنگ زرهی تاریخ جنگ ما بی‌نظیر است.

تیمسار (سیروس) لطفی فرمانده لشکر ۱۶ قزوین و سرهنگ ایرج جمشیدی فرمانده تیپ یکم آن لشکر بودند. آن دو شجاعت‌شان را در هویزه نشان دادند. من شاهد بودم و کلاً افکارم عوض شد. سرهنگ جمشیدی آن روز با شهید علم الهدی، شهید دقایقی، شهید دکتر محمد علی حکیم از نیروهای سپاه اهواز بود که به همراه حسین علم الهدی و دانشجویان پیرو خط امام در عملیات هویزه به شهادت رسید. آقای علی زحمتکش و بچه‌های دانشجوی خط امام، با هم بودیم. اول



در این بحث روایی به بازگویی خاطرات پیشکسوتانی رفتیم که همگی به نحوی با سردار شهید حاج داوود کریمی در پایان دادن به بحران کردستان، و در سال‌های اول دوران هشت ساله دفاع مقدس، یا در سرکوب عوامل نفاق و انحراف داخلی همکاری داشتند، یا افرادی هستند که از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مجالس و محافل دینی نازی آباد در جنوب تهران، با همدیگر همکاری و همفکری داشتند. روایت آنان هر چند به صورت خلاصه نوشته شده است، اما برای شناساندن بیشتر جایگاه و زندگی این شهید والا مقام دارای نکات ارزنده می‌باشد، که با هم می‌خوانیم.



در بیان علی شمخانی

شهید حاج داوود کریمی از نگاه راویان فتح

روایت دریابان علی شمخانی

در یادار علی شمخانی در توصیف شخصیت این شهید والا مقام، طی اظهاراتی، ابراز داشته که حاج داوود کریمی اهل تألیف قلوب بود، و این هنر را هر کسی ندارد. در آغاز جنگ تحمیلی مسئول ستاد عملیات جنوب شد، و پس از گذشت چند ماه برای آموزش نظامی بچه‌های سپاه به مرکز فراخوانده شد. در پی انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، به فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران منصوب گشت، و پس از آن فرماندهی سپاه منطقه هفت غرب کشور را به عهده گرفت. حاج داوود از فرماندهان جنگ بود، و اگر کسی در دهه اول انقلاب دستی در کار داشته باشد، به خوبی ایشان و مسئولیت‌هایی را که برعهده داشت به خوبی می‌شناسد. در سال ۱۳۶۴، هنگامی که در عملیات والفجر هشت در جبهه فاو با واحدهای مهندسی رزمی جهاد سازندگی کار می‌کرد، با سلاح شیمیایی دشمن یعنی مجروح گردید، و به مدت ۱۵ روز به دلیل ضایعات چشمی ناشی از گازهای شیمیایی بستری شد، و آثار آن سلاح‌های شیمیایی به رغم گذشت چند دهه هنوز برای بسیاری از متخصصان شناخته مانده است.

زنده یاد حاج داوود کریمی دل‌آوری‌های ایرانیان در جنگ با عراق را نوعی جدید از جنگ نوین توصیف می‌کرد که اتکای آن به ایمان رزمندگان بوده است. او همیشه می‌گفت: در دوران دفاع مقدس، روستایی، طلبه و کارگر همه دست به

دست هم داده بودند تا بتوانند مقاومت کنند، و با کمترین سازماندهی در مقابل بزرگترین ارتش زرهی خاورمیانه بایستند و او را شکست دهند. بدن ایشان پیش از شهادت، بیش از ۱۳ بار به تیغ جراحان داخلی و خارجی سپرده شده بود. چهار جراحی موضعی به خود دید و ۹ بار نیز به صورت سنگین جسم او را جراحی کردند. به نظر من ضروریست به جای تأکید بر ناگفته‌های جنگ تحمیلی، عملکرد افراد شرکت کننده در جنگ را بازگویی کنیم و آن‌ها را بیشتر به مردم بشناسانیم.

روایت سردار حسین علایی

سردار حسین علایی در تشریح فعالیت‌های شهید کریمی در سپاه پاسداران گفته است: حاج داوود بعد از پیروزی انقلاب، در دفتر هماهنگی مراکز سپاه در استان‌ها مشغول به کار شد. وظیفه این دفتر نظارت بر نحوه شکل‌گیری دفاتر سپاه در

زنده یاد حاج داوود کریمی دل‌آوری‌های ایرانیان در جنگ با عراق را نوعی جدید از جنگ نوین توصیف می‌کرد که اتکای آن به ایمان رزمندگان بوده است. او همیشه می‌گفت: در دوران دفاع مقدس، روستایی، طلبه و کارگر همه دست به دست هم داده بودند تا بتوانند مقاومت کنند

شهرهای مختلف کشور بود. یکی از برنامه‌های ایشان در دفتر هماهنگی مراکز سپاه گزینش افراد صالح و شایسته در رأس مسئولیت سپاه‌های استان بود. این ویژگی باعث می‌شد حاج داوود به بدبینی و افراط کشیده نشود و در انتخاب افراد افراط نمی‌کرد. بعد از انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، حاج داوود یکی از فرماندهان برجسته سپاه بود که با عملکرد بنی صدر مخالف بودند. در اوایل انقلاب که بحث صلاحیت شهید رجایی و بنی صدر مطرح بود، سپاهی‌ها از شهید رجایی طرفداری می‌کردند، و حاج داوود هم از جمله کسانی بود که شهید رجایی را خیلی قبول داشت. ایشان همیشه در سخنرانی‌های خود در مجامع و محافل فرهنگی نام بنی صدر را در ردیف نام‌های «بنی عباس» و «بنی امیه» قرار می‌داد، و تأکید می‌کرد که اسلام از «بنی‌ها» ضربه خورده است. حاج داوود طرفدار مکتب فکری امام خمینی (ره) بود، و صراحت بیان و آشنایی ایشان با معارف اسلامی باعث شد که به او علاقه‌مند شوم.

در نخستین روزهای آغاز جنگ تحمیلی، زمانی که هنوز قرارگاه‌های عملیاتی جنوب تشکیل نشده بود، حاج داوود کریمی فرماندهی ستاد عملیات جنوب در پادگان گلف در اهواز را به عهده گرفت، و هر عملیاتی با هماهنگی ایشان به مورد اجرا گذاشته می‌شد. مدت زیادی نگذشت که همکاری شهید حسن باقری با حاج داوود کریمی در بخش اطلاعات و عملیات آغاز شد. وقتی

کریمی مطابق میل برخی مسئولین حرف نمی‌زد. مطابق شناخت خود از حق و حقیقت سخن می‌گفت.

در سپاه نیازمند کسانی بودیم که بتوانند در بین پاسداران سخنرانی کنند و حرف‌هایشان شنوایی داشته باشد. حاج داوود سعی می‌کرد با تکیه بر قرآن و نهج البلاغه حرف بزند. همواره با توجه به فهم دقیق خود از اسلام سخن می‌گفت و دائم به تصحیح آن‌چه که بود می‌پرداخت. به دنبال عمل صالح بودن نیز یکی از درس‌هایی است که باید از حاج داوود بیاموزیم. او اسلام را درک کرده بود و قرآن نیز بر این مسئله اشاره دارد. کسانی که دنبال عمل صالح هستند حقیقت اسلام را درک کرده‌اند و به آن مؤمن هستند. اگر مقطع زمانی عمر داوود را مورد بررسی قرار دهیم متوجه می‌شویم که از نگاه او چه موضوعاتی در اولویت قرار دارد. در اوایل انقلاب نفس حضور در انقلاب ضدیدت با استبداد، استکبار، ظلم ستیزی، دفاع از مظلوم و رفتار بر پایه اسلام بود. او برای دفاع از چنین انقلابی در سپاه بود.

افراد بسیاری می‌آیند و می‌روند، اما ماندگار نمی‌شوند. حاج داوود یکی از ماندگاران دوران دفاع مقدس ماست. چرا که از سر اخلاص و عمل صالح به مردم و کشور خدمت کرد. ایشان با رفتار و کردار خود در تاریخ ایران ماندگار شد. امیدوارم با الگو قرار دادن شخصیت‌های ماندگار راه‌شان را ادامه دهیم

روایت دکتر حسین قریب

دکتر حسین قریب مسئول جهاد سازندگی تهران در دوران دفاع مقدس خاطرات خود را از نقش شهید حاج داوود کریمی در عملیات والفجر هشت چنین بیان کرده است: در سال ۱۳۶۴ که مسئول جهاد سازندگی تهران بودم، این نهاد مأموریت داشت با هماهنگی مرکز تحقیقات جنگ جهاد، در عملیات والفجر هشت، پل شناوری را روی رودخانه اروند احداث کند، تا رزمندگان سلحشور ادوات و تدارکات جنگی‌شان را به وسیله این پل به شبه جزیره فو منتقل نمایند. حاج داوود در احداث پل خضر زحمات زیادی کشید و گاهی که پل نیاز به تعمیر داشت، ایشان تعمیرات لازم را انجام می‌داد. معمولاً افرادی که در آن برهه داوطلب همکاری با جهاد سازندگی می‌شدند، سوابق‌شان را در فرم‌های مخصوص می‌نوشتند، و به مسئولان جهاد می‌دادند. حاج داوود کریمی موقعی که به دفتر جهاد سازندگی آمد، از امام جماعت یکی از مساجد معرفی نامه همراه داشت، و هنگام نام نویسی به سوابق مسئولیت‌هایی که

خاصی به خانواده‌های شهدا ابراز می‌کرد، و در زمینه خدمت به آن‌ها فعال بود، و به هر طریقی سعی داشت از آن‌ها دلجویی نماید. در دوران دفاع مقدس مهمترین عمل صالح یک فرد، دفاع از کشور در برابر تجاوز دشمن بود، و حاج داوود بر اساس این ایده هرگز از جنگ فاصله نگرفت و در بسیاری از عملیات‌ها شرکت کرد، و جز در راه رضایت خدا نجنبید. من بر این موضوع تأکید می‌کنم که هرگز به خاطر جایگاهی که داشت از اخلاص ایشان کاسته نشد و در جبهه ماند. بعد از پایان جنگ هم یکی از دغدغه‌های اصلی حاج داوود مبارزه با قاچاق مواد مخدر بود، که برای حل این معضل طرح‌های عملی ارائه کرد.

افراد بسیاری می‌آیند و می‌روند، اما ماندگار نمی‌شوند. حاج داوود یکی از ماندگاران دوران دفاع مقدس ماست. چرا که از سر اخلاص و عمل صالح به مردم و کشور خدمت کرد. سردار کریمی با رفتار و کردار خود در تاریخ ایران ماندگار شد. در پنجمین سالگرد شهادت ایشان سخنرانی کردم. موقع سخنرانی، احساس کردم که حاج داوود هنوز زنده است و در میان ما حضور دارد. چون یکی از افرادی بود که اخلاق و منش او در دوره‌های مختلف زندگی هرگز تغییر نکرد. امیدوارم با الگو قرار دادن شخصیت‌های ماندگاری همچون شهید حاج داوود کریمی، راه‌شان را ادامه دهیم. ایشان به همراه جمعی از فرماندهان و شهدای نسل اول سپاه پاسداران همانند شهیدان والامقام حسن باقری، محمد جهان آرا، علی هاشمی به راه اندازی اولین یگان‌های رزمی برای دفاع از آبادان و اهواز و دزفول در مقابل دشمن متجاوز اقدام نمود.

در آن زمان که سپاه تازه تأسیس شده بود، نیازمند افرادی بودیم که برای سایر افراد جامعه الگو و سرمشق باشند، و حاج داوود کریمی یکی از این الگوهای رفتاری بود. یکی از مسائلی که از ایشان آموختم آزاد منشی است. ایشان از کسانی بود که به تحلیل شرایط می‌پرداخت و در برابر مسئولین بدون لکنت زبان آن چیزی را که به نظرش می‌رسید درست است بیان می‌کرد. اکنون در سازمان‌ها به این ویژگی حاج داوود نیاز مبرم داریم. معمولاً افراد در سازمان‌ها برای بیان سخنان‌شان دو دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته کسانی هستند که آن‌چه از درون به آن رسیده‌اند، بیان نمی‌کنند و مطابق میل دیگران سخن می‌گویند. دسته دوم افرادی هستند که حرف‌های خود را و آن‌چه که در درون دارند بیان می‌کنند. سردار حاج داوود

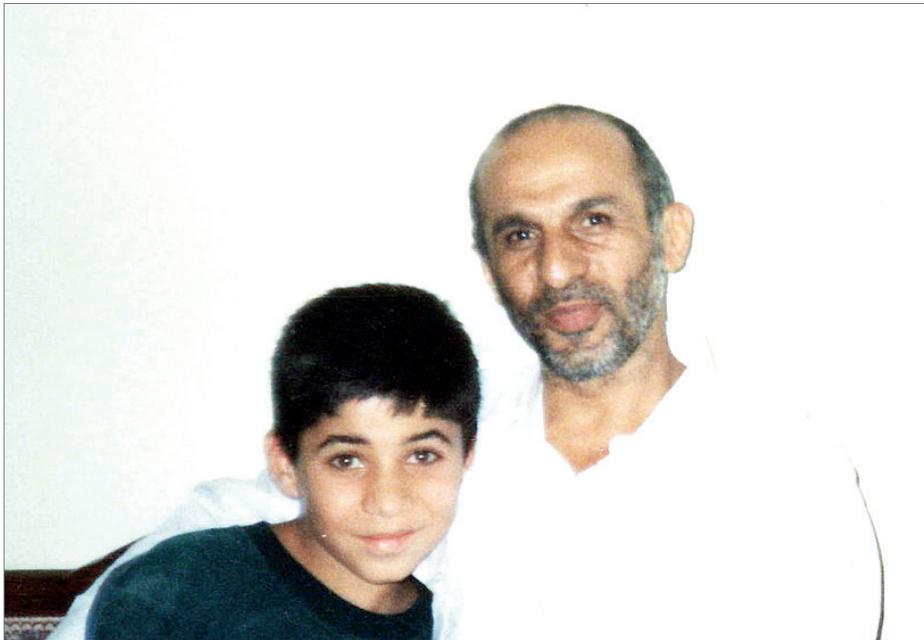
بنی صدر در آن شرایط سرنوشت ساز فرماندهی کل قوا را به عهده گرفت، اعتقادی به فعالیت نظامی سپاه در جبهه‌ها نداشت. ولی حاج داوود کریمی، بنی صدر و تعدادی از فرماندهان ارشد ارتش را به ستاد گلف دعوت کرد تا گزارش چند عملیات را به آن‌ها ارائه کند. شهید حسن باقری با ارائه گزارش و اطلاعات دقیق از تحولات جبهه جنوب و نیز از میزان توان دشمن نشان داد که اطلاعات سپاه دقیق تر از اطلاعات آن‌هاست.

حاج داوود کریمی وقتی از اهواز به تهران بازگشت، فعالیت خود را با همکاری شهید علی صیاد شیرازی در بخش آموزش نیروهای سپاه ادامه داد. در آن هنگام که عملیات‌ها پی در پی به مورد اجرا گذاشته می‌شد، و قرارگاه‌ها به نیرو نیاز داشتند، حاج داوود طرح افزودن گردان‌های رزمی سپاه را ارائه داد، که در شورای فرماندهی به تصویب رسید، و در جبهه‌ها به مورد اجرا گذاشته شد. آن‌گاه یگان‌های سپاه پاسداران در عملیات ثامن الائمه (ع) به صورت گردانی وارد عملیات شدند. این طرح به مرور زمان ارتقا یافت و گردان‌های سپاه بعد از عملیات طریق القدس به تیب ارتقا یافتند، و به مرور زمان به لشکر و سپاه تبدیل شدند.

موقعی که شهید کریمی فرماندهی سپاه منطقه هفت را به عهده داشت، من فرمانده سپاه منطقه چهار بودم، و گاهی در همایش فرماندهان مناطق یکدیگر را می‌دیدیم. اعزام نیرو به جبهه‌ها، رسیدگی به مجروحان و خانواده‌های شهدا و کارهای پشتیبانی جبهه بخشی از وظایف فرماندهان مناطق را تشکیل می‌داد. در جلسات فرماندهان شهید کریمی را می‌دیدم که ارادت



دکتر حسین قریب



روایت علیرضا اوجی

جانباز علیرضا اوجی هم‌رزم شهید حاج داوود کریمی از همکاری با ایشان در عملیات والفجر هشت در جبهه فاو خاطره می‌گوید: شبه جزیره فاو در جریان عملیات والفجر هشت در سال ۱۳۶۴ به تصرف رزمندگان اسلام درآمد، و جهاد سازندگی در امر کمک برای انتقال مهمات و ادوات سنگین به منطقه عملیات، پل شناوری را روی رودخانه اروند احداث کرد. حاج داوود کریمی که مهارت خاصی در جوشکاری داشت، به همراه جهاد سازندگی مرکز به منطقه آمده بود، و هرگاه پل خراب می‌شد، آن را تعمیر می‌کرد، و تا پایان عملیات در منطقه حاضر بود. ایشان برای بهبود کارها پیشنهادهایی ارائه کرد و با ابتکارات منحصر به فرد خود باعث تقویت کار شد، و در طول دو هفته، بسیاری از مشکلات پل شناور خضر را با همان طرح‌های پیشنهادی برطرف گردید.

در جریان همان عملیات، گروهی از فرماندهان سپاه شبانه قصد رفتن به فاو را داشتند که وقتی حاج داوود را دیدند، به سوی او رفتند و او را در آغوش گرفتند. سپس یکی از آن‌ها به ما گفت که حاج داوود کریمی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران بوده است. وقتی آن فرمانده چنین گفت، ما دیگر خجالت می‌کشیدیم از ایشان بخواهیم پل را جوشکاری کند. ولی حاج داوود اعتقاد داشت که در جبهه پست و مقام معنی ندارد، و من باید از مسئولان جهاد در منطقه نظامی اطاعت کنم. همکاری بنده با شهید کریمی در جبهه فاو ادامه داشت، و وقتی دشمن بعضی در فاو شکست سختی متحمل شد، از سلاح شیمیایی استفاده کرد. شبی که در حال کار روی پل خضر بودیم، ناگهان متوجه بوی هندوانه و سیر شدیم، و بیدرنگ ماسک ضد سلاح شیمیایی بر سر کردیم. در آن لحظه بود که بنده و حاج داوود کریمی و جمعی دیگر از

مهمترین رسالت جهاد سازندگی آماده سازی میدان رزم در منطقه عملیاتی، فراهم نمودن نیروی انسانی، احداث خاکریزها و تثبیت منطقه عملیاتی و پشتیبانی مهندسی است. تاکتیک‌های عملیاتی باید قبل از آغاز عملیات بررسی می‌شد، که حاج داوود کریمی در همه این موارد نقش به سزایی داشت

داد که خدمت به انقلاب، نیازی به پست و مقام ندارد. از زمان قبل از پیروزی انقلاب به مشتریان خود کتاب‌های مذهبی و انقلابی هدیه می‌داد تا این گونه روی عقایدشان تاثیر بگذارد. یکی از ویژگی‌های ارزنده حاج داوود کریمی این است که در مسایل سیاسی صاحب فکر و تحلیل بود و براساس باورهای خود عمل می‌کرد. من معتقدم که ایشان در زندگی و اعتقاد خود طبق آیه قرآنی «بشارت ده به کسانی که قول‌ها را می‌شنوند و بهترین را انتخاب می‌کنند» رفتار می‌کرد.

حاج داوود کریمی مردی ساده زیست و فروتن بود. نیمه شبی با یکی از دوستانم از قم به تهران آمدیم، و به خانه ایشان رفتیم. وقتی در خانه را باز کرد، استقبال گرمی به عمل آورد. دوستم با دیدن زندگی ساده حاج داوود خیلی تعجب کرد. باورش نمی‌شد که یکی از فرماندهان سپاه این گونه زندگی می‌کند. در طول زندگی سختی‌های زیادی را به جان خرید، و برای حراست از انقلاب تلاش زیادی به عمل آورد. در دوران بیماری هم دردهایش را با توکل به خدا تحمل کرد. پاسدار جان نثار انقلاب بود و برای انقلاب تلاش کرد و سرانجام به شهادت رسید. در طول مدتی که با هم دوست بودیم مدام می‌گفت که مال دنیا ماندنی نیست. اگر بگویم که او یکی از ابوذرهای زمانه ما بود، اغراق نگفته‌ام.

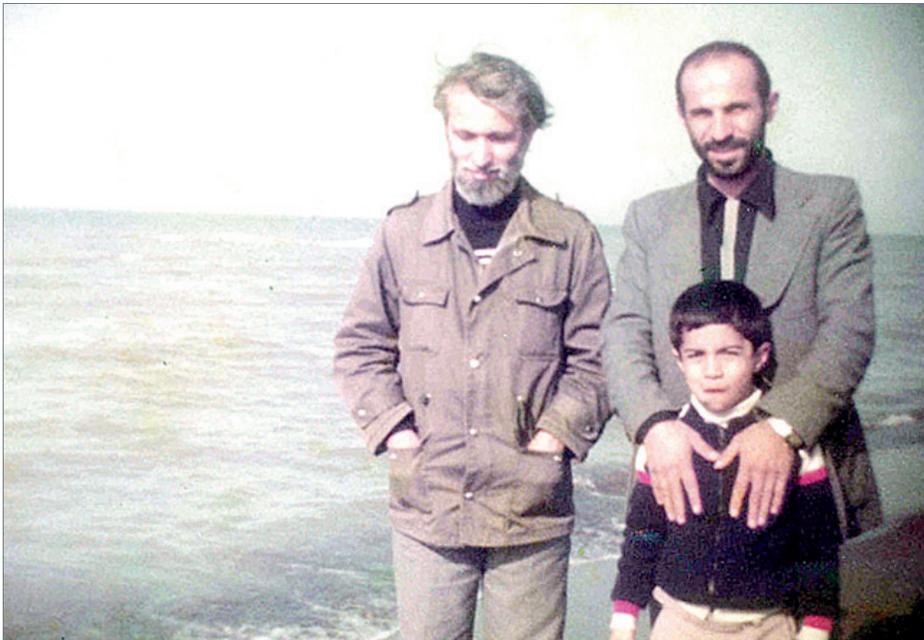
قبلا به عهده داشت اشاره نکرد.

البته وقتی که حاج داوود کریمی فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران بود، ایشان را می‌شناختم. ولی به صورت ناشناس به دفتر جهاد سازندگی تهران آمد و نام نویسی کرد. به همین دلیل با دیدن ایشان در جبهه عملیاتی فاو خیلی تعجب کردم. معمولا مهمترین وظیفه و رسالت جهاد سازندگی آماده سازی میدان رزم در منطقه عملیاتی، فراهم نمودن نیروی انسانی، احداث خاکریزها و تثبیت منطقه عملیاتی و پشتیبانی مهندسی بود. تاکتیک‌های عملیاتی باید قبل از آغاز عملیات بررسی می‌شد، که حاج داوود کریمی در همه این موارد نقش به سزایی داشت. اصولا حاج داوود در کار مهندسی رزمی مبانی فکری مترقیانه‌ای داشت. به ما می‌گفت که نیروی انسانی و زمین، دو عنصر تعیین کننده در جنگ هستند. اگر فرمانده‌ای زمین رزم را به خوبی نشناسد، عملیات به نتیجه نمی‌رسد. ارزش مهندسی را در سرنوشت هر عملیاتی، تعیین کننده می‌دانست. حاج داوود در گمنامی به شهادت رسید. خیر شهادت ایشان را از دوستان شنیدم. در آن لحظه یاد روزهایی افتادم که در فاو جوشکاری می‌کرد. با وجودی که مسئولیت‌های مختلفی در نظام به عهده داشت، آدم خوش اخلاق و مردم دوست بود.

روایت محمود دردکشان

محمود دردکشان هم‌رزم شهید کریمی در تشریح نقش این شهید بزرگوار در پاسداری از دستاوردهای انقلاب و تأسیس سپاه پاسداران، دیدگاه خود را چنین بیان کرده است: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به فرمان امام خمینی (ره) کار تشکیل مراکز سپاه پاسداران در سایر استان‌های کشور شروع شد، و حاج داوود هم یکی از مؤسسان بسیاری از مراکز سپاه بود. البته یکی از دستاوردهای ارزشمند انقلاب، پیوند دادن میان نیروهای انقلابی بود، و شکل گیری سپاه به این موضوع تحقق بخشید. در سال ۱۳۶۰ که خشونت و اقدامات تروریستی منافقین به اوج رسیده بود، حاج داوود کریمی به عنوان فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران موفق به دستگیری سعادت‌ی یکی از اعضای فعال سازمان منافقین شد. ایشان با تلاش‌های شبانه روزی همچنین به اقدامات تروریستی منافقین پایان داد، و دوباره امنیت را به تهران بازگرداند.

شهید کریمی ضمن داشتن روحیه انقلابی و بسیجی برای حراست از دستاوردهای انقلاب تلاش‌های زیادی به عمل آورد. ایشان با افراد معتقد به اسلام و انقلاب همکاری خوبی داشت، و گاهی با دوستان، در حضور حاج داوود در خانه‌های هم‌دیگر جمع می‌شدیم و درباره نحوه حراست از انقلاب بحث می‌کردیم. ایشان حتی در شغل تراشکاری هم ملاک‌های دینی و انقلابی را در نظر داشت. بعد از پایان جنگ هم قطعات نظامی در گارگاه تراشکاری خود ساخت، و نشان



راهگشا و ابتکاری، بسیاری از مشکلات جهاد را برطرف کرد.

حاج داوود کریمی در روزهای آخر حیات در بستر بیماری در خانه بسر برد. در عین حالی که صبوری می کرد، زیاد درد کشید. سه ماه قبل از شهادت حاج داوود به عیادت ایشان رفتم و توافق کردیم که فیلمبرداری کنم و مصاحبه ای بگیرم. با وجودی که پزشکان مانع صحبت کردن زیاد ایشان شده بودند، اما با ما همکاری خوبی کرد. و در حین صحبت های خود از مباحث مختلف عقیدتی و سیاسی، همچون خاطرات حضور در میدان دفاع مقدس و مسائل عقیدتی سخن گفت. بعضی از خطبه های نهج البلاغه را شرح داد و از شهید محمد علی رجایی به نیکی یاد کرد. در آن مصاحبه به من گفت: «کارهایم را انجام داده ام و برای رفتن آماده شده ام...».

حاج داوود در حالی که یکی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران بود، ولی به صورت ناشناس در عملیات والفجر هشت شرکت کرد و هنگام نام نویسی خود را کارگر معرفی کرده بود. بارها هنگام بمباران دشمن، او را مشغول کار روی پل شناور خضر دیدم. شهید کریمی آدم نترس و شجاعی بود، و در طول عملیات والفجر هشت کارهای مؤثری انجام داد. شاید ایشان یکی از مؤثرترین و فعال ترین پاسداران و سربازان انقلاب و نظام اسلامی بوده باشد. نسل جوان حاضر و نسل های آینده باید با شخصیت هزاران شهید انقلاب و دفاع مقدس آشنا شوند، تا بدانند که این نظام به راحتی شکل نگرفته است، و باید با روحیه فداکاری از آن پاسداری کنند.

روایت سردار احمد کنعانی

سردار احمد کنعانی دوست و همزم حاج داوود کریمی از فعالیت های این شهید فرزانه از مراحل

پل را شروع کرد، و قطعه ای از آن تخریب شد. ایشان لازم بود قطعات تخریب شده را جوشکاری می کرد، ولی امکان داشت انعکاس نور دستگاه جوشکاری دوباره باعث جلب توجه دشمن شود. بنابر این پتویی را خیس کرد و روی سر انداخت تا با این کار یک نوع استتار ایجاد کند. با وجودی که چشمان ایشان به علت اثرات دود و گاز ناشی از جوشکاری به شدت می سوخت، دست بردار نبود، و کار را به پایان رساند.

حاج داوود در طول زندگی سختی های زیادی را به جان خرید، و برای حراست از انقلاب تلاش زیادی به عمل آورد. در دوران بیماری هم دردهایش را با توکل به خدا تحمل کرد. پاسدار جان نثار انقلاب بود و برای انقلاب تلاش کرد و سرانجام به شهادت رسید

در زمانی که در منطقه عملیات والفجر هشت در خدمت حاج داوود بودیم، ایشان خصوصیات رفتاری و روحیه اجتماعی بلندی داشت. از نظر فکری بسیاری از سخنان مولای متقیان در نهج البلاغه را حفظ کرده بود و امام علی (ع) را الگوی زندگی خود قرار داده بود. داشتن تفکرات خاص و شوخ طبعی، بخشی از ویژگی های حاج داوود را تشکیل می دهد. ایشان با برخورداری از روحیه نظامی گری و اعتقادی یکی از طراحان گردان های مهندسی رزمی جهاد سازندگی به شمار می رفت. با حجت الاسلام همدانی نماینده ولی فقیه در جهاد سازندگی در ارتباط بود. می خواهم بگویم که شهید کریمی در همان مدت کوتاهی که در جهاد سازندگی خدمت کرد، با اجرای طرح های

رزمندگان دچار مصدومیت شیمیایی شدیم. بعد از پایان جنگ در جهاد کشاورزی شهرری مشغول به کار شدم، و در سال ۱۳۷۸ برای اولین بار حاج داوود را به طور اتفاقی در اداره دیدم، و خیلی خوشحال شدم. با لباس کارگری سرمه ای برای پیگیری دریافت مجوز کسب کارگاه تراشکاری خود به اداره مراجعه کرده بود، و در حال انتظار در راهرو ایستاده بود. حاجی را در آغوش گرفتم و سرشار از بوی یکرنگی و صداقت ایشان شدم. براساس شناختی که از شهید کریمی داشتم، پیشنهاد همکاری در ناحیه صنعتی بیجین شهرری را به ایشان دادم. حاج داوود با این پیشنهاد موافقت کرد، سپس هیئت امنایی تشکیل دادیم، و ایشان طرح های سازنده ای ارائه کرد و با تشخیص اعضای هیئت امنا به ریاست هیئت امنای ناحیه صنعتی بیجین شهرری انتخاب شد. روزی به همراه حاج داوود به منظور طرح مشکلات ناحیه صنعتی با دسته گلی به وزارت جهاد رفتیم. مسئول دفتر وزیر وقت، به دلیل نداشتن وقت قبلی به ما اجازه ورود نداد. شهید کریمی از او خواست دست گل را به وزیر بدهد و بگوید که از طرف حاج داوود است. چند دقیقه بعد وزیر به استقبال حاج داوود آمد و به گرمی او را در آغوش گرفت. پس از گذشت چند سال، حاج داوود، نتوانست در یکی از جلسات هیئت امنای ناحیه صنعتی شرکت کند. دو هفته بعد به سراغ ایشان رفتم و احساس کردم که وضعیت جسمانی مناسبی ندارد. بیماری او به مرور زمان حادتر شده بود. به دلیل عوارض ناشی از سلاح شیمیایی، غده های زیادی در بدن ایشان به وجود آمده بود. در آخرین روزهای حیات که به ملاقات ایشان رفتم از من خواست دعا کنم تا همه چیز همین طور خوب تمام شود، و چند روز بعد شنیدم که حاج داوود کریمی به شهادت رسیده است، و ناگهان اشک در چشمانم حلقه زد.

بعد از شهادت و خاکسپاری حاج داوود، اطلاع یافتم که ایشان بدون هیچ ادعایی، کارهای بزرگی برای انقلاب انجام داده است. در مدتی که با این شهید بزرگوار آشنا بودم، فهمیدم که نسبت به مادیات بی توجه بود و فقط کسب رضای خداوند را ملاک عمل خود قرار داده بود. اندرزه های زیادی از رفتار و اخلاق حاج داوود آموختم، و افتخار می کنم که با چنین مردی آشنا شدم. امیدوارم با عمل صالح به راه همه شهیدان راه حق و آزادی ادامه دهیم.

روایت محمد رضا محمدی نیک

محمد رضا محمدی نیک، دوست و همزم شهید حاج داوود کریمی در یگان مهندسی رزمی جهاد سازندگی تهران، خاطرات خود را از روزهای حماسه و ایثار چنین بازگو کرده است: حاج داوود کریمی در عملیات والفجر هشت پل شناور خضر روی اروندرود تعمیر می کرد. شبی دشمن متوجه حرکت رزمندگان به سمت فاو شد، و بمباران

قبل از پیروزی انقلاب خاطره می گوید: چون حاج داوود کریمی مسئول هیئت مذهبی جوانان مکتب ولی عصر (عج) نازی آباد بود، و در این هیئت با ایشان آشنا شدم. سخنانش تاثیر فزاینده‌ای روی جوانان داشت، و در مبارزات انقلابی نقش ویژه‌ای ایفا کرد. برای جوانان دبیرستانی جلسات سیاسی دایر می کرد، و برای مخفی ماندن از دید مأموران ساواک جلسات در یک مکان ثابت نبود. با همکاری یک روحانی انقلابی در زمینه گسترش آگاهی جوانان به مسائل دینی و سیاسی روز سال‌های متمادی زحمت کشید. بعد از پیروزی انقلاب همکاری مان را در کمیته منطقه ۱۳ نازی آباد آغاز کردیم. ایشان در جمع همکاران کمیته‌ای یک نیروی فعال و مؤثر بود. با استناد به خطبه‌های نهج البلاغه امام علی (ع) به سبک دلنشین برای پاسداران سخنرانی می کرد، و روی ذهن آنان تاثیر می گذاشت.

حاج داوود اعتقاد داشت که در جبهه پست و مقام معنی ندارد، و من باید از مسئولان جهاد در منطقه نظامی اطاعت کنم. همکاری بنده با شهید کریمی در جبهه فاو ادامه داشت، و وقتی دشمن بعضی در فاو شکست سختی متحمل شد، از سلاح شیمیایی استفاده کرد

در آن برهه که انقلاب تازه به پیروزی رسیده بود، منافقین برای جذب جوانان، در مدارس دولتی برنامه سخنرانی دایر می کردند، و حاج داوود برای مقابله با فعالیت آن‌ها برنامه‌هایی انقلابی اجرا می کرد. برخورد با اراذل و اوباش و لگرد را هم ایشان به عهده داشت. روزی به کمیته خبر دادند که تعدادی از اراذل و اوباش در میدان بازار دوم

نازی آباد، مزاحم مردم شده‌اند. حاج داوود بیدرنگ خود را به آنجا رساند و اراذل و اوباش را دستگیر کرد. موقعی که سپاه پاسداران تشکیل شد، به همراه ایشان در ستاد مرکزی سپاه مشغول به کار شدم، و مهمترین کارمان تشکیل مراکز سپاه در سایر استان‌های کشور بود. فرماندهان و نیروهای سپاهی را به شورای هماهنگی معرفی می کردیم و آن‌ها با انتخاب‌شان موافقت یا مخالفت می کردند. در سال ۱۳۶۱ فرماندهی سپاه منطقه چهار خراسان را به عهده داشتیم. موقعی که جاوید الاثر حاج احمد متوسلیان فرمانده تیپ محمد رسول الله (ص) به اسارت فلاژهای لبنان درآمد، حاج داوود از من خواست به سوریه بروم و به طور موقت فرماندهی این تیپ را به عهده بگیرم، و برای این کار از محسن رضایی فرمانده وقت سپاه برای من حکم مأموریت گرفت. ولی دیری نپایید که دستور بازگشت بچه‌های تیپ به تهران صادر شد.

حاج داوود کریمی در سال ۱۳۶۵ مسئولیت ستاد مبارزه با قاچاق مواد مخدر کشور را به عهده گرفت، و به مدت یک سال در این ستاد با ایشان همکاری کردم. به اعتقاد حاج داوود گسترش قاچاق مواد مخدر، بعد از جنگ تحمیلی، یکی از مهمترین مشکلات کشورمان شده است. در آن برهه محموله‌های قاچاق انواع مواد مخدر از افغانستان وارد کشورمان می شد. به منظور مبارزه با قاچاقچیان و جلوگیری از ورود مواد مخدر قرارگاه‌های تاکتیکی در استان‌های سیستان و بلوچستان و خراسان و سایر شهرهای شرقی کشور ایجاد کرد. ایشان برای تحقق این هدف، طرح‌های سازنده و برنامه‌های عملی زیادی تدارک دیده بود. وقتی در کارمان به مشکل بر می خوردیم، با راهنمایی‌های حاج داوود بر مشکلات چیره می شدیم. به هر حال ایشان در دوران بعد از انقلاب زحمات زیادی کشید، و با شجاعت قسمت‌های مختلف سپاه را



در شرایط حساس کشور اداره کرد.

روایت محمد ساربان نژاد

ساربان نژاد دوست صمیمی شهید حاج داوود کریمی از دوران مبارزه با طاغوت، ویژگی‌های این شهید گرنقدر را برشمرده است: هوشمندی و داشتن حافظه قوی، سرعت عمل بالا، استفاده خوب از وقت، حفظ خطبه‌های نهج البلاغه، زندگی ساده و بی آرایش بخشی از ویژگی‌های رفتاری حاج داوود کریمی را تشکیل می‌دهد. شب‌ها بیش از پنج ساعت نمی خوابید، و همیشه برای اقامه نماز صبح بیدار بود، و معمولاً بعد از نماز هم بیدار می‌ماند. ایشان از مبارزان و انقلابیون قبل از انقلاب بود، که سازمان فجر اسلام را تشکیل داد. من هم بعد از آشنایی با ایشان، عضو این گروه انقلابی شدم، که در اوایل سال ۱۳۵۷ به دلیل فعالیت‌های انقلابی گرفتار مأموران ساواک شدم.

بعد از پیروزی انقلاب، احزاب و گروه‌های ضد انقلاب و تجزیه طلب، ادعای خود مختاری در کردستان کردند، و حاج داوود کریمی برای مقابله با آنان عازم منطقه شد. ایشان پس از تشکیل سپاه سندج و نام نویسی از علاقه‌مندان به همکاری به آن‌ها مسئولیت داد. روزی که از برخی از مراکز سپاه در شهرهای کردستان بازدید می کردیم، ناصر ترکان مسئول جهاد سازندگی بخشی از کردستان مورد تعقیب حزب دمکرات بود، و عوامل حزب قصد ترور او را داشتند. در مسیر راه بازگشت تهران برای ارائه گزارش کار، ترکان هم به ما پیوست. در جاده سندج چند تن از عناصر مسلح ضد انقلاب خوددوری ما را متوقف کردند. حاج داوود کریمی از ناصر ترکان خواست خود را بیمار جلوه دهد، و با صورت روی صندلی دراز بکشد. وقتی عناصر ضد انقلاب برای بازرسی به خودرو نزدیک شدند، که حاج داوود بیدرنگ چند کارت شناسایی جعلی از احزاب کرد به آنان ارائه کرد، و به طرفداری از آنان سخن گفت. ایشان با این تیزهوشی جان خود و تعدادی از سپاهیان را از خطر حتمی نجات داد. فراموش نکنم که حاجی هرگاه که در مسیر راه با هم بودیم، تحولات سیاسی را خوب تحلیل می کرد، و اطلاعات زیادی در اختیارمان قرار می‌داد.

در ادامه بحث بد نیست به این خاطره هم اشاره کنم: در سال ۱۳۶۱ مراسم ازدواج خیلی ساده برگزار کردم، و حاج داوود کریمی که آن موقع فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران بود، برای تبریک به خانه‌ام آمد. پس از پایان دیدار و هنگام خدا حافظی ایشان رو به من کرد و گفت: «فردا ساعت ۶ صبح در دفتر کارم جلسه داریم. خودت را به موقع برسان». این خاطره شیرین همیشه در ذهنم زنده مانده و توصیه‌های حاج داوود را فراموش نمی‌کنم. این خاطره نشان می‌دهد که ایشان تا چه اندازه به وظایف و مسئولیت‌های خود توجه داشت.

منبع: آرشیو بنیاد شهید و امور ایثارگران ■

درآمد

استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «شهید منطق»، چه زیبا شهید را تعریف کرده است: شهید منطقی است آمیخته با منطق عشق و منطق اصلاح. اگر این دو منطق را با یکدیگر ترکیب کنند، منطق یک مصلح دلسوخته برای اجتماع خود، و منطق یک عارف عاشق لقای پروردگار به دست می آید. گویا مهدی عزیزی از دوستان قدیمی شهید حاج داوود کریمی با استناد به این دیدگاه شهید کریمی را معرفی کرده است. ایشان در سخنان شیوا و زیبایی در مراسم چهارمین سالروز شهادت حاج داوود، ایشان را یک مصلح عاشق توصیف کرده است:



داوود، برای درک حقیقت عقل، عاقل بود

حاج داوود قبل از ازدواج خانه و کاشانه‌اش را محل گردهمایی دوستان کرده بود و چنان از خود مایه می‌گذاشت، و در پی پیوند انسان‌ها بود که همه دوستان را به حیرت و آگاهی می‌داشت

دوستان باشد. با تشکیل جلسات و هیئت‌ها، آنان را به دور خود جمع کند و هدایتگر مسیر عشق به قدرت لایزال الهی باشد.

حاج داوود قبل از ازدواج خانه و کاشانه‌اش را محل گردهمایی دوستان کرده بود و چنان از خود مایه می‌گذاشت، و در پی پیوند انسان‌ها بود که همه دوستان را به حیرت و آگاهی می‌داشت. حتی فیزیک بدنی حاج داوود و لبان همیشه خندانانش و الفاظ و واژه‌هایی را که به استخدام می‌گرفت و سکنا و وجنات و نشست و برخاستش به گونه‌ای بود که مورد تقلید همه دوستان قرار می‌گرفت و در این حال و هوا بود که جلسات قرآن پژوهی‌اش نیز فزونی می‌گرفت تا به مسائل روز و سیاست‌های حاکم می‌رسید. اما شیرینی حوادث سیاسی و مقبولیت این‌گونه امور آن هم در دنیای خفقان زده رژیم ستم شاهی سبب نمی‌شد که او را لحظه‌ای از مطالعه آیات الهی و توسل به نهج البلاغه مولایش علی (ع) باز دارد. تلاش جانانه و شبانه روزی حاج داوود در دو عرصه: نان آوری و انسان پروری از همان ابتدای جوانی و پس از رحلت مرحوم پدر و محول شدن ادامه چرخه امرار معاش در حمام به جای مانده از آن مرحوم در محله خانی آباد تهران آغاز شد، و ما شاهد بودیم که او چه گونه از کمترین امکانات آن مکان هم برای رد و بدل اعلامیه‌ها و آموزش یاران علیه رژیم استفاده می‌کرد، و هم برای تامین معاش خانواده بجای مانده از پسر و این روند همچنان

اگر بخواهیم تصویری کوتاه از چهار دوران زندگی این شهید که عبارتند از دوران مبارزه قبل از انقلاب اسلامی، دوران پیروزی انقلاب و شکل گیری ارگانهایش، دوران استقرار نظام جمهوری اسلامی، دوران پس از رحلت معمار کبیر انقلاب حضرت امام (ره) را ترسیم کنیم، خواهیم دید که نمی‌توان از تجاربی گرانقدر از قبیل: تجربه زندگی خصوصی، تجربه آرمان گرایی، تجربه زیستن در اختناق، تجربه فعالیت‌های پنهانی، تجربه رویارویی با رژیم ستم شاهی، نقش آن عزیز در شکل گیری انقلاب، تصدی پست‌ها و مسئولیت‌های کلیدی در نهادهای انقلابی، تجربه مدیریت در یک نظام انقلابی، تجربه دست و پنجه نرم کردن با ماهیت کنش‌های انقلابیون، تجربه مقابله با ضد انقلاب، گروه‌های مسلح، کودتاچیان، جنگ و ده‌ها موضوع دیگری در این عرصه همه و همه سرفصل‌های بسیار مهمی است که بایستی به عنوان یک فرآیند مورد مطالعه و کنکاش قرار گیرد، تا بتوان شخصیت بزرگواری همچون حاج داوود را به خوبی معرفی نمود. خاطراتی از دوران حیاتش حول سه محور خداباوری، آزادی خواهی و عدالت خواهی بیان می‌کنم. عزیزی که از دوران دبیرستان حاج داوود را می‌شناختند و درک کرده بودند به یاد دارند که از همان دوران خداوند کریم خصائل را به او ارزانی داشته بود که هر کسی از آن بهره‌مند نبود و همین ویژگی بود که سبب می‌شد شمع محفل

تداوم داشت تا زمان ازدواج و تشکیل خانواده. برگزاری مجلس عروسی حاج داوود نیز برای دوستان و یارانش پند آموز بود و غیر منتظره. زمانی که او را با همان لباس ساده و معمولی ولی این بار در قامت تازه داماد می‌دید که با همان شور و شادابی همیشگی‌اش در آستانه درب ورودی مجلس ایستاده بود و دعوت شدگان را به مزاح به جایگاه آقا داماد در داخل مجلس رهنمون می‌کرد. اما آنان که تا آن روز داوود کریمی را نمی‌شناختند، وقتی به جایگاه خالی از آقا داماد می‌رسیدند، تازه متوجه می‌شدند که آن چهره بشاشی که در ابتدای درب ورودی از آنان استقبال می‌کرد کسی جز «حاج داوود» نبوده است. گاهی اوقات لباسی را مدت‌های مدید بر تن حاج داوود می‌دیدیم (البته تمیز و نظیف) که علی‌رغم انتقادات هرگز قائل به تعویض آن نبود، و این داستان تا آخرین روزهای حیاتش تداوم



یافت و زمین و زمان هم به شهادت نشستند که داوود از جنوب تهران برخاست و در جنوب تهران جان به جان آفرین تسلیم کرد، و هیچ توصیف و توجیهی نتوانست او را از دیار دست پروردگانش و مردم مستضعفی که در جان او جای داشتند، جدا کرد.

داوود دریا دلی بود که موجی می کرد و ایستایی را مترادف با مرگ می پنداشت و به قولی برای دین قیامت، خود قیامت می شد. برای درک حقیقت عقل عاقل بود و برای درک حقیقت عشق عاشق بود. واقعا که داوود این گونه بود

و مخلوق و خالی از ریا در مسیر عدالت خواهی از جان و مال مایه می گذاشت، تا با وجدان آسوده اش بسازد که در دینداریش این چنین بود و هشدار می داد که اگر دین بدون عدالت مطرح کردید، مردم به دنبال عدالت بدون دین می روند. پیدایش چنین معرفتی در نتیجه مطالعات عمیقی بود که از نهج البلاغه داشت و توسلش به سخنان نغز و بی بدیل مولایش علی (ع) و با همین سلاح بود که بیانش قدرت نفوذی می یافت تا در قامت «فلا تنازعوا و تفسلوا» ظاهر می شد و در کوران حوادث طوفان زای قبل و بعد از انقلاب اسلامی، حائل بین برادران می شد. و بالاخره این که داوود هر چه بود هرگز نخواست که مرادی باشد برای مریدانی و قهرمانی باشد برای نوچه گانی، که اگر می خواست به اشاره ای خیل انسانها به دنبال می کشید. داوود دریا دلی بود که موجی می کرد و ایستایی را مترادف با مرگ می پنداشت و به قولی برای دین قیامت، خود قیامت می شد. برای درک حقیقت عقل عاقل بود و برای درک حقیقت عشق عاشق بود. واقعا که داوود این گونه بود زیرا که در درس آموزی از بزرگان به درک حقیقت آنان می رفت و واجد حقیقت آنان می شد و جان تشنه اش را سیراب می نمود. اگر گفته اند که ایثار بسی و الاتراست از عدالت، و جوشش چشمه فضایل در کویر حق سستیزی و باطل گستری است، آنجا که جانهای شیفته در افراستگی بیرق انسانیت به مسلخ می رود. در یک جمله باید گفت که حاج داوود نمونه ای کامل از ایثار بود. کلام آخر نقل قولی است بس زیبا که شهیدان سر به حفره ای نبردند و به دیار نیستی نرفتند، بلکه از حفره ها دالان عظیمی زدند و دنیای بزرگی را به بشریت رهنمون شدند و میراث گران بهایی نیز خود به خانه آخرت بردند. ■

گذاشته بود که برای دوستان و اطرافیانش افقی عظیم و تحرکاتی چشمگیر را به ارمغان می آورد. از رستن از بند متحجران و دلان دین و شریعت گرفته که آنان را با کلام خدا و خطبه های آتشین نهج البلاغه اش هشدار می داد تا پنجه در پنجه افکنی با ستمکاران و جباران و همچنین استبداد حاکم. اتفاقاتی را که در دورترین تاریخها و کشورها به وقوع می پیوست را به رشته تحلیل می کشید و از دل کتب تاریخ مطالبی ارزشمند و راهگشا ارائه می داد که در این میان جا دارد اشاره به زمانی شود که دوستان و شاگردانش انگشت حیرت به دهان می گرفتند. زیرا که آن پیش بینی ها به منصف ظهور و بروز می رسید.

حاج داوود نه تنها در زندگی خصوصی و یا در زندگی اجتماعی اش با دلی مملو از عشق به خالق

به هر میزانی که اصالت آدمی بالا می رود و عاشق می شود. انسانها را یکسان می بیند، و برای همه آنها تلاش می کند و همه را آیات الهی می بیند. آن چنان حس شفقتی پیدا می کند که سعی می کند راه نجاتی برای همه انسانها بیابد. این که انسانی بتواند از قابلیت هایش کمال استفاده را ببرد، توفیقی است که نصیب هر کسی نخواهد شد. زیرا که وقتی انسان چنین شد آن وقت است که گیرنده هایش دائم کار می کند و قد و قامتی می یابد و چیزهایی را می فهمد که درکش برای دیگران سخت است. لذا وجود همین خصیصه بود که دیگران را به حسادت و با می داشت و به واکنش می کشید. آزادیخواهی آن شهید بزرگوار نیز در سه عرصه آرمانی، سیاسی و نظامی متجلی بود و از همان دوران نوجوانی با تأسسی بر مرجع بزرگوارش حضرت امام (ره) پا در عرصه ای



شهید محسن وزوایی (ازین فرمانده لشکر سیدالشهدا (ع))



شکی نیست که سخن گفتن از حماسه‌های جاودان دفاع مقدس بدون یاد آوری نام لشکرها و یگان‌های تعیین کننده در آن، و نیز بدون اشاره به حماسه آفرینان آن روزهای شکوهمند، موضوعیت ندارد. چه شیرمردان بزرگ و فرماندهان نام آور یگان‌های گوناگون گرد هم می‌آمدند، و برای رویارویی با ماشین جنگی دشمن متجاوز طرح و برنامه ارائه می‌دادند. سرداران بزرگی همچون داوود کریمی، حسن باقری، محمد ابراهیم همت، حسین خرازی، مهدی زین الدین، محسن وزوایی، محمد بروجردی، احمد متوسلیان، علیرضا موحد دانش، سید حسین میررضی در فرماندهی یگان‌های گوناگون نقش برجسته و ارزنده در عملیات‌های کیفی داشتند که لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) یکی از آنهاست. شاهد یاران به منظور آگاهی خوانندگان به چه گونه‌گی تشکیل این لشکر قدرتمند، این گزارش را با استناد به منابع نوشتاری گوناگون، و نیز به خاطرات سرداران بزرگ دفاع مقدس تهیه کرده است.

لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) از دیروز تا امروز

حسن خامه یار

بسمه تعالی

به: برادر محسن وزوایی
شماره: ۱۰۰۰/۱۰/۱۵۳۲

از: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (منطقه ۱۰-فرماندهی)

تاریخ: ۱۳۶۱/۱/۱۵

موضوع: حکم

با تأییدات خداوند متعال و با توجهات حضرت ولیعصر (عج) شما به مسئولیت فرماندهی تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۰ تهران منصوب می‌شود. امید است تحت رهبری حضرت امام خمینی توفیق پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی و فضیلت شکر و شرف شهادت در تحقق قانون خدا بر زمین را نصیب خود نمایید.

فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منطقه ۱۰ داوود کریمی

شهید داوود کریمی در روز ۱۵ فروردین سال ۱۳۶۱، در زمانی که فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران را به عهده داشت با صدور حکمی به شهید محسن وزوایی، ایشان را به فرماندهی تیپ نوپای ۱۰ سیدالشهدا (ع) منصوب کرد

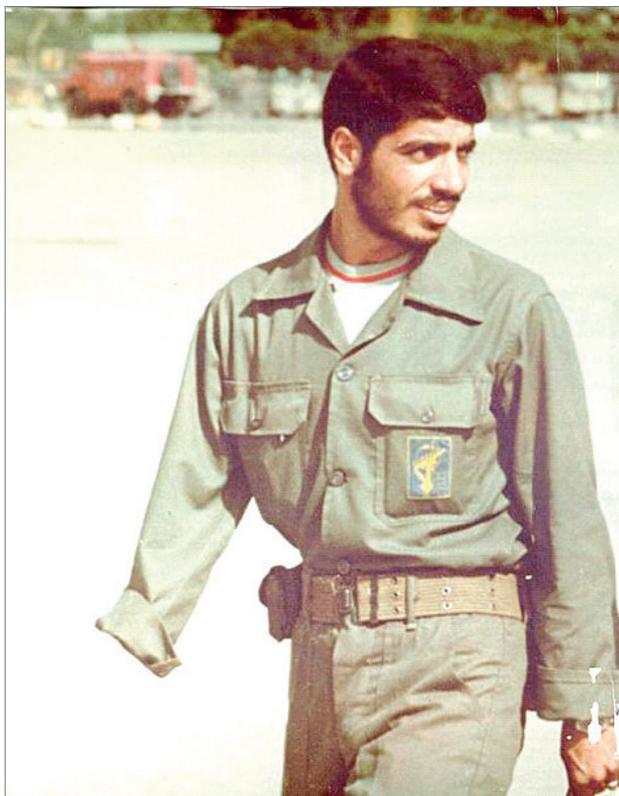
شهید (ع) منصوب کرد. البته قبل از صدور این حکم، به شهید محمد اویسی مأموریت داده بود تا با جمعی از دوستان رزمنده که سابقه حضور در کردستان و جبهه‌های جنوب را داشته‌اند تماس بگیرد، و کارهای مقدماتی تشکیل تیپ ۱۰ از قبیل انتخاب کادرهای فرماندهی، و پشتیبانی و تدارکات لازم را انجام دهد. شهید اویسی اضافه کرد: «وقتی فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) تعیین شد. نیروی کادر فرماندهی آن را هم جمع آوری کردیم تا تیپ را به مناطق عملیاتی بفرستیم. فرمانده تیپ محسن وزوایی، واقعا فرمانده لایقی بود. مسئولیت جانشینی فرماندهی تیپ را هم به برادر علی اصغر رنجبران محول کردیم. مسئول ستاد پشتیبانی تیپ برادر رضا ربیعی بود. اینها یک مجموعه خوبی بودند. یعنی مجموعه‌ای از بچه‌هایی که توانمندی‌شان در عملیات و کارهای ستادی بالا بود، و به خوبی می‌توانستند امور عملیاتی و ستادی تیپ سیدالشهدا (ع) را اداره کنند. بعد از صدور حکم تشکیل تیپ بلافاصله به همراه حاج داوود کریمی عازم جنوب شدیم.»

متن حکم شهید حاج داوود کریمی به این شرح است:

در پی یورش ارتش متجاوز حزب بعث عراق به کشورمان، و اشغال بخش وسیعی از سرزمین‌های میهن اسلامی، سیل خروشان جوانان داوطلب و نیروهای مردمی از سرتاسر کشور به سوی جبهه‌های دفاع مقدس سرازیر شدند. بدین سان تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) ظرفیت پذیرش و گنجایش انبوه نیروهای داوطلب استان تهران و شهرهای اطراف همچون کرج، شهریار، رباط کریم، ساوجبلاغ، رودهن، بومهن و دماوند را نداشت، و در ماه‌های اولیه جنگ احساس نیاز شد که به موازات تیپ ۲۷، یگان دیگری به نام تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) به وجود آید، و حجم زیاد داوطلبان و نیروهای بسیجی را پذیرش، آموزش و سازماندهی کند، تا این استان بزرگ دو یگان قدرتمند در جبهه‌های نبرد حق و باطل داشته باشد.

شهید محمد اویسی (اویسی هنگام بازدید از قرارگاه آموزش نیروهای غواص و تکاور در ارتفاعات مشرف به سد کرج، به همراه تعدادی از نیروهای آموزش دیده بر اثر جریان سیل به شهادت رسید)، معاون عملیاتی شهید داوود کریمی در سپاه منطقه ۱۰ تهران که از هم‌زمان وزوایی بود، درباره چه گونه‌گی تشکیل تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) گفت: «بعد از عملیات فتح المبین در بازگشت به تهران به مسئولین سپاه پیشنهاد کردیم که ما می‌توانیم تیپ دیگری در تهران تشکیل دهیم، و آن‌ها با این پیشنهاد موافقت کردند. تیبی را که پیشنهاد کردیم و به تصویب مسئولان سپاه رسید «تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع)» نام داشت.»

شهید داوود کریمی در روز ۱۵ فروردین سال ۱۳۶۱، در زمانی که فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران را به عهده داشت با صدور حکمی به شهید محسن وزوایی، ایشان را به فرماندهی تیپ نوپای ۱۰ سید



شهید حسن بهمنی مدیر داخلی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) که از کادرهای اصلی دست‌اندرکار تأسیس تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) بود، در این باره گفته است: بنا به صلاحدید مسئولین سپاه منطقه ۱۰ تهران، قبل از شروع مرحله اول عملیات بیت المقدس قرار شد، افزون بر تیپ ۲۷ تیپ ۱۰ هم تشکیل شود

توپخانه‌ای و پشتیبانی سازماندهی و به یگان‌های موجود افزوده شدند، و آنگاه در جبهه‌های جنوبی و میانی استقرار یافتند.

شهید وزوایی و دوستان هم‌رزم او پس از توافقی که با متوسلیان در پادگان دوکوهه داشتند، به قرارگاه تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) رفتند، و در قالب این تیپ برای شرکت در عملیات فتح المبین مسئولیت‌های فرماندهی به عهده گرفتند. وزوایی فرماندهی گردان حبیب و شهید زارع فرماندهی گردان بلال را به عهده گرفتند. در پی موفقیت چشمگیر عملیات فتح المبین و آزادسازی بخش وسیعی از خاک ایران در غرب رود کارون از لوٹ وجود متجاوزان بعثی حضرت امام (ره) طی سخنانی آن عملیات را «فتح الفتوح» نامیدند. حدود ۴۰ روز از عملیات فتح المبین نگذشته بود که عملیات بیت المقدس برای آزادسازی خرمشهر آغاز گردید، و سرانجام محسن وزوایی مأمور تشکیل تیپ سیدالشهدا (ع) در روز دهم اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در خرمشهر به شهادت رسید.

رژیم صهیونیستی در واکنش به پیروزیهای چشمگیر

دوکوهه برای اقامه نماز صبح مسافران توقف کرد، درب کوپه باز شد و احمد متوسلیان وارد کوپه شد و گفت: شنیده‌ام که قرار است شما به پادگان گلف بروید و با محسن رضایی صحبت کنید. من این‌جا منتظران ایستادم تا با شما در همین رابطه صحبت کنم. می‌دانید که عملیات فتح المبین نزدیک است و تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) نیروهای خوبی دارد، اما فرمانده نداریم. اگر صلاح می‌دانید از دیدار با آقا محسن صرف نظر کنید و همین‌جا برخی از گردان‌ها و معاونت‌ها را تحویل بگیرید. بعد از عملیات خودم کمک می‌کنم تا تیپ ۱۰ سازماندهی شود. شهید وزوایی و دوستان همراه پیشنهاد احمد متوسلیان را پذیرفتند.

در کتاب «همپای صاعقه - کارنامه لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)» این روایت به گونه‌ای دیگری نقل شده است: «حوالی غروب روز سه‌شنبه ۱۷ فروردین سال ۱۳۶۱ قطار مسافربری تهران - اهواز در ایستگاه دوکوهه متوقف شد و خبر رسید که محسن وزوایی به همراه کادرهای ارشد تیپ نوینباد ۱۰ سیدالشهدا (ع) متشکل از عناصر ورزیده سپاه منطقه ۱۰ استان تهران همچون علی اصغر رنجبران، علیرضا موحد دانش،

عباس ورامینی، حسن بهمنی و دیگران قصد ورود به پادگان دوکوهه را دارند. به محض دریافت این خبر فرماندهان و کادرهای تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) برای خوشامدگویی به یاران دلاورشان رهسپار دروازه ورودی پادگان واقع در حاشیه خط راه آهن شدند. پس از دیده بوسی همگی به سوی ساختمان ستاد فرماندهی تیپ ۲۷ رفتند تا در نشست صمیمی از کم و کیف اوضاع یکدیگر باخبر شوند. پس از خاتمه عملیات فتح المبین هم‌زمان با مراجعت وزوایی به تهران از سوی داوود کریمی فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران طرح تشکیل تیپ رزمی جدیدی در دستور کار قرار گرفته بود. لذا از محسن وزوایی دعوت به عمل آورد تا مسئولیت فرماندهی این تیپ را بپذیرد. ابتدا متواضعانه از پذیرش این فراخوان امتناع ورزید، لیکن پس از پیشنهاد مؤکد ریاست شورای عالی دفاع حضرت آیت الله خامنه‌ای این مسئولیت را پذیرفت. قرائن موجود نشان می‌دهد که جاوید الاثر احمد متوسلیان با فعال شدن تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) قبل از عملیات فتح المبین و بیت المقدس به علت کمبود کادر فرماندهی مخالف بود، و از این بیم داشت که در آستانه دو عملیات یاد شده امکان دارد نیروهای استان تهران به ویژه نیروهای تیپ ۲۷ پراکنده شوند، احمد با اصل تشکیل تیپ ۱۰ مخالفتی نداشت و بر این باور بود که تشکیل یگان دیگری در تهران می‌تواند، انبوه نیروهای داوطلب بسیجی را جذب کند. لذا این ایده پس از عملیات ظفرمند فتح المبین و بیت المقدس تحقق یافت، و در پرتو مجموعه دو تیپ قدرتمند ۲۷ محمد رسول الله (ص) و ۱۰ سیدالشهدا (ع) استان تهران، حدود ۱۳ یگان رزمی پدافندی، آفندی،

قوای اسلام در جبهه خوزستان، و به بهانه دور کردن جنبش مقاومت فلسطین از مرز فلسطین اشغالی، به لبنان حمله کرد، و نیمی از این سرزمین و نیز بیروت پایتخت این کشور را به اشغال خود در آورد. در حالی که هیچ کاری از دست دولت‌های در مانده عرب برای توقف تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان ساخته نبود، و برخی دیگر از این دولت‌ها با اسرائیل متجاوز برای نابودی مقاومت فلسطین پشت پرده توافق کرده بودند، شورای عالی دفاع جمهوری اسلامی به منظور پشتیبانی از سوریه در صورت تجاوز احتمالی رژیم صهیونیستی، به بخشی از تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) مأموریت داد عازم سوریه شود. قرار بر این بود که چند گردان دیگر از ارتش و سپاه پاسداران نیز به سوریه اعزام شوند، ولی حضرت امام (ره) با بینش دورنگرانه و خردمندانه‌شان، زود هنگام نقشه رژیم صهیونیستی را شناختند و به مسئولان سیاسی و نظامی کشور دستور دادند که نیروهای اعزامی به سوریه هرچه سریعتر به کشور بازگردانده شوند.

در پی تصمیم شورای عالی دفاع برای بازگرداندن نیروهای تیپ ۲۷ از دمشق متعاقب جلسه‌ای که در روز چهارشنبه نهم تیرماه سال ۱۳۶۱ برگزار کرده بود، فرماندهی کل سپاه پاسداران، طی تلگرامی به داوود کریمی فرمانده سپاه منطقه ۱۰ تهران، دستور بازگشت هرچه سریعتر نیروهای تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) از سوریه را صادر کرد. ناگفته نماند که بنا به تقاضای تعدادی از روحانیون شیعه و اهل سنت و سران گروه‌های انقلابی لبنان، و نیز با صلاحدید امام خمینی (ره) ده‌ها تن از کادرهای برجسته سپاه از سوریه به لبنان انتقال داده شدند، تا کار آموزش فرهنگی و نظامی علاقمندان لبنانی برای جنگ با رژیم صهیونیستی را شروع نمایند، که با این حضور هسته اولیه حزب الله لبنان شکل گرفت. در همان روزها جاوید الاثر احمد متوسلیان که به طور مستمر بین دمشق و بیروت در حال رفت و آمد بود، ناگهان به وسیله شبه نظامیان فالانژ لبنانی طرفدار اسرائیل در شمال بیروت ربوده شد، که تاکنون از سرنوشت او خبری نیست.

چون بحث اصلی این گزارش، روند شکل‌گیری تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) می‌باشد، این بحث را با استناد به دیدگاه‌هایی که در کتاب «همپای صاعقه» مطرح شده است، ادامه می‌دهیم. در این کتاب آمده است که در آستانه عملیات بیت المقدس، شهید حسن باقری در نشست‌هایی که در پادگان دوکوهه با احمد متوسلیان و محمد ابراهیم همت داشت، به آن دو چنین گفت: «دیشب از تهران از طرف حاج داوود کریمی زنگ زدند و گفتند قرار است یک تیپ دیگر هم به ما مأمور کنند. فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران حکم فرماندهی تیپ را هم برای وزوایی به اسم تیپ سیدالشهدا (ع)، زده است.»

احمد متوسلیان در پاسخ به اظهارات حسن باقری

و حالا هم دارد خودش را برای ورود به عملیات بعدی (بیت المقدس) آماده می‌کند. اما در نقطه مقابل متأسفانه هیچ کدام از این امتیازها وجود ندارد. برادر وزوایی و سایر کادرهای تیپ ۱۰ که تجربه عملیاتی خوبی از سال اول جنگ در غرب دارند، در فتح المبین هم خوب کار کردند. ولی راه اندازی یک تیپ جدید در وضعیتی که الان داریم آن هم با این همه کمبود تدارکاتی و تسلیحاتی و غیره قطعاً توان بچه‌های شما را هم به هز می‌برد. ما نمی‌گوییم که یکی از این دو تیپ منحل بشود. حرف ما این است بیاییم و اینها را با هم ادغام کنیم تا به یاری خدا نتیجه بهتری در عملیات بعدی بگیریم».

شهید اویسی ادامه می‌دهد: «حاج احمد در آن جلسه رو کرد به وزوایی و گفت: آقا محسن شما می‌دانید ما اینجا بحثمان دنیا طلبی نیست به همین دلیل اگر شما با ادغام این دو تیپ موافق هستید خودتان بگویید کدام تیپ باید در دیگری ادغام شود. ما از شما قبول می‌کنیم. برادر وزوایی بلافاصله گفت: تمام حرف‌های شما صحیح بود. ما هم خدا شاهد است هیچ داعیه‌ای نداریم. قصد همگی برادران ان شاء الله خدمت در راه اسلام و انقلاب است. برای همین هم اختیار آن را به خودتان واگذار می‌کنیم. هر چه شما بگویید ما از جان و دل قبول می‌کنیم. حاج احمد چند دقیقه‌ای سکوت کرد و چیزی نگفت. انکار داشت فضای جلسه را می‌سنجید بعد خیلی آرام گفت: پیشنهاد من این است که بچه‌های تیپ سید الشهداء (ع) بیابند در تیپ ۲۷. ناگهان از همه طرف صدای تکبیر بلند شد. اولین کسی هم که تکبیر گفت برادر وزوایی بود. سرانجام قرار شد این دو تیپ در قالب یک مجموعه ادغامی به اسم تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) برای عملیات آزاد سازی خرمشهر وارد عمل بشوند. یعنی تعداد گردان‌های بیشتری به این مجموعه ادغامی داده شود و اینها به عنوان دو تیپ ادغامی با هم عمل کنند. چون هم برای ما و هم برای حاج احمد و سایرین اصل پیشبرد کار اسلام بود و هیچ کس کمترین اعتراضی به این تصمیم نداشت».

پس از عملیات بیت المقدس، عملیات برون مرزی رمضان در شرق بصره به مورد اجرا گذاشته شد که نیروهای عمل کننده به موفقیت‌های چندانی دست پیدا نکردند. مرحله نخست عملیات به خوبی انجام شد، اما مرحله دوم و سوم با عدم الفتح روبرو شد. شهید علیرضا موحد دانش که به همراه احمد متوسلیان به لبنان رفته بود. پس از بازگشت به تهران، در شهریور سال ۱۳۶۱ حکم فرماندهی تیپ ۱۰ تازه تاسیس سید الشهداء (ع) را از محسن رضایی دریافت کرد، و در پی آن عده‌ای از فرماندهان تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) همچون مرتضی زارعی، حسین خالقی، کاظم نجفی رستگار و بهمن نجفی به همراه موحد دانش، به تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) پیوستند. سپس شهید موحد بیدرنگ گردان‌های سه گانه تیپ (گردان حضرت قاسم (ع)، گردان حضرت علی اصغر (ع) و گردان حضرت قمر بنی هاشم (ع)) را سازماندهی کرد، و یگان‌های مخابرات و پشتیبانی

و اسلحه و همه امکانات دو تیپ را تأمین کند ما حرفی نداریم. در غیر این صورت بیابند به ما بگویند تا تکلیف خودمان را بدانیم».

شهید حسن بهمنی مدیر داخلی وقت تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) که از کادرهای اصلی دست اندرکار تأسیس تیپ سید الشهداء (ع) بود، در این باره گفته است: «بنا به صلاح‌دید مسئولین سپاه منطقه ۱۰ تهران، قبل از شروع مرحله اول عملیات بیت المقدس قرار شد، افزون بر تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) هم تشکیل شود، و پس از تهیه و تصویب چارت سازمانی تیپ و تعیین کادرهای فرماندهی و رده‌های ستادی آن که عمدتاً از افراد جنگ آزموده سپاه منطقه ۱۰ در جبهه‌های غرب بودند، محسن وزوایی به فرماندهی این تیپ منصوب گشت. برادرانی مثل وزوایی، زنجانی، ملا سلیمانی، زنجبران، قاسمی، سجادی، موحد، کلهر که واقعا در حد سردارهای اسلام بودند، با هدف تشکیل تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) دور هم جمع شدند».

تیپ ۱۰ به فرماندهی شهید کاظم نجفی رستگار در فروردین سال ۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک در منطقه فکه شرکت کرد. علیرضا موحد دانش که یکی از دستان خود را در عملیات بازی دراز از دست داده در این عملیات به عنوان یک رزمنده معمولی، رستگار را در امر فرماندهی کمک کرد

شهید محمد اویسی معاون عملیاتی سپاه منطقه ۱۰ تهران، با اشاره توافقی که در جلسه فرماندهان تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) و تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) در شامگاه روز ۱۷ فروردین سال ۱۳۶۱ در یادگان دو کوه صورت گرفت، دیدگاه خود را درباره دلایل

ادغام موقت دو تیپ مزبور چنین بیان کرده است: «حاج احمد در آن جلسه نکات درستی مطرح کرد که همه در مورد آن توافق داشتیم. به یاد دارم که ایشان گفت: بسیاری از نیروهایی که در تیپ ۲۷ هستند از بچه‌های سپاه منطقه ۱۰ هستند. به هر حال تجزیه نیروها به دو یگان باعث افت کیفیت و بازدهی هر دو یگان می‌شود. مطلب دیگر این است که از این دو تیپ یکی تجربه تشکیلاتی سازماندهی و رزمی بیشتری دارد. سابقه شرکت در عملیات فتح المبین را هم داشته

گفت: «مقام‌های بالا موقعی که بحث تشکیل تیپ را به ما مطرح کردند، گفتند سپاه تهران قرار است نیروی تیپ ۱۰ و همه کارهای پشتیبانی و تدارکاتی آن را انجام دهد، و ما هم قبول کردیم و از غرب آمدیم اینجا ولی ما و شما دیدیم که این‌ها به حرفشان عمل نکردند، و ما بلا تکلیف ماندیم. قبل از عملیات فتح المبین علاف شده بودیم. یک بار به ما گفتند برای چیزهای لجستیکی بروید اهواز. آن‌جا می‌رفتیم می‌گفتند که از بالا به ما گفته شده قرار است تدارکات تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را سپاه منطقه ۱۰ تهران تأمین کند. من حتی این را به شخص فرمانده منطقه ۱۰ و دیگران گفتم. اگر یادتان باشد در جلسه‌ای که در دو کوهه داشتیم، من این را به برادر محسن رضایی هم گفتم، و خواستم تکلیف ما را معلوم کند. قول‌هایی هم دادند، اما حالا این جور شده».

باقری در جواب گفت: «یعنی حالا شما اعتراض دارید؟ تشکیل تیپ ۱۰ تصویب شده و همه برنامه‌هایش را هم انجام داده‌اند».

شهید همت که در جلسه حضور داشت ضمن دفاع از دیدگاه‌های احمد متوسلیان و موافقت با تشکیل تیپ‌های رزمی دیگری از سوی سپاه پاسداران به شهید حسن باقری چنین گفت: «حسن جان! الحق و الانصاف حاج احمد حق دارد. هیچ کسی با تأسیس تیپ دیگر برای سپاه اعتراض ندارد. اصلاً ما از خدا می‌خواهیم هر منطقه سپاه به جای یک تیپ ۱۰ تیپ داشته باشد. مشکل اینجاست که وضعیت همین یک تیپ که الان داریم، از هر لحاظ مبهم است. وزوایی را همه می‌شناسیم و دیدیم که در این عملیات توی علی گره زد، چه غوغایی کرد. از هر جهت استعداد و توانی را که یک فرمانده تیپ باید داشته باشد دارد. اما تیپ درست کردن که فقط این نیست بیابند بگویند آقای فلان! شما از امروز مسئول تیپ فلان هستید. هزار و یک جور دردسر دارد. اگر سپاه منطقه ۱۰ آن قدر توان دارد که می‌تواند همزمان نیرو و تجهیزات



رزمی تیپ نیز کلید خوردند.

تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) پس از سازماندهی بیدرنگ به محورهای عملیاتی سومار اعزام شد، تا در آن جبهه در عملیات محرم و مسلم ابن عقیل (ع) شرکت کند، اما به دلیل بی نیازی، یا ذخیره بودن تیپ، وارد عمل نشد. شهید علیرضا موحد دانش پس از اجرای عملیات مسلم ابن عقیل (ع) به دلایلی از فرماندهی تیپ سید الشهداء (ع) کناره گیری کرد، و در پی او شهید کاظم نجفی رستگار در آذر ماه سال ۱۳۶۱ فرماندهی تیپ را به عهده گرفت. او به ترکیب تیپ آشنایی داشت و رزمندگان را می شناخت، و به تدریج گردان زهیر، گردان حضرت علی اکبر (ع)، گردان عاشورا و گردان حر را به مجموع تیپ اضافه کرد. به طوری که تیپ در عملیات خیبر در سال ۱۳۶۲ هشت گردان داشت. تیپ ۱۰ به فرماندهی شهید کاظم نجفی رستگار در فروردین سال ۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک در منطقه فکه شرکت کرد. علیرضا موحد دانش که یکی از دستان خود را در عملیات بازی دراز از دست داده در این عملیات به عنوان یک رزمنده معمولی، نجفی رستگار را در امر فرماندهی کمک کرد. موحد تا زمان شهادت در عملیات والفجر دو، به عنوان یک نیروی عادی و نه فرمانده در جبهه جنوب حضور داشت و همچون سایر رزمندگان برای دفاع از میهن اسلامی جنگید و به افتخار شهادت نایل آمد.

از این تاریخ تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) به لشکر ارتقا یافت

پس از اجرای عملیات خیبر، شهید نجفی رستگار نیز به دلایلی از فرماندهی تیپ سید الشهداء (ع) کناره گیری کرد، و محمد خزاعی در فروردین ۱۳۶۳ به سرپرستی تیپ منصوب گشت. کاظم رستگار مانند موحد دانش همچنان در کنار سایر رزمندگان در جبهه های رزم با متجاوزان بعثی حضور داشت. سرانجام او و حسن بهمنی که برای شناسایی به منطقه ای رفته بودند به شهادت رسیدند.

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۷۴ به سپاه پاسداران ابلاغ کردند، به هدف پژوهش در زندگی و آثار شهدای گرانقدر دفاع مقدس ستاد کنگره‌های شهدا تشکیل شود، تا بتوان ایثارگری‌ها و پیام‌های شهدا را به نسل‌های آینده منتقل کرد

در خرداد سال ۱۳۶۴، پس از فرماندهی هشت ماهه تیپ ۱۰ توسط محمد خزاعی، سردار علی فضلی فرماندهی تیپ را عهده دار شد. او پیش از این فرمانده تیپ المهدی (عج) بود. تیپ ۱۰ سید الشهداء (ع) تا زمان اجرای عملیات والفجر هشت در اسفند ۱۳۶۴ در عملیات‌های زیادی شرکت کرد. بعد از عملیات والفجر هشت تیپ ۱۰ به لشکر ارتقا یافت و سردار علی فضلی تا سال ۱۳۷۶ فرمانده این لشکر قهرمان باقی ماند. پس از پایان مأموریت سردار فضلی، سرداران ناصح، یزدانی و عراقی فرماندهی این لشکر را عهده‌دار بودند. تا قبل از آمدن علی فضلی به تیپ بیشتر نیروهای اعزامی به جبهه از شهر تهران بودند. ولی با آمدن ایشان رزمندگان ورامین، کرج، اشتهارد، ساوجبلاغ، و شهریار به تیپ اضافه شدند.

اکبر باقری دولابی رئیس کنگره بزرگداشت شهدای لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع) اظهار داشته است: «از مجموع ۱۳۴ عملیات که در دوران دفاع مقدس به مورد اجرا گذاشته شد، لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع) در ۵۰ عملیات حضور و نقش آفندی و پدافندی داشت، و حدود چهار هزار شهید در راه آزادی میهن و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی تقدیم کرده است. حدود ۴۰ درصد شهدای لشکر متعلق به استان البرز و حدود ۶۰ درصد متعلق به استان تهران هستند. از این تعداد شهدا ۷۴ نفرشان فرمانده گردان به بالا

و تعداد ۳۶۵ شهید فرمانده دسته، فرمانده گروهان و معاون گردان بوده‌اند. لشکر ۱۰ حدود ۶۰۰ جانباز بالای ۲۵ درصد دارد و نسبت به سایر یگان‌ها در دوران دفاع مقدس کمترین اسیر داشته است. قبل از قبول قطعنامه آتش بس ۲۰ تن از رزمندگان لشکر ۱۰ به اسارت دشمن درآمده بودند، ولی با حمله مجدد عراق به خاک ایران بعد از قبول قطعنامه ۴۰ رزمنده لشکر اسیر شدند».

باقری دولابی در تشریح خاطره‌ای از دیدار رزمندگان لشکر ۱۰ با حضرت امام خمینی (ره) افزود: «در جریان عملیات کربلای پنج از فرماندهی لشکر ۱۰ خواسته شد در منطقه شلمچه در داخل خاک عراق وارد عمل شود. چون منطقه بسیار سختی بود، فرماندهان هر یک از یگان‌ها مسئولیت اجرای عملیات در آنجا را بر عهده نمی گرفتند. محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران، پیش از آغاز عملیات به سردار علی دستور داد که وارد عمل شود، اما فضلی از اجرای این دستور خودداری کرد. آن‌گاه محسن رضایی گوشی تلفن را به آقای هاشمی داد و ایشان به سردار علی فضلی گفت که من حکم امام (ره) دارم که وارد عمل شوید. فضلی در پاسخ به آقای هاشمی گفت: من به این شرط وارد عمل می‌شوم که بعد از عملیات زمینه دیدار بچه‌های لشکر ۱۰ با امام را فراهم کنید، و آقای هاشمی این شرط را پذیرفت. در نتیجه این توافق لشکر ۱۰ در منطقه شلمچه وارد عمل شد، و پیروزی‌های چشمگیری به دست آورد، سردار فضلی پس از عملیات مزبور بچه‌های لشکر ۱۰ را به دیدار حضرت امام (ره) برد».

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۷۴ به سپاه پاسداران ابلاغ کردند، به هدف پژوهش در زندگی و آثار شهدای گرانقدر دفاع مقدس ستاد کنگره‌های شهدا تشکیل شود، تا بتوان ایثارگری‌ها و پیام‌های شهدا را به نسل‌های آینده منتقل کرد. در اجرای این فرمان لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع) پس از لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) دومین یگانی بود که ستاد کنگره شهدا را تشکیل داد. با راه‌اندازی کنگره شهدای لشکر ۲۱ تلاش همه جانبه جهت جمع آوری خاطرات و اسناد به شهدا و جانبازان لشکر ۲۱ آغاز گردید، و تاکنون اطلاعات مربوط به فرماندهان شهید و جانشینان آنان، مسئولان ستاد، فرمانده گردان‌ها، مسئولان محورها، مسئولان اطلاعات و عملیات، معاونت‌های عملیات، لجستیک و اطلاعات و نیز سایر شهدای بسیجی لشکر جمع آوری و طبقه بندی شده است. همچنین تاکنون ۴۰۰ هزار قطعه عکس و ۶۰۰ ساعت فیلم از دوران دفاع مقدس جمع آوری و شناسنامه‌دار شده است. در مدت ۱۰ سال گذشته ۴۵ عنوان کتاب درباره لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع) و شهدای لشکر منتشر شده است. موقعی که سیستم سازمانی سپاه تغییر کرد و لشکرها به سپاه استانی تبدیل شدند. لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع) به سه بخش تقسیم شد. بخشی در استان البرز مستقر است، بخشی در شهرری و بخش سوم در تهران استقرار یافته است. ■

بسمه تعالی

تلفنگرام

از: فرماندهی قرارگاه مرکزی کربلا (سپاه)

به: فرماندهی سپاه منطقه ۱۰ تهران

با توجه به رهنمودهای امام بزرگوارمان در مورد سرعت دادن به [روند] پایان جنگ تحمیلی، خواهشمند است دستور دهید که تیپ ۲۷ محمدرسول الله (ص) تا پایان روز ۱۵ تیرماه سال جاری در منطقه جنوب حضور یابد.

بدیهی است معاون تیپ وارکان ستادی این یگان، مخصوصاً عناصر اطلاعات - عملیات و تدارکات، تا روز ۱۲ تیرماه بایستی در قرارگاه کربلا حضور پیدا کنند. ان شاء الله خداوند زیارت کربلا و شکست صدامیان را نزدیک فرماید.

قرارگاه مرکزی کربلا

فرماندهی کل سپاه برادر محسن رضایی

رونوشت: طرح و برنامه‌ی عملیات ستاد مرکزی؛ جهت پی گیری

گوینده: حجازی - گیرنده: سردودی - تاریخ: ۶۱/۴/۹

ساعت: ۲،۱۴/۴۵

المناضل الرسالي ...

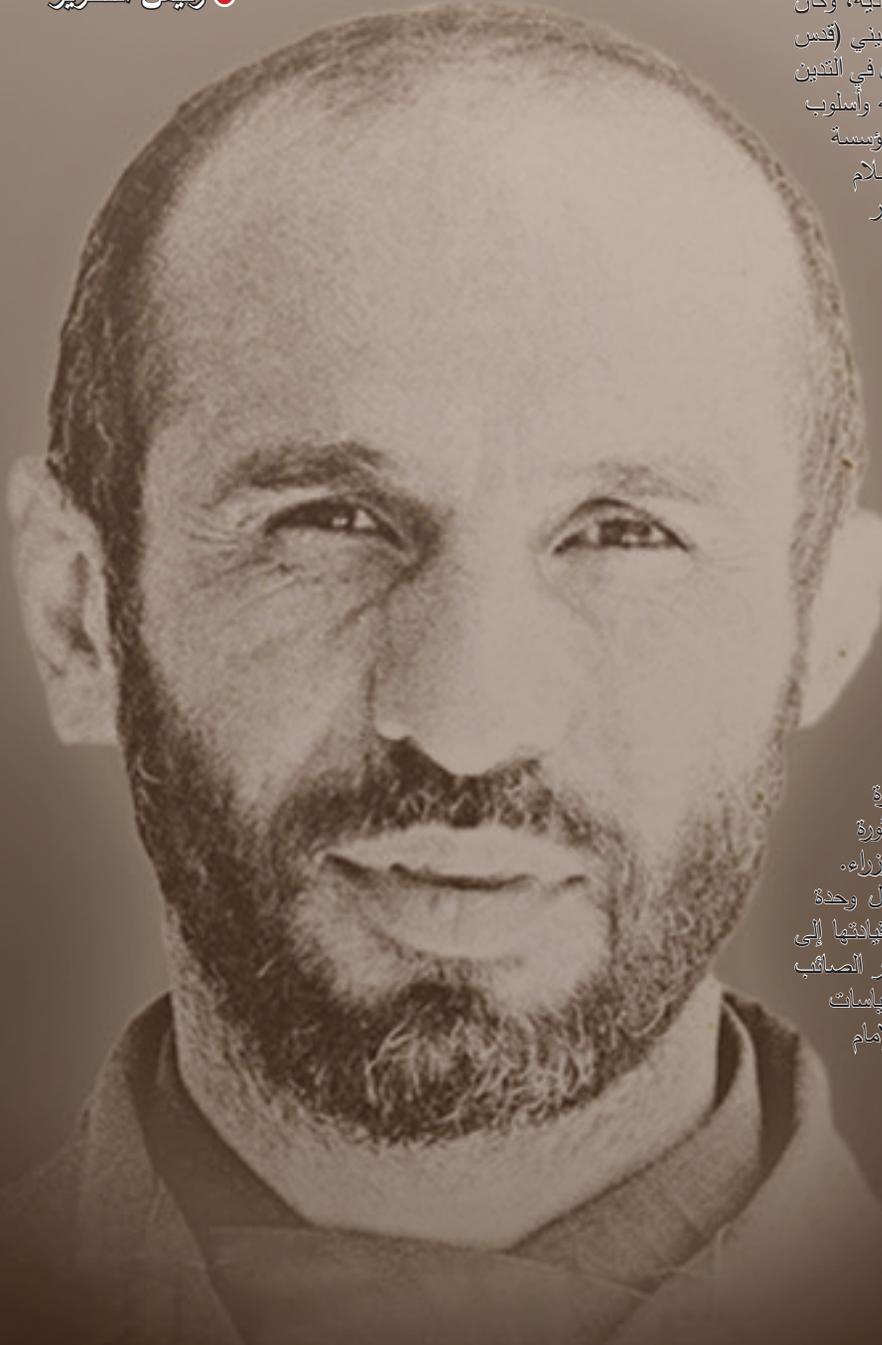
الخميني (قدس سره)، حيث كان يبوخه بشدة من خلال محاضراته التوعوية القيمة. إن الشهيد الغالي الحاج داوود كريمي رغم انتقاداته لبعض الخطط القتالية ولطريقة تفكير بعض قادة الحرس الثوري حول أولويات جبهات الحرب، إلا أنه شارك في عمليات تحرير شبه زيرة الفاو، وأيضاً عمليات المرصاد، حيث جرح فيهما ونقل إلى المستشفيات. يذكر أنه تعرض في محور نهر أروند في جبهة الفاو للسلاح الكميائي المستخدم من قبل نظام حزب البعث البائد، ما أدى إلى استشهاده بعد عدة سنوات. إلى ذلك أوفد قائد الثورة الإسلامية آيت الله السيد علي الخامنهي، نائب ولي الفقيه في مؤسسة الشهيد وشئون المضحين حجة الاسلام والمسلمين الشيخ محمد حسن رحيميان لعيدادة الشهيد كريمي عندما كان يرقد ويعالج في إحدى المستشفيات، وهذا يدل على مدى إهتمام وعناية سماحة الولي الفقيه بعظمة مقام المجاهدين الذين ضحوا بأنفسهم في سبيل الدفاع عن الإسلام والحفاظ على القيم العليا ومكتسبات الثورة الإسلامية. في الحقيقة أن حياة الشهيد كريمي النضالية شهدت بعض التقلبات السياسية، ورغم ذلك بقي حتى آخر لحظة من حياته وفياً للنظام الإسلامي، ومدافعاً عن أهدافه وتطلعاته لم يتزحزح قيد أنملة عن نهجه الرسالي، وبناءً على ما تقدم سوف يبقى مثلاً يقتدي به أبناء مجتمعه.

رئيس التحرير

في هذا العدد من مجلة «شاهد ياران»، التي باتت في متناول أيديكم، نتحدث عن حيات وشخصية مناضل، رسالي، هو الشهيد الحاج داوود كريمي، حيث أنتهج التواضع والبساطة في طول حياته، وفي علاقاته مع كافة فئات المجتمع. فمنذ بداية شبابه شارك في ثورة الشعب الإيراني الأولى بقيادة الامام الخميني (قدس سره)، التي عرفت بقيام ٥١ خرداد عام ٢٤٣١ من التاريخ الشمسي (عام ٣٦٩١ ميلادي)، وبعدها جلس في حلقات الدروس الدينية والعقائدية بانتظام، والتي كان يقوم باعدادها رجال دين مناضلون ورساليون في مساجد منطقة نازي آباد في جنوب العاصمة طهران، ما جعل من نفسه رجلاً ثورياً ورسالياً يقاوم نظام الحكم الملكي، بقيادة الامام الخميني (قدس سره)، في اطار منظمة «فجر الاسلام»، آنذاك. وفي اعقاب انتصار الثورة الإسلامية في ايران عام ١٧٩١، شارك في تشكيل الفرع الثالث عشر لـ: «اللجان الثورية» في منطقة نازي آباد، ولم يكد يمضي وقت طويل حتى التحق بالحرس الثوري الإسلامي، حيث اوكلت اليه مسئوليات هامة في هذه المؤسسة الجديدة، من ضمنها القيام بمهام تشكيل مراكز الحرس الثوري في المحافظات الغربية للبلاد.

وفي الوقت الذي كان فيه جميع قادة ومنتسبي الحرس الثوري، ينادون زملائهم بـ: «الاخ»، وبينما لم يعد للمواقع الإدارية العليا في الحرس أي قيمة مادية، وكان الشباب الثوري ينتسب اليه بسبب عشقه وولائه للإسلام، وللامام الخميني (قدس سره) وللثورة الإسلامية، كان الشهيد الحاج داوود كريمي يضرب به المثل في التدين والتفوق والإلتزام بالمعتقدات الدينية والقيم الاصيلية، وكان لدمائه خلقه وأسلوب تعامله مع زملاءه، الدور المؤثر في انجذاب الشباب نحو هذه المؤسسة العسكرية. واستناداً إلى احاديث الرسول الاكرم (ص)، كان يقول ان الإسلام هو دين الرحمة والأخلاق الفاضلة، وقد أنتهج هذا المنهج في جميع الأمور طيلة سنوات حياته.

وبعدما استتب الأمن في محافظة كردستان بصورة نسبية، في اعقاب الاضطرابات الدامية والعنيفة، ببركة تضحيات آلاف الشبان الشجعان من الجيش والحرس الثوري، قام نظام حزب البعث العراقي بهجوم عسكري مفاجئ وغادر على وطننا وشعبنا، وعندئذ أوكل الشهيد كريمي مهامه العسكرية في كردستان لخلفه الشهيد محمد بروجردي، واتجه فوراً إلى جبهات القتال الجنوبية، في محافظة خوزستان، حيث أسس بالتعاون مع كافة زملائه من القادة العسكريين، «مقر منتظري الشهادة» في منطقته تسمى الغولف بالقرب من مدينة اهواز الصامدة. وفور وصوله إلى هناك بادر إلى إعداد وتنظيم التشكيلات القتالية ومتابعة استخدام انواع المعدات والتجهيزات العسكرية الضرورية، وإدارة محاور القتال، بالتعاون مع الشهيد الفذ حسن باقري، والقادة يحيى رحيم صفوي، ومحسن رضايي وعلي شمخاني. وفي أعقاب عمليات الفتح المبين، وبيت المقدس التي أسفرت عن تحرير مناطق واسعة من الأراضي الإيرانية المحتلة، ومن ضمنها مدينة خرمشهر، وأسر مايزيد عن خمسة عشر ألف جندي وضابط عراقي، قامت عناصر مرتبطة تابعة لمنظمة خلق الإيرانية بإثارة الاضطرابات في العاصمة طهران وإشغال عدد كبير من رموز الثورة الإسلامية بالإضافة إلى تفجير مقر الحزب الجمهوري ومقر رئاسة الوزراء. وفي أعقاب هذه الأعمال الإجرامية بادر الحرس الثوري إلى تشكيل وحدة خاصة سميت حرس طهران (حرس المنطقة العاقرة) وأوكلت مهام قيادتها إلى الشهيد الحاج داوود كريمي، لمراجعة تلك الاضطرابات. وبهذا الإختيار الصائب تم القضاء على زمرة المدافقين، ويعد الشهيد كريمي أحد معارضي سياسات الرئيس الإيراني الأسبق آبر الحسن بني صدر، المعادية للثورة ونهج الإمام





An ideologist Combatant

This edition of shahede yaran is focused on a challenger man who in his full of ups and downs life was famous for his humiliation. Hajj Davood Karimi since his youth participated in panzdahe – khordad uprising and after that would take part in moralities and religious beliefs sessions of combatant clergymen in Naziabad mosque. He then became a revolutionary ideologist and combated with Pahlavi Regime with the leadership of Imam Khomeini (S.A) and founded Islamic fadjr organization. After victory of Islamic revolution he helped Foundation of rovolutionary committee of district 13 of Tehran and soon joined revolutionary Guards with responsibility of foundation of guards offices in west and north-west of Iran. He was there famous for his beliefs and piety and his good-temper attracted many young adults to revolutionary guards. With reference to

remarks of holy prophet stating that a full believer is one who is good- tempered he always followed moral rules of islam in his life.

After establishment of a relative peace in Kurdistan as a result of youngsters bravery Saddam suddenly broke out an imposed war on Iran and martyr Karimi promptly set for south war fronts and in coordination with other commanders of war , founded a base of martyrdom expecting in Gulf district of Ahvaz and started mobilizing and organizing of troops also management of war affairs with collaboration of commanders Hassan Bagheri, Rahim Safavi, Mohssen Rezaei and Admiral Ali shamkhani. After fatholmobin and Beytolmoghadass operations which resulted in Freedom of Khoramshahr and captivity of 25 thousands Iraqi soldiers and officers traitor agents of hypocrites rioted in Tehran and Commenced a great terrorist operations and bombing in the Islamic republic party and prime ministry so obliged revolutionary guards to establish the guard of district 10 of Tehran with commandership of martyr Hajj Davood Karimi who suppressed the hypocrites. Martyr Davood Karimi always reprimanded unintelligent policies of Bani Sadr and in spite of critics on Commanders of revolutionary guards about priorities of war, He participated in freedom operation of Fav and also Mersad operations and was wounded with chemical weapons that resulted in his martyrdom in next years. When he was in bed of illness, The supreme leader sent Hojatoleslam Rahimian represent of Jurisprudence in martyr's foundation to his visit which indicated respect of the leader to martyrdom and jihad ideology. Indeed performance of martyr Hajj Davood Karimi in moralities and Combatancy can be an exemplar for our society members. He never neglected supporting Islamic Regime and stayed an ideologist revolutionary for ever.

